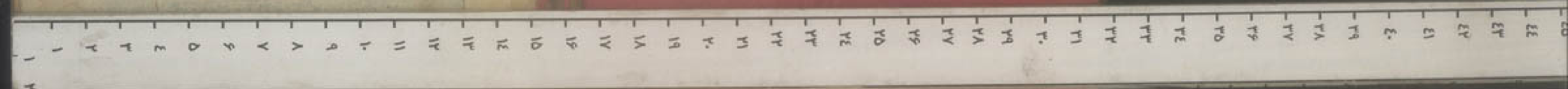


۳۷۱
۲۱۰۷۵۵



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد السلیم القدیر القوی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل و العلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان و بیان ابکم لسان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب صحایف دواع طالبان حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی ایجاد آن است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم در طریق عروج بر معارج بهشت جاودانی طی نماید و بلذات این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رساند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آن است صحیح و مقبول نیست بل اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمان است و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلیلی که از ایشان چند اصل را بخود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده اند و از مرتبه گمان بدرجه علم الیقین نگذاشته اند و آنچه این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را بیانات

بیانات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق را باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین با قلت بضاعت یا وفور اشتغال بامور باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیار میسر نبود لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیه عمده آن مطالب عالیه را بیانهای واضح قریب بفهم ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مراد باتمام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد دولت ابد پیوند همایون و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت علیه و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاهی ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوض سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی نخل برومند نهال عدل و داد شعله جانسوز نیران جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای والای شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصداق السلطان العادل ظل الله فاز بمضمون علیه ترفع درجات من یشاء مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلال جلاله علی رؤوس العالمین و شیع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانیدم امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و مقدمه او و اقرار بحقیت انبیاء علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای هدایت خلق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بوجود صانع عالمست و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق

آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات
و خلقت بدن خود و روح خود و صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده یقین میداند که اینها خود
بی صانعی بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات و هیچگونه نقص
در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه چند
دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی بعقل ان مینماید یا آنست که نظر بذات
آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست و او را واجب الوجود گو
یند یا آنکه نظر بذات و بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست
بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو بهم نظر
بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود والا معدوم خواهد بود پس گوییم که شکی
نیست که در عالم موجودات هست اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی
در میان اینها نباشد پس همه را اگر با هم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخصی اند و عدم بر مجموع
اینها روا است و همچنانچه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم
می آید و آن بدیهی عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج
از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود مو
جود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب
الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزاء علت دیگر
یست الی غیر النهایه و علت مجموع علل اجزاست گوییم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش
اما عدم او یا عدم جمیع عللش ممکنات هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید
دلیل دویم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه
محالست عادة که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع اولیا و انبیاء
و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او
روا نیست البته انسان را علم بهم میرسد که این حقست و جماعت انبیا را اتفاق بر کذب نکرده اند و
با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان دلیل بر آنست که این مقدمات
بدیهی اند

بدیهی اند یا نظری اند دلایل آنها واضحست بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در
غایت متانت است دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیاء ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردید
مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم
کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ خاره کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر
هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدایی باشد که اینها را برای اظهار
حقیت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در
غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بان فرموده کافیست
بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران مفطورات چنانچه حق تعالی فرموده است
که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است
و باز فرموده است أفي الله شك فاطر السموات والارض آیا در خدا شکی هست آفریننده
آسمانها و زمین و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بران مفطور و مخلوق
گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را اول بتوحید و یگانه پرستی و گفتن
کلمه لا اله الا الله فرموده اند نه اقرار بصانع و منتبه برین معنی آنست که همه خلق در وقت التجا و
اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند
که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از
عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود میدانند باطنا بتحقیق
حقیقت و ثبوت وجود او مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل بعتة
مروی نیست و توضیح کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت
حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات او احاطه عقل غیر کرده اما بواسطه
رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بجهت علاقه افاضت رحمت بغایت کم
زلال نوال او شرایع علم قدرت بمجاری حکمت و ارادت بسر رشته جاری و رافت حیبت
و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از اینجهت در هنگام
صدمت و هجوم وقوع وقایع در وقت اضطراب بی سبق رویه استعانت و فزع بکاه دارنده خود

مجاور در توجهی که طبیعی نقل کرده‌اند و تکلفی در آن نیست و از عجیب‌ترین حالت مظهر استجابت
دعا می‌باشد چنانچه ذکر امّن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است و انواع حیوانات عجم
در گاه عروض خوف و کرب ایشان در حال استیلای وهم و هراس تحقیقات زین قبیلات است ولهذا
طوائف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده‌اند خلاف در وجود
مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه محال اختلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل
کرده است که در بعضی از سنین خشک سال عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا
رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها
رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و بچون تقدیر رسید
آن را خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید
آمد و بلند شد و اندک زمانی(?) بارید که غدیر مملو گردید و آهو خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب
رسائل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده‌اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان
بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده‌اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود
را شیر میداد و من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر
کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند
ناگاه گودالی پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و
او را برد و الحجه در احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس
معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه‌ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **دویم** آنکه حق تعالی
قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر او محالست همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث
باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع
عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محالست که از
او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده‌اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات
است و عجز و نقص و فنا بر او محالست **سیم** آنکه خدا تعالی قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت
او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق آنها
بوده

و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع
اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند
و مجبور نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را
که اراده حق تعالی بایجاد او گیرد موجود میشود چنانچه خود فرموده است که انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور
قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده‌اند ارباب عقول
با هوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست **چهارم** آنکه خداوند عالم
عالمست بهر معلومی و تغییر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با
علم او بعد از وجود آنها و [illegible] همه برسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا
قطرات دریاها و صد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران
نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و
اختیار از روی حکمت چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار او علم دارد
و باندک تاملی آنچه در نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیزها
و نیست دیگر آنکه همه ممکنات اثر وجود اویند علم آنها و جمیع کمالات آنها بان منتهی میشود
کسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس را اشاره بهمه این دلائل
در سه کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را
آنکسی که همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد و صاحب لطف کامل و رحمت شامل
نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه مراتب را بمنتهای کمال رسانید(?)
و دانا است بخفایای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه
و ستارگان و حرکت مختلفه آنها بر قانون حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن
هر یک بحد کمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها با یکدیگر
و آلات و ادوات [illegible] و ادراکات حواس خمسه ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما
در آنها فکر کرده‌اند و کتابها در هر باب نوشته‌اند و بعضی از اعشار آنها پی نبرده‌اند بجهل [illegible]

میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر

واید که بهمه اشاده باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم ان ابدی و ازلی

است و غافل نمی شود بسهو و نسیان و دان نمی باشد و خواب و بینکی که مقدمه

خوابست در ان حالت نیرا که اینها همه عجز و نقصست و ان کامل من

جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و منزه او

از ارکاب مو دقیه ثابت شد و معجزه حقیت پیغمبران و اوصیاء ایشان ثابت

میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی پس سایر صفات کمالیه

باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا درین

مقام کلام را بسط دادیم **پنجم** انکه خدای تعالی سمیع و بصیر است یعنی

که عالمست بانچه شنیدنیست از اوازها و انچه دیدنیست بی انکه او را الت شنیدن

و گوش بوده باشد و بدان انکه او را الت دیدن و چشم بوده باشد زیرا اگر

محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال

خود محتاج بغیر خواهد بود و کامل بصفات خود است و علم او بر اینها موقوف

بر وجود اینها نیست بلکه پیش از وجود اینها و بعد از برطرف شدن اینها میداند بهمان نحو که در وقت وجود

اینها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردند و چون حق تعالی خود را باین دو صفت منزه ستوده جدا

ذکر کرده اند شاید حکمت در ان باشد که در ضمن اینها در بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند

یا چونکه اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را از

از مطلق علم تخصیص بذکر فرمود که ادخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشا بطاعات بوده باشد

[illegible] **ششم** انکه حق تعالی حی است یعنی [illegible]

بصفت

پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن بصفتی میباشد

و جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقه

این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** انکه حق تعالی مریدست یعنی کارها از او باراده

و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود

مثل سوختن اتش و فرود امدن سنگ از هوا و اما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور

ان فعل میکنیم بعد از ان فایده برای ان تخیل میکنیم و ان محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم

میرسد پس از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد

پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب

وجود او میشود در انوقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح

اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجادست و از صفات فعلست

و حادثست و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس که بداند که افعال

از حق تعالی باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در افعال مجبور نیست **هشتم**

انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی انکه او را عضوی

و زبانی و دهانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله خود ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت

موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در اسمان میکند و ملئکه میشنوند و وحی می اورند یا ایجاد

نقوش میکند در الواح سماویه و ملئکه میخوانند و وحی می اورند یا ایجاد اینها در قلوب ملئکه

و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات

فعلست و حادثست زیرا که انچه کمال حق تعالیست علم بان معانی و حروف و قدرت بر ایجاد

حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذات اند و این صفت را جدا

ذکر کرده اند برای انکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست

و کلامهای خدا که قران مجید است و سایر کتب اسمانیست همه حادث اند و علم حق تعالی باینها قدیمست

و ان غیر کلامست و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی

صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است

واو از قبایح منزهست ودروغ مصلحت کمنادروا است باعتبار ارتکاب اقل قبحین است
واین از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم وخدا بعجز موصوف نمیشود
وایضاً اجماع جمیع ملیین وارباب عقول منعقد است زیراکه حق تعالی صادق است در جمیع
اقوال وکتب الهیه مشحون است بان واز جمله ضروریات دین است **دهم** آنکه صفات کمالیه الهی عین
ذات مقدس اوست باین معنی که اورا صفت موجودی نیست وقایم بذات مقدس او باشد بلکه
ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی وصفت قدرت موجود است عارض آن
ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است وهمچنین در سایر صفات
کمالیه ذات قایم مقام همه است وبغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیراکه اگر قایم باشد
صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث وهر دو محالست زیراکه اگر قایم باشد
تعدد قدما لازم آید وقدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود واگر حادث
باشد وآن محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد وایضاً لازم آید که حق تعالی در کمال
خود محتاج بغیر باشد وآن مستلزم نقص وعجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده است که مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ وَمَنْ ثَنّاهُ فَقَدْ جَزّاهُ وَمَنْ
جَزّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی هرکه وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن کرده است او را با صفات
وهرکه او را مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا ذاتی در ذات خدا قایل شد
وهرکه این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است وایضاً فرموده است که اول دین شناخت خداست
وکمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند وکمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را
از او نفی کند ودر عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است وقدرت و
اختیار وحیوة واراده وکراهت وسمع وبصر وکلام وصدق وازلی بودن وابدی بودن و
بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی قادر است وعالم ومختار
وحی ومرید وکاره وسمیع وبصیر ومتکلم وصادق وازلی وابدیست وچون بعضی از این
صفات ببعض دیگر برمیگردد وبعضی داخل صفات تنزیه است در عدد آنها اختلاف کرده اند
وهمه برمیگردد بآنچه مذکور شد
در صفاتیست که از خدا تعالی نفی باید کرد

6

ودران چند بحث است **اول** آنست که او یگانه است وشریکی ندارد نزد در خداوندی ونه در
خلق اشیا چنانکه مجوس بیزدان واهرمن ونور وظلمت قایل شده اند ونه در استحقاق عبادت
وپرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن وسجده کردن و
این مطلب بجمیع اخبار انبیا وضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است وبدیهه عقل معلوم است
که نظام عالم وجود وانتظام احوال آن بدون وحدت اله میسر نمیشود وهرگاه تعدد دو کدخدا
در خانه ودو حاکم در شهری ودو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون
تواند بود که احوال آسمان وزمین وکارخانه ایجاد باین وسعت منتظم بدو اله تواند شد
بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک
شخص است وهمچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند
که دو اله مدبر عالم باشند محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر واعتبار بگشاید
وگرد سراپای عالم برآید واز مفتح آنکه عالم روحانیاتست تا منتهی که عالم جسمانیاتست همه را
یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته وهر یک بتالی خود مربوط چنانچه
پنداری که یک خانه است وبر اصحاب بصیرت مخفی نیست که مثل این ارتباط والتیام جز
بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده مبصر
صاحب هوش را اینمعنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکیست جز نزد
محققین اهل دانش وبینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد نیست
بواسطه آنکه مصور صور مختلفه است بسبب منافرت ومناکرت میان مصنوعات ایشان
ظاهر میگردد واز ملاحظه اینمعنی واخوات متفطن هوشمند را معلوم گردد که اینچنین
وحدت وانتظام که در اجزای عالم واقعست جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه
مضمون کریمه لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا مبنی از آنست واهل اعتبار از این
تنبیهی کافیست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ
تمام شد سخن محقق واز تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی وفطریست
وحدت او نیز بدیهی وفطریست وهمگی رو بیک اله دارند ومقیم یک درگاه اند واتفاق عقول

ودران

مستقیمه برانیمعنی واقع است واکثر ثنویه نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان
قدیم است واهرمن وظلمت از او بهم رسیده است و حادث است وقلیلی از ایشان بظاهر اظهار
قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کند اذعان بوحدت مینمایند و زنادقه واهیه
ایشان از هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلامست
وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که اگر خدای دیگر بود بایست کتابها و رسولان او نیز
ما بیاید و این برهانی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کلام و فیاض مطلق باشد هرگاه
یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند
اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت
خود بفرستد پس قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این
صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر
آنها ندارد و اما آنکه بتها جمادی چندند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند
که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضحتر است که احتیاج به
بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است دویم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم
و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجودات یا مرکب یا بسیط
و مرکب آنست که اجزا داشته باشد در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط
و بدن و عناصر اربعه یا در ذهن مثل جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد
و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزو نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو
خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست و او واجب الوجود بالذات
و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن
و جسم نیست زیرا که جسم مرکب از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت
نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا
منزه است از نمو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی و محالست زیرا که
اینها از لوازم جسم و جسمانی است سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است

لیس

در حقیقت ذات و کنه صفات با او ش... باشد و ضدی ندارد که

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و شبیه و نظیر ندارد که با او معارضه توان کرد و در آفریدن اشیا معینی
و یاوری نداشته باشد و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان او است
چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و
این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم
میکنند که برخلاف این وارد شده است یا دراک بدیده دل مأول است چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده اند نبیند او را دیدها بمشاهده دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید
دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله
که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک
یعنی نشناختهایم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که وَمَا قَدَرُوا اللهَ
حَقَّ قَدْرِهِ یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده است
لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند
دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر
و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن
و بحواس باطنه نیز ادراک آن نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل
حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و ملال
و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مجملا
هیچ مقوله از مقولات نه گونه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و
احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج منزه است و مجمل سخن در این باب آنست که آنچه
از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که
اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود
و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر
آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض او محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست

سبق اینجا بود

و صفت فعل است حادث میشود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده والا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفات کمال حق تعالی نیست که از عدم او نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام فعل صفت نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد و اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بعمل آوردن نقص او خواهد بود نه کمال او و چنانچه گفته‌اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بان موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست که بان صفت و ضد آن موصوف تواند بود اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان را آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبود خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بر ندم کردن موصوف کردیم و بمیرانیدن نیز موصوف کردیم و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او و قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات و هر چیز را در خور قابلیت و ماده مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت میبارد و بهمه یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در زمین دیگر خار بیمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار و در دیگری بار و انهار بعمل می‌آورد و یکجا نبات را نابت میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک باران است بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست؛ و در این رساله زیاده بر این مناسب نیست ششم آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها و اسمها و نامها بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرف چندند و مخلوقند و حادث شده و بعضی از سنیان قایل شده‌اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان شبیه‌تر است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریکی قرار داده و هر که عبادت کنه ذاتی را که این نامها را باو اطلاق میکنند و او را بیگانگی پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزندی نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد میشود و اینها همه مستلزم عجز و نقص خدای تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه و عارض ذات حق شده‌اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر است و زندقه است و همچنین بعضی از غالیان شیعیان گفته‌اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده‌اند و ایشان را لعنت کرده‌اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده‌اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بعد و هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر اینمعنی اتفاق کرده‌اند اگر چه حدوث و قدم را حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از من وجودش از طرف ازل متناهیست و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و اینمعنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار کردلالت صریح بر اینمعنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده‌اند با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در اخبار

معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر حق تعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است **اول** آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر او را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت را گاه هست ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره و اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار وارد است **دویم** آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و همه چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد **سیم** آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بندگان خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد

اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه **اول** آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود میابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق میابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل از باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما **دویم** آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد در جهنم بسبب این بسوزاند و خود در بسیار جای از قرآن میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **سیم** آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت و اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیهوده خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان آن دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل بکار است از جانب خداست و امر بین امرین اینست و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات برای کسی که مستحق آنها باشد در نیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود داخل است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعل مامور سازد مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من

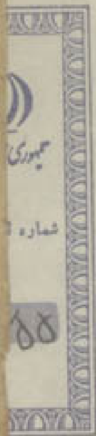
هریك بخرید و هریك که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هریك که نکند ده تازیانه باو میزنم
اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است
و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یك غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است
و او را دوست تر میدارد بعد از آنکه بهر دو این تکلیف را کرده باشد و حجت را تمام کرده او را بتنهائی
میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب
از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام خدمت را
میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و آن را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت
نمیکند زیرا که این غلام در کردن مجبور نشده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند
و حجت آقا بر هر دو تمام است این قدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم
میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکالست
و محل لغزش اقدام و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم
آنست که لطف بر حق تعالی واجب است بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیك گرداند
بطاعت و دور گرداند از عبادت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد معصیت
و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط
بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض
صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید بندگان میگردد
و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله
و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و اخبار و احادیث بسیار
بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای
خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید
فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا تفکر در این مسئله نیز ضرور
نیست باب چهارم در مباحث نبوت و در آن چند مقصد است اول آنکه
امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف بر خدا

واجب

واجب باجماع شیعه و نصوص متواتره و جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از
گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان
بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما
در غیر آن از امور عادیه و عبادات پس مشهور میان علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی
دعوی اجماع کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست
اما جایز است که حق تعالی ایشان را بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و بتشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست
و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند
مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع
نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم
در ترك گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی نسبت باو لطفی چند میکند که او باختیار ترك معصیت
کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از
اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حمیده بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر
گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات نفسانی رهائی یابد و بواسطه خود را منظور نظر
پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال
معصیتی در خاطر او در آید بملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضا شرم کند از آنکه
در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب او ست مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب
معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور
میسازد بر ترك معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترك آن ثوابی نخواهد داشت
و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام مأول است بارتکاب مکروه
و ترك اولی و چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند
و وجوه دیگر دارد که در حیوة القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص
انبیا علیهم السلام که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود

برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود آنرا ذکر نکرده اند
وجمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل
بیت علیهم السلم بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
پس باینها اعتماد و برآنها اعتقاد نباید کرد دویم طریق دانستن حقیت پیغمبران معجزات است زیرا
که دعوای مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید
اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی
که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان
بآن عاجز باشند و برخلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی
باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل
خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب که معجزه من
آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آنرا کرامت میگویند
نه معجزه مثل مایده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست
دین و دنیای خلایق فرستاده است و دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را بدو نیم میکند
یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود البته میدانیم که او راست میگوید
زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کرده ایم پس اگر
این کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اعانت بر قبیح کرده
خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق
مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه
نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوای پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری
دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند
که محمد صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد
آن ملعون در چاه که آبی آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه مکذبه میخوانند سیم باید که

پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول بر فاضل عقلا قبیح است
و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند و باید که بصفات کمال موصوف باشد
مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران
بر خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا
و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کبر و ظلم و بخل و حسد و حرص و محبت
دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی
و کوری و کری و کنگی و امثال اینها و از قدح که ولد زنا و شبهه نباشد و پدرانش دنی نباشند
بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولائی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارهائی که منافی
مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و
امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبر ما
که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد و اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند باشد
اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال
خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و توقف در این باب اولی است چهارم
علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه
و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف
بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست
و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حقند و آنچه در
قرآن مجید وارد شده است و نبوت ایشان ضروری دین اسلام است مانند آدم و شیث و ادریس
و نوح و هود و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
یوسف و داود و سلیمن و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجبست
و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل
از همه پنج نفرند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشانرا اولوا العزم



میباشند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و بعد از آن حضرت ابرهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه
کرده اند بعضی گفته اند که رسول آنست که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که
در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند که رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل
آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند که رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد
و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران
چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده و پیغمبری
بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است
و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی نبوده یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که
تابع ابرهیم بود علیهما السلام و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدا میشنیده و
ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است
مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب ببیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری بر ببیند و خود
صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در
خواب می بیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در بیداری نمیبیند و رسول آنست که صدا
میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود
و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر
انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست
و توقف در این مقام اولیست **بحث** در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
ابن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات باهره
بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه
ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از
حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و متواترترین معجزات
آنحضرت دو نوع است **اول** قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرتست که تا

روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی
بود که در آن زمان شایع بود و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام
باشد چنانکه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر سحر بود حق تعالی او را عصا و ید بیضا
و امثال آنها داد که قوم او از ایشان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند
و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و
طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور
روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از
نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث گردید
در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ
می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود
و فرمود اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند
آورد پس فرمود که ده سوره مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره
از مثل این قرآن را بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند
با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و مرتکب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر
شدن گردیدند و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر میبودند البته می آوردند
با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از
آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند
نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق
عالم است که اگر آنحضرت پیغمبر نمیبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرا
بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است و از خدا تعالی آن
بقبح محالست و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغتست
یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و سلب اذهان ایشان
مینمود که ایشان نمیتوانستند نمود و اگر چه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود ولیکن حق

آنست که اعجاز از چندین وجه بود اول از جهت فصاحت وبلاغت وتلاوت که هر
اعجمی که قرآن را میشنود امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد وهر فقره از آن که در میان کلام
فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی ولعل بدخشانی میدرخشد وجمیع فصحای
عدنان وبلغای قحطان اذعان بفصاحت وبلاغت او نموده اند وروایت کرده اند که هرگه
سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفتند برای مفاخرت بر کعبه می آویختند وچون آیه وَقِیلَ
یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوایی در شب آمدند ونوشتهای خود را بر
گرفتند وپنهان کردند دویم از جهت غرابت اسلوب که هرچند کسی تتبع کلام فصحا وشعرا
وخطب ایشان نماید باین نظم عجیب وشبیه باین اسلوب غریب نمینماید وجمیع بلغای آن
زمان از غرابت آن متعجب وحیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا میبود هر آینه
مییافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل
بر تناقض واختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم ومضمون خصوصا
وقتی که انشاکننده صاحب خط وسواد نباشد ودیگران آنرا بر وسوره سوره نویسند واکثر
نویسندگان منافقان ودشمنان او باشند ودیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید
وخطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست واگر یک بیت عالی است
بیت دیگر واهی است واگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو وباطل وتزئین است وکلامی که
از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد وهمه بر حقایق ومعارف مشتمل بوده باشد
صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات وصفات واحوال وافعال او نیست چهارم
از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر
طرف شده بود وآنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب وغیر ایشان معاشرت
نمیفرمود ومسافرت ببلاد دیگر بسیار نمود که طلب علم کند وآنچه حکما در چندین هزار سال
در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره وآیه باحسن وجوه بیان فرموده وامری که مخالف
عقول سلیمه وافهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست وبرکت آنحضرت طایفه عرب که

بعدم

بعدم فهم علم وادب مشهور آفاق بودند از نور علم ومحاسن آداب ومکارم اخلاق مغبوط
ساکنان سبع طباق گردیدند وعلمای جهان در اکتساب علم وایمان محتاج بایشان شدند پنجم
از جهت اشتمال بر آداب کریمه وشرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما وعلما در سالها
فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده ودر شریعت قانونی چند برای انتظام
احوال العباد ودفع نزاع وفساد در معاملات ومناکحات ومعاشرات وحدود واحکام وحلال
وحرام مقرر گردانیده که در هر باب هرچند علمای زمان وعقلای جهان تفکر نمایند خدشه
از آن نمیتوانند یافت ودر هیچ امر قاعده بهتر از آنچه بعد کلام معجز نظام وشریعت سید انام علیه
وعلی آله السلام مقرر گردانیده نمیتوانند ساخت واگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که
از این معجزه عظیمتر نمیباشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه وقرون ماضیه
که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده ودیگران خصوصا اهل مکه را بر اینها اطلاع نبود
وبنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بحساب خصوصا اهل کتاب مکه نتوانستند که
تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزئی از اجزای آن قصه‌ها وآنچه مخالف مشهور میان ایشان بود
حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن وبر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا وآله
علیه السلام وآنچه در کتب ایشان بود وبرای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند
قصه سنگسار وحلال بودن گوشت شتر وغیر اینها که در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام
هفتم از جهت خواص سور وآیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی وروحانی ودفع
تسویلات نفسانی ووساوس شیطانی وامن از مخاوف ظاهری وباطنی ودشمنان اندرونی
وبیرونی در آیات وسور فرقانی هست وتجارب صادقه معلوم گردیده وتاثیرات قرآن مجید را
در جلای قلوب وشفای صدور وربط بجناب مقدس ربانی ونجات از سورت مشتهیات
نفسانی زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی را در آن مجال تاملی باشد هشتم
از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست وآنها زیاده
بر آنست که احصای آن نمود وآن بر دو قسمت اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر
داده است بآنچه کافران ومنافقان در خانهای خود میگفتند با یکدیگر براز وپنهان میگو

میساختند یا در خاطرهای خود میکذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت میکردند
و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میکفتند خایف میشدند و میکفتند که شاید عنقریب
جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام
دویم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی
نیست پیش از وقوع آنها مکر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیکر و
خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم
نرسید و در هر شهر و دیار ذلیلترین اهل و نکبت زده اند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از
فتح بلاد برای اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و برکشتن حضرت
بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان
بر کبران عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و [illegible] بنی امیه و نسل
آنها که حضرت را ابتر میکفتند و خبر دادن از عدم از روی یهودان مرک را و چنان شد
در حیوة القلوب مذکور است سیم در بیان سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ
پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مکر آنکه مثل آن را و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است
و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و
معجزات آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن شریف آنحضرت و آن بیست و چهار
معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین
مبین آن معدن انوار بر در و دیوار میتابید و کاه دست مبارک را بلند میکرد و انکشتان
منورش مانند ده شمع روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت است چنانچه هر وقت آنحضرت
از راهی میکذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میکذشت میدانست که حضرت از آن راه
رفته است از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای
دیکر میکردند و دلو آبی بنزد آنحضرت آوردند و کف آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرده
و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد سیم آنکه چون در آفتاب می ایستاد سایه مبارک
او را سایه نبود چهارم آنکه هر که با آنحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر

یک سر و کردن از او بلندتر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند و با او
حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند پشه و مکس
و غیر آنها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم
آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملکها را
میشنید و دیکران نمیشنیدند و ملک را میدید و دیکران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میکذشت
میدانست نهم آنکه هرکز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم آب دهان بهر چاهی که افکند
در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا مییافت و دست مبارکش
بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه
از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتهای امم فهمیدی و بجمیع
لغات سخن میکفت دوازدهم آنکه در محاسن مبارکش هفده موی سفید بهم رسیده بود که
کویا مانند آفتاب میدرخشیدند سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش کرفته بود و نور آن
بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انکشتان مبارکش جاری شد که جماعت
کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشاره انکشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه سنکریزه
در دست حق پرستش تسبیح میکفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف
بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد نه از سر و چون
بزمین آمد بویی بهتر از بوی مشک از او لایح بود و فایح کردید و جهان را معطر کرد پس رو
بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود
بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود پس نوری از او ساطع کردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد
هیجدهم آنکه هرکز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت جدا
میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی آن را نمیدید بلکه زمین مامور بود که آن را فرو برد بیستم
آنکه بر هر چهارپایی که آنحضرت بر آن سوار میشد هوار میشد و پیر نمیشد بیست و یکم آنکه
در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دویم آنکه جمیع مخلوقات رعایت
حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنک و درخت که میکذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر

آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را می جنبانید **بیت و سیم** آنکه
اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و آثر پایش میماند
بیت چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی
و شفقت و رحمت که داشت کسی بر روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را
میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد **قسم دویم**
معجزات ولادت باسعادت آنحضرت خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب
میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهبها از آسمان
ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان و سحر ساحران ضعیف شد
و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود
و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد
و تا حال شکستگی بغیر التیام ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دجله جاری گردید
و دریاچه ساوه که از اسپر ستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکزاریست که نزدیک کاشانست
و آتشکده فارس که هزار سال بود و میپرستیدند در آن شب خاموش شد و رود خانه ساوه که سالها
خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر
گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نتوانستند
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت و اقران السعادت آن منبع سعادات
حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شد و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد
بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از
ولادت بآبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای بهشت معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت
آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع
روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت آمدند و براو سلام کردند و در ساعت
ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و عجایب حجر و مقدس بسجده افتاد و غرایب ولادت
و معجزاتی که در آنحالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد تعدد و احصاست

و برخی در حیوة القلوب مذکورات **قسم سیم** معجزاتیست که متعلق بامور سماویه و آثار
علویات و آن بسیار است **اول** شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر
یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش
از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی بدو نیم شد
و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد
و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیمی دیگر بر کوه ابو قبیس **دویم**
بر گردانیدن آفتاب خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت ابی عمیس و غیر او روایت
کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری
فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ شد امیر مراجعت نمود
حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال وحی بر آنحضرت
نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کردی گفت
یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو
و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی
رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز گذارد و بعد از آن آفتاب بیکدفعه
فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واقع شد **سیم** ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت
چنانکه مذکور شد **چهارم** نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان **پنجم** صواعق
و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد **قسم چهارم** اطاعت جمادات و نباتات
آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که آنحضرت بر آن
پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت
کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت
خشک در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان
و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و اینقسم معجزه از حد

احصاات **قسم پنجم** سخن گفتن حیوانات است مانند سخن گفتن آهو وشتر وگرگ وسوسمار
وبزغاله بریان وناقه آنحضرت در شب عقبه وهلاک کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را بر راه وگواهی
دادن انواع حیوانات برسالت آنحضرت واین نوع بسیار است **قسم ششم** مستجاب شدن دعای
آنحضرتست وزنده شدن مردگان وبینا شدن کوران وشفا یافتن بیماران واین انواع زیاده از آنست که
حصر توان کرد **قسم هفتم** استیلای آنحضرت بر دفع دشمنان ودفع شر ایشان ونازل شدن ملائکه
از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر واحد وغیر اینها شد وآثارش بر مردم ظاهر
گردید **قسم هشتم** استیلای آنحضرتست بر شیاطین وجنیان وایمان آوردن جن با آنحضرت چنانکه
قرآن مجید بآن ناطق است ودر احادیث بسیار وارد است ومنع شیاطین از آسمان ودفع ایشان
بشهب ودر کلام مجید مذکورات **قسم نهم** خبر دادن از امور پنهان وامور آینده مانند خبر دادن از
دولت بنی امیه وآنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد واز دولت بنی عباس ومظلوم شدن
اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم وشهید شدن حضرت امیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام
وکیفیت شهادت هریک وانقراض ملک پادشاهان عجم وبقای دولت نصاری وخبر دادن از
شهادت حضرت امام رضا علیه السلام ومدفون شدن آنحضرت در خراسان وخبر دادن از شهادت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وعمار ودیگران وکیفیت آنها وجنگ آنحضرت با عایشه
وطلحه وزبیر ومعاویه وبا خوارج وخبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه وبیرون کردن او
از مدینه بلکه آنچه را که از اهلبیت وصحابه واقع شد آنحضرت خبر داد وخبر دادن از وفات نجاشی
پادشاه حبشه در ساعت فوت او واز شهادت جعفر طیار رضی الله عنه وزید وعبد الله رواحه
در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک واز شهادت حبیب بن عدی در مکه واز مالی که عباس
در مکه پنهان کرده بود وخبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند وآنچه
صحابه در خانهای خود میکردند واکثر مردمی که بنزد آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند
حاجت ایشان را میفرمود وکم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد وکسی که
تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید **ششم** در بیان معراج
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله است ونصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است

واز جمله

واز جمله ضروریات دین اسلام است ومنکر آن کافر است وخلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات
آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در
خواب بود یا بیداری وبروح تنها بود یا بروح وبدن هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان وبعضی
از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو
جهت که مذکور شد وآنچه از آیات کریمه واحادیث متواتره خاصه وعامه ظاهر میشود
آنست که حق تعالی حضرت رسول را صلی الله علیه وآله در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که
در شام است برد واز آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی وعرش اعلا سیر فرمود وعجایب خلق
سموات را با آنحضرت نمود ورازهای نهانی ومعارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود وآنحضرت
در بیت المعمور وتحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود وبا ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد
ایشان ملاقات کرد وداخل بهشت شد ومنازل اهل بهشت را مشاهده نمود واحادیث متواتره
خاصه وعامه دلالت میکند برای آنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن ودر بیداری بود
نه در خواب ودر میان قدمای علماء شیعه در این مقام خلافی نبوده چنانچه ابن بابویه وشیخ
طوسی رحمه الله علیهما وغیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند واتفاقیست که معراج مشهور پیش از
هجرت واقع شد ومحتملست که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل
شده اند که معراج مکرر واقع شد وابن بابویه وصفار ودیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه وآله را صد وبیست مرتبه باسمان برد ودر
هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت وامامت امیر المؤمنین وسایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
زیاده از سایر فرایض تاکید ومبالغه نمود واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست
کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج وسؤال قبر ومخلوق شدن بهشت ودوزخ وشفاعت
واز حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است
حضرت رسول را **هفتم** در بیان قلیلی از مناقب وفضایل آنحضرتست باید دانست که
آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب وعجم وجمیع آدمیان وایضا مبعوث بود بر جنیان
بنص قرآن ودین او ناسخ ادیان همه پیغمبرانست وآخر پیغمبرانست وبعد از او پیغمبری

نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملئکه و جن و انس و از حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلم افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
افضل از آنحضرت بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزهٔ عظیم
از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند
و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات
عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و بر بت میپرستیدند و عبادت
ایشان چنین بود و از این معلومست که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار
سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده
کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدترند و در میان
چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده از علم و حیا و عفت
و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمالیه که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب
نوشته اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنرا
در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلم همه انبیا و اوصیا
بوده اند و همچنین کافر نبوده اند و آذر که کافر بود پدر حضرت ابرهیم علیه السلم نبود بلکه عموی او
بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی
که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد
المطلب از اوصیای حضرت ابرهیم علیه السلم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلم
همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب پدر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلم بعد از عبد المطلب
وصی بود و هرگز بت نپرستیدند و کافر نبودند و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم
خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکند و اعانت آنحضرت
بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود
و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام کرد لهذا

در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف است که ایمان را پنهان داشتند و کفر را
ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث معتبره
متواتره از اهل بیت علیهم السلم وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از
ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام
ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلم همه عفایف
و نجیبات مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای
ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند
مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلم و مادر اکثر ائمه علیهم السلم که کنیزان بوده اند
زیرا که در وقتی که نطفه ایشان در رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای
کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه
ظاهر است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند و الله الموفق **هشتم** خلاف کرده اند که آیا آنحضرت
بر ملئکه مبعوث بود یا نه توقف اولیست اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت
آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملئکه گرفتند و جمیع ملئکه مطیع و منقاد ایشانند و ملئکه از
انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی از برای امری
بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلم می آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلم
بی رخصت داخل خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان
با ادب در خدمت آنحضرت می نشست **نهم** خلاف کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از
بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی برآنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی توقف کرده اند
و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشریعت حضرت نوح عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت
ابرهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر
آنست که بعد از بعثت آنحضرت متعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع
شرایع بود و لهذا آنچه از حضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در
هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید و در حکم سنگسار زناکار خبر از تورية داد برای اتمام حجت

بر یهودان و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و ابائی که اشعاری بمتابعت انبیا
دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت
صبر و تحمل مشقات است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و احادیث عقلیه بسیار است که آنحضرت
اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از
همه کس میفرمود و چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت
حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین
خود را نداند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست حج پیش از هجرت پنهان
و در آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع
عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد
بچند وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر
افضل از او باشد و این خلاف ضروریات دین است دویم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست
بداند تا بشرع آن عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود
که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده
باشد و از جمله معجزات آنحضرت بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد
و قصص انبیا و انجیل که در کتب ایشان بود بیان کرد بی آنکه از ایشان فرا گرفته و ایضا اکثر
علمای اهل کتاب در آن زمان فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوان کرد سیم
آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد که حضرت رسالت
در ابتدای تکلیف پیغمبر نبوده میبایست وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابرهیم علیهما السلام را
تتبع نماید و با او ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست این معنی با اکثر اهل ملک بدانند و نقل
کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی باشد و افضلیت آن
حضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته
بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید
مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچند وجه اول آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که

فرمو

فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح
آنحضرت را خدا در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث کردانید و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه
تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل او آموختند دویم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون کردانید بپیغمبر خود صلی الله علیه و آله هنگامی که او را
از شیر باز کرفتند نزدیک بان بزرکترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال
و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین
خود را از ملک فرا میگرفت سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی ابرهیم را بنده
خواص خود کردانید پیش از آنکه خلیل کرداند و پیغمبر کردانید او را پیش از آنکه رسول کرداند و پیغمبر
رسول کردانید او را پیش از آنکه خلیل کرداند و خلیل کردانید او را پیش از آنکه امام کرداند
و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند مانند خواب ابرهیم و مانند آنچه
میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او
برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم آنکه در احادیث صحیحه بسیار
وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید بودند بروح
القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد پنجم نص
قرآن و احادیث معتبره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلت و کرامتی
که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از او عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی
در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت
با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است
که از ائمه ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر
میشد و حضرت قایم علیه السلام در کودکی در دامان پدر از مسایل مشکله غامضه جواب فرمود و
حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی
نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد دهم خلافست که حق تعالی آنحضرت را
چرا امی نامیده اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده

که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت
تعلیم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن بران دلالت کرده است و خلافی در این نیست
که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن
چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست
اما برای مصلحتی خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگرانرا امر بخواندن
نامها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را
میخواند و نمینوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که
نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت
میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است
و یک نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار هست که دیگران در آنها با
حضرت شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دویم آنکه قربانی
بر آنحضرت واجب بود سیم بعضی گفته اند مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم هر بدیکه
میدید میبایست که البته انکار کند پنجم مشوره کردن با اصحاب بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب
ششم مخیر کردن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او
و بر اهل بیت او و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم
واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل
نمیفرمود و بعضی گفته اند که حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود
و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت
حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران
حرامست و وصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر
تأخیر نماید سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است
چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را بآنحضرت ببخشد بدون عقد پانزدهم آنکه

نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از
وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند
و حق تعالی در قرآن مجید در هیچ مواضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی
و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا را
در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند
و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این
رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمود باب پنجم در امامت است و مراد
از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد
بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول
در وجوب نصب امام است بدانکه اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد
نصب کردن او ضرور و واجبست یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضاً
خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد
و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر پروردگار عالم عقلاً
و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً بچندین وجه اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب
فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام
امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشانرا براه
راست هدایت نماید و دفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضروره در
معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول
بر این معنی مفطورند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبرانست و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست
دویم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلاً واجبست و ایضاً اصلح بر حق تعالی واجبست
و شکی نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمی است علی
الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام

و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه
مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی
آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع
کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر فرمود و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات
احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت قلیلی بود و در آن مدت جمع
قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها در باطن نیز منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این می کند که خدا
و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که
معصوم و مامون از کذب و سهو و تغیر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض و در جمیع
و معاملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان
باشد در غایت اجمال باشد و هر کسی بقسمی فهمد و مفسری از برای آن تعیین نماید با آنکه
هر از یک احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش
باشد و نو مسلمانی چند اهر یک انواع اغراض فاسده داشته باشد و صاحب اختیار آن سنت کرده که
که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه را جمع
کند و خود مانند خود در کل مانده باشد و از این وا آنها نیز رسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی
ترجیح دهد هر که بهرهٔ قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد
خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت
در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که آن
آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکبار بر دست از
ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع
خود یک کس تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید
پیغمبر آخر الزمان از دنیا برود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی
تعیین نمیکند اگر در این باب بعقل حکم نکند هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان
نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان

تعیین

تعیین نمینمود از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات
و سفرهای جزوی که آنحضرت از مدینه مشرف میفرمودند بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود
و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را مجود نمیگذاشت پس چون در
مفارقت کبری و سفر بی‌انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت پنجم آنکه رتبه
امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد و این باطل است
باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقص است که حکم میتواند کرد و عقلای صاحب
تدبیر بسیار بوده که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود
که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند
و ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد
و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند
بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و در این رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم اول
آیه وافی هدایه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی یعنی امروز کامل کردانیدم
از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم
ارکان دین است و هیچ نعمتی برای اصلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی
نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است
که این آیه کریمه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دویم
دو آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ
رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران خاصه و عامه گفته اند
که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طائف
مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طائف بود که ایشان اموال و متاع
بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت
پروردگار ترا یعنی پیغمبری را که بهر کس خواهند بدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت

ایشانرا در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردانیدم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه
بعضی بعضی را محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و بدین سبب احوال عالم
منتظم کردد و حال آنکه رحمت پروردکار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال
فانیهٔ دنیا یعنی هرکاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد
بایشان نکذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چکونه قسمت نبوت را با این رفعت شأن باختیار
ایشان کذاریم و هرکاه دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوتست و بعد از نبوت هیچ رحمت
و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که اینرا باختیار مردم نکذارد و خود نصب و تعیین نماید
و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اکر محل تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت مخالفانرا
نپوشاند سیم حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردکار تو میآفریند هر چه را میخواهد و بر میکزیند هر که را
میخواهد نبوده است ایشانرا اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میکردانند
و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برکزیدن برای امور دین و دنیا با خداست نه خلق و مفسران
عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شد که کفتند خدا چرا پیغمبری را بدیکری نداد چهارم
آیات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیزها در قرآن مجید بیان فرموده است
مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ
فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست مکر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرکاه حق تعالی همه چیز را
در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده
باشد پنجم حق تعالی فرموده است وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امر اند از شما و چنانکه
اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولو الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی
امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولو الامر نیز مثل
رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و کناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که

حق تعالی

شرایط امامت

حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامی است که حق تعالی
نصب کرده است و معصوم است از خطا باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب
این مرتبه نیستند مقصد دویم در بیان شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور آنست که
در آن سه شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه است در جمیع جهات خصوصا
در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا
حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ
كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق تعالی سزاوارتر است باینکه پیروی او کنند
یا کسی که خود هم هدایت نمیتواند یافت مکر آنکه دیکری او را هدایت کند پس چه میشود شما را
که نمی فهمید و چکونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میباشند
با هم آنها که صاحب علم و دانایند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این را مکر صاحبان
عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سؤال کنید از اهل
علم یا اهل قرآن اکر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من
میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه کفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد
کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم
چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون از
شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافتست و ایضا
چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت میکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی
علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعتست چه ظاهرش
آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرکی بدن دویم از شرایط امامت عصمتست
و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر
عمر از جمیع کناهان صغیره و کبیره و احادیث متواتره باین مضمون وارد شده است و ایضا
امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرکاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت

خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم
وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای
خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده
ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را
که نکنید و معلومست کسی که مستحق این علامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا
چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابرهیم علیه السلم که من گردانیدم ترا امام از برای مردم حضرت
خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من
نیز امامان قرار داده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من
بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکارست بر نفس خود در هر وقت از اوقات عمر خود که
معصیت کند برو صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فاید در نصب
امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او
روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر
سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند در قول
و فعل چنانکه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز هم باید واجب باشد
وهم حرام و ایضا نهی از منکر واجبست اگر بکنند مخالفت یا اطاعت و رعایت امام دارد
و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید
ایشانرا امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند
بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم می آید یا منتهی
میشود بامام معصوم و این دلیل بچندین دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود
سیم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن نسب امام است و آن بنصوصی که بر
خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
و سنیان هیچیک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و
گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد بلکه شبهه در نسبش نباشد و پدر

دنی و مادر اش غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند
خوره و پیسی و کوری و کنگی و دنائت [?] و کج خلقی و بخل و دنائت صفت مانند جولاهی و حجامی
و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین
در بعضی از رسایلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن او
از گناهان صغیره و کبیره بمعنی که مذکور شد دویم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت محتاج
است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب جنگ و دفع دشمنان دین
و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت برای دفع
فتنها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا اگر او که سرکرده است بگریزد ضرر
عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال شجاعت و
سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد
و الا تفضیل مفضول لازم می آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث
نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص
و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او
و خواه در فروع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها با لطف منافات دارد ششم
آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد
هفتم آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل
حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر باو باشد و الا موجب
فساد میان رعیت گردد و اثبات این مطلب با جماع و احادیث متواتره اولیست مقصد سیم
در بیان صفات و خصایص امامست که از احادیث معتبر ظاهر میشود و آنها در احادیث ما
بسیار است و در حیوة القلوب مذکورست و در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر
از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین
بلند میکند و محتلم نمیشود و یا جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب نمیرود و دلش

بجواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در اعمال میداند و خمیازه و کاهلی نمیکند و از پشت
می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او می آید و زمین را
خدا موکل کرده که او را بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد
بر قامتش درست می آید و هر که دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش دراز می آید
و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است
و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاعتر از همه کس و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد
و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتی بوده بول
و غایط او را کسی نمیبیند و زمین موکل است بآنکه آنچه از آن بیرون آید فرو برد که به مردم ظاهر
نشود و بویش از مشک خوشتر است و اولیت بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند
بر خویشتن بهمه باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم باختیار این حالت را نسبت باو
بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بجز ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع
و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران
بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای
او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربهای اسلحه حضرت رسول
نزد او خصوصاً شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمد و نزد او نامه هست که نامهای جمیع
شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای
دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که
طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفندی و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر
میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر
و جفر کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر
آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم
تازیانه یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول املا فرموده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بخط

بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها آنکه نزد امام است و در آن تمام
احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها را
اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای
تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مینوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان
امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه
شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که
امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانکه
حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهم دویم آنکه هر چه از او بپرسند
جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیم آنکه خبر میدهد مردم را با آینده
چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغتش جواب میفرماید و پنجم آنکه کلام
هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر
میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند
چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر مرده زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام
ابوبصیر را بینا کردند و صاحب خره و پیس را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده است همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا
کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بعید را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در یک روز
و یک شب چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة و انجیل و زبور
و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابرهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع
پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابرهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از
آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه
نزد صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که

ملکوت آسمان و زمین را بکردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه
میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از
دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای
ملک را می شنیدند و گاهی روح القدس که ملکیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه بایشان
القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان
میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشت فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده
علم ما علمی است که در هر زمان و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود
و ملائکه و روح که اعظم ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت
سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم
گذشتگان و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و
وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند که هر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و
کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند آن علم بر او
ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها
و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوطست و صندوقی از پوست
نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر
ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در
احادیث بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح معتبره
مطهره امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان صلوات الله علیهم رخصت میدهند که
باسمان عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد
هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس ببدنهای شریف خود بر میگردند با سرور
فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته

و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم
و پردهها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم
واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در
هنگام وفات جمیع علوم خود را با امیر المؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود
که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون
مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت
نیز هزار باب از علم تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت
وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل
و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب
باشد البته در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند
و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر
شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام
و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده آ
و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امامی را
خلق کند ملکی را امر میکند که شربتی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او مینوشد
و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است
و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون
چهل روز میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه
پس سخن مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَتُ
رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی
میکند و تلاوت سوره انا انزلناه میکند و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع
نشسته از جانب بالا بزیر می آید و چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد
و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش

ودو کتفش همان ابر انقش میکند پس تعالی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که
برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین
منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست میدارد واجب کرده ایندم
رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو
دشمنی کند او را به بدترین عذاب خود بسوزانم هرچند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای
منادی تمام شود او ایر شهد الله انه آخر در جواب منادی بخواند پس در آنوقت حق تعالی علوم
اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت
کند پس چون برتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از نور برای او بلند
کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه
ساطع گردد که پدر و مادرش آن را مشاهده نمایند و چون بر زمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه
عطسه کند و انگشت تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهای پیش همه رویده
باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار
وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل میشوند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربانتر اند از ما و دست زد حضرت بالشی از
بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای
ایشان را بر میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود میسازیم و ایشان حجت خدا اند بر جمیع جن
و انواع جنیان بخدمت ایشان می آمدند و حلال و حرام خود را و احکام دین خود را از ایشان
میپرسیدند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت
اژدهای عظیمی بمسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود
و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت من عمرو پسر
عثمانم که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد چه میفرمایی حضرت او را بجای
پدر خود خلیفه کردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید
و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقرب یا پیغمبر

مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور کردانیده باشد و در
اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مکردانید و پروردگاری از برای ما قایل شوید و غیر
آنها آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است قل لو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا
یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه آخر شود دریا
پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هرچند بیاوریم مثل آن دریا مداد آن و در احادیث
وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نتوان کرد چنانکه گفته اند
بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم
در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد اول آنکه از همه ظاهرتر است و
آسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول است صلی الله علیه وآله
بر امامت علی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق بر امام لاحق
دوم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند باجماع امت
امامت از ایشان بیرون نیست سیم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان
دعوا میکنند که امامت ببیعت معدود قلیل حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر
بر بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه در شوری باجماع پنج نفر
اکتفا کردند و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض
باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر یا جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق
در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه این مخالفه
کننده علی بن ابیطالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت
یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت
آن ظالم جابر ولد الزنای شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب و چنین بیعتی که
خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق و دشمن حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم

واقع شد بی حضور حضرت امیر المؤمنین

واحدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و سایر صحابه و اکابر صحابه
واقع شود آنرا اجماع گویند و بجبر امیر المؤمنین و سایر صحابه را کشند و بیعت آورند این را اتفاق
اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست
عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت است بر چنین نادانی بجبر با کفار دهند و اگر تعیین بدهی خواهند
تعیین کنند تا اگر اهل آن قرن بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این
امور ان شاء الله بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر
که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره
از ثقات و معتمدین رواة شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت
ایشان داریم بر ما ثابت شد و بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان
حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم
پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود
بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در
زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند
بر ما حجت کرده اند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول
الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان
باید که احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه احادیث موضوعه که
مخصوص کتب ایشانست و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوعست استدلال کنند
و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان
متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان
متروکست فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند
نمود مانند صحاح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم
علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارتست از صحاح بخاری و صحاح مسلم و
موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانیست و در آن کتاب جمع

کرده است

کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشانست و طیبی و دیگران بر آن شرحها
نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در اول کتاب بحار که من
این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست
و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از علمای ایشانست
و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفسیر ایشان بر نقل
از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر
واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداوله و معتمدات و احادیث اهل
بیت علیهم السلم را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست
که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب
است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند و خلیفه اول اوست
و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری قرار
داد میان شش کس و امیر المؤمنین را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین
کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و عثمان و طلحه و
زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص جمع کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند
او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند
و دو کس یک نفر را اختیار کنند و سه نفری و دو نفری دیگر آن سه نفر را که عبد الرحمن در میان
ایشانست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت
امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است
و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست
که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرفست باید که یا من کشته شوم یا با یکی از
آنها بیعت کنم و آخر چنان شد و در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر
ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر علیه السلم گفت با تو بیعت

میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت
رسول عمل میکنم و بسنت شیخین عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت
آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهند کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس
عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را
میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه
اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیر المؤمنین علیه السلم بیعت کردند لهذا آنحضرت را
خلیفه چهارم میدانند و قول بعضی دیگر از منافقان بجوش آمد خلفای عباسی اختراع کردند
که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و
بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب او بحمد الله منقرض شدند و کسی نمانده است و باثبات
خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود مقصد پنجم
در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میکند
اول آیه وافی هذا ایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و والی با مور شما مگر خدا و رسول او
و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند
و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول
از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با دشمنی میکنند و سوگند
یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت
و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی
سؤال میکردند ناگاه سایلی سؤال کرد پس علی علیه السلم در رکوع انگشتر خود را باو داد و سایل
برسول خدا خبر داد که علی در رکوع انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیه را بعد بر ما
خواند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته
بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری
شنیدم

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا هر دو کر شود و دیدم باین دو چشم
و الا کور شود که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است
هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها
با رسول خدا نماز ظهر را پس سایلی در مسجد سؤال کرد و کسی باو چیزی نداد و سایل دست بسوی
آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی
نداد در این حال علی علیه السلم در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل بانگشت کوچک دست راستش
و پیوسته انگشتر را در آن انگشت میکرد و سایل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و
حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی بلند کرد و گفت
خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده کردان و آسان کردان گشاده
برای کار من کار مرا و بگشا گرهی را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از
اهل من که آن هرون است و محکم گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو
خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلا
بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان
برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علیست محکم گردان باو پشت مرا ابوذر
گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت
یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بچند سند
و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی
و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد
و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ابی الربیع و عبایة بن
ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم
آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت
بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و والی تصرف و دو معنی آخر نزدیک
بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یار و دوست مؤمنان

مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه
همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانچه فرموده اند نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند
و اگر گویند که این بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرف
عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار آمده
با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا
داخلند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فایز میگردد و صاحب کشاف گفته است
که مراد از این آیه هرچند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند
و مؤید آنکه آیه در شأن آنحضرت است و مراد بولایت در این آیه امامتست آنکه در صحیح مسلم و صحیح
ترمذی از عمران حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید و چون حضرت فتح کرد یک کنیز را از غنیمت
برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان
از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند بعد از آن بخانهای خود
میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخواست و گفت علی
چنین کرد حضرت رو از آن گردانید پس دویم برخواست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از آن
گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو از آن گردانید چون چهارم گفت رو بایشان کرد و غضب
از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من
از اویم و او ولی هر مؤمنست بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن
عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب علیه السلام گفت توئی ولی هر مؤمنی
بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در آیه است در شأن
اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را

بوده

بوده ، و ایضاً تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلالت بر خلافت زیرا که محبت و نصرت
در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم
ایشان نمیتواند شد دویم آیه کریمه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه
چیز خصوصاً در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت
ایشانست در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که آن محالست و بیفایده
و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانها
هست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند
و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او
واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن
معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق
غیر حضرت رسول و فاطمه و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت
مذهب ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن
عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابیطالب است علیه السلام
و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده اند که فرمود صادقون مائیم که عترت آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صادقون
آل محمدند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند که خدا
فرموده است در شأن ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ
مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند
که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم
بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و
زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت

میکشند وتبدیل نکردند عهد خودرا ودین خودرا هیچ بدل کردنی ودر احادیث خاصه وعامه وارد
شده است که این ایه در شان اهل بیت علیهم السلم نازل شده است ومراد حمزه وجعفر وامیر المؤمنین علیهم السلم اند
که عهد کردند تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه واله برندارند ووفا بعهد
کردند وانها که کشته شدند حمزه وجعفر بودند وانکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین بود
واز جنگ نگریختند مانند ابوبکر وعمر وعثمان وامثال ایشان وتغییر وتبدیل در دین خدا
نکردند مثل ایشان ودر اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که منم انکه انتظار شهادت میکشم وتبدیل نکردم تبدیل کردنی ودو استدلال در این ایه
نقل میکنیم از برای تشیید اینمدعا یکی از مشاهیر علمای عامه ویکی از اعاظم علمای خاصه اول
انست که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیر گفته است که حق تعالی در این امر کرده است مؤمنان را
که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط
بوجود ان چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل
نکنند واین دلیل است بر انکه اجماع حجت است واین مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که
بتواتر ثابت شده است که خطابهای قران متوجه جمیع مکلفین هست تا روز قیامت وایضا
لفظ ایه شامل جمیع اوقات هست وتخصیص بعض ازمنه که از ایه معلوم نیست موجب تعطیل
حکم ایه است وایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشانرا بتقوی واین امر شامل هر کسی که هست تو
که منفی نباشد وخطا بر او جایز نباشد پس ایه کریمه دلالت میکند بر انکه هر که جایز الخطاست
واجبست که پیروی کند کسی که عصمت او از خطا واجبست وانها اند که حکم کرده است خدا بانکه
صادقند وترتب حکم در این باب دلالت کند بر انکه از برای این واجبست بر هر جایز الخطا
که اقتدا وپیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او واین معنی در همه زمانها هست پس
باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد وما این قول را قبول داریم اما ما میگوییم که معصوم
جمیع امت است وشیعه میگویند یك شخص از امت است وما میگوییم ان قول باطل است
زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که ان شخص کیست تا متابعت او کنیم وما کسی نمیشناسیم
چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام ان پیشوای اهل ضلالت وحق تعالی حق را بر دست

وزبان او جاری کرده وبعد از تمام دلیل بانهایت اتقان جواب سستی گفته که عصبیت
وعناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده اند اگر چه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود
اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوییم اول انکه هر گاه تصریح کرد که در هر زمان جماعتی
معصوم هست از برای تحفظ ان خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت
رسالت مشرق ومغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت
بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است با این تشتت اهوا وارا که در میان
امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوا میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست
که مسئله امامیه را داند چه جای سایر فرق واگر بر فرض محال همه را ببیند واز همه بشنود مذهب
از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند که نباشد تقیه کرده باشند چنانکه
در مذهب امامیه جایز است وایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب
باقی مانده اند واین نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم
که چنین اجماع ممکن است وعلم بتحقق ان بهم میتواند رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود
پس رفع خطا بالکلیه کی میشود سیم انکه ظاهر ایه بلکه صریح ان انست که مامورین بکون
با صادقین غیر صادقین باشند واز این وجه ظاهر میشود که غیر یکدیگرند چهارم انکه
انچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر میبود می بایست ما بدانیم که کیست مثل ان است
که اهل کتاب بگویند که نبوت حضرت رسول باطلست زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم
وحقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلم پیغمبر بود بایست ما حقیت او را
بدانیم وحلش انست که این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را برکنار گذارند ورجوع
بدلایل واخبار واثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده مظنون بطن
صادق انست که بر ایشان ظاهر گردیده واز برای حب دنیا ومتابعت اهوای نفسانی اظهار
نمیکنند واگر گویند رجوعی که در عدم تحقق اجماع کردی بر علمای شما نیز وارد می اید جواب میگوییم
که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند واگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم

در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هریک خطا و غلط جایز است بر مجموع
نیز جایز است و علم بدخول معصوم علیه السلم در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلم و قریب
بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوم
از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده آ
شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیلة الدلالة در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و
در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب
مقدس الهی درین آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند
و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند
زیرا که محالست که کسی را امر کنند که با خود باشند و متابعت خود کنند پس گوییم که مراد از صادقان
یا جمیع راستگویان اند یا بعضی از ایشان و اول باطل است زیرا که هر مومنی باعتبار ایمان
صادق است و در آن دعوی راستگو است پس لازم آید که همه مومنان مامور باشند بمتابعت
خود و این محالست و اگر بعض ایشان مراد است یا بعض معهود معلوم مراد است که الف لام
از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت
معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده
باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم
باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند
و خود معترفند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان بخلاف نشده بود و بنا بر دویم
که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا
تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که انسان بآن نتوانند نمود و آن محالست و معلوم است که در
غیر ائمه ما علیهم السلم کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند
و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که
متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان

معصوم

معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند
و آن محالست و چون عصمت امری باطنی است که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که بنص
بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد
که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصاف چند ستوده
که در غیر حضرت امیر المومنین علیه السلم آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لَيْسَ الْبِرَّ
أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را
بجانب مشرق و مغرب وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ
ولیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملئکه و کتابهای خدا و پیغمبران
وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ
و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود
یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و یتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و بمسافران که
بمکان خود نتوانند برگشت و بگدایان سوال کننده و آزاد کردن بندگان وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى
الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ
أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارند نماز را در اوقات فضیلت
با آداب و شرایط و ادا کنند زکوة را و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند
و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین
ایشانند آنها که راست گفتند و صادقند در دعوای ایمان و وفا بعهود و ایشانند پرهیزکاران
پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی درین شریفه جمع کرده است این خصلتها را
پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه
حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس
اینها اول را که باین ختم کنید مفاد شان این میشود که متابعت کنید صادقان را که این خصلتها
در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که

مراد از صادقین در این آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا
که در این تخصیص بامری دون امری نشده است واما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت
آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است
و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و
عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیمتر است اسلام و انقیاد او و از همه
بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم بنده خالص خدا
و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر
بسیار دروغگوی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من
اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد پیش از من و گفت در وقتی که سخنی از
خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ
میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه
من پیش از همه کس ایمان آورده ام و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او
پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل بر این بسیار است که ذکر
آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده
و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه پیش است حق تعالی در سوره
هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی و میخورانند
طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و باتفاق کرده اند
مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
نازل شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق میکنند
مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار

ایشان

ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت و شیخ گفته است
روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده
و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان
کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود
پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شأن آنحضرت است بدلیل
آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این
آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر اینمعنی کرده باشد یا آنکه واو
در واتی الزکوة را واو حالیه گرفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه اینها مثال سابقا در این آیه
مذکور شده و تأسیس اولیست از تأکید یا نداده باشد مگر آنحضرت که کسی احتمال آن نمیدهد
که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جانفشانی
و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدتها بر جنگها
فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده است که باتفاق دوست
و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع
این خصلتها را ذکر کرده فرمود که ایشانند که صادق و راستگویند نه غیر ایشان و ایشانند که
پرهیزکارانند یعنی از صادق که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه در او مجتمع
باشد و او امیر المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که
عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره بر رفعت و علو منزلت او کنند
و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره باینکه جمع دیگر نیز با او در این امر شریکند
و در اینجا نیز این مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات
جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مال دیگر بغیر آن نبود پس یکدرهم را پنهان
و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شأن او نازل شد
و از زین ره مان روایت کرده است که در شأن هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شأن علی

نازل شد **سیم** در احادیث بسیار از موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق آنحضرت
شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن
عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق بآن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند که
آنکسی که صدق را آورد حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب علیه السلام
و بنا بر این موصول در وَصَدَّقَ مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند
و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ
عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که
در شان علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده است ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آورده اند
بخدا و رسول او ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه
ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول ص
و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ
الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا
انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس
معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلند تر است
و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی
ابن ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن
شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که
صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن
ابی طالب و افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند
که کافر نشدند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب یس و مؤمن آل فرعون پس

ایشانند

ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضاً حافظ ابو نعیم روایت کرده است
از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که منم صدیق اکبر نمیگوید
این سخن را بعد از من مگر دروغگویی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف
رادف معصومست یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسی
که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت
ادریس علیه السلام گفته است إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و در حق یوسف علیه السلام گفته است يُوسُفُ أَيُّهَا
الصِّدِّيقُ و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت
احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را بافترا صدیق گویند چنانکه بر عکس نهند
نام زنگی کافور **چهارم** حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ
یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او
مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و در احادیث
معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که گواه بر حقیت آنحضرت
و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت
کرده است از عباد بن عبدالله و عبدالله بن الحرث که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح یا مذمت او نازل شده
باشد پس مردی پرسید در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در
سوره هود نخوانده این آیه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بینه است از جانب پروردگار
خود و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی از برای تشریف
این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص او است و بمنزله پاره تن اوست و بنا بر این
تفسیر باید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و بعد از او
بلافاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت میکند زیرا که تفضیل
مفضول قبیح است و ایضاً دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم
نباشد مدعا ثابت نمیشود **پنجم** إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد

مگر ترسانندهٔ این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی
و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند میبابد که معنی اول ظاهرتر است
و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند
چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برزه اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود
چسبانید و گفت اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ یعنی دست بر سینه با سکینه علی گذاشت و گفت وَلِکُلِّ قَوْمٍ
هَادٍ یعنی گفت نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که تو چنینی
و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ
فِی عَلِیٍّ بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک
خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلام گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند
هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم
بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علیست
یا علی بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که منذر حضرت رسولست و هادی مردیست از بنی هاشم معلومست که خود را
اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مرد از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد
الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است اینحدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری
که در روایات مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه
رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری
یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را
از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدلست ششم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی
نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد
جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه

متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شد
در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا
مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود کفار قریش در آن شب بر گرد خانهٔ آنحضرت
بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در
جای خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسولست و حضرت بیرون رود چون حضرت
رسول این بشارت را بحضرت امیر داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای
جان سید عالمیان میکند سجدهٔ شکر بجای آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر
برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آنوقت این آیه کریمه نازل شد و نزول آیه در
شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند
فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در تنزیل
آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین
و شعرا و ما در این رساله چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور
خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شد شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابیطالب بر فراش آنحضرت خوابید و ایضا
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد
آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانهٔ آنحضرت احاطه
کرده بودند امر کرد علی بن ابیطالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی
که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب من بخواب اگر خدا خواهد
مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل
و میکائیل علیهما السلام که میان شما برادری قرار کرده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کرده ام
کدام از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی
خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما

مثل علی بن ابی طالب نبود بدیکه من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای
او کردانید و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از
دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل بر سر حق پرور حضرت امیر نشست
و میکائیل علیه السلام نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب
خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که
متوجه مدینه طیبه بود در شان علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز این آیه را در شان آنحضرت
از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه
بر طرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را
پاک کردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه
در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع
صحاح عامه و تفسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام نازل شد و ایضاً ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند
که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود و حضرت فاطمه علیها السلام حریره از
برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش
عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت بفاطمه گفت بطلب شوهر خود را
و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن
آن حریره شدند در اینوقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت
و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من
و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک کن ایشان را پاک کردانیدنی ام سلمه
گفت پس من سر خود داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت
تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضاً ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم

نزد

نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم
گفت در باب علی چه میگوئی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان نزد حضرت رسول و
شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان
و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی
من خواستم داخل شوم گفت دور شو و ایضاً ثعلبی این آیه را در شان ایشان از عبد الله بن
جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد
و از واثلة بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود اهل بیت من احقند یعنی
سزاوار ترند بخلافت و هر چیزی و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت که این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش
در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول
خدائی و در آن خانه بودند وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور گردان از ایشان
رجس را و پاک گردان از ایشان پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است و بروایت
دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل
شود در ایشان حضرت قبول نمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از
عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة
از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد
و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و
این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین
علمای ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه
در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع
مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که

آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد و
چون طلاق گفت بجانب پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان او اند
که صدقه بر ایشان حرامست و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن
مالک گفت چون این آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد قریب بشش ماه چون بنماز بیرون
می آمدند بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر
شوید ای اهل بیت من پس این آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار
از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت
کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد
که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند
پس این آیه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که
اراده را بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانکه
حق تعالی فرموده اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقولَ لَهُ کُن فَیَکون یعنی نیست امر خدا مگر انکه
هرگاه اراده کند چیزی را انکه بگوید مر او را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دویم اراده بمعنی
عزم و آن در حق تعالی محالست و نمیباشد و این سابقه نیز صریحست در انکه اراده الهی تخلف
از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول
انکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی
باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است من
نیافریدم جن را و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند دویم انکه از سیاق اخبار متواتره
معلومست که اول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص
گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند
پس این موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لِیُذهِبَ
عَنکُمُ الرِّجسَ یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند وَیُطَهِّرَکُم تَطهیراً یعنی خلعتهای کرامت
خود را بر شما پوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد اگر کفار و فساق همه در آن شریکند

چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم انکه در اکثر روایات مذکور شده
که این آیه بعد از دعا و استدعای آنحضرت نازل شد و آنچه حضرت استدعا نمود از ذهاب
رجس بود نه اراده که متتبع حصول نباشد و اگر از این معنی مراد باشد این متضمن رد دعای آن
حضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم انکه اگر اینمعنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه
میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او و در معنی که همه کس در آن داخل اند
و انکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت
شده است پس باید که چون در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه اول
انکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات
کریمه قرآنی نماید میداند که در آیات آنحضرت بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور
میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان
خطاب با زوجات عدول بخطاب مومنان شده است با انکه در اینجا مناسبت تمام هست
اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تعریضی هست بزنان که شما و اهل بیت همه با آنحضرت
محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و
رعایت آداب معاشرت یا انکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص این قسم اعمال از
ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل اینها العیاذ بالله صادر گردد از برای
بیان اظهار عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر
رسیده و نسبت بوجهی که مفسران در ربط و نظم آیات میگویند واضح تر و اولی تر است
دویم انکه اگر سخن صورت نداشته باشد و فی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط
نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است
که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم این آیه رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیهِ را با خزیمه بن ثابت
یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق
نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان
بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم انکه

نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که
بعضی از آیاتش مدنیست وبعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع
دانسته باشند انسب الحاق کرده باشند **چهارم** آنکه هرگاه تا احادیث صحیح متواتره عامه وخاصه
معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات بر ما معلوم نباشد
ضرری ندارد وجواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام واین رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد وهرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع
افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه
بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند واگر گویند
که دلالت بر عصمت ایشان میکند گوئیم همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از امت
قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند واین فرق اجماع مرکب
وایشان جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد
از آن حصول بالفعل بوده است مثل یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ یُرِیدُ اللهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ
یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللهِ یُرِیدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ومثل این بسیار است وهرگاه
عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود در رجال ایشان بلا ریب که در عصمت امام
مذکور شد زیرا که باتفاق است غیر ایشان معصوم نیستند **هشتم** آیه مباهله است فَمَنْ
حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ یعنی پس کسی که
مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلم بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید
تا بخوانیم پسران ما را وپسران شما را وزنان ما را وزنان شما را وجانهای ما را وجانهای شما
پس مباهله کنیم وتضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان ودر احادیث
متواتره از طریق عامه وخاصه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلم نازل شده است
چنانکه صاحب مشکوة وجامع الاصول ودیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن وقاص
که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم را



طلبید وگفت اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِی وایضا در مشکوة از صحیح مسلم وجامع الاصول از
عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بامدادی آمد وبر او عبای ملون بود
پس حسن آمد واو را داخل عبا کرد پس حسین آمد واو را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد واو را داخل
کرد پس علی علیه السلم آمد واو را داخل کرد پس این آیه را خواند وحافظ ابو نعیم ودیگران از ابن عباس
روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند وحق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی وفاطمه
وحسن وحسین علیهم السلم پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا
کردند از ملاعنه وصلح کردند بر جزیه وصاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت
کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا برگردیم وفکری بکنیم وفردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت
این گروه نصاری
کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید
که محمد پیغمبر مرسل است ودر باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکرده اند
هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند وکودک ایشان بزرگ شود واگر مباهله
کنید البته همه هلاک میشوید واگر الفت با دین خود دارید ومیخواهید از آن جدا نشوید
پس با او صلح کنید وبلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وآنحضرت
بامداد بیرون آمده بود وحضرت امام حسین علیه السلم را برداشت ودست حضرت امام حسن علیه السلم را
گرفته بود وحضرت فاطمه علیها السلم در پشت سر آنحضرت میرفت وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه از پشت سر او میرفت وحضرت رسول با ایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید
پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را
از جای خود بکند باین رو میکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید وبر روی زمین یک
نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است
که با تو مباهله نکنیم وتو را بر دین خود بگذاریم وما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که
هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای
مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ
عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی وما را نترسانی وما را از دین خود

نکردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار
حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان صلح نمود و فرمود بحق خدائی
که جان من در دست قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند
همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه
خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آنرا حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه
سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها
نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عائشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون ایشان را
داخل عبا کرد گفت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله
متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی
از خصوصیات آن اختلاف کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان
کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت
مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و السلام بوجوه شتی اول آنکه اگر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرأت اقدام بمباهله نمینمود
و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا
احتمال حقیت ایشان میداد بدر نمی آورد دویم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب
حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقق مباهله مینمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت
این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه
باتفاق جمیع ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله
نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی از اهل
او نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام بر حروب مهلکه
مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و تهمت بر میاوردند و بایست نهب
مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را
منع از اقدام بر مباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد

برشما

برشما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از قصه شریفه
ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع
مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف
نموده اند و زمخشری که از همه متعصبتر است در کشاف گفته است اگر گویی دعوت کردن خصم
بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب یا خصم او و در این امر مخصوص او و خصم
او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در
مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود بتنهائی مباهله نماید زیرا
که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزه خود و پارههای جگر خود را و محبوبترین مردم را
نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا نمود بر خود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد
تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احباء اش هلاک شوند
و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا
که ایشان عزیزترین اهلند و بدل بیش از دیگران می چسبند و بسا باشد که آدمی خود را در
معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را
با خود میبرده اند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشانرا بر انفس مقدم داشت
تا اعلام نماید که ایشان برجان مقدم اند پس بعد از این گفته است که این دلیلیست که از این
قویتر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد
که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از
آنحضرت چه بر هر عاقلی متدین ظاهر است که محبت آنحضرت از باب دیگران از جهت روابط
بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوبتر بود آنحضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین
نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و عشایر بدون جهت
دینی وارد شده و از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد
بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشانرا دوست میداشت

مانند سلمان و مقداد و ابوذر و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف
آنحضرت فرموده است وَوَالَى فِيكَ الأَبْعَدِينَ وَعَادَى فِيكَ الأَقْرَبِينَ و هرگاه ایشان محبوبترین
خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلاً قبیح
خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته
که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان
افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است نخوانیم نفسهای خود و
نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای
مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر
از زنان و پسران کسی که با نفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبود
پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است
پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست
از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه
بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نیست
پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است
از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه
دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است
بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران
و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در
باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارد و میگوید
که اگر اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت
اجماع کردن مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست
که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه
متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است

این

این فاضل که امام المشککین میگویند او تصریح نموده است کردن نیز امامت حضرت
امیر علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامت
و وجوب اطاعت است و آن غیر پیغمبریست پس باید آنحضرت امام باشد و ایضاً افضل بودن
از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر بعضی
متعصبی مناقشه کنند و گویند ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجازاً و مجازی از مجازی
دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت و در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول
آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است در میان عرب و عجم شایع است که میگویند
که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار از طریق خاصه
و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیه السلام
گفت اَنْتَ مِنِّي وَاَنَا مِنْكَ یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است
که گفت علی از من بمنزله سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و
بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را
که بمنزله نفس منست یعنی علی علیه السلام و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این
مجازات دویم آنکه این کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا
که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطب است یا از برای تعظیم
که در اینمقامات شایع است یا از برای داخل بودن امت است و بنابر احتمال آخر تقدیر کلام
این خواهد بود نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَتَدْعُوا اَبْنَاءَكُمْ و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر
احتمالات است و آن نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما
فرزندان و زنان و نفس خود را دویم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را بخوانیم
و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند اگرچه اکثر این وجوه
دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا
و نسا و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین
که تقدیر کلام آن باشد ندع ابنائنا و ابنائکم و اعاده ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون عطف

برضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که آن ابتدا
نظر بظاهر حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی
باشند و چون نیافت کسی را که صلاحیت این امر داشته باشند بغیر ایشان این جماعت را آورد
و تعیین خصوص آنجماعت قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا
و انفسنا هم احتمال الاتراد دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است
که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس
آنحضرت باشد باید که متصدی مباهله است و معلوم است که متصدی مباهله از اینجانب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در مباهله
داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را آورد
و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب
بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در اینمقام
نهایت بعد دارد در مطلوب ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت **واما**
وجه دویم میگوییم که اگر امت یا صحابه داخل مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان
در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط
اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده
که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بر دعاهای مردم کرده است
پس خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المومنین را آورد از برای
آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام
چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت را از سایر امت و صحابه اختصاص
باین جهاد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آنجماعت نیز سرکردهٔ جمیع
نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود در مقصود
ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت
میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد

معنی

بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشند همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت
امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آنمعنی اول را فایده نمیرساند با آنکه
آنمعنی مؤید باخبار معتبره از جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی
متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که اینمعنی را در مقام اظهار نهایت
محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند آن احادیث که سابقا بآن استعمال شد
اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه در این ضرور
نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ما است در اینمقام حصول
اینمعنی کافیست بتقریری که مکرر مذکور شد **نهم** وتعیها اذن واعیة یعنی و ضبط میکند
و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است
عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی
در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر
محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المومنین و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک
و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک کردانم و دور نکردانم
و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و
تو را سزاوار است که حفظ نمایی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که
چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوش
تو کرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم
هرگز فراموش نکردم و چون تواند بود که فراموش کنم بعد از آن حضرت بقا و زمخشری و فخر رازی با
نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه
گوشی است که از شان آن باشد که هر چه بشنود حفظ کند و ضایع نکرده اند بترک عمل بآن پس این
روایت اخیر را روایت کرده است بعد از آن گفته است اگر گویی چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره واقع کرده

جواب گوئیم که از برای اشعار بآنست که حفظ کردن بسیار کم است و سرزنش مردم را بر این امر
و از برای دلالت بر آنست که علی کوشش که حفظ کند بست و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است در بروایتی
نیست بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده
و اعتراف کرده است که فاید بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل
آمده است و اوست حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که
در همه احکام محتاج او بوده اند و از او استفسار میفرموده اند و حق تعالی فرموده است هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون تا سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه
آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل
نشده مگر آنکه میدانم که در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر کی نازل شده است بدرستی
که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد
و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا
بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در
کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول
بعالم قدس انتقال کرد علی علیه السلام بر بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام که
ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که مجموع قرآن را بترتیبی که نازل
شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتم که علم در آنجاست و روایت
کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ایها
الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن
میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود
و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی علیه السلام گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست

وقرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال
کنم که چگونه خلاف من در حق اینها کرده اند مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث
متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است
از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گرفته
و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با او
و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت میدهد و متابعت قرآن بدون او روا نیست
متابعت م
و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که شما چگونه رعایت
ایشان کرده اید هر عاقلی که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است
بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافیست از برای اولویت بامامت م
إن الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنانکه ایمان آورده اند
و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهند از برای ایشان خداوند مهربان دوستی
ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد
از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله
علیه و آله خطاب کرد که یا علی بن ابیطالب بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و
بگردان از برای من در سینهای مؤمنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه را
فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود
از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او در دلهای مؤمنان
می افکند و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام
گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند ترا آنچه سؤال کنی پس علی دستهای
خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد
و ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دلهای

مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه شبیر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را
گفت که دستهارا بسوی آسمان بلند کرد و گفت کن دعا کن و هرچه خواهی سؤال کن که بتو عطا میکند
پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و
بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر
اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن
چهار ربع است ربعی در شأن ما اهلبیت مخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما
و یک ربع حلال و حرامست و یک ربع فرایض و احکامست و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآنرا
در شأن علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه را در شأن آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه
روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در
غریب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده قطع
نظر از احادیث مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله انها را ایراد
نمیکنیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد
غیر آن مودت نیست که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و بترک آن کفر
و نفاق حاصل میشود و از لوازم امامتست و ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم
میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت بلزوم امامتست و ایضا اگر و العیاذ
بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودت است و مؤید
آنکه مراد مودت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست که او را
منزلتی عطا کن که بآن جهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد
آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی و ایضا از مسند روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد
البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت

دوست

منافقی مرد دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا مگر کافری و حضرت امیر علیه السلام خود میگفت
بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد
مرا مگر منافقی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست
داشته است و هرکه علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هرکه علی را آزار کند
بتحقیق مرا آزار کرده است و هرکه مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت
کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی بن ابی طالب
تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت
و فرمود که هرکه مرا دوست دارد و این دو تن را دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست
دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضا از صحیح ترمذی از ابی سعید خدری روایت
کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم ببغض علی بن ابی طالب و از صحیح ترمذی
و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که
دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد
مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول روایت
کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو
گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هرکه علی را آزار کند مرا آزار کرده است
و ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود و چون برگشت با
صحابه گفت که حضرت امیر جاریه را از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه بریده گفتند این را بحضرت
رسول بگو بگویند شاید علی از چشم بیفتد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان را از پس در
شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند
یا عیب او میکنند هرکه علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هرکه از علی مفارقت کند
از من مفارقت کرده است علی از منست و من از اویم و او از طینت من خلق شده است و من از
طینت ابرهیم خلق شده ام و من بهترم از ابرهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای بریده مکو نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است
و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن
اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و
مقداد و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا
نشدند و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که
علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب
کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد
مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را
دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود عنوان صحیفه
اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت
علی علیه السلام فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی
کرد هر که بر عهد من بمیرد او در کنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است
و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را با امن و ایمان بکند مادام که آفتاب
طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن
ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگران از روایات مخالفین
روایت کرده اند از عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه است
که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه است که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضاً
از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد
و هروی در غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم
اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هر یک را میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند
میدانستیم که حلال زاده نیستند و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و مؤالف فوق

حد

حد و احصا است و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار
با امت است با مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان
جمیع امت بآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و
محبت خداوند جهانی باشد و دشمنی او نشان نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب
جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر آنکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا
باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد
و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان
هر چند محبت از جهت ایمان موجب ثواب است و آن محبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت
ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت
اگر چه بد است اما تنها بغض آنست که اگر اظهار کند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از
ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و
همچنانکه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک محبت
آنحضرت از ایمان بلکه اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت
بالاتر از رتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن
مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هر چند اقرار بنبوت افضل است و آن
اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار
بامامت را از جمله جهتهای ایمانست از این جهت اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار بنبوت
بتنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص بی عام نیست مثل آنکه هر جا حیوان هست لازم نیست
که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرف است
از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود
صانع و توحید او را با اقرار بهر دو بتنهایی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها منضم نشود
و اقرار بامامت امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار
بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و بیان او

همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر کردید از اینجهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات
و خلاص از عقوبات است باید هم لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ
اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی بآنکه
بروید خانها را و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکو کار کسیست که پرهیزکاری نماید و
داخل شوید خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستکار کردید و محققان
مفسران گفته‌اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از
معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که آل محمد ابواب خدا اند و وسیلهٔ او یند و دعوت کنندگان و کشایندگان بهشت بسوی
و دلالت کنندگان اند براه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا
و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در استیعاب روایت
کرده است أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ و در مناقب خوارزمی
مثل این را روایت کرده است و مضمون همانست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آنست پس هر که
علم خواهد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است و شك در این حدیث راهی بغیر تعصب
و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت
بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت یا امری چند است از قضا و احکام
که اجزای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قومی امامت
دیگران عین خطاست و بدانکه این حدیث یك دلیلست از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت
آن سرور از آفتاب روشن تر است ابن عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب
گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق صحابه گفته أَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ یعنی داناترین
صحابه بعلم و قضا و حکم در میان مردم آنحضرتست و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت
در این امر نمیباشد او را و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم بقضا علیست و
گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله

کسی را از او دانا تر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یك
عشر باقی با سایر مردم شریك بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا
از مسئله مشکلی که او را حاضر شود و علی علیه السلم حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نبود
عمر هلاك میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است که از جانب شیعه
که علی بن ابو طالب علیه السلم اعلم صحابه است اما اجمالا بر این آنکه هیچکس را نزاع نیست در آنکه او در
اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله صلعم
افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلم در طفولیت
در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را امر کرد از خدمت
او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات
احوال بنهایت معارج فضل و کمال میرسد و این هم اندك زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است
که الْعِلْمُ فِي الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ وَالْعِلْمُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَدَرِ یعنی علم در کودکی
مانند نقش بر سنگست که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقشی بر کلوخ است که باندك
سببی زایل میگردد پس از این مجمل ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او
از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر گاه
سؤال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت
میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی علیه السلم گفت که مرا نسبت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که هیچ یك از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر
بلند یعنی نزد بلند خانهٔ آنحضرت و میگفتم السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ اگر تنحنح میکرد بر میگشتم
و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت
رسول حضرت امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد و دیدم که دستهای مبارك خود را بسوی آسمان
بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع احادیث که

دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص این دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت
رسول در تربیت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس مختصر گفته است و اما
تفصیلا بچند دلیل اول وتعیها اذن واعیة که در شان علی نازل شده است و هر گاه او
مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دویم آنکه حضرت رسول صلعم فرمود
که حضرت اقضاکم علی و چون قضا محتاج است بجمیع علوم پس هر گاه او در قضا بر همه کس راجح
باشد در علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه حکم غلط نمود و آنحضرت اورا
هدایت فرمود و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و
امثال این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار میبود و از آنحضرت هرگز مثل آنها اتفاق نیفتاد
چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند
حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل تورات بتورات ایشان و میان اهل انجیل
بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ
آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را
میدانم که در شان کی آمده است و برای چه آمده است پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین
و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت
و قضا و قدر و احوال المعاد آنقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و
ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو در این علم و اما شیعه انتسابشان بآنحضرت ظاهر است
و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خود و ایشان شاگردان اویند پس ثابت
شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد اویند و اما علم تفسیر ابن عباس
که رئیس مفسرانست شاگرد آنحضرتست و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرموده اقضاکم علی و از آنجمله علم فصاحتست و معلوم است
که هیچیک از فصحای که بعد از او بوده‌اند باندکی از درجه او نرسیده‌اند و از آنجمله علم نحو است
و معلوم است که ابو الاسود بنیاد این علم بارشاد او و تدوین این علم نمود و از آنجمله علم تصفیه
باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر

استاد همه عالمست در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که اعلم است
از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم
والذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس از این دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت
معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو
صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه
فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت
یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یار و یاور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان شامل است
ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده‌اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت
رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت
کرده‌اند که حضرت رسول صلعم فرمود که صالح مؤمنان علی علیه السلام و فخر رازی در اربعین گفته است
که مفسران گفته‌اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی که
مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت
میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی این
خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نخواهد بود بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلومست که
نصرت محمد اعظم مراتب طاعاتست دویم آنکه ابتدا کرده خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر
کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوئیم از جهت
دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان
در آن زمان منحصر در آنحضرت بوده و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند
پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که
از جمله آنها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات

فضل آنحضرت بر سایر صحابه بشکوی نیست **سیزدهم** اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم
درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم
وعمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسی که ایمان آورده است بروز قیامت وجهاد کرده است در راه
خدا مساوی نیستند ایشان در فضل وثواب وخدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را
آنها که ایمان آورده اند وهجرت کرده اند بدار اسلام وجهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و
جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا وایشانند رستگاران ورسیدهاند بمقصود خود
بدانکه اتفاق کرده اند مفسران ومحدثان خاصه وعامه که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه نازل شد حتی صاحب کشاف وفخر رازی وبیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و
ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری وشعبی ومحمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شده در باب
علی بن ابیطالب وعباس وطلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه گفت من
صاحب خانه کعبه ام وکلیدش در دست منست واگر خواهم شب در میان کعبه خوابید وعباس
گفت زمزم وآب دادن حاجیان با منست واگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلم
گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم ودر راه خدا جهاد
کردم پس این آیه نازل شد ودر جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است
از محمد بن کعب قرظی وسیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن
جریر وابن مردویه وجماعت بسیار دیگر از شعبی وابن عباس که میان علی علیه السلم وعباس منازعه
شد عباس گفت من عم پیغمبرم وتو پسر عم اوئی وسقایت حاج وعمارت مسجد الحرام با منست
پس حق تعالی این آیه را فرستاد وایضاً روایت کرده است از حافظ ابونعیم در کتاب فضایل الصحابه
وابن عساکر از انس بن مالک که عباس وشیبه با یکدیگر مفاخره میکردند عباس گفت من
اشرفم از تو من عم حضرت رسولم وساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم
بر خانه او وخزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده تورا امین نکرده ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

حاضر شد وایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو من اول
کسی ام که ایمان آورده وهجرت کرده وجهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله واین سخنان را ذکر کردند حضرت جواب نفرمود وبرگشتند پس بعد از چند روز این
آیات تا ده آیه نازل شد وحضرت بر ایشان خواند وحافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی بچند طریق از ابن عباس ودیگران روایت کرده است که در مفاخره علی علیه السلم وعباس نازل شد
واز شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی وعباس وشیبه نازل شد تا حتی یأتی الله
بامره وابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه وعباس با یکدیگر
تفاخر میکردند پس علی علیه السلم بر ایشان گذشت وگفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا
فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است وآن آب دادن حاجیانست شیبه گفت که عمارت
مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین علیه السلم گفت خدا بمن داد در طفولیت آنچه
بشما نداده گفتند کدامست که بتو داده شده است فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید
بخدا ورسولش پس عباس غضبناک برخاست ودامن خود را بر زمین میکشید وبشکایت
آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وگفت نمیبینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود که
علی را طلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت
یا رسول الله حرف حق را به سختی گفتم هر که خواهد بغضب آید وهر که خواهد راضی شود پس جبرئیل
نازل شد وگفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند ومیگوید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر
ایشان خواند پس عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم ومؤید آنکه این آیات در شان آنحضرت
است که در اینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون وسمعانی از علمای عامه در کتاب
فضایل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند از حال علی علیه السلم گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که میگفت که بدرستی که علی وشیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان **مؤلف گوید**
که چون بنقل موالف ومخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر علیه السلم نازل شده است
پس معلوم شد که او اولی واحق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر

وفضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت بر جهاد است و باتفاق کل آنحضرت دراین صفات
بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده از
سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب اول
کسی بود که اسلام آورد و همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل
کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین
گفته است از مردان بعد از خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که اول شما وارد شونده بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه
بمن اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این روایات بسیار مذکور است
و ایضاً ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود او
اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد
هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر
سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال
زیرا که غیر او با من کسی نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت
کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق ایمان او متواتر است و عبد الله
ابن احمد حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب
تطویل است و احادیث نیز بعد از این خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد
ظاهر است چنانچه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است
که خدا نفرستاده است سوره از قرآن مگر آنکه علی علیه السلام امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق
که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار و نگفته از برای علی علیه السلام
مگر خیر و نیکی و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب
محمد است صلی الله علیه و آله حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب آن از برای
علی بن ابی طالب است و ایضاً از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی علیه السلام سر کرده آن آیه و امیر
آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آن آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی
رئیس و قاید آن آیه است و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را حافظ
و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلومست
که مراد آنست که کسی که ولایت او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیه پیش از همه کس کرده است
و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت
کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابق آن از برای علیست
زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه
و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار
روایت کرده اند که میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید
بحضرت گفت که ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تیزتر
و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را
فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مساوی
نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست
بهشتها که ماوای دایمی مومنانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها
که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیگران
از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومنین علی بن ابیطالبست و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت
آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این
سخنی بود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را در این مقام کافیست چهاردهم ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال
شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم
جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک

لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی جزاء ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامتست که جاری
میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان
و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث
معتبره بسیار از طرف خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید
آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک
و غل در گردن و ایضاً بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر
سبیل استهزا بر او نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را با دیگران قیاس
نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
تا آخر آیه و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل
کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض
روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آنحالت گفت یا علی آیا نشنیده
قول الله تعالی را اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا تا خَیْرُ الْبَرِیَّةِ پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و موعد من
و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را
با روها و دستها و پاهای سفید نورانی و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که این آیه
در شان علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده
اینمضمون را روایت کرده اند و مؤید اینست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبَی فَقَدْ کَفَرَ یعنی علی
بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضاً فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت

دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابو البشر انصاری از پدرش روایت کرده
که گفت رفتم نزد عایشه پرسیدم که کی کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت
مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس منست بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم میگفت علی با حق است
و حق با علی علیه السلام است و ایضاً از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم
که آنچه در این باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند
میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله
و ایضاً بچند سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است میکشد ایشان را
بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشد
ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است پس از
این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین
خلایق اند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد
و برق شمشیر آتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان و لهب جان سوز
منافقانست و بعد از این نیز مجملی بیان خواهد شد پانزدهم قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد
اوست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه
وارد شده است که مراد بآن کسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان
اوست علیهم السلام چنانکه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب و عاصم از ابو عبد الله روایت کرده است
که گفت ندیدیم کسی را که قرائت قرآن بهتر از علی علیه السلام کند و ایضاً عبد الرحمن روایت کرده است
از ابن مسعود که گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی
از تو اعلم نبود گفت مگر نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از
عبد الله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد

نشسته بودم پس عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیهٔ از مسجد نشسته بود پس بحضرت باو اشاره
گفتم سفیان گمان میکنند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که
علی بن ابو طالب علیه السلم بود که علم کتاب نزد او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد
ابن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی علیه السلم بود و سیوطی از
ابن جبیر این را پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او
باشد و حال آنکه این آیه در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد
که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر
آنکه علم آن در قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه سایر انبیا نیز خواهد بود پس
این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه
مذکور شد دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود کرده است
و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفای بشهادت آنحضرت بتنهایی دلالت میکند بر عصمت
آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است
چنانچه گذشت شانزدهم آیه نجویست که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند
که چون اصحاب آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال بسیار مینمودند و سبب ملال
آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر کرد که کدام یک در مقام
اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سر سخن
گوئید پس پیش از آن راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر
مفسران گفته اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و باتفاق
مخالف و مؤالف تا آنکه حکم این آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی
نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة
و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن
با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید

زکوة

زکوة را و اطاعت کنید رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که [illegible]
این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که علی باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت
کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که آیه در قرآن هست
که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است
من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هر گاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم
تا آنکه آن آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از
این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
راز میگفتند هر گاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار بوده شد پس حق تعالی واجب کرد
بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز
گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی
علی علیه السلم بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت
نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی
طالب علیه السلم بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یک
درهم تصدق کرد و در روایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
مردم ترک کردند راز گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر
تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این
کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت
منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند
از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است
و معلوم است که اگر اعتنایی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکدرهم
بلکه یکدانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفتدهم و اعتصموا بحبل الله
جمیعاً و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کتاب
از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل

بیت رسول صلی الله علیه وآله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ما ئیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است وحافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از آنحضرت روایت کرده است وایضاً عامه از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم که اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین وعترت واهل بیت من بدانید که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هجدهم قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت وبینائی من وکسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابو طالب وابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است وبروایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد آل محمدند است وایضاً حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود وبمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام است یا مراد نصرت خدا نصرتیست که خدا بدست امیر المؤمنین علیه السلام جاری کرده وبنابر اول مراد آنست که عمده وسرکرده آنها علی بن ابیطالب است یا مراد بمؤمنان آنهایند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در درّ منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته است لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ واینست آنچه حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وحافظ ابو نعیم در حلیه وغیر آن از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است وثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ یعنی تقویت کردم محمد را بعلی ویاری کردیم او را باو وحافظ ابو نعیم بسند

از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان واو علی بن ابی طالب علیه السلام است که پیش از همه کس او را متابعت کرده است وعز محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سرکرده مؤمنانست مؤلف گوید که از این آیات واخبار مقبولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است بمتابعت حقیقی ویاری کامل واقعی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وهمین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت وایضاً ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست نوزدهم وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید کافران را که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه وچند کتاب دیگر وابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل وابن شیرویه در مناقب وغیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس وابو سعید خدری روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام وحافظ ابو نعیم در کتاب منقبت المطهرین بچندین سند از بریده وغیر او روایت کرده اند که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بودیم فرمود که بحق خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است واز بدنش که در چه عمل کهنه کرده است واز مالش که از کجا کسب کرده ودر چه مصرف صرف کرده است واز محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت وگفت علامت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است وهر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است ووجه استدلال از این احادیث گذشت بیستم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا موافق احادیث معتبره عامه وخاصه معنی آیه آنست که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من وهر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن نیکی وثواب خود را ودر جای دیگر فرموده است قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ یعنی بگو آنچه من

سؤال میکنم از مزد پس آن از برای شماست و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت
کرده است که قربی در این آیه قرابت آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت
آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمایی روا است پس این
آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه
مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منقول است که در
خطبه خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشانرا بر هر مسلمان واجب کرده است
و در این آیه که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و اقتراف حسنه مودت ما
اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مامور شده ایم بمودت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان اند و بروایت ابو نعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در
تفسیر از ابن عباس این مضمونرا روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبرانرا از درختهای متفرق خلق
کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین
میوههای آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که بر یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد
و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه
هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را بر
رو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما
جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمونرا از ام سلمه و ابو سعید خدری
روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی

من

من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای
آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر وَعُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ
روایت کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را
و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است
هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است
هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر بهشت هر که بر محبت
آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه دامادش برند هر که بر محبت آل محمد
بمیرد از قبرش بسوی بهشت دری بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را
بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی
آل محمد بمیرد چون روز قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که نا
امید است از رحمت حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد
بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت
برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او
دوست منست و دشمن او دشمن منست و هر که دشمن باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر
ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن
ابی طالب و احادیث در این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیر گفته
که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که آیل شدن امرش بآن بیشتر باشد
ایشان آل آنحضرتند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و
آنحضرت اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند
و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت

کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد
که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت
ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبراند پس واجبست
که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه در شان ایشان
دویم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه
پاره تن منست ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله
علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجب بر همه امت که ایشان را
دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن
امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای آل
منصب عظیمی است و از اینجهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل
وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف
از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه لمودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر
خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را
چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست برداشت بر روی ایشان و گفت خداوندا
اینها آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت
من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بیست و یکم
الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال
شایسته کرده اند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده که
طوبی درختیست که اصلش در خانه علی علیه السلام است در بهشت و در خانه هر مومنی شاخی از آن
درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول
سوال کردند از طوبی فرمود که درختیست که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه

دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختیست در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام
و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید
که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکانست بدانکه
آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المومنین و سایر اهلبیت علیهم السلام
نازل شده است بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا
مینمائیم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت
و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است
فصل اول در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر حضرت امیر المومنین علیه السلام و امامت آنحضرت نموده بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که
انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است
وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقیست و اهل آن محل
و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند
و ایضا همچنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر
از برای بیان منزلت جلیله از منازل امیر المومنین علیه السلام و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن
متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات
واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر
احصا توان نمود و مجملی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد
مینمائیم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت
امیر المومنین علیهما السلام در روز غدیر بامامت از آن واضحتر است که احتیاج ببیان داشته باشد
و لیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند
از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب ولایت که
هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر
طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم

حکانی بطریق بسیار روایت کرده است و ابن عقده و حافظ در کتاب الولایة بصد و پنج طریق
روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مولف کتاب النشر والطی نقل کرده است و او از کتب
معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر شما این
آیه را النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای
ایشان و زنهای او مادرهای ایشان اند و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در
کتاب خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما بآن احقید از ما
بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردنست در آنچه خواهند و نخواهند ما گفتیم شنیدیم
و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي
وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم
بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه
در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت سلام
میرساند ترا و میگوید که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست
که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب
شمشیر خواهی نخواهی ایشانرا بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد
بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حجة الوداع حضرت رسول صلی الله علیه وآله
علی را بیمن فرستاده بود در مکه با آنحضرت ملحق گردیده بود روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز
میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ
اللَّهُ نازل شد چنانکه در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول اللَّهُ أَكْبَرُ گفت و آیه را بر ما
خواند و گفت برخیزید تا ببینیم این صفاتی که خدا فرموده است در کی ظاهر شده چون حضرت
رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که در
نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت اللَّهُ أَكْبَرُ گفت و بجانب حضرت امیر متوجه
شد و باو گفت امروز چه کار خیر کرده علی تصدق انگشتر را نقل کرد حضرت رسول مرتبه سیم اللَّهُ أَكْبَرُ

کفت

گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دلهای ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد
میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی
این آیه فرستاد قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي و مضمون آیه بنا بر تفسیر آنست که
چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور
قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمیتواند بود از برای من آنکه بدل کنم آنرا از
پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت
کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را
حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقانرا در این باب پس جبرئیل بالا
رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر بر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود
دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من
که اهل بیت منند بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ
در اینها زند نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت
خدا کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه
ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرگ منست که
بمن دادند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی
داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از
حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر از
گران کتاب خداست یک طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن
و کوچکتر عترت منست که اهل بیت منند بدرستی و بتحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا
که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد
میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت
شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که

امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه
شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند
که خلافت باهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ
أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار
خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم پنهان و راز ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما
از ملئکه نزد ایشانند و مینویسند گفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس رخصت
داد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را که بازگردند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند
حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را اعلان نماید بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمدند و چون
مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت گفت
پروردگارا بدرستی که قوم من نومسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر
عمش کرد و منصور بن ناصر سیستانی در کتاب خود روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه
جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا
رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که
او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که
او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در گردن مردم واجب شد پس
در روایت اول گفت که چون بازگردیدند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو
و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این
آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند
بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد
که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول
خدا پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا

رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای
خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است
بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا
بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستی که جبرئیل
مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم
هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست و خلیفه منست و امام است بعد از من
ایها الناس علم احاطه کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان
و این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند بنابر علی از آزار رسیدنها
یکمرتبه گفتند او گوش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه
با منست و من بسوی او متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ
يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند او
گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و
ایمان می آورد از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم گویندگان را نام برم میتوانم گفت
و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب
گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و بر شهریان
و بر عربی و عجمی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی
خدا دارد پس حکمش بر همه رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که
مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید
آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و متابعت مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح
نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان
من که از صلب اویند بهم میرسند ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا
در حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی

بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و یک وجب پاهای او را از
خود باز داشت مایل بدست راست خود چون دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی
بشما از جانهای شما گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم این علی مولای
اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری
کن هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما دین شما را
بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا
باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره
هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود او است و ذریت من از صلب علیست
و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و
سوره عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت
که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکارانند مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی و اعمال
صالح کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که
ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت
قایم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در
قران یاد کرده است و آن نور امامتست که در علیست و در امامان فرزندان او تا مهدی که
حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا
بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستی که علی
موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه
شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است
شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از من علی و بعد از او
فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستی که من بیان
کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من شما را می فهماند و من بعد از این خطبه
دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او و بامامت و بدانکه

من بیعت میکیرم از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او
از جانب خدا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید
میگردد و هر که وفا کند بانچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا
میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا
مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابی
طالب و امامان که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل او چنانچه گفتم که ذریت من
از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگویید که ما شنیدیم و اطاعت
کردیم و راضییم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این امر دلهای ما
و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت
مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم داد بر خدا و بتو و بعلی و
بحسن و حسین و امامانی که یاد کردی هر عهدی و پیمانی که گرفتی از دلها و زبانهای خود و
بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید به هر که
بر ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر
رسول او را و ایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت
امیر صلوات الله علیهما و دست گشودند بر بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در
وقت بجا آوردند و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نزدیک وقت
ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علمای امامیه
و مخالفان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد
نموده ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در این
روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شرایع را بمردم رسانید بغیر
حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند
و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت

او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه حج و دیگری
و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده ام
بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف
و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که
از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت و ولایت و امامت را هم بشنوند پس همه با آنحضرت
متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت
هرون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله سامری
کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند
پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد
و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت
باخر رسیده است و من ترا تکلیف میفرمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرورست مقدم
دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت
و جمیع آنچه نزد تست علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو که حجت
کامله منست بر خلق من علی بن ابوطالب پس او را برپا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد
و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح
خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی
علی بن ابوطالب علیه السلم زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه کامل کردند دین خود و تمام کردند
خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست
بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میکردانم از برای شما دین شما را
و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر
مؤمن و مؤمنه که او علیست بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه
من بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است

وهرکه

و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من
هر که او را با امامت بشناسد مؤمن است و هر که ولایت او را انکار کند کافرست و هر که در امامت دیگری را
با او شریک کرداند مشرکست و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت
او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه
کردان که ترا در این نزدیکی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار
کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه‌های ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست و سؤال کرد از جبرئیل
که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف
باز جبرئیل آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در ما بین
مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم
که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از
جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تهدید
و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شد از برای عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا
ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر
میشود که فی علی در آیه بوده است و در آنوقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود
که پیش قافله را برگردانید و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر
فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول
خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان
و طلحه و زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه را ذکر کرده اند
و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیایی دارد محملی از برای این
واقعه را با چند کلمه از خطبه که با اعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند
و هر عاقلی میداند که در قصه که اینقدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در
چنین وقتی در چنین جایی فرود آورند که اکتفا بمطلبی که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه

نمیکنند و اکنون قلیلی از انچه در صحاح ایشان و کتب مشهورهٔ معتبرهٔ ایشان درین باب مذکور شده
ایراد مینمائیم زیراکه این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر
آبی که او را خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد
ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول
پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان
شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک
شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت اهل بیت من خدا را بیاد شما
می آورند در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند
اهل بیت او ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند
ولیکن اهل بیت در اینجا آنهااند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرامست مانند آل علی و
آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرامست گفت بلی و در جامع الاصول گفته
که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور هست هر که چنگ
زند در آن و عمل کند بآن بر هدایتست و هر که از آن تجاوز کند گمراهست و در روایت دیگر گفته آنست
که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند
بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او نه
گفت نه بخدا سوگند که زن چندگاهی با شوهر میباشد طلاقش میگوید و بخانه پدر و قومش
میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه او اند که تصدق بر ایشان حرامست مؤلف گوید که معنی
اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست و انچه زید گفته است از پیش خود گفته است
و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب ماهست زیراکه خلفای ثلثه البته خارجند و
خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلاف آنحضرت
داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قایلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق
میباید در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر آیه واعتصموا بحبل الله

جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند
اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست
و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که از یکدیگر
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بطرق
بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید
و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید ارقم روایت کرده اند و عبد
الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم
در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان
دو درخت را از برای آنحضرت روفتند پس نماز ظهر را ادا کردند پس دست علی را گرفت و گفت
آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من
اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی
مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او
دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه
و ایضا از زید ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادیی که آنرا وادی خم
میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند که آفتاب
اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند
بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا
در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلعم
شنیده باشد در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این
حدیث و ال من والاه و عاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری
از صحابه ایضا مضامین را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در منی

جمیعا

غدیر مردم متفرق شدند و دوری از انحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را کفت
که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و کفت ایها الناس مکروه
من کردید تخلفی که از من کردید تا انکه کمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند دشمنی شما من
ولیکن علی را خدا کردانیده است نسبت بمن بمنزله من نسبت بخدا دارم و خدا ازو راضی است
چنانچه من ازو راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستهای او را
بلند کرد و کفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس مردم کریه و تضرع کردند و کفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای انکه مبادا بر خاطر تو
کران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن
عبد البر در کتاب استیعاب کفته است که بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن
ارقم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح
ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا
کذشت پس کفته است بعد از ان عمر علی را ملاقات کرد و کفت کوارا باد ترا این منزلت صبح
کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل
من القران فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در
شان علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا اخر ایه و واحدی در کتاب اسباب
نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی
از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از
عبد الرحمن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که کفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را
در روز خیبر بعلی بن ابیطالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را باز
داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او کفت تو از منی و من از
توام و با او کفت که تو بر تاویل قران جنک خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قران جنک کردم و کفت
با او که تو از من بمنزله هرون از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنکم با هر که با تو
جنک است و کفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم انچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و کفت

توئی عروة الوثقی و کفت با او توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه
بعد از من و کفت با او توئی انکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس
یوم الحج الاکبر و تو این ایات را بر مردم خوانده‌ای و کفت با او که توئی که سنت مرا اخذ
خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و کفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور
خواهم شد و تو با من خواهی بود و کفت با او من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من
خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از تو حسن
و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و کفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که
با ایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم انچه خدا در شان تو کفته بود که بیان کنم بیان
کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینهای که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مکر
بعد از مرک من لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندکان پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله کریست کفتند چرا میکریی یا رسول الله کفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب
من ظلم بر او خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنک خواهند کرد و فرزندان
ایشانرا خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان
ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر کردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان
اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان
بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد و بندکان
خدا ضعیف شده باشند و از فرج محروم شده باشند پس در انوقت قایم ظاهر شود در میان
ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را بایشان
ظاهر خواهد کرد بایشان و بشمشیرهای ایشان اتش باطل را خاموش خواهد کرد و مردم متابعت
ایشان خواهند کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از روی ترس پس کریه حضرت ساکن شد
و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود
و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس کفت خداوندا ایشان اهل منند
پس زایل کردان از ایشان رجس و پلیدی را و پاک کردان ایشانرا پاک کردانیدنی خداوندا

ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز کردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه
من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که این یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلم
و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که این چنین نازل شده است یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک فی علی و چون این نازل شد دست علی را کرفت و کفت من کنت مولاه
فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول
خداوند عز و جل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج
یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب
خداوندی که صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شده است کفت از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم شنیدم که از پدران خود علیهم السلم روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلم را کرفت و کفت من کنت
مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد بنزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را
خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و کفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که
شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را که پنج نماز
بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که
حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را کرفتی و بر ما
زیادتی دادی او را و کفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بکو این از جانب تست یا از جانب
خداست حضرت فرمود سوکند یاد میکنم بخدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر
شما از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحله خود و کفت خداوندا اکر آنچه او میکوید
حق است پس سنکی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک و هنوز براحله
خود نرسیده بود که سنکی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس
حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از

حذیفة

حذیفة الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین و غیر او از ابو سعید خدری روایت
کرده اند که از مجمع روز غدیر برنکشته بودند که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و
تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن نعمت
و راضی شدن پروردکار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب و بروایت دیکر کفت الله اکبر
الله اکبر بر کامل کردانیدن دین تا آخر و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم
فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید
از ایشان و از من بترسید که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند
و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر
کفتند که اکر بر ما کروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و
میدانستیم که چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی
در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را نصب کرد در روز عید غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او
بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت
کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز
غدیر خم شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله کفت من کنت مولاه
فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس
در این بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز عید غدیر خم در شأن
علی بن ابی طالب علیه السلم و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اکر کتمان کنی این آیه را و ایضا
روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که کفت در عهد رسول خدا ص
این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی
المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح بخاری کفته است

من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است ترمذی ونسائی وسندهای این حدیث
بسیار است وهمه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتابی جداگانه وبسیاری ازان سندها
صحیح است وحسن وصاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است
که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر علی علیه السلام واکثر مناقب نقل کرده اند که ابن
عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد وبیست وپنج طریق از صد وپنج نفر از صحابه روایت
کرده است ومحمد بن جریر طبری از هفتاد وپنج طریق روایت کرده است وابیات حسان بن
ثابت که بامر رسول در قصه غدیر گفته متواتر است ودر جمیع کتب مذکور است واز حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید به علی بن ابی طالب هرکس حق خود را بدو گواه
میگیرد واز برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص بر آنحضرت را
شنیده بودند وحق خود را نتوانستند گرفت واز ابو سعید سمان روایت کرده اند که شیطان
بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول آمد وگفت چه بسیار کم است کسی که متابعت
تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه
فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت
کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را بشکستند
وگفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت ودر اینجا گفت آنچه گفت واگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت
خواهد کرد ومصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد
چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند وآن
عقبه در میان جحفه وابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه وهفت نفر از جانب چپ نشستند
که چون حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند وچون شام شد وحضرت نماز کرد بار کرد واصحاب
حضرت پیش رفتند وحضرت بر ناقه تندروی سوار بود چون بعقبه رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را
که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بی خبر هلاک کنند پس حضرت بعقب
نگاه کرد وگفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی
آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود پنهان دار چون نزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان

ونامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند وداخل قافله شدند وشترهای
خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند ومردم بحضرت ملحق شدند وحضرت بشتران ایشان
رسید وشناخت که شتران کدام جماعتند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد
که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او
برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند
وسوگند یاد کردند که این اراده را نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد ویحلفون بالله ما قالوا
ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم
الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما
فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند
آنچه بایشان نسبت داده شد والبته گفتند کلمه کفر را وکافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و
قصد کردند امری را که بآن نرسیدند کلبی ومجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد
کردند که شتر حضرت را رم دهند وحضرت را هلاک کنند وعیبی نتوانستند کرد دین اسلام را
مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا ورسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای
ایشان واگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردآورنده در دنیا
وآخرت ونخواهد بود ایشان را در زمین دوستی ونه یاوری ودر حدیث طولانی حذیفه مذکور است
که آن عقبه مسمی بود بهرشی وحضرت مرا وعمار را طلبید ومرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم وعمار را
امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده منافق دبه‌ها را مملو از
ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند ودبه‌ها را از زیر پاهای ناقه انداختند ونزدیک بود که
رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد بزبان
عربی ظاهر کننده فصیح وگفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را از جای دست
وپای را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند
پس من وعمار شمشیر کشیدیم وروبایشان رفتیم وشب تاری بود پس ایشان ناامید شدند
از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد وحذیفه همه را شناخت حذیفه گفت نه نفر از قریش

بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده ابن الجراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیره ابن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و انچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در ان جمع کرده بود دو جلد بزرگ بود کتاب دیگر که در ان طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی دیدم کتابی که روایات حدیث غدیر را در ان ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت بر امامت مینمائیم بدو مقام اول انکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هر چه امر کند آمده است دویم انکه در این مقام بمعنی مراد است اما اول انکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که مأویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم انست که اتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد انست که ایشان احق و اولی اند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بانکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله انها اولی بشی است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و ان اسمیست که بر جماعت بسیار

اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که همسایه باشد و بنده آزاد شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بان نماید ان مولی و ولی ان امر است و از جمله بیست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است در آیه انت مولانا یعنی اقای مائی و ما بندگان توئیم یا یاور مائی یا متولی امور مائی اما دویم که مراد از مولی در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم اول انکه گوئیم که ازاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در انحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای انکه انحضرت هم سوگند احدی نمیشد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که هر کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند ازاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پسر و پیشرو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای انکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر انست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلومست وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بان پس برای چنین امری واضح گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی با این اهتمام جمع کند و همچنین اگر مراد ولاء عتق بود تعلق ان بپسر عم او معلوم بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی این احتمال است پس ماند که مراد اولی بتدبیر امور است و امر و نهی ایشان باشد و ان معنی امامت این وجهیست که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر رسیده اول انکه اکثر مخالفان مانند قوشجی و غیر او احتمالی که داده اند از روی لفظ که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این ضروری‌تر بود که حضرت این اهتمام در بیان انها نفرموده و ایضا این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست

حضرت امیر علیه السلم را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را
دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتد بهی نبود مگر آنکه مراد بیان نوعی از محبت
و مضرت باشد که امر آنرا نسبت بر خاص باشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت با نحضرت و
واجب بودن متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشانرا در جمیع مواطن و دوست میدارد
ایشانرا بجهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دویم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد
بقراین خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت
و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفات جمیع لشکر خود را جمع
کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من
دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از آن دعا کند یاور او را و لعن کند
خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان
ندارم احدی از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت اوست و تطمیع نمودم در نصرت
و محبت او و ترغیب ایشان در طاعت او سیم آنکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مردی
ضعیفی بمعاوف بگوید هر که من یاور اویم فلان یاور اوست قبح مبنا بچه ظاهر است که
از پادشاه یاری همه کس می آید و از آن مرد ضعیف اگر اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد
بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آن شخصی که حضرت رسول صلعم
این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا
ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر
این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت می کند بر آنکه مراد بمولی
اولی بتصرف و امام است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه امامت زیرا که
در اول کلام فرمود که آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای
اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سؤال اول قرینه واضح
بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و
حالی از احوالی نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده

عموم

عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و الا الفاظ در کلام لازم
می آید خصوصاً آنکه در اینجا من انفسکم مذکور شده و ادمی را هست که هر تصرف شرعی در نفس
خود بکند و متولی هر امر و مشروع که خواهد بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس باید او در
هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان
بعمل آورد و ایشانرا ابا و اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضاً معلوم است که آنحضرت
اول از ایشان سؤال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود بمعنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت
اثبات فرموده است که اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ و مفسران اجماع کرده اند بر
آنکه مراد از آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان
در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس
واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر
باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت
ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند
نزد او و فدای او کرده اند و هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او گردانند در جنگها
و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت می کند بسوی آن یا منع میکند از آن منع
فرماید و سایر مفسران گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات اولویتی است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلم و آنچه بعضی از متعصبان
عامه مثل ملا علی قوشجی و غیر او گفته اند که اللّٰهم وال من والاه قرینه اینست که مراد از محبت
یا مولی یا ناصر است باطل است بلکه قرینه مرتبه اولویت بچندین وجه اول آنکه چون
از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و بمشیت آن محتاج بود بعساکر و
اعوان ناصح و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یکی در میان جماعت بسیار موجب
امتحان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصاً با وجود آنچه مبداء
از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن
کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضاً معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب

ولایات و مناصب احاد رعیت نیست **دویم** آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازمهٔ
امامتست زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند آنکه منعش
کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قید
دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد **سیم**
آنکه مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت
و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت
او کند باول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متأمل ظاهر است **وجه سیم** آنست که از اخبار
عامه و خاصه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که
از اکابر متأخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت
کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شده و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنی است با امامت
کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول
دین باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامتست که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین
و اعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین **وجه چهارم** آنست که در اخبار مستفیضه عامه
و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این
واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه
کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات
کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابیطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس
گفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی
در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و ابن جریح
در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت
او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثار فتنه شود تا آنکه حق تعالی
ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه امری که مامور بتبلیغ او

کرده

گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و شرایع
دین باز محفوظ ماند و باز از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین باز
محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که بیان
در لفظ مولی گفته اند هیچیک مظنهٔ این تقسیم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن
باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید
امور مسلمانان و از جهت کینها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنهٔ ثوران فتنها بود از
منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان **فصل دویم** آنست که **وجه پنجم**
اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته
باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنی است
که متضمن امامتست خصوصا هرگاه ضم شود بآنکه جاری تعیین میکرده اند شده است عادت
پیغمبران و پادشاهان و امرا بآنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار
مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیگر که سابقا مذکور شد **وجه ششم**
آنست که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند
از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول رخصت شد
و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرده و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث بن
النعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این بسیار است
و این اقوای دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب دارم از بعضی علمای مخالفین که در مطالب
دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایمائی و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه
استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند نقاب حیا را از سر میکشند و در انکار منع
میکوشند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد **فصل دویم**
حدیث منزلتست و آن از طرق خاصه و عامه متواتر است و ما بالاشتراک همه آنست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مواطن بسیار با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی
و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری

نیست بعد از من و ما در اینمقام اکتفا میکنیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است
چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن
ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک علی بن ابو طالب را در مدینه گذاشت علی علیه السلم
گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که
از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از
صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت
این حدیث از سعد بمن رسید خواستم مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم
تو اینحدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت
و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضاً در جامع الاصول از ترمذی روایت
کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث و ایضاً از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده آن
که معویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با و گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و
دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست این سه چیز که در حق علی شنیده ام هرگز او را
سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم
از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با وی گفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات
در مدینه گذاشت و علی علیه السلم گفت که مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق مذکور
شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت که در حدیث و پیغمبری بعد از
من نیست پس سعد گفت شنیدم در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست
میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد او خدا و رسول را همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد
پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک
خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل منند و عبد البر در کتاب
استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در همه غزوه از
غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن حاضر بود تخلف نمود تا بمدینه هجرت نمود مکر در

جنگ

جنگ تبوک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال
خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است آن
اینحدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست
روایت کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بعد بسیار است و روایت کرده آن
حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت
بسیاری که ذکر آنها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر علی علیه السلم روایت کرده است از اسماء بنت عمیس
که گفت شنیدم که رسول خدا با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی
نبی و بروایت ابن عباس بعد از آنکه گفت تو برادر منی و مصاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده
حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص
این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست اینحدیث را بسندهای بسیار از
جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس
از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت با علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول
مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای
عامه است اینحدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس
و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن
عازب و زید ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو شریحه و حذیفه بن اسید
و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده
و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعد بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلم
و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلم و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است همه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری
گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت
رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول
روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت میباید یا من

در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر اینرا شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان
میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت
رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از
مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد و ابو هریره
و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء و زید ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر
بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع
طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی الله عنه در
نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم اما
آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از
مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام
نقل کرده است گفته است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول صلعم بوده است از نص کتاب
و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلم نقل کرده است که گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي
هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در حدیثی که
اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از
من پیغمبری نیست پس ثابت گردید از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل او از موسی
پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تفویض کننده امر او باشد
و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی
الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در روز
شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آیا در میان شما کسی هست بغیر من که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری
نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که اعدی عدو
امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع

تواتر

بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلم در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن
کشیدند بسوی لوا ابو بکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمه بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلم را طلبید و بزودی حاضر شد
بر شتری سوار و نزدیک حضرت رسول که رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت
وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا نزدیک
حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده فرمود که
نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت
و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی
از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علیه السلم علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد
و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی
از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب
خود کرد و گفت بحق خدایی که تورات را بر موسی فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت
ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی را پوشیده بود چون
بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلا بر سر گذاشته
بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند
حضرت امیر علیه السلم شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت میان ایشان رد شد پس حضرت
ضربتی بسر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مرد را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای
او نشست چون یهودان آنحالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن
دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن
سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر آنرا بر دست
گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه
خواستند آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا
چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است

که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیوة القلوب
ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول
نسبت با نحضرت و آنچه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بوده اند در این جنگ گریختند و با این منقصت
از روی بی شرمی باز آرزومند این منزلت عظمی و منقبت کبری بوده اند و جمیع این مراتب را بخاری
و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق
بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق
و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشتهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار
بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع
و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقاً علم را
با ابوبکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در
این واقعه بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر
متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت پس بچند وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد سیم آنکه بر هر عاقل
معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت
همه صحابه را آن چنانی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند آنقدر آرزو
نمیکردند که علم را بایشان داده شود و آنقدر حسد بر آنحضرت در این باب نمیبردند و شعرا
در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر در مفاخرت ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از
محبت آنحضرت خدا و رسول را معنیی است که هر که مخالف ایشان را اختیار ننماید و جان و مال
خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که همه امور
و در جمیع احوال و از جمیع جهات دوست دارند یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث
الایمان است و اختصاص بوجهی و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه
بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست که از این جهت او را
دوست ندارد و اگر از این مراتب تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظمی است

تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان
از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول
و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از
اصول دین بهر حدیث که یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث
متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین
حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلت عموم است
بحسب عرف خصوصاً هر گاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در
عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزله منست مگر آنکه بخیل است
هر کس چنین می فهمد که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت کرد
بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون علیهما السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر
پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه گفت اخلفنی فی
قومی و هر گاه موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت
امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند که باشد خلافت
در حال حیات او باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد
اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دویم آنکه از جمله
منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید حضرت امیر نیز افضل باشد
از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب
منزلت مخصوص بود در وقایع متباینه نمیفرمود مثل آنکه در مسدود کردن درها از مسجد
و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسمای
اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را فرمود و در استخلاف در مدینه نیز فرمود و در نصب
غدیر نیز فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصاً منزلت خلافت چهارم
آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل او واقع

میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است
لتركبن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما مرتکب
خواهید شد طریقهٔ آنها را که پیش از شما بودند مانند دو تای کفش که با هم موافقند و مانند
پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ
سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصهٔ
عجل و سامری حادث نشده باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری که
شبیه آن باشد بغیر این نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف کردند
و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این است که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت
امیر را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند و بقبر حضرت رسول که دو این آیه را خواند که مشتمل
بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یابن ام ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلوننی یعنی فرزند مادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند
پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد
هرون علیه السلام پس از جملهٔ منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او
بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه
مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفهای حضرت رسول باشند چه پدر ایشان نیز
باید خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جملهٔ آنها که از علمای مخالفین این را
ذکر کرده اند محمد بن شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته آنکه
امر پیغمبری مشترک میان موسی و هرون علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی امری
پس هرون وصی موسی بود و چون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع
بامانت که برساند بشبیر و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت
گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر را
خلیفه کرد بمدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از
این منازل و مراتب همین ترک کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و

اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی
و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته
باشد بغیر از سنیت در کفر که عین نقص است و شایبهٔ کمال در آن نیست مقدم داشتن عین
خطاست و نزد هیچ عقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل دویم در بیان
اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده آن
اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقك الیك
یأكل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو
که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است
که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت که طلب آمرزش کن
از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس آن حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینه
مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان
که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت
گفت خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس
علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود
در را بگشا چون گشودیم داخل شد و آن مرغ را بایکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است و از جملهٔ آنها آنست که از انس بن
مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند
چون نزدیك آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی
خود تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار
پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول
حاجتیست حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور
بسوی من محبوب ترین خلق ترا بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم

که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که
حضرت رسول مشغول حاجتی است برگشت چون بنزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت
پس علی علیه السلام آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا در را گشودم
و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول
نمودند و بروایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت
رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود
و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو
میخواندم که تو را بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس بر
گردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت
فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از
علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله
مناقبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه
اعتراف نمودند بحقیقت آن و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است
حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به برصی که نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه
بستن و بعد از آن که آن پیسی را و بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین علی علیه السلام است
و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد
آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام
و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن
مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که
اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است
زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی
در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح
و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند

و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین
و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و
مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار
از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بده طریق روایت کرده است و خطیب
ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها
تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین
داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است
بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را استحقاق ثواب
و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی
منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضا
معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه
و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و
جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جایی از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است
مثل قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ یعنی بگو یا محمد اگر هستید
آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است
و فرموده که خدا تفضیل داده است آنهارا که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر
آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که
انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند
و فرموده است وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا
الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی و مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند

وعملهای شایسته کرده اند باید کرد اربسیار که مذکور میشود بخدا و معلوم است که کوری
وبینایی در دل مراد است واکثر قرآن مجید مشحونست باین مضمون وایضاً معلوم است که محبت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله از قبیل قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی
خدا و رسول افضل از همه خواهد بود وحضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه
آنکه حضرت خود قایل این قولست و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانکه
مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض براین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد
مراد احب خلق باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند
که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات
واطلاق از قیود دلیل عموم است واکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و در
بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت
وکرامتست باز مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است واین باطل است زیرا
معلومست که در میان صحابه پریشانتر از آنحضرت بسیار بود و شیخ مفید علیه الرحمه از این
اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس
انس چرا اینقدر سعی میکرد وحضرت را بر میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول
میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود وحضرت رسول صلی الله علیه وآله تقریر آن بر
این فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مگر در میان انصار از او بهتری
هست واگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در سخن بود که تو میخواستی از برای
انصار باشد وایضاً اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر این را حجت بر افضلیت و احقیت
خلافت خود میکرد در شوری و ایشان چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که کلاک
بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره وایضاً
جواب گوئیم که اگر این فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد
تا مستحق نفرین حضرت شود و پیس گردد اعتراض سیم آنکه ممکنست حضرت در آن وقت احب
وافضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این

مخالف

مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت
رسول در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیل بر تخصیص نه در کلام
هست و نه در خارج کلام وجوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصاً قصه شوری و بعضی
از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکبست زیرا که مجموع امت مردد اند میان دو قول
تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات اول تفضیل دیگری بر او در جمیع
احوال و اوقات این احتمال که تو گفتی هیچیک از امت باین قایل نیستند و بدانکه از بعضی
از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن آنست که
حضرت با آن سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه با ایشان نداد بر
باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین روا نیست خوردن و بنابراین فضیلت
آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد دویم
منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را به
مردی که دوست دارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست
نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه مرا از برای این امر
طلبد پس حضرت رسول علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی
فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز
بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن
تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ
کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست وایضاً صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و
مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت
از برای آنکه درد چشم مبارکش بهم رسیده بود و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه
شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد
و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم

داد علم را بمردی یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست
میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد
و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بر دست او داد و خدا بر دست او فتح
کرد و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند
بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در
تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت
آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی
طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس بطلب او طلبید و در دیدهای
او رمدی بود پس آب دهان مبارک را بر دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت
چنانکه هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال کنم
تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتأنی برو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان
ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بانچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند
که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موی در میان
عرب بسیار معتبر است و روایت سعید بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث
منزلت مذکور شد ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید
مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها
شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و
بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را از درد شقیقه عارض شد
و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت
و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند
که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد خدا او را و رسول الله

برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محال است دویم آنکه بعد از
اندک تأملی بر عاقل مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از آن بعمر داده باشد که گریخته
باشند و ذکر گریختن ایشان از رده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب
این صفات باشد و بر دست او فتح شود البته بایستی آن شخص مخصوص بهمان صفات باشد
و آن صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا
علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با اینکه این دو صفت که در آنها که پیشتر علم را
گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا
و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها
منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد
و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
یعنی و آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان ببتها
و ایضاً فرموده است اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد
و ایضاً لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی
فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است
که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد مطهران را پس مقبول نشده خواهد بود
جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید که ایشان
نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین
زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان
از یکی از این جماعت میبودند بایستی خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند
که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و
فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در
زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از
ایشان نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد

وهرگاه آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع
مرکب چنانچه مذکور شد وممکن است این دو دلیل را بیک دلیل تمام برگردانیم بانکه گوییم اگر مراد
محبت کامله است ودر جمیع احوال واز جمیع جهات پس دلالت میکند برخطای معارضان
آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد وبدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا
من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هرکه مرتد شود وبر
گردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را ودوست
دارند ایشان خدا را وذلیل ومتواضع باشند از برای مؤمنان وشدید وغالب باشند
بر کافران جهاد کنند در راه خدا ونترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد
بهر که خواهد وخدا واسع العطا وداناست واز این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه
که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه مذکور ساخته حضرت امیر المؤمنین واصحاب اویند
که با طلحه وزبیر ومعویه وخوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
امیر المؤمنین علیه السلام را بآنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصاً یحبهم
ویحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود وهر یک
از اینها برتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار آنها نمیتواند نمود ودر طرق عامه
از عمار وحذیفه وابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شد ومؤید
اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابو داود وصحیح ترمذی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از روسا وسرکردهای
مشرکان وگفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما وغلامان ما واز خدمتکاران ما
پس ده آنها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد وگفت ای گروه قریش البته ترک
کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر بزنند
وآنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دلهای ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند

یا رسول الله

یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده
نعل من وچون کارهائی که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه
آنها میشد در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند وحضرت مشغول
آن کار بود وعبد الله بن احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است ودر
بعضی از روایات چنین است ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما
مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دلهاء او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین
گفتند یا رسول الله او ابو بکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست که در آن حجره
نعل مرا پینه میکند وبروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود در میان شما مردی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال
کردم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند
سیم احادیث متضافره ایست که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه وآله دو لشکر
فرستاد بسوی یمن وبر یکی علی علیه السلام را امیر کرد وبر دیگری خالد بن ولید را وفرمود که اگر کار
بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد واز غنایم آن قلعه
جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علی را وبرداشتن جاریه را در نامه نوشت وبمن
داد که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد وفرمود
چه میگوئی در باب مردی که دوست میدارد خدا ورسول را ودوست میدارند او را خدا ورسول او
ومن گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا وغضب رسول او ومن تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را
آوردم ودر صحیح بخاری نیز روایت شده ودر آنجا این زیادتی هست که حضرت او در خمس زیاده
از اینست که برداشته است وابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است وگفته است که خالد
چهار نفر از صحابه را گفت که بروید ومذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند وحضرت
رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد وگفت جاریه
از غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد

ومکر وگفت علی را برای من بگذارید بدرستی که علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمنست
بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است
که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را
روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که علی از منست و من از علی ام و نمیرساند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی
و این حدیث صریحست در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت
ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو
آنچه نصاری در شان حضرت عیسی علیه السلم گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ
گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و با آنها
طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث
توام و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از تو و تو بری میگردانی ذمه
مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر
حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد
و اول کسی که حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از
امت من تویی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت
خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است
با من جنگست و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار
منست و پنهان سینه تو پنهان سینه منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدههای مرا
بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان
مخلوطست با گوشت و خون تو چنانچه مخلوطست با گوشت و خون من و در حوض کوثر بر من
وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر وارد
خواهند شد پس حضرت امیر علیه السلم سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدایی را که منت گذاشت

بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور رسولان
گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان
بعد از من شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله
علیه بحضرت رسول صلی الله علیه وآله در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است
اول اخوتست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت
رسول صلی الله علیه وآله برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گریان
بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر
نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلم گفت تو از من بمنزله هرونی
از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد
خلافت را شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت
امیر علیه السلم با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست
حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر
کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام
و گفت من بنده خدا و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوی
و قصه مواخات از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از
صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از
ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله برادر کرد
هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانچه ابو بکر را با
عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابو ذر و همچنین سایر
صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر علیه السلم را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت
علی از منست و من از اویم و او از من بمنزله هرونست از موسی و مضامین این اخبار صریحند

درانکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت
که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در
مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت دیدم در در بهشت نوشته بودند دو هزار سال پیش از انکه حق تعالی آسمانها را خلق کند
محمد رسول خدا است علی برادر رسول خدا است دویم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول
بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل
سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما
راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابو بکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت
ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور
و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز گفت
و ابن اثیر در نهایه این حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است
از مسند حنبل و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا
و بروایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از او پوشانید
و باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند رو را گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه
گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز
و گفت تا بعد از اعلا ارتحال نمود سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون
مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد
گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که
رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علی بیرون در این باب
مردمان سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من
این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم

و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو
نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن
حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است
و ابن اثیر در نهایه در لغت قلاح روایت کرده است که در حدیث وارد شده است که چون ندا کردند که
بیرون روید از مسجد همه کس بغیر از آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم
و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین علیه السلام که در مسجد مفتوح بوده
موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند حنبل روایت
کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در
خانه علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و تو
و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش را از بام کعبه
بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در مسند
و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی
در خصایص و جماعتی بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله که
داخل مکه شدیم بر کعبه قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه که اشتر بودند که آنرا هبل می گفتند
چون نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی یا میباید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو
بالا روم که هبل از بام کعبه بیندازم علی علیه السلام گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت که
حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت
داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آنخدایی که
دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت
پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این
کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت

ودر کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت
وهرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت می کرد ودر خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه وآله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر
ترا بلند کرده است پس حضرت رسول در جواب می گفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان
بلند کرداند وچون حضرت رسول غضبناک می شد بغیر علی کسی جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید
واز عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی علیهما السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت
دو مرتبه پدرم فدای تو ای یکانه شهید وچون علی حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب
رسول او وابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است بسندهای بسیار در صحاح عامه
وسایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از منست ومن از علی ام وادا نمیکند
از جانب من مگر علی وابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله
در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود
بعلی علیه السلام وباو گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت بدرستی
که اسلام او پیش از همه صحابه بود وعلمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیمتر است اسماء بنت
عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا آن برگزیده خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو
کرد دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد واز برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد
وایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بر گروه ثقیف در وقتی که
بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست
یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد وفرزندان شما را اسیر خواهد گرفت و مالهای
شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را
پیش میکردم که شاید بگوید اینست پس رو کرد بعلی و دستش را گرفت ودو مرتبه گفت او اینست
مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است
زیرا که این سخن را مؤکد بیمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ
خواهد بود وچون شرم نداشته است پروا از این نداشته است مکرردم از فحوای حال او دانسته که

او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بوده بخلافت واگر گویند مرادش این بوده که اهلیت
این امر را در خود نمیدید این راست نیست اما ثابت در این مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول
از صحیح نسائی ودر مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر وعمر فاطمه علیها السلام را از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله خواستگاری کردند وحضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است وعلی علیه السلام
خواستگاری کرد وباو داد واحادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلی الله علیهما
زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود وهر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته
باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود
کرداند ودر امور کلیه وجزئیه باو توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود کرداند ودر همه
احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده واین ادلت
بر امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی
صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و روابط بشریه
نیست پس اینها اول دلایلند بر امامت و خلافت آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آنست که بروایات
مستفیضه واخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین
علیه السلام است واو از حق جدا نمیشود ودر مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که رسول خدا
گفت بعد از من فتنه خواهید بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابو طالب
که او جدا کننده حق و باطل است واز ابن ابی عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که
از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است واز ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول بعمار گفت که اگر ببینی علی بوادی میرود ومردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو ومردم را بگذار
که او ترا از ضلالت داخل نمیکند واز هدایت بیرون نمیبرد واز ابوذر روایت کرده است از
ام سلمه که حضرت رسول گفت علی با حق است وحق با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بنزد من آیند وایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را وابن ابی الحدید گفته است این
حدیث را نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است وحق با او میگردد وهر جا که
او گردد ومحمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است

که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که از احتیاج
باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی است از هم جدا
نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه
و عایشه روایت کرده و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است که گفت خدا
و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند
علی را خداوندا حق را با او گردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون
ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچند وجه
اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامتست دویم آنکه دلالت
بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً سیم آنکه از احادیث متواتره
و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرد و همه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد
و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود
و ظالم و جایر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما
چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی
و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند بنزد
عمر و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از
دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و
این طلب میراث زنش میکرد ابوبکر گفت رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه
از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید
و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا
و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میگوئید میراثرا

بمابدع

بما بدع پس از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود
که حضرت امیر این منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته است پس چگونه راضی بامامت
و بیعت ایشان شده باشد و ایضاً که شبهه ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده
اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیر المؤمنین و عباس در آن داخل نباشند که اجماع متحقق شده است
چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت که فاطمه دختر
رسول خدا و عباس آمدند بنزد ابوبکر و طلب میراث خود را از او میکردند و طلب فدک میکردند و حصه
خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است
و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من غیر او نمیکنم پس چون حاصل صدقه
مدینه آمد عمر آن را بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان
نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت کرد
از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز
او خبر نکرد پس عایشه گفت که علی را فی الجمله در میان مردم داشت تا فاطمه در حیوة بود چون فاطمه از دنیا
رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه صلوات الله علیها بعد از حضرت
رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت
نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی
دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا
بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد و چون شنید عمر را میدانست
پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند
کرد پس بخانه علی آمد و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین برخاست
و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل
بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر تأخیر خود را در
باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که در این حدیث
تأمل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلاف ابوبکر نه طوعاً و نه جبراً منعقد نشد

و تصرف بر ایشان در انتهی نمیدهند در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود
و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد جنگ البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی
بود و اجماع و بیعت چنین در حق هر پادشاهی جابری ظالمی و قاهری متحقق میشود و تتمه
این حدیث انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخان
و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بعلی علیه السلام نوشت که مضمونش اینست
اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تست و یک جزو در مردم زیرا که امور این امت بر کسی
باحدی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر
خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا آنکه میکشیدند
بسوی بیعت مانند شتری که مهارش کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه
میشوم نزد او پس حضرت امیر در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی که
حسد بردم بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر
نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت
او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد
پس قریش گفتند محمد از ماست و ما سزاواریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را
بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد صلی الله علیه و آله پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم
باین امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابو سفیان بنزد من آمد و گفت تو
احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را
از سواران و پیادگان بر پسر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان مردم
اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست که
بجانب بصره برود و خطبه خواند و بعد از حمد و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر
خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که
ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه
مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و

اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد و باندک تاملی متغیر میشد
پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند
و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق
مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری که
من اولی بودم بآن از ایشان و هر گاه امیر المؤمنین اینها شکایتها از ایشان کند معلوم است که
ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بود
و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را
نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته
و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و کسی که خدا را آزار دهد در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت
و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان فضیلت آنحضرت بر سایر صحابه زیاده بر آنکه
سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفانست گفته است
قول بتفضیل امیر المؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قایل بآن
بوده اند و از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب
و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت
و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر
نیز اول قایل بود بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن
العاص و عمر عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف
ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم

وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت
رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در اسلام که حق تعالی فرموده است که السلام علیک ایها النبی
و فرموده که سلام علی آل یاسین و در صلوة بر ایشان تشهد و در طهارت که فرموده طه
یعنی یا طاهر و فرموده وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و فرموده قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و ابن ابی الحدید
گفته است و اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض
ذکر و بیان شدن سماجت است بعد از آن گفته چگویم در شأن مردی که اعدایش اقرار و اذعان
بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانسته اند کردن معلوم است که بنی امیه
با اینکه مالک شرق و غرب شده بودند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث
بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر و منابر سب و لعن او کردند
و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر
فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری
نکرده اند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع
شده است و مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست
پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نبیند چندین چشم دیگر بیند
و چگویم در شأن کسی که همه فضایل با او منسوب و سلسله جمیع کمالات با او منتهی میگردد
سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بود و گوی سبقت
از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هر کس نصیبی از فضیلت داشته و هر که بهره از
کمال یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسیست
و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته
و راه خدا بشمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که
از اهل توحید و عدل اند ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم اند شاگردان اویند و
اشاعره نیز غاشیه بردوش این تک و پو و هوادار این سر کوی اند زیرا که استاد ایشان ابو

الحسن

الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائی است که یکی از مشایخ معتزلیاست و استاد معتزله
واصل بن عطا است و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش
و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه نیز انتسابشان
بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآنست که بتمامی از او ماخوذ است و ابن عباس
که استاد مفسرینست و اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو
با علم ابن عمت چونست گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت
و احوال تصوفست و معلومست که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی
و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ فخر میکنند
و خرقه که شعار ایشانست بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم
علم نحو و صرفست و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دئلی استاد این
علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد او را آن بیان فرموده از جمله آنست
که اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع
و نصب و جر و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین
قوانین نزدیکست که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمایی میدانی
که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش
شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را از زبانها فسرده مقاماتش در حروب
مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز نگریخت و از هیچ
لشکری نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد
که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشته اوست
چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت
که مضمونش اینست که اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم برو میگریستم اما
چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز گشتن او را عاری و کشته او را
ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده بآن افتخار میفود

روزی معویه بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبد الله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده
عبد الله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت معویه گفت دعوی
شجاعت میکنی عبد الله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن
ابو طالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگوئی تورا و پدرت را بدست چپ خود کشته بود
و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری میکرد مجملا اینکه هر شجاعی به مشرق و مغرب
او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق
و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند
حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه بر گرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند
و اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روز روزه میگرفت و شبها بگرسنگی
میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی باین نازل شد و آیه کریمه الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً در شان او آمده و مروی است که برای
نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را
تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود
و در سخاوت و جود بمجدی بود که خواسته و پسندیده و هرگز بسایل نه نگفت حتی آنکه
منافقی از خدمت آنحضرت رو گردان شده بنزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت
بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت باو مینمود و گفت از پیش بخیل ترین
مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه
از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از آن نماند اوست که خانهای
اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب نموده بر جایش نماز میگذارد اوست که بمالهای
دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز
رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت
و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت
این قول معلوم است از آنچه کرد با اعدی عدوی خود مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعد بن

العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و
متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد
بلفظ لئیم و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت
و از آنچه عایشه با او کرد و چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل
بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت
شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند و آنچه
در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را
از آن منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آب
راندند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ
نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز معنی است از این و فرمود
طرفی از آب را گشودند که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و
دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای
او جهاد نیست و در این باب اطناب بی فایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه
متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا کلام او را گفته اند
که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از حدیث آنحضرت پیش معویه رفت و گفت
از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی و الله او را
فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخن و دیگر را سوای او کسی تعلیم
ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او که ضرب المثل است تا حدی که اعدایش
او را باین عیب کردند و عمرو بن عاص می گفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو
این را از قول عمر برداشته که او از برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت نداد گفت بازی
گر است و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصفش گفته اند در میان ما که بود
مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می آمد و هرچه می گفتیم میشنید و هر جا که می گفتیم
می نشست و با اینحال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش

ایستاده باشد و خواهد کردنش را بزنند روزی معویه بقیس بن سعد می گفت خدا رحمت کند
ابو الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوشطبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول
خدا هم با صحابه خندان و خوشطبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی
اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و
آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل لئام از تو دارند و آن تا امروز
از میان دوستان و اولیاء او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان
مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص
باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزهای
خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا
روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرما و پیراهنش
بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود می برید و نمیدوخت رشته بر سر دستش
میریخت تا تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود
و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر
گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر
بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بمردم قسمت
میکرد و اما از عبادت اعبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه فزون تر
مردم از او نماز شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از
مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن اینست که در لیلة الهریر
در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیر از راست و چپ او
میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از اوراد خود فارغ میشد و پیشانی
نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و آن
تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی توانی
دانست که بچه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و اما

علی

علی بن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت
جدت چون است گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قرآن او در این
باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن را کسی غیر او
نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر
رجوع بکتب قراءات کنی میدانی که استادان قراءات همه شاگردان اویند و قراءات را منتهی باوست
و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه
امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگاه داشت و عثمان را مخالفت
امر او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش
گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود
چنانکه خود گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه زیرک تر بودمی و خلفای دیگر برای خود هرچه را
صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر
امور رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظام تر است از کسی که پروای دین نداشته باشد اما
سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران
چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص
شریعت او را واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف
کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر
صورتش را در معبد خود مینگارند جمعی از ملوک ترک و آل بویه تیمن و تبرک صورت آنحضرت را
بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود داشتند و چگویم در شان مردی که
همه کس میخواهد که از او و منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید
و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که در روز احد از آسمان در
شان او در حضور حضرت رسول شنید که ملکی ملأ اعلی میگفت لا سیف الا ذو الفقار و لا
فتی الا علی و چگویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه
گفته اند که فقری که با پریشانی بزرگ باشد ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و متکفل حفظ و تربیت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت
و حمایت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشده
و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر او را در اینجا ناصر و یاوری
نماند و آنحضرت با پدری با این رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین
و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و خود جرأتش سیدة نساء عالمیان و پسرانش سیدی شباب
الجنان پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونش او و مقرون
و نور روحش با نور او متصل و منضم و پیش خلق آدم تا صلب عبد المطلب در صلب عبد الله
و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چگونه در
شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نمود و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول
عبادت احجار بودند و هیچ کس بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رتبت
سبقت بر عالم ازو داشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او از همه کس پیشتر متابعت آنحضرت
کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این ننموده مگر بعضی و کسی با بکر
و آنحضرت خود فرموده أنا الصدیق الأکبر و أنا الفاروق الأول أسلمت قبل إسلام
الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه
ما در اینمقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب و اگر شرح مناقب او را بتفصیل کنیم محتاج
شویم بکتاب بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجلی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما
اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت زیرا
مناقب آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این کراه با این اهتمام که در ذکر مناقب
آن ولی خدا مینماید باز آن مناقب جاهل چند را برا و در خلافت مقدم میداند و علاوه بر آن نیز
بالاتر تمنا شد که احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشدم و مردم را در
جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر علیه السلام
از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند اگر خود با ایشان گذاشته
بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر آنها خود میشد و این افتراها در حق

ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست مگر منصب دینوی است
با حطام دنیای فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد بلی
بر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان
امت باشد و دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود که خدا و رسول
او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردم با آن
کمالات از رعیت او کرده اند که باید اطاعت او بکنند و اکثر مردم کرده اند معلومست که بنای کار را
بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه خود برداشته اند
و اطاعت امام خود نکرده اند در اخذ حق خود نکرده اند تا مخالفان و منافقان بر او غالب شدند
چنانکه قوم موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل و سامری نمودند و سیعلم الذین أی
منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره خود ایراد
نموده اند و اکثر نص و صریحست در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از آنها نموده اند و چون
ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیاری بآنکه اکتفا مینمائیم ثعلبی که مشاهیر مفسران
عامه است روایت کرده است از ابا الحمرا خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت فرمود
در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته بعلی
و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلفند
و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت
رسول با علی علیهما السلام گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند
بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات
کردند که او راضی باو نبود بآنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت فرمود که دو مرد در حق
من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و
ایضا از مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام
داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
مقام مفاخره در آید و خواهد فضایل و مناقب خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو

عطا کرده و او را مخصوص بان گردانید و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند تا نوبت
رسید بعشری از آنچه رسول خدا صادق القول در شان او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست
که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه سوره برات و خبر انذار
گفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت اول هر که
بمن ایمان آورد وصی و خلیفه منست و اول علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره
بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و الحق
بسیار قلیلی آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت
کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی
از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نفریان طعن میکرده و مثل
روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد
مینمائیم اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا زینت
ساخته است بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن
زینت ابرار و نیکوکاران نزد خدا و آن زهد در دنیاست که گردانیده است ترا که چیزی از دنیا
کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است
ترا که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل
این را زیاد کرده است پس خوشحال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که
ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دویم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد
نقل کرده است که حضرت رسول بگروه ثقیف گفت که مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را
که از منست یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی عمر را نقل کرده است چنانچه گذشت و همچنین
باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت
در آن حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که برودت یافتم و از
من پرسید که کیرا گمان داری که اراده کرد گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند

یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام سیم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی عهدی من گفتم
پروردگارا بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایت و امام
اولیاء منست و نور کسی است که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان
اشاره است باین کریمه وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست
داشته است و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین گفتم پس
پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب
کند بگناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده داده است
پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم
خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص
گردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا
او برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که مبتلا و ممتحن است و مردم را
باو امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود
بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت
و هدایت و منار ایمانست و امام و پیشوای دوستان منست علی امین منست در قیامت
علم دار منست و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من چهارم
روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که هر که نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابرهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او
و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب مؤلف گوید که فخر رازی اینحدیث را
در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد
نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابرهیم در خلت او و بسوی
موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب بدانکه بعضی از
شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبرانست در آن صفات

وشك نيست كه انها افضل از ابو بكر بوده اند واز ساير صحابه ومساوى افضل افضليت پس بايد
على افضل از ايشان باشد پنجم ابو نعيم در حليه وابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلى الله
عليه وآله روايت كرده اند كه هر كه دوست دارد كه زندگى كند بروش زندگانى من وبميرد بروش مردن
من وچنگ زند بر شاخى كه از ياقوت سرخ وخدا او را بدست قدرت خود خلق كرده است
با آنكه گفت باش آن بهم رسيد پس بايد متمسك شود بولايت على بن ابى طالب ششم از مسند
احمد روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله در پسين روز عرفه بيرون آمد وفرمود
بدرستى كه حق تعالى مباهات كرد بعلى بخصوص وگناهان او را آمرزيد من سخن ميگويم در رعايت
خويشى خود نميكنم بدرستى كه سعادتمند وكل سعادتمند كسى است كه على را دوست دارد
در حيات او وبعد از فوت او هفتم احمد بن حنبل در كتاب فضايل ومسند روايت كرده است كه
حضرت رسول گفت اول كسى كه او را در قيامت ميطلبند منم پس مى ايستم از جانب راست عرش
در ساية عرش پس حله بمن ميپوشانند پس پيغمبران را يكى بعد از ديگرى ميطلبند واز جانب راست
عرش باز ميدارند وحلها بايشان ميپوشانند پس على بن ابى طالب را ميطلبند براى خويشى كه با من
دارد ومنزلتى كه نزد من دارد وميدهند بدستش علم را كه آن لواى حمد است وآدم وهركه بعد از
او هست همه در زير آن علمند بعد از آن با على خطاب كرده كه پس تو با علم مى‌آيى تا مى ايستى ميان من
وميان ابرهيم خليل پس حله بر تو ميپوشانند ومنادى از عرش ندا ميكند كه نيكو پدر است پدر
تو ابرهيم ونيكو برادر است برادر تو على بشارت باد ترا كه ترا ميخوانند هرگاه مرا ميخوانند
وترا خلعت ميپوشانند هرگاه مرا خلعت ميپوشانند وبتو عطا ميكنند هرگاه بمن عطا ميكنند
هشتم حافظ در حليه روايت كرده است از انس بن مالك كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله
روزى بمن گفت آبى براى وضوى من حاضر كن پس برخواست ووضو ساخت ودو ركعت نماز
بجا آورد پس گفت اول كسى كه بر تو داخل ميشود از اين در امام متقيان وسيد وسرور
مسلمانان ويعسوب مؤمنان يعنى پادشاه ايشان وخاتم اوصيا وكشاننده روسفيدان است
بسوى بهشت انس گفت من گفتم خداوندا مردى از انصار گردان ودعاى خود را پنهان كردم
پس على آمد حضرت رسول گفت كه آمد گفتم على آمد پس برخواست بسوى او شاد وخندان ودست

در گردن او كرد وعرق روى مبارك را پاك ميكرد على گفت يا رسول الله امروز مى بينم كه نسبت بمن كارى
ميكنى كه پيش نميكردى حضرت فرمود كه چرا نكنم وحال آنكه تو از جانب من رسالت مرا بخلق
خواهى رسانيد وصداى مرا بايشان خواهى شنوانيد وبيان خواهى كرد از براى ايشان آنچه را
كه در آن زمان كشتند نهم ايضا حافظ روايت كرده است در حليه از عايشه كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله
گفت بطلبيد از براى من سيد عرب را كه او على است من گفتم مگر تو سيد
من سيد جميع فرزندان آدمم وعلى سيد عرب است چون على آمد انصار را طلبيد وگفت اى گروه
انصار ميخواهيد دلالت كنم شما را بر چيزى كه اگر بآن متمسك شويد هرگز گمراه نگرديد گفتند بلى
يا رسول الله گفت او على است پس او را دوست داريد بدوستى من واو را گرامى داريد بكرامت من
بدرستى كه جبرئيل مرا امر كرد از جانب خدا آنچه گفتم بشما دهم ايضا حافظ در حليه روايت كرده است
كه روزى على عليه السلام آمد ورسول خدا صلى الله عليه وآله گفت مرحبا سيد مؤمنان وامام
متقيان گفتند بعلى چگونه است شكر تو بر اين نعمت حمد ميكنم خدا را بر آنچه بمن داده است
وسؤال ميكنم از او كه توفيق دهد مرا كه شكر كنم او را بر آنچه بمن عطا كرده است وزياد كند بر آنچه
بمن انعام كرده است يازدهم ايضا در حليه روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله
گفت هر كه خواهد زندگانى كند بروش زندگانى من وبميرد بروش مردن من وساكن شود در
زير درخت عدن كه خداى من آن را كشته است پس بايد دوست دارد على را بعد از من ودوستى
كند با دوست او وپيروى كند امامان بعد از مرا بدرستى كه ايشان عترت منند واز طينت
من آفريده اند وفهم وعلم مرا بايشان داده اند پس واى بر آنها كه تكذيب ايشان كنند بعد از
من از امت من وقطع كنند در حق ايشان صله مرا خدا شفاعت مرا بايشان نرساند دوازدهم
احمد در مسند وكتاب فضايل وكتاب فردوس الاخبار روايت كرده است كه حضرت رسول
فرمود كه بودم من وعلى نورى نزد حق تعالى پيش از آنكه آدم را خلق كند بچهارده هزار سال
پس چون آدم را خلق كرد قسمت كرد آن نور را بدو جزو پس يك جزو من بودم ويك جزو على بود و
در فردوس زياده كرده است كه پس ما منتقل شديم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسيديم
پس از براى من نبوت شد واز براى على وصيت سيزدهم احمد در مسند روايت كرده است كه

رسول خطاب کرد با علی علیهما السلام که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سید و سروری در
دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست تو دوست منست و دوست من
دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد
چهاردهم ایضاً احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت کیست که آبی برای ما بیاورد و مردم همه امتناع کردند علی علیه السلام مشکی را برداشت و شب بسیار
تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوند برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از
آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که می شنید میترسید چون نزد چاه رسیدند همه ملائکه
بر حضرت امیر علیه السلام سلام کردند برای اکرام و اجلال و ایضاً این حدیث را احمد بسند دیگر روایت
کرده است از انس و در آخرش زیاد کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقه
از ناقهای بهشت را برای تو خواهند آورد و بر او سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من
و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شوی پانزدهم باز احمد در کتاب فضایل روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت
میکنم شما را بمحبت من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست نمیدارد او را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را
دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را باتش شانزدهم
باز از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چه در
دنیاست اما اول آنکه متکای منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق
دویم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود
سیم آنکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد
داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشانید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او
نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابو نعیم

روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری
زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری
بهفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو مساوات نمیتوانند کرد تو پیش از همه ایمان آوردی
بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت
کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بقضا
و حکم در میان خلق و مرتبت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد
روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا تزویج کردی بفقیری
که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و علمش از
همه بزرگتر است و حلمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از
میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است
و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد
بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله
و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در
دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای
تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و دامادی منی و نزد تست بهترین زنان
عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل
شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید
بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای
این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرف اند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه از برای تحدیث بنعمتهای خدا بنعمتها بر خود در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر
میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میکنند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانکه
بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آنست که این را
قبول کند و زید بن ثابت می گفت که ما متکبر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را

ایراد کرده بود تا بدانند که کسی که منزلت نزدیکی بحضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان
او اینها گفته باشد که باسمان بالا رود با ملائکه و انبیا مفاخره کند سزاوار است و مع ذلک
نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و
تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی
که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد از باب جوشی بود که سینه مبارکش از تلاطم
امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که از دل پردرد میکشید و شکایتی
بود که از عدم مساعدت روزگار میفرمود با نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی
بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی منکر بر او واجب بود
که قدری از فضایل خود اظهار کند تا مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت
بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است أفمن یهدی إلی الحق أحق أن
یتبع أمن لا یهدی إلا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود
مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند
تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این احادیث را نقل
میکند و صحت آنها میکند و قبول میکند که صد یک این فضایل در حق دیگران وارد نشده
و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکند
و بر آنحضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و
استشهاد میکند باین آیه که صریحست در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست
و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میداند
و آنها نسبت باو امام و واجب الاطاعه میداند إن هذا لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که
در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت اینها کرد زیرا که
اکثر از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلفان از ائمه اربعه
ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه توثیق
او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست و در تتمه

تفاسیر او نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر
فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون از شش نفر تعصب
ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه
متفق علیه است که علما ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه اینها در برابر می آورند حدیث
موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که
استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که در این مقام نقل شده و
اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند نص صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث
و قرآن صریحست در خلافت و ریاست کبری و کسی که بدلیل نفس رسول باشد البته غیر نمیباشد
و حدیث ابتلا صریحست در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف
بصفات مشهوره انبیا باشد و هم در تحت لوای او و در جوارش میان رسول خدا و ابرهیم
باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد
و حدیث وصی نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت
میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین
زیرا که معلومست که مراد از وصایت نیابت پیغمبرانست و ریاست امورات و هدایت ایشان
چنانکه وصایت انبیای دیگر باینمعنی داشته والا آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین
کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریقه عامه که میگویند که آنحضرت میراث
نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار
نقل کرده است که متضمن وصایتست و ایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن
رسالات از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را شنوانیدن باینمعنی که آنچه از او شنوند
باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرتست و گویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون
بمنزله نفس او و جان اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان نمودن اختلاف
امت همه کار امام و ثمره امامتست و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بوده و محبت او
باعث هدایت ابدی که رتبه بالاتر از رتبه امامتست و دهم صریحست در امامت چنانکه گذشت

ویازدهم صریحست در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دهم و یازدهم باعتبار وصیت و نهایت
اختصاص و کرامت ظاهرست در امامت و همچنین هم که دلالت میکند که افضلست از سایر خلق
بغیر از حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریحست
بر آنکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی
ترک خواهش لش نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود
و سایر اخبار صحیحه است در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او و تفضیل مفضول است
و عقلاً قبیح است و اگر متعصفی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه باهم مورث
علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیده بصیرت
او را کور کرده باشد و هدایت نیابد بهیچ حقی در دنیا و اذعان نخواهد کرد وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ
لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ **فصل هشتم** در بیان مطاعن جماعتی که غصب حق آنحضرت
کرده اند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود
در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد از آنحضرت ثابت میشود و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا
مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امور عظیمه که در و میداد بعظماء
صحابه تفویض مینمود و هیچ امر را بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت بر اهل
مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو
یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را
در موسم بر اهل مکه خواند و معلومست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امری را بدون وحی الهی
نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که بابوبکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست
بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل
کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبره نیست و خلافش
در روایات ایشان هست اگرچه فایده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب
آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست آن عهد را بزرگان قبیله او بشکند حرفیست بی اصل

و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از
عادت عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان ابی بکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر
عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نباشد و در اول ابوبکر را
نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً
اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را نفرماید و در هیچ
روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است
اینست که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه
غریب تر آنست که نیابت پیش نماز زیرا که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است
و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری بامامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل
ابوبکر و دادن آیات را بامیر المؤمنین علیه السلام بامر خدا منشأ فضیلت او نمیدانند **طعن دویم**
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت
حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله مامورین بودند
و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب
خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه
و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از مخالفان خالی گردد و خلافت بر وصی او
قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است و ابن
ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود امر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین
و انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر بود و عمر و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته همان موضع که پدرش در آنجا شهید شده است
و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود اسامه و لشکرش را و حضرت گاه مرضش شدید
میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت

بد رو مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا بدهد فرمود که
بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا با این حال بگذارم دلم از
برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه
بروم و احوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض
بر حضرت غالب شد و اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد
خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیهٔ رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون
کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه
علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است
فرود آمد و با او بودند ابو بکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن
کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را
شنید همان ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بر در خانهٔ حضرت نصب کرد
و حضرت در همان ساعت بعالم قدس انتقال نموده بود و ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان
امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین
و محدثین عامه گفته اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر
خلافت خود را برای اسامه فرستاد و اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا والی نکردند و
حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر برخصت من
برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر
من امیر نکرد ابو بکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد
ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرده و دعوای
امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافهائی که در میان
صحابه شد در مرض آنحضرت [illegible] آن بود که حضرت رسول فرمود که سازی کنید لشکر اسامه را
خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب بر ما که امتثال
امر آنحضرت بکنیم و اسامه با مر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت صعب شد

دل

دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم کار حضرت بکجا
منتهی میشود و در هر یک ازین ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد
نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غاصب خلافت اول آنکه
حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت
و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت
اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت بکند پس
ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفهٔ دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه
تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعون است و ملعون بودن
با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن
نیست بگفتهٔ حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ
ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند ایمان آورده ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کرده ایم
و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و اینجماعت مؤمن نیستند
طعن سیم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل عصمت و طهارت نمودند
در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و
متدینین صحابه منقولست نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزوی از اجزای آن روایاتی که در کتب
معتبرهٔ مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که
مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان
شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج باسانید صحیح روایت کرده موافق روایات متواتره که در سایر
کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید
و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد به ستونی از ستونهای مسجد و
خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر
خلیفه در میان امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا
و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت

ایشان بکشید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانکه سابقا
مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد
و اول کسی که مسارعت کرد برفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن الجراح و رفتند و در میان لشکر
فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد
حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این
خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد ابوبکر بر ناقه سوار بر در مسجد
آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است
پس این آیه را خواند وما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او
رسولان پس اگر آن بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا
ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که
با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و
ابوعبیده که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده
بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان آن چند نفر و انصار شد
تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر هر دو را
پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نمائیم
تو پیش از ما مسلمان شدی و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم
که غالب شود براین امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیر میگیریم و شما از برای
خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امرا
باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست
نگاه دارید که مهاجران در خانه شمااند و در زیر سایه شمایند و کسی جرئت بر مخالفت شما نمیکند اگر
اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر
در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد
و راضی اند بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتواند منازعه کند با ما

و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوایم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند
باز حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من
میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد
که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند
و او از قبیله خزرج بود حسد او را براین داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد
که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران
قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده قریشند با هر یک که میخواهید بیعت کنید
عمر و ابوعبیده باعتبار توطئه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم
دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت منهم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن
بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد
که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس
پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در
جنگها شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم
ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا انفع تو و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک
والله اگر قوت برخواستن میداشتم هر آینه میشنیدند در کوچهای مدینه صدائی که
شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل
بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرئت بهم رسانیده اید ای الخزرج مرا از محل فتنه
بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا
و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سرنیزه
خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس
من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت و عشیره من و بخدا سوگند
که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو غاصب بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون
این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده

از بیعت و لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج
کشته شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از او
برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری می‌یافت البته با
ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون
از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در انجا مرد و با هیچ یک بیعت نکرد سبب موتش آن بود که در شب
تیری براو زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشت و بعضی گفتند که جالد برای
محمد بن سلمه انصاری قرار کردند او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند
که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول بملاء اعلی رحلت
نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که
علی با ایشان بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت
از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را
پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرمود که امامان از
قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت رسول
بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که
اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل بگردانید
و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کرد و عایشه در آن حجره
بود جبرئیل چشم او را گرفت که او نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند
و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام إِنَّ اللهَ وَمَلٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ تا آخر آیه
میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند
و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند

طمع

طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر کردم امیر المؤمنین را با آنچه
آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است
و مردم راضی نمیشوند که بیکدست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند
حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت
رسول بالا رفت کی بود گفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود
او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم
مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود بسیار
متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله که نمردم
تا ترا در اینمکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت
این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود
یا سلمان دانستی که بود گفتم نه و لیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت
میکرد بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول
خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت
رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام با ایشان از جانهای
ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان
اصحاب او باو گفتند که این امت مرحوم و معصومند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد
بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون
برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظلم بنی
ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین خواهد
گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان
او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت

بد کردی بیچاره و در جواب خواهد گفت ای سید ما و بنده ما تو نیکی کردی کدام امت که بعد از پیغمبر خود
گمراه نشدند شما میگفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر
خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا
فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را مگر گروهی از
مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلام فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و
حسین علیهم السلام را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجر و انصار رفت و حق امامت و خلافت
خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و آنحضرت
دیگر بیعت چهار نفر نیز فرمود که اگر راست میگویید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را
بردارید و بامداد بیائید نزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری
من بر ندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر
بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون
حضرت دانست که ایشان در مقام عذر و مکرند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول
جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها
و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند یاد کرده ام که
ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند حضرت مجموع قرآن را
جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سر آن را مهر کرد پس آن را بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر با اصحاب
در مسجد بودند و ندا کرد بآواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل
و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر
حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بر من گفته است در قیامت نگویید که ما از این غافل بودیم
و نگویید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت
نکردم عمر گفت آنچه تو گفتی با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر
این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر کند الله و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر
گفت علی را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه

رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر گفت و جمعی که
بر دور او بودند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن
امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان
رفته است او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او و هفتم ایشان یعنی بود که حضرت
رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند بامیر المؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند
که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسولست و او امیر مؤمنان
و سید مسلمین است و صاحب علم محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان
خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون آن خبر را بردند در آن روز ساکت شدند
پس در آن شب باز حضرت امیر فاطمه و حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب
رسول برد و از ایشان یاری طلبید بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نمی فرستی
که علی و چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت
قنفذ را میفرستیم که او مرد غلیظ درشت بیشرمیست و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از
اعوان خود فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ
برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند
حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش
برگشتند و خبر آوردند عمر گفت ما را با گفتن زنان چه کار است و امر کرد جمعی را که هیزم
بردارند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین و
فاطمه و حسن و حسین با سایر اهل بیت در آن خانه بودند عمر فریاد زد که یا علی بیرون بیا و بیعت
کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات می افکنیم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی
از ما ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه را با شما ها میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی
و بخانه من میخواهی بدرآیی آن بی حیا برنگشت و آتش طلبید و بدر خانه انداخت فاطمه فریاد زد یا ابتاه
یا رسول الله بلند کرد عمر بر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر بازوی آنحضرت
زد فاطمه خطاب کرد بپدر بزرگوارش که ای رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بیتاب شد و برجست و کریبان آن ملعون را کرفت و بر زمین زد و بینی اش را
شکست و کردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان کرده بود دست بر داشت و کفت بحق آن خدا و ندی که محمد را کرامی
داشت بپیغمبری ای پسر صهاک اکر نه تقدیری میبود از حق تعالی که پیش کذشته و عهدی که حضرت
رسول با من کرده هر اینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد
و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر علیه السلم شمشیر
خود را بر داشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر بر داشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید
و یکی را زنده نکذارد دوید بنزد ابو بکر و قصه را نقل کرد ابو بکر کفت اکر علی اراده بیرون آمدن کند
بخانه اش بریزید و او را بکیرید و اکر مانع شود آتش برد در خانه بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون
رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست علی کرفتند و ریسمانی در کلوی جوی آن مطیع امر الهی انداختند
و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت عباس خالد شمشیر حمایل را بحوالی آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را
از دست او کرفت و خواست بر او بزند او حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد
بنزد قنفذ که اکر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی کند بر و اسکن داوراو بزن و در که چون حضرت را
بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه بنزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف کشود و بر پهلوی
فاطمه زد که یک دنده از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم
محسن نام کرده بو سقط شد و باز ممانعت میفرمود تا زیانه بر بازو پیش زد که استخوانش شکست
و بهمین ضربتها شهید شد و چون ازدنیا رفت در بازو پیش کره بزرکی از آن ضربت مانده بود
پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا بنزد ابو بکر لعین آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالای
سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و
اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مسلح و مسلح برد و را بو بکر ایستاده بودند
سلیم بن قیس کفت من بسلمان کفتم آیا اینجماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند کفت آری و الله
مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه یا ابتاه یا رسول الله تو دیر و از میان ما رفتی و ابو بکر و عمر با
اهل بیت تو چنین می کنند و من دیدم که ابو بکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میکریستند بغیر عمر

وخالد و مغیره و عمر میکفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلم را
بنزدیک ابو بکر آوردند فرمود که بخدا سوکند اکر شمشیر من بدست من میبود شما بر من
دست نمی یافتید و الله که من ملامت خود میکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اکر آن چهل نفر
که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت
کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر محیل لعین بر حضرت
افتاد فریاد زد که دست از او بر دارید حضرت کفت ای ابو بکر چه زود بر جستید بر مخالفت
رسول خدا و اذیت اهل بیت او و بکدام حق و بکدام منزلت مردم را بر بیعت خود میخوانی تو دیروز
با مر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر کفت این سخنان را بکذار دست از تو بر نمیداریم تا
بیعت کنی فرمود اکر نکنم چه خواهید کرد کفت خواهیم کشت تو را بمنزلت و خواری حضرت
فرمود که پس کشته خواهید بود بنده خالص خدا و برادر رسول او را ابو بکر کفت و بروایت
ابن عباس عمر کفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود
که انکار می کنید که رسول خدا مرا برادر خود کردانید کفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که
ای کروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر
که در حق من چه کفت و در غزوه تبوک چه کفت پس آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله علانیه
در حق او کفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه کفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مردم
او را یاری کنند خود مبادرت کرد و کفت آنچه کفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بکوش خود
و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها کفت که ما اهل بیت را خدا بر
کزیده است و کرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و
پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده علی علیه السلم کفت آیا کسی هست که با تو این کواهی را بدهد
عمر کفت راست کفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه
و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه
ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اکر محمد کشته شود یا بمیرد نکذاریم که خلافت با هل بیت او
برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابو بکر کفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم فرمود

ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما
نشنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته‌اند
وچنین پیمانی با یکدیگر بسته‌اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه
نوشته‌اند و عهد کرده‌اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد کن و قتال
بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل
نفر که با من بیعت کردند وفا کردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این
خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز
قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیه است
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب
والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است
ایشان را از فضل خویش بتحقیق که دادیم آل ابرهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم ایشان را ملک
و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت
و ما ایم آل ابرهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین
شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بلند باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد
حضرت رسالت را و آنچه ترا با آن وصیت کرده است بخاطر بیاور و سلمان گفت پس من برخواستم
و گفتم بحق آن خداوندی که جان من بدست قدرت اوست که اگر دانم دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را
عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی
و خلیفه او را در امتش و پدر فرزندانش را باین مذلت میکشید و میآورید پس بشارت باد شما را
ببلای خدا و ناامید باشید از نعمت و رخا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود
حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم
ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
و آل محمد اخلاف نوح‌اند و آل ابرهیم‌اند و برگزیده و سلاله اسمعیل‌اند و عترت پیغمبر آخر الزمانند
واهل

واهل بیت نبوت‌اند و موضع رسالت‌اند و محل آمد و شد ملائکه‌اند و ایشان مانند آسمان بلند
محل رحمت الهی‌اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین‌اند و مانند کعبه محترمه
قبله عالمیان‌اند و چشمه صافیه منبع علوم حقه‌اند و مانند ستارهای درخشنده هدایت
کننده خلق‌اند و شجره مبارکه‌اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید
ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قائد غر المحجلین است و او صدیق اکبر
و فاروق اعظم و وصی و وارث علم او و اولی ناس بمؤمنین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی
فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او
مادران ایشان‌اند و خویشان اولی و احقند بعضی ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید
هر که را خدا مقدم داشته است و مؤخر دارید هر که را خدا مؤخر داشته است و ولایت و وراثت
پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس در این وقت عمر برخواست و گفت چه عبث در
بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمیخیزد تا
تو بیعت کنی یا از منبر بزیر آئی یا بفرمائی که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما
بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند
کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید
بخدا سوگند که ایشان قادر بقتل پدر شما نیستند و از آن ذلیلتر و بیمقدارترند که این جرأت
توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و
نفاق خود را عمر گفت ما را بحکایات زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده
اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا در
میان قریش میشناسیم بآن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید
بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است گفت بلی
ابوبکر گفت بلی چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت
جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله که در شهری که تو در آن

امین باشی من نیم پس عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب
برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنیم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت
و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد و بی آنکه حضرت دست
بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عباس چون عمر گفت
که گردنت را میزنیم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری
از این کار که توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم
ترا حضرت برخاست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش
پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند رو بجانب
قبر رسول کرد و گفت یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی یعنی ای برادر بدرستی
که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هرون بموسی گفت
از پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر
شمشیر را از دست او گرفتند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن
مرا فشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه
بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردند و شدت و امتناع
زبیر از همه ما بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طغیان نبودند
که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن تو
و نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس
عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد
صهاک کنیزی حبشی بود از جدم عبد المطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب
پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه ولد الزنا از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید
و پدر تو غلام جد ماست پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم
گفت من بسلمان گفتم که تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتیم هلاک
و ملعون شدید تا قیامت اما میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار کردید

و افتراق و اختلاف در میان امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه
خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه خواهید
بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت بر تو و بر مصاحب ابوبکر
که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود
عمر گفت هر چه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن نشد بآنکه خلافت باو برسد
من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابها خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو
و وصف تو است گفت آنچه خواهی بگو خدا رد کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان
گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم از
تفسیر این آیه فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ اَحَدٌ گفت این درشان
تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را
بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی
سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت مرا بسکوت امر نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود
و هر حدیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون
عمر دید که ساکت شده ام گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد اوئی پس چون ابوذر و مقداد
بیعت کردند و سخن نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحب بیعت
کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از اینها نیست ابوذر
گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است
کسی را که ایشان را دشمن کند و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر
ایشان مسلط کرده اند و این امت را از پس پشت از دین برگردانند عمر گفت آمین خدا لعنت کند
کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی
بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت بانصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر و زنازاده پسر زن خور
بکر است عمر گفت اکنون بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند

و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بین
پس بشارت باد ترا و مصاحبت و آنها که متابعت و معاونت شما ها کرده اند بغضب خدا
و عذاب او و خواری او و وای بر تو باد ای پسر خطاب عید انی که چه کرده و چه عذابها از برای خود
و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم
بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار
نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم
تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت
و آن تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر سر آنچاه سنگی هست که هرگاه خدا تعالی خواهد
جهنم را مشتعل کرداند میفرماید آن سنگ را از در آنچاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت
حرارت آنچاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلام فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول
سؤال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون
و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشانست
و از این امت دجال و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق
کنند بر عداوت تو ای برادر مؤمن و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد
و یک یک ایشان را نام شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در آن واقعه حاضر بودیم و همه را
شنیده بودیم در آنوقت عثمان گفت آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید
علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیده
باشم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر
نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت
بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که گفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که
در اینوقت حضرت امیر المؤمنین آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من
بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت
مردم همه مرتد شوند و بعد از رسول خدا بغیر از چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و کسانی

شده‌اند بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری
و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که ظاهر نزد
من منزلت و قرب داشته باشند و بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند
و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا
اینها اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی که اینها بعد از تو چه فتنها کردند چون از ایشان مفارقت
کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور برید ایشان را و شنیدم از رسول خدا که
مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند دو تای نعل موافقت با یکدیگر و برابر
تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریة و قرآن مجید بیک دست
و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون آوردند
از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون
آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردارید
بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان
کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر کنم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر
از من نیست و بچه او گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا
سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از
زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من
خدا پدر ترا رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت
از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید
و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین علیهما السلام را
گرفت و متوجه مرقد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را
گفت مگذار سر را بگشاید و گریبان را چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا بردارد
اینجماعت مهلت نمییابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه

رسانید و گفت حضرت امیر پیغمبر فرمود که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه زهرا
هرگاه او فرموده است بر میگردم و صبر میکنم و باسانید معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را میکشیدند و بنزد ابوبکر می‌آوردند
چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیه را خواند که یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند
که دست حضرت رسولست و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است که اکفرت
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدید بآن خدائی که
ترا آفرید از خاکی پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت
صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از مهاجرین
و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران
خالد بن سعید بن العاص از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی
و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین
خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت
کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر می‌آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته
خواهید شد و حق تعالی فرموده است که خود را بدست خود بمهلکه میندازید پس رای ایشان بر
این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین
ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
میفرمود علی با حق است و حق با علی است بهر سو که میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم
و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای تو را در این باب بدانیم حضرت فرمود که بخدا سوگند
که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از نمکی باید در میان طعام
و از باب سرمه که در چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد
قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال
کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از

وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند
شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری
و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوری
بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا
مظلوم بنزد من آیی و چون حضرت رسول بملاء اعلا ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین
او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم
پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها در راه دین
کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشانرا که رعایت حق مرا بکنید و خواندم ایشان را
بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای آنچه میدانید از کینهائی که در سینهای این جماعت
هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او و اینها همه با هم
بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان
تا حجت بر او تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسول در وقتی که
او را ملاقات میکنید بدتر باشد پس روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی بالا رفت همه بر دور
منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد
براعات بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روزی
گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستی که علی بن
ابوطالب امیر شماست بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا
پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت او و یاری نمائید مختلف
خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی خواهند
شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت اند بعد از من خداوندا
هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور
گردان در زمره من و از برای ایشان بهره کاملی از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند فوز و

دستکاری آخرت را خدا وندا هر که بعد خلافت من کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از
بهشتی که عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در نسب و حسب و
قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطانست که حق تعالی
در قرآن فرموده است که مثل او مثل شیطانست در وقتی که با ایشان گفت که کافر شو چون کافر
شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و
اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که
چه کردید پس بعربی گفت ای ابو بکر هر گاه مسئله رو دهد که تو ندانی از که خواهی پرسید
و هر گاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی
بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر
داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات
خود پس گفتن او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلف
کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را
از مدینه بیرون برد که آن فتنه را نکنید و برائت ظاهر شود که در هیچ امر متابعت او نکردید
و بر هم زدید و در این زودی عبرت باخر خواهد رسید و باین وزر عظیم بقبر خواهی رفت
تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را باخرت مبر بتحقیق که آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم
شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن
گرفتی پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول
برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک
کردید و اگر با اهل بیت خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید اکنون که چنین
کردید هر که زوری بهم رساند خلافت را متصرف شود و خونهای بسیار در طلب خلافت
ریخته خواهد شد و میدانید و بهترینهای شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت
بعد از من از علیست پس برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهرین از ذریت من
پس طرح کردید گفتن پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنتهای

گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید
چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد
برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تست و حضرت
رسول ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما ها
امیر کرد تا این خیال بخاطر شما ها نرسد و بار دیگر شما ها را در زیر علم معدن شقاق عمرو بن
العاص داخل کرد در غزوهٔ ذات السلاسل و او منافقی بود که در شان او إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ
نازل شد و چنین منافقی را بر شما ها امیر کرد و بر سایر منافقان و عمر و شما را چاووشان
لشکر کرد از چاووشی یکبار ترقی کردی بخلافت و بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول
حق علی بن ابی طالبست حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ چه محنت کشید حق از باطل ای ابو بکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا امر
کرد ما ها را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او بر امارت مؤمنان و در بسیاری
از مواطن گفت ای امیر مؤمنان و کشندهٔ فاسقان از خدا بترس و حق را بکسی که اهل آنست
باو برگردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت
پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه میتوانند نمود
و حفظ ملت رسول بهتر میتوانند کرد و خیر خواه ترند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید
بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و
دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق
گذاشت میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمه
فاطمه را باو داد و بسایر طلبکاران نداد و گفت من شهرستان حکمتم و علی درگاه آنست هر که حکمت
خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج
نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچکس از شما ندارد پس چرا از او میل بدیگری میکنید
و حق او را بغارت میبرید بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابو بکر انکار
مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را و

برخاست وگفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد گفتند بلی گفت
من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که اهل بیت من جدا کنند
حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا
البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را بازداشت
در روز غدیر خم بر انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن بازداشت
که مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سؤال
کردند حضرت فرمود که بگوئید که علی ولی مؤمنانست بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای
امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود
روز قیامت وعده گاه ما است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه
قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را در اینمکان
در ما بین قبر و منبر و او دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است
بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده
بوعده منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت
او و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمن با او ایستاد
وگفت شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من ستارهای زمین اند پس بر ایشان
مقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخاست وگفت
یا رسول الله کدام اهل بیت تو گفت علی و طاهرون آل فرزندان او پس مباش ای ابو بکر اول
کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمائید بخدا و رسول و خیانت منمائید امانتهای خود را و
حال آنکه دانید حق را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا و حق اهل
بیت پیغمبر خود رد نمائید با ایشان حقی که ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که
شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت
من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران و
کشنده کافرانست هر که او را واگذارد خدا او را واگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند

پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پس ابو بکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست که جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما
نیستم اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب
حجتهای قریش را نمیتوانستی گفت چرا خود را در اینمقام بازداشتی والله که میخواهم که ترا خلع کنم
و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود
رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد
و گفت نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند سالم با هزار
نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی می آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند و بیرون
آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند پس عمر گفت
بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن میگوید مثل آنچه در روز گذشته سرش را از بدن جدا
میکنم پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانید
یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای
شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند که
اگر نه این بود که امام ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب هر آینه شمشیر میکشیدیم
و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد
خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست
و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شود که میگفت
روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با چند نفری از اصحاب خود
که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او
خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنهائید پس عمر برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین
برجست و گریبان او را گرفت و او را بزمین زد و گفت ای فرزند صهاک اگر نه نامه باشد که پیش گذشته
شده و عهدی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کدام یک یاورش
ضعیف تر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را

رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادر
موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی با او گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما
اینجا نشسته‌ایم یا شما بجنگ نمی‌آئیم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول صلی الله علیه و آله
یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه و حکم حق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول
خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه این مجمل و قلیلی
از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه ها باید وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب
و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی
از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از آنجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در
قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند
آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند
و زبیر امتناع از بیعت نمود و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد بن
سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که
زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را
بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند نزد
ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلم نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون
نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از
اینها را روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه
ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم
معروف با بن اثیر موصلی در تاریخ خود و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از
وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم
این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه
و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امتناع نمود از بیعت
ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها

از

از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح
بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون
فاطمه وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات
فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید از جمله غرایب آنست که با آنکه آن مرد فاضل از
صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت
صحیحین صریحست در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی
مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد
العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند
زبیر و مقداد با جمعی از اصحاب نزد علی علیه السلم رفتند و تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلم
بود و مشورت میکردند در امور خود با یکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه
حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوبتر نیست نزد ما از پدر تو
و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر
اجتماع در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت
و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه
میائید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور
معویه است که بعلی علیه السلم نوشت و دیروز بود که زنت را بر درازگوش سوار کردی و دستهای
دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در روزی که با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی از اهل بدر
و از اهل سابقه را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانهای ایشان رفتی که ایشان را جمع کنی از برای
قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق
میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با بدهم
گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا ببرد و آورد که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب عزم بودند قتال
میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند
بعد از رسول خدا با علی بیعت کنند سلمان گفت اختیار را درست کردید که با نصاف نداد اما

خطا کردید که بعد نترسید که علی با شما نزاع نماید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت
پیغمبر نزاع نمودید و اگر با ایشان میسپردید کسی بر شما اختلاف نمیکرد و بر قاعده زندگانی میکردند
و ایضاً از جوهری روایت کرده است که از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران
در بیعت ابو بکر و بغضب آمدند که علی و زبیر داخل خانهٔ فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی
که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فریاد زدند و ایشان را بخدا سوگند
داد فایده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند
پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند
و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تامل و خدا از شرش نگاه داشت
و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امر را بر گردن
من انداختند که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمیآید و میخواستم قوی ترین مردم بجای
من میبود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر ذکر
کرد ثابت بن قیس نیز با اینها بود که با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن بن
عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب
جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر
با گروهی از بنی هاشم در خانهٔ فاطمه علیها السلام بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدا
که جان او در دست اوست بیرون می آئید بسوی بیعت یا خانه را با شما ها میسوزانم پس زبیر با شمشیر
برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد
و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابو بکر گفت
بگذارید خدا می آورد ایشان را و جوهری گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص
با ایشان بود در خانهٔ فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر
آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست
و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال
ابو بکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن حسن گفت در وقتی که از حال این دو کس

او سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک
بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضاً جوهری از
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابن عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو
اولی ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدام است
آنها گفت ترسیدیم از کمی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است
اما امتناع علی علیه السلام از بیعت ابو بکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بان نحوی که مذکور
محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث
نقل کرده است و همه ثقاتند و مامونند و غیر او نیز از نقد ذکر کرده اند که احصا نمیتوان کرد
ایضاً روایت کرده است از جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابو بکر
گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت هر دو برو بسوی علی و زبیر و ایشان را بیاور تا
بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست
گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مثل مقداد و جمیع بنی
هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست
زبیر گرفت و بر خیزاند و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر
بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن
حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشید و آورد بدست خالد داد و سایر منافقان
هجوم آوردند و میکشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شده بودند در شوارع مدینه
و نظر میکردند و حضرت فاطمه علیها السلام با زنان بسیار از زنهای بنی هاشم و غیر ایشان بیرون
آمدند و صدا بولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه علیها السلام ندا کرد ابو بکر را و گفت چه
زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا
خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر آمد و شفاعت
کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده
گفته است صحیح نزد من اینست که فاطمه که از دنیا رفت غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که آنها

برا و نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آنست
که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر
نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله
کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز
فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح
کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون
کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزندش را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که من اینرا
از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندی محسن نام از او سقط شد او تغیر کرد و گفت
صحت و بطلانش را هیچ از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید
روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقاً ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین
ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن
اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آیید والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه
در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم
و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که
بیرون کن هر که در این خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که در این خانه است و در آن وقت علی
و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم
میسوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست
گفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن
با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آیا
آمده خانه ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوطتر
از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانه
علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود
که زبیر همیشه با اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت

باگروهی

باگروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید و ایشان
امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را
گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنی هاشم همراه بودند
و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آن حضرت را بنزد ابوبکر بردند گفتند
بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید که
با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان
حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید
چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت
دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساختید امروز از برای او
میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم
ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من تو را اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی
و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت بر این امر بیش از تو دارد
پس با او راضی شو اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاواری باعتبار فضیلت
و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کردهٔ علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا
بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل
او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما
تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد
بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس
متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی
اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند
ولیکن ایشان با ابوبکر بیعت کرده اند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود
شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است
از امام محمد باقر علیه السلام حضرت فاطمه را سوار کرد و شبها بخانهای انصار برفت و از ایشان طلب یاری

کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر
پسر عم تو پیشتر این سخن را می گفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلم گفت من
رسول خدا را در میان خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بخلافت می آمدم فاطمه گفت
علی آنچه کرد خوب کرد و اینها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم
ابن قتیبه که از اعاظم علمای مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی
که گذشت و مبسوط از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر بابو بکر رسید که
جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی علیه السلم جمع شده اند عمر را بسوی ایشان
فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدایی که
جان عمر در دست اوست یا بیرون می آئید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم
گفتند فاطمه در اینخانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند
و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع نکنم بیرون نیایم پس حضرت
فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده ام جنازه رسول
خدا در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد
ابو بکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابو بکر
قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا می طلبد
حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابو بکر گریست
و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا می طلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله امیر الفاسقین
امیری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابو بکر گریست
پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون
حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم
بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه و چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان
برگشتند و نزدیک شد که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر
با جمعی ماند تا علی علیه السلم را بدر آوردند و بنزد ابو بکر رسانیدند پس با و گفتند بیعت کن گفت

اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را
خواهید کشت عمر گفت بنده خدا بلی اما برادر رسول نه و ابو بکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت
با ابو بکر که در باب او چرا امر نمیکنی ابو بکر گفت من او را اکراه نمیکنم بامری تا فاطمه در پهلوی او
است پس علی علیه السلم بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابو بکر گفت که بیا برویم بخانه فاطمه
که او را بغضب آوردیم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس
بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس
کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت
رو را از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر گفت ای
حبیبه رسول خدا من صله قرابت رسول را دوست تر میدارم از صله قرابت خود و من
آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدرت مرد من میمردم و بعد از او نمیماندم آیا گمان داری که
من ترا نشناسم و حق ترا ندانم و میراث ترا از حضرت رسول بتو ندهم من شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند تصدق است
فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم
شما را که نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه از رضای منست و سخط فاطمه از سخط
منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که راضی کند
فاطمه را بتحقیق مرا راضی کرده است و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند
بلی شنیدیم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم
آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد
ابو بکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابو بکر آنقدر گریست که بر خود
نزدیک بود که هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی
ابو بکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد و با مردم گفت
شما هر یک میروید و با حلیله خود خوش حال میخوابید و مرا با این حال میگذارید مرا احتیاج



نیست بر بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود
بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابو بکر گفت اگر نه ترس این بود و آنکه میترسیم
عروه اسلام سست شود هر اینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و
دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب
زنده بود و بلادری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است روایت
کرده است که چون ابو بکر علی علیه السلام را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد
که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه
مرا بر من میسوزانی گفت آری و این قویتر است در آنچه پدر تو آورده است پس علی علیه السلام آمد
و بیعت کرد و ابرهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلام روایت
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با ابو بکر نکرد تا آنکه دید دود از خانه اش
بلند شد و ایضا بلادری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از
بیعت ابو بکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت
میان ایشان سخنی پس علی علیه السلام بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند
که تو را حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا تو را بر دیگران اختیار کند و ابرهیم ثقفی
از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرأت بهم نرسانیدند
بر او مگر بعد از وفات فاطمه علیها السلام و ایضا ابرهیم روایت کرده است که قبیله اسلم ابا
کردند از بیعت ابو بکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول با
بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایشان
مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت نکنم یا کار بجنگ
منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم
از دین بر نگردند و ایضا عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر
علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیده بودند و بنزد ابو بکر آوردند ابو بکر با او گفت بیعت کن علی گفت
اگر نکنم گفت سرت را بر میدارم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست

دستش را نگشود و بلند کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب حق و یقین
بدانکه دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابو بکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع
حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق
کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است بحث اول
اصول م — آنکه در کتب خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند اول آنکه تحقیق چنین امری ممکنست
یا محال دویم بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سیم آنکه بر تقدیر تحقق آیا
دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن آیا شرطست که بحد تواتر برسد یا نه
و در هر یک از اینها مشاجره و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف
بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند و از علمای ایشان چگونه باین
دلیل استدلال میتوانند کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرطست در حجیت اجماع آنکه آنها اتفاق
بر این رای کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهائی
حجت است یا مستندی میباید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده اند
قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و آن بوجوه شتی باطل است اول آنکه
علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بغیر فرموده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت
امیر و فضل بن عباس یا عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان
نماز کرد و چنانکه در صحاح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز
میکردند بنماز ابو بکر یعنی بتکبیر او دویم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام
و ظاهریه از اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت
نموده اند سیم آنکه بر تقدیر حجیت در جایی حجت است که علتی که در اصل بوده باشد در فرع مساوی
اصل باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت
نماز را برای هر نیکوکار و بدکاری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن

وشرایط دیگر را شرط میدانند وایضاً امامت جماعت یک امر است ودر آن علم بسیار در کار
نیست وشجاعت وتدبیر امور رعیت در آن معتبر نیست وچون خلافت وسلطنت وریاست
جمیع امور دین ودنیاست در آن علم بسیار واکثر شرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر
وعمر وعثمان نبود ودر هر امری مانند خر درگل میماندند واستغاثه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
وسایر صحابه مینمودند وانکه بعضی از آن ملاعین گفتند که حضرت رسول اورا برای دین ما
اختیار کرد چرا ما اورا برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب وخطا بود ومحققان ایشان
مانند شارح تجرید وغیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین ودنیا واخر
اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند ودست بقرابت زدند چهارم
انکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول وبر تقدیر تسلیم
جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه کردانیدن حضرت رسول امیر المؤمنین را در غزوه تبوک
در مدینه واورا بعد از آن عزل نکرد وهرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد
بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست واین اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت
دین ودنیا بود بخلاف خلافت نماز بحث دویم انکه از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع
ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده واصحابش همه خارج بودند ومطلقا با ابوبکر
بیعت نکردند واهل بیت رسالت صلوات الله علیهم وسایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند
وانها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند وشمشیرهای برهنه
نکردند بیعت نکردند تا آتش در خانه پس هر ظالمی که تسلط بیابد وجمعی از فسقه بطمع مال
وجاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد واطاعت او بر جمیع اهل علم وفضل وصلاح لازم
باشد ومعلوم نیست بیعت بخت نصر ونمرود وشداد ومسیلمه کذاب باین رسوائی شده باشد
واگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین بیعت کرد اجماع
متحقق شد جواب گوئیم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده واولادش در
این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که
مخالفت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود در سقیفه

بنی ساعده ودر روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عام نمودند وتخلف کرد از بیعت او سعد بن
عباده وطایفه از قبیله خزرج وفرقه از قریش وایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور وابن حجر
عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک از ابوبکر وعمر بیعت نکرد ونتوانستند
اورا جبر کنند بر بیعت چنانچه دیگران را جبر کردند برای انکه اقوام او از قبیله خزرج بسیار
بودند واحتراز کردند از فتنه او وچون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت
یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو
امیرش باشی پس از مدینه بجانب شام رفت وقبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته
نزد جماعتی میبود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از آن باغستانها تیری بر او انداختند
واورا کشتند وصاحب روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر وبیرون رفت
بسوی شام وبعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد ومعلوم است که مراد او کیست وبلاذری
در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید ومحمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد
هر یک بر او تیری زدند واو کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن اورا کشتند وآن شعر مشهور
بزبان جن وضع کردند وتظلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان تا آخر ایام حیاتش متواترات
وانچه آنحضرت در جواب معویه نوشت صریحست در آنکه باختیار خود بیعت نکرده بحث سیم
انکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید
بدون حجتی تصرف در نفوس وفروج ودماء واموال مسلمانان میکردند ولشکرها
باطراف ونواحی میفرستادند وایضا از انچه ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق
کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکنست متقدم پیش از ممکنست
موافقت متاخران رای برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند واز جمله غرایب
انست که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد وصاحب مواقف وسید
شریف ودیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست
از اجماع برداشته اند وگفته اند هرگاه ثابت نشد حصول امامت باختیار وبیعت پس محتاج
نیست اجماع جمیع اهل حل وعقد کافیست در ثبوت امامت ووجوب متابعت امام بر اهل

اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل
عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقد شان اجتماع هر که
در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق
کرده اند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل
خلافت ابوبکر چند چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند او بعد بعضی بعد از تردد
و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند مِنّا امیرٌ و مِنکم امیرٌ و ابوسفیان گفت
که ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده
و در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتب صحاح مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود
و در فرستادن ابوبکر و عمر ابوعبیده را بسوی علی برسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای
صحیح روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا برکت دهد شما را
در آن امری که مرا آزرده کرد و شما ارشاد کردانید و آنچه روایت می کنند که با ابوبکر بیعت کردند
و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش آمدند
و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است
و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان
خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد
ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخره کرده است که از فضیحت اجماع
گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند با آن میمانند که کسی از بالوعه گریزد و خود را
بکنیفی بیندازد و هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه
معلوم شد که بنایش بر تعصب و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و خزرج بود و تواطؤ که میان ابوبکر
و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد
و هرگاه باعتبار عدم بیعت آنجماعت باجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود
و هرگاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر
میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر

عدم

عدم اکتفا ببیعت احاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی
از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است
باعتبار حدیث متواتر اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین و حدیث مشهور مَثَلُ اَهلِ بَیتی مَثَلُ سَفینَةِ
نوحٍ و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که فاطمه روح دل منست و دو پسرش میوهٔ دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان
از فرزندانش امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که
چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود
وا عجباه از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در
تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامهٔ خلق بآنکه یکشخص با کسی بیعت کند هر چند
عامهٔ اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر این یکشخص شهادت دهد که در
هم زید از عمرو طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت ببیعت او اکتفا مینمایند
و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفهٔ خدا و واجب
الاطاعهٔ خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم با چنین امامی
محشور شوی و در وزر و وبال او شریک باشی اختیار داری بحث چهارم آنکه هرگاه
باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش
شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت
قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا
باید قایل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بآنکه آن
آنحضرت در آن مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام
بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان
تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است
با او میگردد هر کجا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء القلوب گفته است که
هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود

روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دیان امت یعنی قاضی و حاکم این امت چنانکه عمر
گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت
من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله که قرضی از
اهل کوفه طلب داشت او نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را
از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم نزد قبر امیر المؤمنین که شاید طلب
خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال الشیعه و سب صحابه بر ملا بی خوفی
و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند والله که این راه را نگشود
و جرئت نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب قبر آنمرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابیطالب
آنمرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرئت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آنمرد
گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر مبطل
بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید
و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد
بحث پنجم آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما
بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت آنها را
بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل
بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آنخانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهم السلام در آن خانه بودند و استخفاف
و تهدید و ایذای ایشان نمودن و ایشان را بخشم و غضب آوردن بلکه از روایات مستفیضه
محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه و در و سر شمشیر
بر او زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول گفت بس است تو را از
زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون
و باز از صحیح ترمذی از ابن عمر روایت کرده است که گفت با عمام بنزد عایشه رفتیم پس عمام

از او پرسید که از زنان که محبوبتر بود نزد رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود
نزد آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح
ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن منست
هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را
او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین
زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مؤمنانست یا زنان این امت و ایضا بروایت
ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه‌تر باشد برسول خدا از فاطمه
در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون نزد آنحضرت می آمد حضرت برمیخواست
و او را میبوسید و بجای خود مینشانید و چون حضرت بنزد او میرفت برمیخواست و او را
میبوسید و بجای خود مینشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است
که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او
جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که
گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده که بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله روم و نماز
مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس
بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شدم از
پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت
داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین
نیامده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت
دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت
و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید
و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره
عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء
که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا

من ایشان را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء
که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را
دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک
از اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند گفت حسن و حسین و میگفت فاطمه که بطلب از برای من
دو پسر مرا پس ایشان را میبوئید و در بر میگرفت و ایضاً از ترمذی از ابو هریره روایت
کرده است که حضرت دست در گردن حضرت امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست
میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز
این مضمون را روایت کرده است و ایضاً از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول
حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من اند و پسران دختر من اند
خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار
و ایضاً ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود حسین از من است
و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است
از اسباط و ایضاً ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که حسن و حسین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن
عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان منند از دنیا و احادیث
فضایل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است
که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است
که آنها که ایذای میکنند خدا و رسول او را خدا لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا
کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این آزارها با ایشان رسانیدند
ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس چگونه
صلاحیت امامت داشته باشند طعن چهارم مصیبت عظمی و داهیه کبرا است که در غصب
فدک از ابو بکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجملی از آن روایت میکنیم
و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤیدات آن را ایراد مینماییم تا معلوم شود که قضایای این قضیه

متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیه را بیان آنست که چون ابو بکر غصب خلافت امیر
المؤمنین علیه السلم نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در
فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هر گاه
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکنست که باعث میل منافقان
از ایشان بجانب آن مظلومان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه
دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هر گاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است
که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد باین سبب اول
حال در وقتی که صحیفه ملعونه را مینوشتند حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه
انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ
بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست امیر المؤمنین علیه السلم
جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها
بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شده که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است
بعد از آن این آیه نازل شد وآتِ ذا القربی حقه یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت
رسول از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی فاطمه است و حق او
فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که
اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و از فرزندان
تست تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی را قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت
کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلم را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابو بکر آمد
و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم من رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی
و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابو بکر گفت برآنچه میگویی
گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابو بکر گواهی نمیدهم تا حجت را بتو تمام

با آنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت
ام ایمن زنیست از اهل بهشت ابو بکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی
وحی کرد برسول خود بدین آیه وآت ذا القربی حقه و از پی آن حضرت رسول فدك بفاطمه داد بامر خدا و حضرت
امیر المؤمنین نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایتی دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
نیز شهادت دادند پس ابو بکر نامه در باب فدك نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر حاضر
شد و گفت این چه نامه است ابو بکر گفت فاطمه دعوای فدك کرد و ام ایمن و علی علیه السلام برای او گواهی
دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت
روز دیگر حضرت امیر المؤمنین بنزد ابو بکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او مجتمع
بودند و گفت ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال
آنکه در حیات حضرت رسول آنرا مالك و متصرف شده بود ابو بکر گفت ان فیء همه مسلمانانست
اگر اقامت شهود بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهم والا
او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابو بکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه
مسلمانان ابو بکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالك
و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از کی گواه خواهی طلبید گفت از تو
حضرت فرمود که پس چرا در فدك از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیات رسول خدا
و بعد از آن مالك و متصرف بود و از مسلمانان گواه طلب نکردی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که
کردم ابو بکر ساکت شد عمر گفت این سخنان بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می
آوری میدهیم والا تو را و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود
خبر ده مرا از قول حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس
اگر گواهان نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابو بکر لعین گفت
بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران
خواهی بود گفت چرا گفت از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت

مردم را

مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدك را بفاطمه داد و بود در تصرف او بود و قبول
کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمیباشد
و فدك را از او گرفتی که غنیمت مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا فرموده که گواه بر مدعی است
و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند
و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام
بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای
منافقان غدار که در و دیوار را بگریه آورد پس ابو بکر و عمر بخانه برگشتند و ابو بکر عمر را طلبید
و گفت دیدی علی امروز با ما چکرد اگر در یك مجلس دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را
برهم میزند در این باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابو بکر گفت
این کار از کی می آید عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر عظیمی
بداریم گفت بر هر چه میخواهید بدارید اگر چه بر قتل علی بن ابیطالب باشد گفتند ما نیز همین را
میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابو بکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در
پهلوی او بایست و چون سلام نماز را بگویم برخیز و گردن او را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت
عمیس که در آن وقت زن ابو بکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این
سخنان را شنید و نتوانست علانیه این خبر را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام
و سلام مرا بایشان برسان و در گذار این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد
إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی اشراف قوم فرعون
مشورت میکنند در باب که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیر خواهانم
و اسماء گفت اگر سفط نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند
حضرت امیر گفت که خاتون را سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت
دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت
امیر برخواست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابو بکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود تنها
بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی او ایستاد و چون ابو بکر بتشهد نشست از آن اراده

پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است
پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را
گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده
بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که میخواستی گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه
ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدا و کعبه که میکشد او را پس مردم
جمع شدند و او را از صاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و بگریبان عمر را چسپید
و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هرآینه میدانستی که کدام یک از ما کم
یاورتر و کم عددتریم و داخل خانه شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و ابو بکر تشهد را طول داد و فکر
میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر حضرت خالد را با انگشت سبابه و میانین
گرفت و فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست
و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابو بکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم
این حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت
نگاهی باو میکرد که او از ترس میگشت پس ابو بکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست بر
داشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با بو بکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید
و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابو بکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را
هر دو رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف گردانیدم که بیاشامی و تو میخواهی تشنه
باشی چنانچه همیشه بود و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر آنرا نمیدانی
این علی بن ابیطالب است که بزرگان قریش را کشته است و سلسله ما را برانداختن است و من بتدبیر
او را رام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابو بکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این
افسانها برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند هر دو را بدست چپ میکشد تا نکو

دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت **اول** آنکه تنهاست و
یاوری ندارد **دوم** آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد **سیم**
آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اگر اینها نبود الحال خلافت باو برگشته بود آیا فراموش
کردی روز احد را که همه ما فرار کردیم و تنها شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بخاک
هلاک افکند تو فریب خالد را مخور و او را متعرض مشو و متعرض او مشو **مؤلف گوید** که اگرچه اکثر
سنیان خواسته اند که امر ابو بکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین اخفا کنند و صریحا در اکثر کتب خود
روایت نکرده اند اما حرف زدن ابو بکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند
و از قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است
که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابو بکر و عمر او را بقتل
علی ابو جعفر گفت گروهی از سادات علوی این روایت را کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی
آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه و از او سؤال کرد از آنچه ابو حنیفه میگوید که جایز است
بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است
چنانکه ابو بکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابو بکر گفت زفر گفت بر تو نیست
که این را سؤال کنی از او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب خواهد
بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگویی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه
روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از
سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابو بکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع دیگر
از فقهای عامه روایت کرده اند و گفته از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگویید در
اینکه ابو بکر کرد همه گفتند که بدعتی بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند قصوری
ندارد که از برای اصلاح است که متفرق نشوند و مردی را بکشد چون مردم را از بیعت ابو بکر منع
مینمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما
اصل تمهید ابو بکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن
که یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش

از سلام گفته اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید
که چه بود آنچه ابو بکر بجا آورد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خموش باش ترا با این چکار
والله که اگر علی راضی به بیعت ابو بکر و مطیع او بود او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود علی از اهل جنت است پس چون در روی زمین از این بیشتر نمیباشد
که این حال او مقتول کنند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر بجبر
علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفاء
سایر جماعت ملت سخن گفتن علم قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف
فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که اراده قتل
چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله علی الظالمین و لنا احادیث
که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده از آنجمله خطبه مشهور حضرت فاطمه صلوات الله علیها
که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن میدهد و انتظام سخن آن از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند
از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح
نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان نوشت فصل اول در آنچه وارد
شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم در این فصل از کتاب
سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و این ابو بکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الادب ثقه
صاحب ورع است که شاگرده اند برای او محدثان در روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر تصانیف
او را پس به سندها این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر علیه السلام
و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در
کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه
ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید ابن طاوس رضی الله عنه از طرق عامه
روایت کرده است و سید احمد بن طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است
و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه را این شهرت که کسی انکار نمیتواند کرد
و خطبه بسیار طولانی است و قریب به دو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه آنها ندارد و قدری از آن که

متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را
از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد
با گروهی از خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادرش در پاهایش می پیچید از حیا و رفتارش را
از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق نمیتوان کرد تا در مسجد نزد ابو بکر لعین آمد و او در میان گروهی
از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده
نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخواست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه
صبر فرمود که صداها فرو نشست شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند
پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت
پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت که دار راحت و آخرت را
برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی
پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است
بر وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل
مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر و نواهی خدائید و حاملان دین و وحی اوئید که
بر شما خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید
و خود را چنین میدانید و خدا را عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر
خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را با بلغ وجوه ذکر کرد و علل
اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را
بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که نمیترسد از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس
بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حد
و عدول از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که
رسولی مبعوث شد از قوم شما که دشوار بر او غرابت شما حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان
مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد آورید پدر منست نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما
و برادر پسر عم منست نه مردان شما و چه نیکو بزرگواریست که این نسبتها را با او دادم پس رسالت خدا را

شمار سانید و نبوت خود را ظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر
در میان قبایل ایشان کذاشت و بتهای ایشانرا بهم شکست و سرهای سرکردهای ایشانرا بتیغ
بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان تنک کرد و بموعظهٔ نیکو جمعیتهای ایشانرا پریشان
و شجاعان ایشانرا کریزان کردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت سطوع کردید
و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان
شیاطین و راهزنان راه دین لال کشتند و از ذل اهل نفاق و هلاک شدند و عقدهای کفر
و شقاق کشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار
کود الجهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع
بر سر تکبر شما میکذاشت و هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش ربودن می پنداشت
آب متعفن ممزوج ببول و سرکین شتر را میخوردید و پوست بز را یا برک درخت را قوت خود
میکردید و بنهایت ملالت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند
پس حق تعالی شما را از مهالک و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد بعد از آنکه کرفتار
شجاعان و کرکان و درندکان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش حرب افروختند
حق تعالی آتش ایشانرا با آب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ
عظیمی از مشرکان دهن کشود برادرش علی را بر کام ایشان انداخت و از جنک رو نکردانید تا فرق
جرأت ایشانرا پامال قدم شجاعت خود کردانید و سرهای ایشانرا در زیر پای خود دید و آتش فتنه
ایشانرا با آب تیغ بیدریغ فرو نشانید خود را بتعب افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام
مینمود در امر خدا و نزدیک برسول خدا و انا و جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیاء خدا بود
دامن برزده بود در طاعت خدا و انا و جدا نمیشد در هیچ حال و خیرخواه خلق بود و خود را
بمشقت می افکند بر تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید
و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه
مینمودید و چون جنکی رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنکام قتال پشت بر دشمن داده میکریختید
پس چون حق تعالی از برای شما پیغمبر خانهٔ پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را با رام کاه

برکزیدکانش پس ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید در شما آثار عصبیت
و نفاق و کهنه شد جامهٔ دین و بنجش درآمدند کمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند
و پیدا شدند کمنامی چند که از همه کس ذلیلتر بودند و شتر اهل بطلان بصدا در آمد و بجولان آمد
در عرصهای شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد دید که همه
استجابت او کردید و چشم بزینت دنیا دوختید و کفت برخیزید پس بیکبار برخواستید و شما را
بغضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک کیدید پس بر شتر دیکری داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت
که حق دیکری بود بنام خود کردید و حق دیکری را بجای خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما
قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده
بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیطات بکافران
هیهات چه دور است از شما تدبیر امر امت و چکونه از شما درست میشود امر ملت و شیطان
شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام
واضح است و نشانهای آن پیداست و اوامر و نواهی او لایح و هویداست انداختید او را در
پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی بغیر از آن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که
مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود
و او در آخرت از زیانکاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را محکم کردید آنکاه
شروع کردید در افروختن آتش فتنها و بپا کردن بدعتها و هر صدایی که از شیطان کمراه
کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین جلی را فرو نشانید و سنتهای پیغمبر
برکزیده را محو کردید و در پرده و تمکیر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته
میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع کردانید
و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد
و نیزه او را پاره کنید و چارهٔ نداشته باشد و از جملهٔ آنها آنست که کمان میکنید که من از پدر خود
میراث نمیبرم پس آیه را خوانده که مضمونش اینست آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر
از خدا در حکم کردن از برای کروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته

پنهان می کنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه
کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است آنکه تو از پدر
خود میراث بری و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترایی بر خدا بسته‌ای عمداً
ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید وورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رب هب لی من لدنک ولیا
یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولی که میراث برد از من و از آل یعقوب
و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی
اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانها و نیز حضرت آیات میراث که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان
بیان فرموده خواند پس فرمود میگوئید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم
و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را با آیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون
کرده است آیا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب میراث نمیبرم
یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه دید که از آن منافقان
صدایی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا ببرد روز حشر
ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده است خدا و طلب کننده
حق محمد است و وعده‌گاه قیامت است و در روز قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد
بخشید و هر چیز را قرارگاهی هست و بعد از این خواهید دانست که کیست آنکه می آید بسوی
او عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و فرمود ای گروه
شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من می کنید و این چه
تغافل است که در ستمی که بر من میرود مینمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت
هر کس را در فرزندانش رعایت کنند چه زود راضی ببدعتها شدید و دست از حمایت ملت
پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من
شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه
و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از این عظیم‌تر

مصیبتی نمی باشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست
محمد مگر رسولی که گذشته‌اند پیش از آن رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر
خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرری نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد
داد شکرکنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید
و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و
شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال
آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل
عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها کشیدید هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و
قدم از قدم بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیر
ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده‌اید
بعد از بیان و مشرک شده‌اید بعد از ایمان پس این آیه را خواند که مضمونش اینست آیا
مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را
بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان
پس خدا سزاوارتر است بآنکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان
اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده‌اید و کسی را که احق است بخلافت
از شما دور کرده‌اید و از شدت برفاهیت مایل گردیده‌اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما
کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا
بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد
ولیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم
که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا
و عقاب روز جزا خدا می بیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که
ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار میفرمود شما را از
عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه میدانیم شما منتظر باشید و ما

انتظار میکشیم روزیرا که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو
نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود
و او را که نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نزد دوستان دیگر او را
اختیار کرده بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر
سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان
و برگزیدگان راهنمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و برگزیدهٔ زنان و دختر بهترین
بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه [illegible]فور عقل خود و
و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه
کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا
میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و عقاری و نیست میراث ما مگر کتابها و حکمت
و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من
چنان حکم کردم که آنچه تو از آن طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال
کنند و اینرا باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نکرده ام و اموال و احوال خود را
از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیدهٔ امت پدر خودی و شجرهٔ طیبه از برای فرزندان
خود و انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان
مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز
پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآن مینمود آیا مکر
میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات شبیه است بآن مکرها که در حال
او در ایام حیوة او اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان
در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح هست بلکه
وصف میکند نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا
یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته
و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و معین حجتی

بعید نمیدانم گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرانند
ایشان بگردن من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم
و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که
بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها
قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و
گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را راهنمائی نموده اید
و بزودی بار آنرا گران و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیدها
گشوده شود و عذابهائی که از جمله غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از
پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت زیان کار میشوند اهل بطالت و ضلالت
پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رو گردانید و شعری چند از روی درد
خواند که مضمون آنها اینست بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی
آنها نمیبود ما بی تو گلستانیم بی باران سرو برگ پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما
باش و دلهای ما را بخار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبری را نزد امت قربی و منزلتی بود بغیر از ما
ظاهر کردند مردم از چند کینها سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روها ترش
کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و تو بودی
ماه تابان و نور درخشان که بآن روشنی مییافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار
عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد
کاش پیش از تو ما را مرگ در مییافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلائی
چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عرب و نه از عجم پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بجانب خانه برگردید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل
شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم
پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی
مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را

از من میگیرد و با آواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را
بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه یاوری و نه شافعی خشمناک
بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان
میدریدند و میبردند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای
بر من در هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد و مخاصمهٔ من بسوی پدر بزرگوار
منست خداوندا حول و قوهٔ تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است
پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تست صبر کن
و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیدهٔ عالمیان و ای باقی ماندهٔ پیغمبری من سستی
در امر دین حق نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود
در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست مامون است
و آنچه حق تعالی در آخرت از تو مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند پس
اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود خدا بس است مرا و نیکو وکیلی است از برای من
و ساکت شد مؤلف گوید که در اینمقام تحقیق بعضی از امور ضرورت است اول دفع شبهه
چند که ممکنست که در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها
با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود عصمت هر دو وجه صورت دارد جواب گوییم
این معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین ترک خلافت
برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول
شده و غرض تهدید و تادیب دیگرانست و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد
در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش
هرون را گرفتن و بپیش کشیدن با آنکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود
شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی علیه السلام خواهد کرد آیا تو گفتی که مرا و
مادرم را خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه
حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه

زهد

زهد دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد بچند وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص
آنحضرت نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه انام و اولاد کرام آنحضرت تا روز
قیامت شریک بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد و بر آنحضرت
واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دویم آنکه غرض
آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمدهٔ اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود
که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر
غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعار
باین فرمود که با آنکه میدانستیم که شما یاری نخواهید کرد گفتیم آنچه گفتیم برای آنکه حجت را تمام
کنیم و همچنین منازعه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آن منقلبان در باب خلافت
و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب
جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دویم
بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که در آن واقعهٔ هایله وارد شده است بچندین وجه اول
آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این واقعه و آنها نیز این دو بزرگوار را
کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانستند و یکی از این دو فرقه باید محق باشند با آنکه
مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از طاعت امام بیرون رود و مفارقت
از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از
طاعت سلطان بدر رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد
بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بر بطلان
و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قایل باشد باید که قایل شود که
سیدهٔ نساء عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجس پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت
از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح
مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراث

از آنچه رسول خدا بر او برکرده اند اثنه است از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث
نمیدادیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین
بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد
نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت داده بود از خیبر و فدك و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول
نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدك را نگاه داشت
و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه
روایت کرده است که چون ابوبکر فدك را از فاطمه گرفت و او را بجواب ساخت فاطمه گفت بخدا
سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت
والله نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون
هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس
بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است
که حضرت امیرالمؤمنین و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید خلافت
ابوبکر باطل و در اخذ فدك غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا امیرالمؤمنین
با وجود عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت
امیرالمؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر میباشد از آنچه در این واقعه و غیر آن
نسبت بآن جناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از سقیفه جوهری روایت کرده است که چون
ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدك شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست
بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از بابت روباهیست که گواهش دم
او بود و او ملازم جمیع فتنهاست میخواهد فتنه برشده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان
و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود اگر خواهم
میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار
بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان نمیگشایم تا کسی مستحق آن نشود و چون
حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من بنقیب استاد خود

گفتم که ابوبکر این کنایه را با کی داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالبست
من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هرچه میخواست میگفت
و میکرد و چون دید که انصار از جا بر آمدند ترسید که ایشان اعانت امیرالمؤمنین بکنند بتهدید
ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری بود و در جاهلیت بزنای او مثل
میزدند مؤلف گوید که ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت بسید
اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب این فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و
نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد
یا از اسلام بهره میدارد دویم آنکه تکذیب حضرت نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن
رد قول خدا و رسولست چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب
آورده است و مرا آزار داده است هر که او را آزار دهد چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرتست
زیرا که اگر معصیت از او تواند صادر شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود
و رضای او در این معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار
کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسولست جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حکم
عام است و اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی
و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است
و ایضا تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بی فایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز در این با او شریک اند
و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب
خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید آنها را گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد
نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاك شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام از اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان
سبب هلاك بوده باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان

قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالفت ایشان هلاک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد
سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر از امیراث نمیباشد محض کذب و افترا بود بچندین جهت
اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبری
جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که
گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصاً آنکه دعا پر قراین هست که مراد میراث مالست زیرا که
شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد
پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری
و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر
دارد و در مال ممکنست که داند که مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه کرده
باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور شد
و ایضاً مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد
از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض ایراد ذکر کرده اند دوم آنکه ابوبکر شهادتی
که بر روایت داده است متضمن چند نفع است و متهم است در این باب از چند جهت یکی آنکه
میخواست که این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند
چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب
میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت هرگاه خدا پیغمبری را طعمه
بدهد آن از کسیست که قیام بامر خلافت مینماید بعد از او و دیگر آنکه از قراین مظنون بلکه
معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان
منازعه در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافیست و این اقوی است از جهتی
که ابوبکر رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند
تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت علیهم السلام معروف بودند
و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر المؤمنین
این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده

که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم آنچه
از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند
که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم که ولی رسول خدا و ابوبکر منم
پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع
حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین
سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا
نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که در این زودی گذشت و همچنین
انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث حجت قاطعه است بر بطلان آن چهارم آنکه
اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید
تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نگذارد
که او دعوای ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که سیدة نساء عالمیان این حکم را از پدر
خود شنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بمجمع مهاجر و انصار
بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان برغم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور با او بدهد
و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمعی کثیر از مسلمانان
ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلام
میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات
حضرت فاطمه که منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع آنها متفرع بر عدم بیان این حکم
خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و
مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت با اهل بیت خود و برادر خود و پاره
تن خود مینماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود پنجم آنکه از شواهد
کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف
بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلومست که سنت میراث در جمیع اعصار
از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلومست که

مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلم و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا
امری چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر خلاف معتادی در هیچ کتابی از
کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر بتنهایی یا با دو سه منافق دیگر
بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار دیگر این امر در عصری از اعصار سابق نزاعی نشده که بآن
تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا
اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس
کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و به تدبیر این افترا کرده اند و فکر
درعاقبتش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده
بآن آنست که غیر ابو بکر کسی این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس
نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت
یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابو بکر بتنهایی باین حدیث عمل کردند اما روایت
کرده اند که زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از زبیر و
طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند
ششم از جمله اموری که ابو بکر بر خلاف امر خدا حکم خدا و رسول کرد در حق فاطمه و اهل بیت علیهم السلم
آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص قرآن از آن ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید
گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابو بکر در دو امر بود در میراث و در بخشش
و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابو بکر باو نداد و آن سهم ذی
القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه علیها السلم بنزد ابو بکر
آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم
سهم ذی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابو بکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام
این سهم از شماست فاطمه گفت آیا ملک تو و اقربای تست گفت نه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را
در مصالح مسلمانان میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خداست اگر حضرت
رسول در این باب بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و باهل تو میگذارم فاطمه گفت

دران

در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدیم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد
گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابو بکر گفت من از این آیه نمیفهمم
که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق
او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند
از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت
میکرد و ابو بکر و عمر کم کردند و تتمه را بایشان ندادند و از حضرت باقر علیه السلم و صادق علیه السلم
منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرد و ابا کرد ابو بکر از آنکه نصیب
ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده
خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلم در این باب بسیار است و ظاهر
آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در خمس چنانچه فقهای عامه و خاصه
میگویند در باب اقاریر و وصایا و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده
پس آنچه ابو بکر تعیین کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن
فاسق و کافر و ظالم است هفتم از جمله طعنها که بر ابو بکر کرده اند در این واقعه آنست که زنان
رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجرهای خود باتفاق و نگفت آنها صدقه است
و این نقیض آن حکمیست که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه علیها السلم کرد زیرا که
انتقال حجرها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعیست
که او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید
پس معلوم شد که در این امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت علیهم السلم نداشت و سخن ظریفی ابن ابی
الحدید در اینمقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او
پرسیدند که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد
تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت
برشوهرش میکرد و بعد از آن ابو بکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این
خودش به بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام

بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفته اماره است گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله
گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده‌ام طعن پنجم در بیان
آنکه جمیع کتب علمای و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده‌اند که عمر در ایام خلافت خود
در منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها ومن عاد الی مثلها
فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری بود که بی‌تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت
مسلمانان را از شر آن پس هرکه عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته
باشد میداند که کلامی واضح‌تر از این نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت که متضمن
او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمانان
ناحقی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت
عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که او
داشت جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او
در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض
بر او ندارد و میترسید که بعد از او خلافت با امیر المؤمنین برسد این سخن را گفت که این را
بعنده و تدبیر شوری شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است
که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلام بیعت خواهم کرد لهذا
این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده‌اند که عمر در خطبه‌اش گفت شنیده‌ام که
قایلی از شما میگفته است اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان
پس مغرور مشوید بانکه بیعت ابوبکر فلته و بی‌خبر شد و تمام شد آن چنین بود ولیکن
خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین او را بی‌تاب کرده و این بود تا
جاری شد و مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم آنست که
چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی
یربوع که زکوات اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را
فرستاده بود که زکوات ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة

کشید

کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق
روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از حقیقت
ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی بن ابیطالب
چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر حضرت
دید پیش آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی
خود کرده است و امر کرده ما را بموالات او و ابوبکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد
او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه
در کار ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و
در همان شب با زوجه‌اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت
کرده‌اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار
اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از مالک ظاهر شد ایشان احتیاط نموده خالد
اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته‌اید ایشان
گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته‌اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید
تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای
ایشان را بستند و بنزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این جماعت
اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان دادید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار
عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان
اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهت خود برداشت و در همان شب
با او جماع کرد پس ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر
اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید
انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد
گشت و داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب و تیرها بر عمامه‌اش بند کرده بود عمر برخاست
و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خود مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا

کرده والله تو را سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر
نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت
و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و
جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز
میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را
قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما صاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب
نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر
مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم
و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس
حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را
گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند
و چون خالد از وعده کشتن او ترسان و همیشه از او گریزان بود بپیش عمر آمد و گفت بعوض
کشتن مالک میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر
از او راضی شد و بپیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک متمم گفت بعمر
و فاکن و خالد را بکش پس گفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرد میکنم و در روایات شیعه
وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود و چون
چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد و صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک
یا رسول الله صلوات فرستد بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تو اند و ما را اسیر کرده اند مانند
کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود
کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو
انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم
بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة ندادید گفت اگر راست گویید
مردان ما ندادند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را بحصه خود بگیرند

گفت نه والله مرا مالک نمیتواند شد کسی و نیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام
ولادت من چه بر من گذشته است در این وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و فرمود که
من خبر میدهم چون مادر تو را وضع حمل نزدیک شد گفت خداوندا وضع این حمل را بر من آسان
گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی ببر و چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی
و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا بهلاک من راضی بودی نزدیک باشد که سید اولاد
آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید فرمود اینها را
بر پاره مسی نقش کرده در آن زمینی دفن نمودند و در وقتی که تو را اسیر میکردند تمام اهتمام تو
آن بود که آن نوشته را ضبط نمایی تا آنکه او را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بیان الغرض تمام
و دیگر آن لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت
و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و آنرا با آنحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه
ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف
روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشند زن که ام تمیم دختر منهال
بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت دور شو که من
کشته نشدم مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتله این قصه را
روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و مؤلف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر
در این واقعه بچندین خطا کرده و در بعضی عمر با او شریک است اول آنکه بیگناه و تقصیر
شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ایشان عدد کثیری از مسلمانان رضا
داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست
که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادتین نمودند و اذان گفتند و نماز کردند
و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست
و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا
بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوات و ایشان را
متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولات اسلام منازعه ننمایید و چون پراکنده شدند خالد

امد و ایشانرا کرفت بغدر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است
که مانعان زکوة هرکاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان
کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز بحث
باغیان کفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی
بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشانرا اکر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد
ازاله آن از ایشان بکند و اکر هیچیک ازینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت بکنند و اکر اصرار
کنند اعلام کنند ایشانرا که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد
یکی ازینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی
ظاهر نشد و اکر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیکران که باخبار متواتره نقض عهود خدا
و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق امیر المومنین و سیدهٔ نساء و رد شهادت الهی و کواهی
حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهلبیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کرده
و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر محاربه و مقاتله نمودند و نقد را از اهل
طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با آنکه احادیث متواتره که سلمک سلمی
و حربک حربی و امثال آن ایکه بعضی کذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه
مسلمین اند و اعانتشان فرض و مخالفتشان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه کفته که ابوبکر
خلیفه نیست یا چون رسول الله نکفته که زکوة باو بدهیم نمیدهم مرتد و مستحق قتل است و
خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله
بکویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بیصورتست عذر دیکر برای او پیدا کرده اند
و کفته اند بر ما شایع کفتکو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برد مالک کفت صاحب شما
چنین کفته خالد کفت حضرت صاحب ماست صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرده
و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست
و ایضا اکر آن واقع بود بایست مالک در برابر عمر این عذر را بکوید و ابوبکر نیز در وقتی که عمر
مبالغه در قصاص او نمود بایست اینرا بکوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد

و برای
رفع حدود شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه کناه داشتند
و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و بپیمان ایشان کافر اصلی
نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند
و بعضی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان
بهم رسیدند دویم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا آن جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستحق
قتل و اسیر و غارت نبودند پس ابوبکر که آن جماعت کثیر از مسلمین را بیکناه کشت و اسیر کرد و بعضی
مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود اولاد زنا شد
ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اکر آن جماعت همه مرتد و مستحق این انواع
عقوبتها بودند پس عمر که این عقد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین
شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشانرا پس کرفت و پس داد
بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده و فاسق بلکه کافر خواهد بود
پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل شود و چون
خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب سیم آنکه ابوبکر چند حد از
حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیکر آنکه حد زنا که خالد
با زن مالک کرد اقامت ننمود دیکر آنکه سایر مقتولین را خونشانرا باطل کرد و قصاص و
دیتشانرا معطل نمود و در این کارها عمر هم شریکست و در تضییع قصاص خالد عمر شریک
غالبست از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بودند که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دویم آنکه
بقتل سعد بن عبادهٔ بیکناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالک قبول کرد و ازین
معلوم میشود که انکاری که عمر در این باب نمود از راه دینداری نبود بلکه برای آن بود که با او
در جاهلیت آشنا و هم سوکند بود و الا بایست عمر این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر
اهلبیت علیهم السلام بکار برد و از جمله غرایب آنست که ملا علی قوشجی در رفع تشنیع زنای خالد کفته است
که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه و افتراییست که هیچکس بغیر او نکفته
و در هیچ روایتی مذکور نیست و اکر چنین بوده بایست که در وقتی که عمر او را تهدید بسنکسار میکرد

این عذر را بگوید **طعن هشتم** آنست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است
که ابوبکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانکه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی
در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر
میگفت أقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من
بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و حضرت امیر صلوات الله علیه در خطبه
شقشقیه بعبارة و خاصه روایت کرده اند فرمود که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در حال حیات
طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را
عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت
کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در
هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای
شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت
امیر المؤمنین را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضاً خلافیست که
عدل و عقل و عدالت هر دو در امامت شرطست اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل
و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقلست مفقود بوده و ایضاً اقاله
امام یا جایز است یا جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار
نکرده تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بی خلاف
اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان
از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد
میداند از شواهد احوال آن مکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطئه
با یکدیگر بود تا مردم را در این باطل محکم تر کنند چنانچه از فقره خطبه شقشقیه شاهد حقست
بر این **طعن نهم** آنست که جاهل بود با اکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه
میدانستند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما در این رساله
چندین موضع را ذکر میکنیم **اول** معنی کلاله را که اولاد و اب و ام اند که برادران پدری و مادری

یا پدری تنها

یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از آیات
سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر
پرسیدند نقل آنست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر ثواب
باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ما سوای
والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد
بود و ممکنست که مراد از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف تفسیر قرآن برای
خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن
برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده
و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود جمعی که پیش از
شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هر گاه برای خود گویند در کتاب الهی
اختلاف بهم میرسد چرا اینها مختلفات و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافقت هر چه را
میدانید بگوئید و هر چه را نمیدانید بکسی واگذارید و ای ندانستن پرسیدند اینهمه روایات
ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ما سوای والدست و روایت کرده است
که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد
و من شرم دارم که مخالفت ابوبکر کنم **مؤلف گوید** عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند
و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد اگر
قول اول بی مستند بوده وای بر او که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته
باشد وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از او برگردد و ایضاً روایت کرده که در وقت مردن
میگفت سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه
در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود
و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است
و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهواء باطله و مصالح دنیوی بوده و مستند بدلیلی
و حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه اسبق اسلام میدانند و او

جمله مخصوصان و منصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده
از صد و چهل و دو حدیث روایت کرده است با آنکه از بسیاری از آنها معلوم است که
موضوعست مثل حدیث انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیل چندین هزار حدیث
روایت کرده است دویم آنکه اب بمعنی گیاه و سرهای حیوانات و هر خری که میداند
او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام
زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن
گویم سیم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی
گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم آنکه زنی
میراث خود را از فرزند خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نیافتم
پس مغیره و محمد بن مسلم شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد و بدین حکم کرد
پنجم آنکه فجاة اسلمی که اطاعت او نکرد باتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند که
در میان آتش شهادتین را باواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و باتش عذاب
عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است او دعوای
اسلام کرد و عذر که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق
مقبول نیست و این بیوجه است زیرا که در روایات از او و بغیر از این نقل نکرده اند که او غارت کرده
جماعتی را از مسلمانان و این باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از
روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است طعن ششم
آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و مالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای
عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست نخواست و بالشنایع اعمال عمر را نیز با آن ضم کند
و ایضاً خواست وفا کند بان عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود
حق امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی
الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد

ایرا گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر
بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر لعین گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این
غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد
از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد
عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا
میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم در این تعیین
خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم
تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تاسی
بحضرت رسول بنص قرآن واجبست دویم آنکه گفت عمر بهترین امتست با آنکه علی علیه السلام
در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت
لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلِیٌّ فِیکُمْ سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق
چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل فتاک بچه باک بکند بایست او را منع
و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام
و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید
و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که
چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا
لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که
رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار
متناقضه و اقوال متباینه مییابد که در همه احوال غرض ایشان اجزای صحیفه معهوده
و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و احوالی که خاصه و عامه
که نقل کرده اند که در اینحال از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب دویم در بیان قلیلی از بدع و
قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دویم سنیانست بدانکه مطالب و مثالب آن

آن منبع فتنه و معدن این زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف
این رساله و او در جمیع مطاعن ابو بکر شریک بود بلکه خلافت ابو بکر یک شعبه از فتنهای
او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله ایراد مینمائیم طعن اول
در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن
غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافی
که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی
که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد
منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قضیه از جمله متواترات که عامه و خاصه روایت کرده اند
و کسی انکار آن نکرده است بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک
تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان
همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب
دیده اش سنگریزه ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای
رویش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول
خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح بیاورید که نامه
برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت اِنَّ الرَّجُلَ لَیَهجُر یعنی این مرد هذیان
میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود
او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او
غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند
و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی
گفتند که گفته رسول خداست و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته عمر است
و دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون
روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در آنچه
بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست که بنویسد برای

اختلاف

اختلاف صداها بلند کردند و در جامع الاصول نیز احادیث را بهمین نحو و زیاده از
صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست
در کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیعتر روایت کرده است و بر عاقل بصیر مخفی نیست
که امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع
دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز
قیامت و این نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم
باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر
یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شد لفظا و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق
ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود
که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد
و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها را با وجود اتمام
حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید و نوشته
صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافی آن
تمهیدی بود که او با منافقان دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که
مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن بیچاره در حیات آنحضرت
انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت کردند دانست که اگر در این اهتمام بفرماید
و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص
سابقه که اهتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا
چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد
از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی یابند
و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین را باین سبب نهی از مقاتله
و امر بصبر با اهل با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب
آن وقت و آن حالت تعیین وصی و وصیت با حال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان

آنحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان
تعیین نکند و حال آنکه همهٔ امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی
و ابو داود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گاه هست زنی یا مردی
شصت سال طاعت میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش از برای
ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید یک شب یا دو
شب بر او بگذرد مگر وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی
الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که
بر شتر خود سوار است و تنها میرود و من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت
میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سوال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه
او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه سبب است گفتم
تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم
سببش همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه
خدا نخواست که باو برسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا
غیر او را خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابو
طالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است در روایت
دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت
او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف اسلام پراکنده شود پس
رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا
روایت کرده است از ابن عباس که من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او
یکصاع خرما بر روی حصیر ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف کرد یک دانه برداشتم
و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد
بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آیی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را
بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکند

کفت

گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن
بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبد الله تو را سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو
لازم باشد که اگر کتمان کنی آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت
آیا گمان میکند که رسول خدا نص در خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم
از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا
در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی
صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل حق بسوی باطل در باب او
بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای
شفقت بر امت و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق
نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد و
اگر او خلافت پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد
و تصریح باسم او نکرد و خدا اجاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی
الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول تعیین حضرت امیر المؤمنین را
میخواست و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال او بوده و معلوم شد
که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت بانکه گفته است که عرب
با او خواهند شورید و مریدان او این را از کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیر
او بود بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق بامیر المؤمنین برگردد که موافق
طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داده مردم را در عرض بیست و پنج سال
بانکه رؤسا و سرکردها را اموال دنیا بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانیده
و هر چه مصلحت دنیا را در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا و سنت رسول خدا عمل
کند و بر دارند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرمودهٔ خدا و
سنت رسول خدا عمل کند و خواست قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو
سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنهٔ بصره برپا شد و معویه را

دانسته در شام تعیین کردند و با او تمهید کردند که اگر حق با امیر المؤمنین برگردد او اطاعت
نکند و میدانست کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت
آنحضرت بر این مرتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول نبود خون شهدا تمام در گردن اوست
چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون
بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین وجه لازم می آید اول آنکه
نسبت هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت
معصوم است از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد
و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب
چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در کتاب شرح صحیح بخاری و نووی در شرح
صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَى یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست
سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است دویم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن
نهایت بی ادبی و بیحیائی است که دلیل کفر و نفاق است زیرا که اینمرد هذیان میگوید یا واگذارید
او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته
باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید
همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ و یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ
و ایضاً فرموده لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضًا یعنی مکروه دانید
خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای
خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضاً بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت
بیپروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد
و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه
مقربین است برپا کند دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در اینحال فرصت بدست او
افتاده و آنچه خواهد میکند سیم آنکه در حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده أَطِیعُوا اللهَ

واطیعوا

وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت رسول را و فرموده مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید از او قبول
کنید و آنچه نهی کند شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ
إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را
نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار
خود و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست تا آنکه در بیماری از
رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید
و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خود فرستاده است پس ایشان فاسقانند
و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید گذشت که عمر خود اعتراف
کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم
و این عین شقاق و معارضه با آنحضرت و حق تعالی میفرماید وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَى تا آخر آیه یعنی هر که شقاق و معارضه کند با رسول خدا
بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت
رسول است او را بکردار خود واگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد جائیست جهنم از برای
ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرده و بغضب آورد بحدی که با آن وسعت خلق که
حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشان را راندند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد
شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ
رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشانست
عذابی دردناک و باز فرموده است إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی
الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و
رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان
عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول او حسبنا کتاب الله چندین خطا کرده اول آنکه

اظهار جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست
که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرد و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند
خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام از آنها کرده اند پانصد آیه است
تقریبا و معلومست که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در
غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده و بعضی
گفته اند محکم ترین آیات کریمه آیه وضو است و قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن
مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و
غیر اینها پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضاً اگر کافی بود چرا
خود در مسایل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ
و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در بیت
پردها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتاب را مقرون
باهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافیست نه کتاب تنها
و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور
شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بیراه نما نمیتوان رفت
و گفته اند که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست برشد چه حاجت بآن
ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند مرا با اطبا مراجعت نباید
کرد چه این سخن خطاست برای اینکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از
آن میتواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی صدور اهل علم است بَلْ هُوَ
آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ نه بطون دفاتر چنانکه امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود أَنَا كَلَامُ اللهِ النَّاطِقُ وَهٰذَا كَلَامُ اللهِ الصَّامِتُ تا اینجا کلام
قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده آ

چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چندین موضع اول در درون سقیفه
که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و ابو بکر
و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و عذر بیان
ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا
از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد و چون نترسیدند وقتی که حضرت رسول
میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه ناحق
میکنند صلاح امت و ضرورت است و ایضاً وقتی که ابو بکر در سکرات موت عثمان را طلبید که
نص بر خلافت عمر کند و پیش از آنکه نام عمر را ببرد غش کرد و بیشعور شد و عثمان از پیش
خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه
هذیان از جهات شتی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در آنجا نگفت و در وقتی که شوری
قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا
آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود
و این اول قارورهٔ نبود که در اسلام شکستند شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضه
میکرد و راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر
مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند چون در نامهٔ صلح حدیبیه نوشتند که هر که از
مسلمانان بسوی مشرکان بروند پس ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیایند با ایشان
پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانانیم
و آنها کافرند حضرت گفت بلی پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا
مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که
ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد
بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم
و بنزد ابو بکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابو بکر او را منع کرد و چون روز فتح مکه شد
و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را طلبید چون آمد حضرت فرمود اینست آنچه خدا

مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم
شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست در آنکه عمر بگفته حضرت
رسول صلی الله علیه و آله راضی نشد و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا و ربک
لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا
تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در
میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند
انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض
که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را شک
کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و منع
اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم
این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است
و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج ایراد نموده است که ابو هریره گفت روزی من پی حضرت رسول
رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و
فرمود این نعل را ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و
در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را ببهشت ابو هریره گفت اول کسی را
که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول است
مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم این بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که برپشت
افتادم و گفت برگرد ای ابو هریره پس برگشتم بخدمت حضرت و میگریختم و میگریستم و عمر
از پی من می آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابو هریره من قصه خود را نقل کردم
حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را به
ابو هریره داده که آن بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتقاد بآن
خواهند کرد و بگذار مردم را که اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر بکنند اگر
چه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر هر عاقلی مخفی نیست و لیکن از

احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بیشرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول
حضرت رسول کرد و آن عین شرکست و ابو هریره بیگناه را زد و خفت رسانید و اگر آخر
حدیث راست باشد حضرت از برای مصلحتی ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت
ترک معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت
کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت
باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت
و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز
کنی پس رسول خدا گفت دور شو ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده
و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم زیاده از
هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است
پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم
از جرئتی که بر حضرت رسول کردم بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرئت عمر
بر رسول خدا و در روایت شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از برای تألیف قلب پسر عبدالله جنازه او حاضر شد عمر گفت مگر خدا ترا نهی
نکرده است از آنکه بقبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد
حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش
و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان از آتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت
آنحضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله
نشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی در این مقدمه از او بظهور رسید و نسبت
بادنی کسی چنین حرکت روا نیست که جامه اش را یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند
و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرتست که احترامش بر
عالمیان واجبست و جزو اسلام است و ایضا انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را

نسبت بغلط وخطا داد و ایضاً در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب
ابن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه
بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاده و نامه را
گرفتند و او را زدند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده است
بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من
اینرا از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت
ایشان بکند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکند حضرت فرمود راست
میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است
حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه
خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب کردانیدم و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است
اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را
قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن
و اراده زدن او کردن رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرت و ایضاً ابن ابی
الحدید در شرح نهج و ابن الحجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل
و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابو بکر آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد
حضرت فرمود برو و او را بکش ابو بکر رفت چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت
پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش او هم رفت و چون او را در نماز دید نکشت برگشت پس بعلی علیه السلام
گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود که
این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از چنبر گردنشان نمیگذرد و از دین بیرون خواهند رفت
مانند تیری که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است که
شاهد حقیقت این حدیث است حدیث جابر و رجالش همه ثقه اند و در روایت ابن ابی الحدید
چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه

نمیشد پس فرمود از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه
بجهد و این مضمون را حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد البر در عقد و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را بسیاری عبادت حضرت
شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت
فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن
ابو بکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه
صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از
آنکه ابو بکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از او
رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابو بکر عذر نماز گفت حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد
او مخالفت کرد و همین عذر باز گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث ناموجه
فتنها شد تا روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت
و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی از او
صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این
ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته اند یک خطا باد و خطا یا سه خطا ای ماه رخ خطا اینهمه خطا
طعن دویم انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد
ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت
و دستها و پاهای مردمی را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد
و گفت نشنیدی این آیه را إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و این آیه را که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی تو خواهی مرد و ایشان
خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از آن رسولان گذشته اند پس اگر او بمیرد یا کشته
شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا هرگز
این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در کشاف

اللمعه روایت کرده اند وکسی انکار این واقعه نکرده است واین خالی از دو صورت نیست یا آنکه
آن انقدر جاهل بوده بآیات قرانی وآثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود وحضرت
رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد وفرمود که علی ولی هر مؤمن است وفرمود
که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان وقاسطان ومارقان ودر حجة الوداع مکرر گفت
رفتن من نزدیک شده ودر میان شما دو چیز بزرگ میگذارم ودر وقتی که دوات وقلم طلبید
اشعار باین فرمود وایضا از کجا معلوم شد که دست وپای مردم را خواهد برید وشناعت
این واقعه زیاده از آنست که بیان باید کرد یا غرضش حیله ومکر بود که مبادا تا آمدن ابو بکر با
حضرت امیر علیه السلام بیعت کنند وتمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت
تا ابو بکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده وجواب اعتراضات مخالفان را
بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سیوم حرام کرد حج تمتع ومتعه زنان را با آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله آنها را مقرر فرموده بود وتفصیلش آنست که خلافی نیست در میانه
امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد وخلاف کرده اند آنست که آیا
نسخ شد یا حکمش باقیست واهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست
ومنسوخ نشده است ودر حکم متعه نازل شده این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنا بر اکثر واصح تفاسیر وفخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند
امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام وگفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول که
که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت
از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان ودر صحیح بخاری ومسلم وجامع الاصول
روایات بسیار از قیس وجابر وغیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد
ودر صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه وعبد الله
ابن الزبیر نهی میکرد مردم را از آن من این خبر را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد
ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای
رسولش آنچه را میخواست بهر چه میخواست وبدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است

پس تمام کنید حج وعمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است ونکاح زنان را ابرار قرار دهید
اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد
وعامه بطرق متعدده از ابن عباس وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه
آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان نمیکرد مگر اندکی از مردم وفخر رازی نیز در تفسیر
ایراد روایت کرده است وایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب
خدا نازل شد وبعد از آن آیه نازل نشد که او را نسخ کند وامر کرد ما را بآن رسول خدا که متعه
کردیم ومرد وما را از آن نهی نکرد بعد از آن گفت مردی برای ما خود آنچه خواست گفت وحج تمتع
اجماعی مسلمانانست که مشروعست وحکمش باقیست وفقهای عامه خلاف کرده اند
در اینکه آیا آن بهترین انواع حج است یا نه وآیه فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل
مشروعیت آنست ودر صحیح بخاری ومسلم وترمذی ونسائی وغیر اینها احادیث بسیار
روایت کرده اند از جابر انصاری وابن عباس وحضرت امام محمد باقر علیه السلام ودیگران
روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله حج وداع شد هدیها با خود برد ودر
میان ایشان بغیر رسول خدا وطلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید وچون بمیقات رسید نیت
کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا وحضرت شتر با خود آورده بود حضرت
امیر را شریک هدی خود گردانید واین یکی از مناقب مختصه آنحضرتست که در مقامات
متعدده بیان فرموده وچون حضرت رسول تعلیم طواف وسعی نمود واز سعی فارغ
شدند حضرت بر مروه ایستاد وفرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بحج تمتع
خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول
نیت بعمره کند ومحل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص
این سالست یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای
دست دیگر داخل کرد وفرمود داخل شد عمره در حج باین روش وهمیشه چنین خواهد بود
وچون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود

باقی باش وحضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد وحضرت امیر باقی را
نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلم و عثمان
زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید بصدای بلند گفت بتلبیه عمره و تمتع که
لَبَّیْکَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی فرمود
من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت
کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا منتفع کرداند
بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه
و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه
خواست گفت و برا بمضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول
همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهها ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر باواز بلند میگفت مُتْعَتَانِ کَانَتَا عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ
وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَیْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ یعنی دو متعه بودند در عهد
رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که
اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول
و رد حکم ایشان نمودن پس داخلست در تحت آن آیه وَمَن یُشَاقِقِ تا اخر آیه که ترجمه اش گذشت
و ایضا حکم بانچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده
پس ایشانند کافران و بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال
بودن متعه را از کی دانستی و از کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرد از آن و عقاب
میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت
او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده
طعن چهارم آنست که چون مغیره بن شعبه از جمله روسای منافقین و دشمنان حضرت امیر
المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند
بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت

رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانچه ابن ابی الحدید
گفته است که اصحاب بغدادیان ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان نباشد که در کتب مذکور است
که از ترس و بر سبیل مصلحت بوده و خاتمه عمرش انبود که در اخبار متواتره وارد شده است که
پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلم میکرد تا بجهنم واصل شد و میان آن عمرش عمل زنا بوده و آنکه از
خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا
صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن
اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلم بر منابر میکرد و مردم را
امر باین مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام
مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده
و اصل قصه طولی دارد مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنانست که چون عمر مغیره با آن
فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره
پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را
و طبری روایت کرده است که خانه ابو بکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان
فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفهها روزنه داشت که بسوی
یکدیگر مفتوح بود روزی ابو بکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناگاه بادی
وزید و در روزنه را گشود ابو بکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد
آن را نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابو بکره با آن جماعت گفت که برخیزید
و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم
ایشان گفتند ما رانی چند را دیدیم اما روها را ندیده ایم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات
مینمودند تا فارغ شد چون برخواست شناختند که ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد
که با منافقان مثل خود نماز جماعت بکند ابو بکره آمد و مانع نماز او شد و واقعه را بعمر نوشتند
و مغیره نیز دروغی چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید عمر ابو موسی اشعری را که دشمن
امیر المؤمنین بود والی بصره کرد و فرستاد مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی

ابو الفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه
که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابو بکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را
در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می‌بینم آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف
دقیقی کرده ابو بکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله
تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه‌دان دیدم که داخل میکرده و بیرون میکشیده قبول
نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در این وقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر علیه السلام
گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته‌اند که عمر این را گفت پس نافع را طلبیدند و از او پرسیدند
گفت گواهی میدهم بمثل گواهی ابو بکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه‌دانه
ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا پر و سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر
ظاهر شد و علی علیه السلام گفت با عمر که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم
بود و او هم چنین شهادت داد پس علی علیه السلام با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ مغیره
چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه
نشده بود و مغیره میگریست و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او
شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد
که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد
عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت
من مردی را می‌بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی را از مهاجران ایا این عبارت تعلیم او
کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوان مغروری دستها را حرکت
میدهد و مثل این بخاطر نحسش رسید که او را هم تهدیدی باید کرد و مهابت عمر با وجود نامردی
میان عرب و عجم معروفست بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست ای که لوله عقاب
و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و عبد الکریم راوی حدیث که چون ابو عثمان نقل
روایت عمر میکرد میخواست صدای خود را شبیه بصدای ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک
شد که من غش کنم پس از فحوای این اخبار معلوم شد که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق

منافق

منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و
تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه
باشد قبیح‌تر و شنیع‌تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را
بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابو الفرج گفته است که
بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته
بود و خصیه‌های او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی
میشنیدم و ابو الفرج گفته است که عمر با گفتن زیاد و تغییر شهادت دادن و رفع حد از مغیره
بسیار خوشحال شد و گفته است که بعد از آنکه ابو بکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا
کرد عمر اراده کرد که باز دیگر او را حد بزند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را نهی کرد و از این فرمود
که اگر او را حد میزنی پس مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت
شده بود زنای مغیره و آن بدعوی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه بکر کرده اند
این سخن را و ابو الفرج گفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد و ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که
گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده‌ام که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی پس تا من در دنیا
باشم و گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت
ساکت شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفس بگیر شو خدا خوار کند آن مکانی را که اینها ترا
در آن مکان دیدند و ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده
بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابو بکره
بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی‌بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگباران کنند
نزد حضرت امیر المؤمنین سفر بود که اگر به مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که
کند این اخبار و امثال آن تنبیه اند بر آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نزد عمر ثابت
بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی بدون حق او اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهان
چند کرد **طعن پنجم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت
کرده اند که عمر نهی کرد در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان

پیغمبر نیز خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست
و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود
داده باشید از ایشان هیچ چیز باز مگیرید عمر گفت همه مردم داناترند از عمر حتی زنان
پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرده و زنی که
حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب شد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر
خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند
از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات نهایت جهل او در کتاب و سنت ظاهر میشود
و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدرات از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه ندارد
خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان ایشان باشد طعن ششم که از اعظم طعنهاست
صریحست بر معاندهٔ خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جمله مطاعن او
ذکر نکرده اند و او انکار تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی روایت
کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن
مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت که اگر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد
کرد که نماز کند پس چه میکنید با این آیهٔ سورهٔ مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهید ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم
بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت
آیا نشنیدهٔ سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاده پس من جنب شده
و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم اینرا
ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا اگر چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید
و دستها و رو را مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری
بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق
ابن سلمه که گفت من نزد ابو مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب
نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن

مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میکنی
عبد الله نتوانست جواب گفت آن عذر ناموجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعید بن عبد
الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی بنزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم
عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم
و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم
حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد در رو و دستها را
مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی
من اینرا نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را
با احدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده
گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد
و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم عمر گفت من باشم نماز نمیکنم تا آب
بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک
غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر
گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما
ترا بگفته خودت میگذاریم مؤلف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل شد و ایشان
انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر
کرد سایل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من
باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کرده و
متذکر این بود که حق تعالی بر رد او در دو آیه تصریح بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت
رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرمودهٔ خدا و رسول را
اگر شق اول باشد چنانچه ظاهر اکثر احادیث است انکار آن حکم تیمم را رد صریح خواهد بود
بر خدا و رسول انکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول
خواهد بود و کفری از این قبیح تر و ظاهرتر نمیباشد اگر چه از او غریب نبود و مدار او بر این بود چنانکه

حتی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که از او سر زد
و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل این حکم باشد و بر این
حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او
که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین عام البلوایی را که
متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار
واقع شود نداند پس چگونه چنین کسی صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع
مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را
خلیفه نمیکنی چون میدانست که او بمثل امیر المؤمنین نمیتواند کرد و امامت زود بحضرت
امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن بود که کسی که نداند که چگونه طلاق زن خود
بگوید قابل امامت نیست و اتباعش بجهل چنین حکمی که میان آن و طلاق از جهات
شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد
و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر
جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع بآن
متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است
زیرا که چنین امر واضحی را که خلاف کتاب خدا و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند
که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسیده
گفت اگر میگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که چندان غرض دنیوی
بآن متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت که
میتوانستند انکار کردن طعن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر
صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ
گفت تو را بر زن حکم هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و
در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او
سؤال کرد او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سؤال نمود چون مطلع شد فرمود که برگردانید او را و آمد بنزد
عمر و فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده نزد من بزنا حضرت فرمود تو
را سلطنت داری بر او آنچه در شکم اوست سلطنتی نداری پس حضرت فرمود شاید او را تهدید
کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیدی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن
یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز شدند زنان از آنکه مثل علی بن
ابوطالب ولد شود اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و ایضاً از مناقب خوارزمی و مسند
احمد حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست که
او را سنگسار کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مگر نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل
تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این
قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع
بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد طعن هشتم بدعتها نیست که در دین
خدا کرد برای خود بی مستندی و ما قلیلی از آنها را اینجا ایراد مینمائیم اول نماز تراویح که
در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن
آنست که چون اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند
که چون بمسجد آمد در شب ماه مبارک رمضان و دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت
نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند
که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان
و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد
پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله
پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود
و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده

وکیفیت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت
و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با حضرت اقتدا کنند حضرت برکشت
و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی
تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته
در این امور مبالغه میکنید تا آنکه بترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در
خانهای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که
بجماعت کردن بهتر است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان
من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم نماز را سبک کرد و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون
حضرت یافت که در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد
و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار
در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت در ماه رمضان
مطلقا نافله را اضافه نمیکردند یا اگر میکرده اند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود پس
این عدد مخصوص را در شریعت مخصوص مقرر کردن و بجماعت مستحب کردانیدن و سنت مؤکد
قرار دادن معلوم است که بدعت و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که
هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است
که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا است و بهترین هدایتها هدایت
محمد است صلی الله علیه و آله و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالت و
بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که
چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه
بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو
داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه
بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت

بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود
که هر امری که در دین احداث کنند در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت
و حرام است و هر فعلی که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد
نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع
متلقی شده باشد مثل آنکه واجبی را بقصد سنت کند یا سنتی را بقصد واجب بعمل آورد
یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کند مثل آنکه طواف کنند بجماعت یا عدد خاصی از عبادتها
در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر
همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصطلاح کند و به پنج قسم منقسم کرداند شکی نیست
که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است اول آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گردد و
تجسس احوال مردم کند تا آنکه حق تعالی فرموده است و گفته است وَلَا تَجَسَّسُوا و ابن ابی الحدید
و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار
بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی در نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان
میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من
یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی
و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درهای آنها بشوید و تو از
دیوار بالا آمدی و فرموده است إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانها شوید
پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی
والله دیگر این کار نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو دویم آنکه سه طلاق متوالی را بدون
رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت
او گذشت سه طلاق حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت
کرده است از ابن عباس بچندین طریق و صریح که گفته است آنکه مردم جرأت بر طلاق بکنند
اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول
خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل ناقص خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که حکم

الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد **چهارم** آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبره منقولست
که مقام ابرهیم علیه السلام در زمان ابرهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانهٔ کعبه تا آنکه کفار قریش
در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد مقام را برگردانید بجایی که در زمان حضرت ابرهیم علیه السلام
در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کی هست که بداند
که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت که من اندازهٔ آنرا بقسمی
برداشته‌ام و نگاه داشته‌ام عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت
و در همان موضع که در جاهلیت بود گذارد و تا حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام
بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جملهٔ مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای
مقام که در زمان حضرت رسول در آنجا بوده گودتر گذاشته‌اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب
کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید
که میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او را داد همین موضع و ابن ابی الحدید
گفته است که مورخان گفته‌اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که تراویح ماه رمضان بجماعت کنند
و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانهٔ رویشد را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود
که عسس و شبگردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند
که تازیانهٔ عمر مهابتش بیشتر است از شمشیر حجاج و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد
و نصف اموال ایشان را گرفت و اول کسی بود که مسجد حضرت رسول را خراب کرد و از جمله آنکه
بمسجد داخل کرد خانهٔ عباس و آن مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجا هست و پیشتر
متصل بخانهٔ کعبه بود و معاندت با حضرت رسالت از این واضح‌تر و صریح‌تر نمی‌باشد
که سنت آنحضرت را دانسته برطرف کند و بدعت و کفر جاهلیت را اختیار کند **پنجم** آنکه چون
از حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود
با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب
و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بغیر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند

پس

پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزلهٔ یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول
خدا فرموده که مسلمانان کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است
که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده و این مضاد
صریحست با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته **ششم** آنکه در میراث
عول و تعصیب را داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله
نیست **هفتم** آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانچه در جامع الاصول
از موطای مالک روایت کرده است **هشتم** آنست که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد
و زوجات حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر
زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار
هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت
کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را
بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران
اعتراف کرده‌اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این
معلوم است که متضمن جور بجماعتی است که حق ایشانرا کم کرد و اکثر فتنه‌های زمان خلافت
حضرت امیر المؤمنین متفرع بر آن بدعت شد زیرا که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند
اکابر اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنهٔ بصره برپا شد و فتنه‌های دیگر
بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نایرهٔ
آن فتنه‌های عظیم را بآن منتفی میساخت که آنقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث
قوت معاویه و دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی که ابوبکر
نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر امیر
المؤمنین کردند جواب گوییم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول و بسیرت او عمل کرد
و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بآن الفت

کرفتند و قسمت اقلّ را فراموش کردند و ایّام عمر بطول انجامید و درد دل ایشان محبّت مال
و کثرت عطا قرار کرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان
خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بان طریقه محکم تر شد و چون خلافت
بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلم رسید خواست بر کرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول صلعم
بعد از بیست و دو سال لیکن مردم دیکر عادت کرده بودند و آن سنّت را فراموش کرده بودند لهذا قبول
آن بر ایشان کران بود بحدّی که بیعت آن حضرت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمعی
دیکر را که عمر ایشان را تفضیل میداد نکراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را
مذمّت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت منحرف کردانید
مؤلّف کوید که اکر نیک تامّل کنی میدانی که فتنها که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت
رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای آن منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه
غرس نمود و بتفضیل در عطا او را تربیت کرد و بتدبیر شوری او را بپا آورد و تا ظهور قایم
آل محمّد علیهم السّلم ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره
ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و ربّاها طعن دهم قصّه
شوری که از اعظم قبایح و اشنع قضایا است و مجمل آن قصّه باطل هایله چنانچه ابن ابی الحدید
و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابو لؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنّم
واصل خواهد شد قانع نشد باینچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السّلم از خلافت و نقص مرتبه
ایشان در حال حیوة خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که مثمر آن باشد که بعد از او هرکز
زمام خلافت بر ایشان مستقر نکردد و نزد عوام محموده باشد و کسی کمان حیله بان نبرد و اول
بغرض شناسد اوّل شروع کرد با اصحاب در این باب کسی برای خویش آمد او کفت عبد الله پسر
خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند و ایضا میدانست که اکر او نشود براه نمیتوان
برد و حق زود بصاحبش بر میکردد قبول نکرد و کفت نه و الله از اولاد خطّاب دو کس مرتکب
این امر نمیشود بس است عمر را آنچه کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیوة و ممات
هر دو متحمّل این امر نمیشوم بعد از آن کفت بتحقیق که چون رسول خدا از دنیا رفت از شش نفر

راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقّاص و عبد الرّحمن بن عوف بخاطرم میرسد
که خلافت را میان ایشان بمشورت قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از
آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نکاه بسوی ایشان کرد و کفت هر یک از ایشان با مید خلافت
آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید کفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه
اعاده این سخن کرد زبیر کفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی و ما در میان
قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از آن کفت میخواهید بکویم
شما چکونه مرد میدید کفتند بکو اکر بکوییم مکو دست از ما بر نخواهی داشت امّا تو ای زبیر بدخو
و مفسدی اکر راضی باشی مؤمنی و اکر راضی نباشی کافری کاهی انسانی و کاهی شیطانی کمان هست
که اکر خلافت بتو رسد همان روز برای یک چهار یک جو خود را بر دار زنی نمیدانم اکر خلیفه شوی
روزی که شیطان باشی امام کی خواهد بود و با آنکه تو باین صفت باشی بکار این امّت نمی آیی
و امّا تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه
حجاب کفتی ابن ابی الحدید کفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ کفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه
حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی کفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود
میکند بزودی خواهد مرد و ما زنان او را نکاح خواهیم کرد بعد از آن برای تو نازل شد و ما
کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و
جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از آن هرکز نکاح کنید و امّا
تو ای سعد متعصّب و متکبّری و بکار خلافت نمی آیی و اکر دیات دهی با تو باشد از عهده
بر نمی آیی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و امّا تو ای عبد الرّحمن ضعیف و عاجزی
و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست و امّا تو ای عثمان و الله که سر کینی
بهتر است از تو و اکر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلّط میکردانی و همه اموال
بیت المال را بایشان میدهی می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را
بفیء مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن که کافران عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن رو
بعلی علیه السّلم کرد و کفت اکر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای این کار خوب بودی و الله اکر ایشان

تو را با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن حضرت برخواست و بیرون رفت
عمر کفت والله قدر این مرد را میدانم و مرتبه‌اش را میشناسم اکر کار خود را باو کذارید شما را بر حق
واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست کفت اینکه از میان شما برخواست و میرود اکر او را
صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد کفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی کفت نمیخواهم
که بار این کار در زندکی و مردکی بر دوش من باشد و بروایت دیکر در غیر و ز شوری کفت
نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیکر کفت که سنت است بعد از آن عمر کفت
اه اکر ابو عبیده جراح یا سالم مولای حذیفه زنده میبودند مرا هیچ تشویش و تردد نبود و ایشان
برای این کار مناسب و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و کفت پنجاه کس از
انصار را بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرها بر در خانه بایستید
و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای
این کار اختیار نمایند اکر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید کردن او را بزن و اکر چهار کس
اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند کردن هر دو را بزن و اکر سه کس اتفاق کنند عبد الرحمن
میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اکر آن سه کس دیکر بر مخالفت مصر باشند کردن ایشان را
بزن و مسلمانان را بکذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه
با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المؤمنین بروایات مستفیضه
مخالف و موالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را برایشان شمرد و همه تصدیق
کردند و با یکدیکر مشوره کردند و کفتند اکر خلافت باو داده شود هیچ کس را بر دیکری زیادتی
نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون
طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم
عداوت داشت کفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم و چون زبیر عمه زاده امیر المؤمنین بود بر
حمیت قرابت کفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست
خلافت باو نمیرسد کفت منهم حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره
بودند بعد از آن عبد الرحمن کفت منهم از حصه خود کذشتم و میان علی و عثمان کذاشتم و بعد از آن

کفت

کفت بر تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و رای خود بآن تعلق کیرد بعد از
آن بهمان نحو بعثمان کفت عثمان کفت باین شرط قبول کردم بعلی علیه السلم و بعثمان بهمان شرط کفت
تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی علیه السلم شرط طریقه
شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و کفت السلم علیک یا امیر المؤمنین
پس علی علیه السلم فرمود که والله با او بیعت نکردی مکر بهمان امید که عمر با ابو بکر کرد خدا
میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند که دعای آنحضرت مستجاب شد و میان
ایشان فساد و عناد بمرتبه بهم رسید که هیچ یک با دیکری سخن نمیکفتند تا آنکه مرک در
میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین
عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و بر هر عاقل مخفی نتواند بود
اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابو بکر و عمر و عثمان
و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه کفت بست عمر را آنچه کرد در حیات و ممات متحمل
این کار نمیشوم اکر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت
ایشان بوده چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میکریخت و بار
از دوش خود میریخت و اکر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود
متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را از حق کرفت اول برای
ابو بکر و بعد از آن برای خود دویم آنکه اول کفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی
بود و از این جهت همه لایق خلافتند بعد از آن برای هر کس عیبی کفت که با عتقاد او منافی اند
و اکثر آنها اکر کفر نباشد بی شک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت
ایشان کرد و چکونه آنحضرت از ایشان راضی بود ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است
که اکر کسی بعمر میکفت که تو اول کفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا
طعن میکوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیکرند اما کی جرات میکرد که
کند تا این سخن را باو بکوید چه جای این سیم آنکه عیب کرد امیر المؤمنین را بمزاح که از
جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسولش را بآن مدح کرده

وخلافتش را مذمت کرده و فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ
الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و
حلم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود
و رعبش در دلهای کافران و منافقان بمقتضای أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
بمرتبه ممکن بود که نامش را که می شنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او
نمیکردند و عمر خود او را نسبت بفخر و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت
ساکت بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده
که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسیم که عجبی که آن دارد او را از راه
ببرد و باز از ابن الانباری روایت کرده است که علی علیه السلام آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی
بودند چون برخواست یکی از حاضران او را نسبت بعجب و تکبر داد عمر گفت سزاوار است مثل او
که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از
اوست سوابق و شرف این امت پس گوینده گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید
گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست
میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران
عم اوئید چرا اقوام شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر نیکی
چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما از برای شما پیغمبری و خلافت
جمع شود پس شما باسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت
دور کرد ابوبکر بود او مطلبش این نبود و لیکن امری روداد که علاجی بغیر آن نداشت و اگر رای
ابوبکر بود در حق من هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نبود
زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که او را میکشد و باز
ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که
میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما ندادند عمر گفت و لیکن من میدانم گفت من
آن چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره

مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای
درستی اختیار کردند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را از من دور میکرد تا آنکه جواب
این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار
کردند حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی و پروردگار
تو خلق میکند هر چه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو
میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت او را اگر اختیار کردند قریش از برای خود
اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند حق است و الا باطل است و آنچه گفتی که نخواستند برای
ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال آنجماعت را ذکر کرده است و گفته است ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست که ایشان نخواستند
آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما
آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم
بقرابت و خویشی نیز میتوانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است بخلقهای رسول
خدا که خدا در حق او گفته است بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است
که بگشا و پهن کن بال رحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت
هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش و غشی که هرگز
زایل نمیشود و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی راه رو ای پادشاه مؤمنان
و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا
پاک و پاکیزه کرده است او را از همه عیبها و بدیها و ایشان خانواده اند که حق تعالی
آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست
چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت
اما تو ای عبد الله از تو سخنی چند رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود
ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر گردانم و اگر حق باشد نباید
از حق برنجی عمر گفت میشنوم که مکرر میگوئی که این خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند

اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد
ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند
بر عجم که رسول خدا از ماست و ما بهتریم از شما و قریش دعوی فضیلت میکنند بر سایر عرب که
رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش این حجت داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود
برو چون برخاست و روان شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که من
هر چه از تو صادر شود دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد و گفت که
مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهرهٔ
خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند از بهرهٔ خود شود را باطل کرده است اینرا گفت و رفت
پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند
مگر آنکه او غالب می آید مؤلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که
آنمنافق میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین است و باین وسایل و حیل سعی در ابطال
حق او میکرده است و هر یک از آن گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل آنکه گفت
نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که امیر المؤمنین صاحب این خلافت
و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از
موت باو عهد نمی شاید کفارهٔ بعضی از گناهان تو شود و اگر نمیخواستی در اصل متحمل شوی
چرا باقبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو احق و اولیست منصرف
گردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سرکشی از او بهتر است و از غایت فضیحه
گشته خواهد شد و آنکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنیم ابن عباس جواب
شافی در این باب گفت و حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستی که امر همه از خدا
و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار از این باب که
و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و انوار
علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و چرا در سایر انبیا مانند
نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت

اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و آنکه اگر نبوت
و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است
هرگاه خدا ایشان را قابل آن ندانسته باشد که ترا تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه
کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان
مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه
چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آن
حضرت برای حمل سورهٔ برائت و در غزوهٔ تبوک برای منزلت هرون نبی و خلافت که چند سال
پیش از این بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر
دیگر که بخویشان محبت دارد هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و مزد رسالت خدا
باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطاهای بسیار چهارم آنکه
خود روایت کرده در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع
و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای حذیفه میبود من در خلافت او شک
نمیکردم و حال آنکه بیشک او از قریش نبود و این مناقضه صریحست با مخالفت نص و اتفاق
و اما مقدمهٔ اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است
که چون عمر را زخم زدند باو گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده
زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم
که میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری روایت
کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حرصی بر خلافت می بینم و من
باین شش نفر میگذارم که رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از آن گفت که اگر
یکی از این دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم
و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمهٔ دویم
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که
مردم تابع قریشند در این امر مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشانند و کافران ایشان تابع کافران ایشانند

وایضاً از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پیوسته این امر
در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را بر رو بجهنم می افکند مادام که
دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش
والیان مردمند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضات در معنی این روایت را نقل کرده
و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و
بخدا استفاضه رسید پس معلوم شد نصوص فاطمه نموده و ایضاً عذری که از برای خلافت
سالم پیدا کرده بود با آنکه معلوم هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجماع
جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم
قطع عذری باشد چرا وصف امیر المؤمنین در حدیث طیر متواتر با آنکه او احب خلق است
بسوی خدا حجت تام امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاثرات از محب خدا بودن
و شدت محبت مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا بعد
آنحضرت قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی از اکابر گفته اند که این
قرینه واضحه است بر آنکه شیعه روایت کرده بودند ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه
امامت را نگذارند که ببنی هاشم برسد و اگر این نمیبود چه معنی داشت از روی وجوه
این دو نفر کردن که بهیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع
فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم آنکه اول قسم خورد که من بعد از فوت
متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجیت شوری که
مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر
تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود و ایضاً چرا خود که خود را خلیفه میدانست
اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر بقتل و آن همه
تقسیم و تهدید کرد و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا نمود چنانکه ابوبکر در خلافت
او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشأ مقاتله جمل و صفین و نهروان
هیچ امری بشوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ

کس نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نکردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر
قرار داد زیرا که باعث این شد که هر یک از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان
نیز این خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یکی را خلیفه میکرد چنانچه ابوبکر کرد این اختلاف
بهم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن این فتنه را بآنکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را
در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت
ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست پس بایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت
بآنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیوة مایوس گردید
گفت ای اصحاب محمد خیر خواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما
عمرو و معویه و چون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت
امیر سر بر آوردند و ایضاً ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که
محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود
و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سؤال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان
گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این
باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص
بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند
و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مذکور بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر
میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی علیه السلام و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب
قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار رسانیدن او و آنکه
پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم داشت
و با عمر در حیات ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرده و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع
عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرده و زبیر
نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید آن دو نفر بخلافت کمتر از
امید علی علیه السلام بود بلکه طمع ایشان قویتر بود زیرا که علی علیه السلام را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر

داورا در نظر مردم بیقدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و اجماعی که خصال
و فضایل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند
و جماعت دیگر بعد صرا آمده بودند که او را نمی شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند
و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین
و سایر مناقب و فضایل را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض
و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه
و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی را در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان
تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را وعده و افضال عطا میدادند و هر دو خود را در میان
مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت
پسندیده بودند و عمر در حال حیوة و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را
می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اکثر
و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را در علی علیه السلام قرار میدادند با آنحضرت نمیرسید و چون طلحه
از دست طلحه و زبیر بدر رفت ایشان رخنه عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق
بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که
اگر جنگ بصره نبود معویه جرئت بر مخالفت نمیکرد و بوهم شام انداخت که علی علیه السلام فاسق شد
بجهة عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی
اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد
و فرع آن بود و از فساد صفین و والی شدن معویه ناشی شد از هر فسادی و قبیحی که جاری شد
ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن زبیر فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون
عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر را بر این
گواه کرد پس نمی بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی
و هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجره
خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجبتر از این آن بود که عمر گفت که

سعید پسر عاص و معویه و اکثر منافقین که از اهل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای جنگ
و فرزندان ایشان که بعضی ایمان اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را
مطلقا ولایتی و حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب من
قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار
بکنند چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد هر آنکه فساد کنند
پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد
علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و باخبار ثابته صحیحه متفق علیهما از جمله اهل بیت و راست
گوترین اهل زمین و ملازم حق و با امر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین
بودند و عباس عم حضرت رسالت را در مشوره داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب
بهمان عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم
آنکه در قضیه فدک که امر جزئی بود متعلق بدیهی دعوی و شهادت چهار معصوم را که
جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند
بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور که احکام دین و دنیا و
آخرت رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در آن امر کرده بود و تهمت جر نفع اصلا مانع نشد
هشتم آنکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری کرد اما
تقسیم او را بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جناب آنحضرت بگردد بغض او ظاهر کرده
که دلیل واضحست بر کفر او و چون نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت
باعتراف عمر و عداوت با امیرالمؤمنین باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او در
خلافت و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت
و ایشان با وجود و همچنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبدالرحمن و عثمان را
نمیگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی
انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت قائم

مینمود دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند
عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس بهیچ بابی از این سه صورت خلافت با آنحضرت
نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت
کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر
برخاستند در روزی که بنای شوری میگذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت
بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت
فرمود نشنیدی که میگفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت
عبد الرحمن نمیکند زیرا که عبد الرحمن پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست
و هرگاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه
جای آنکه من امید ندارم بلکه یکی از آنها نیز ندارم و بنای این مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند
بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت
چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد که
عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرد و اکثر مردم البته ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را
از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت بپادشاهی
ندارم و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام
کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت با او نمیرسد چرا
داخل شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول حدیثی را وضع کردند
که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم
مذکور شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند
و حق با او بر نمیگشت چون حضرت بامر او داخل شد همه دانستند که آن روایت موضوع و آن
حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلام را در آخر همه
نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو

و داخل شوری ایشان مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم
چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که
عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان
خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت
خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضاً در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است
که عقول ناقصه ما بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر
میکردند او را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک
خلافت کرده و با آنها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند
و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانچه طبری در این قصه روایت
کرده است که عبد الرحمن با آنحضرت گفت که یا علی بر جان راهی مگشا که کشته شوی من نظر
کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد
و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت دیگر چنین است که چون مردم با عثمان
بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد در بیعت عثمان و این آیه را خواند در شان خود و امثال
او که بیعت رسول را شکستند نازل شده وَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ تا آخر آیه چون
حضرت ایشان تهدید او را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند و سید
مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که معتبرترین مورخین عامه است روایت کرده است که چون
عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بود نشست عبد الرحمن
گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت پس علی علیه السلام
غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او بیرون رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد
میکنیم پس برگردانیدند آنحضرت را تا بیعت کرد پس با این بیعت و خصوصیات بر همه ظاهر شد
که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شایبه اختیاری میباشد با تهدید
بقتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد این بود که اول خود را
از میان بدر کرد که مردم او را بیغرض بدانند و هر چه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه حضرت

امیر المؤمنین عرض کرد خلافت را اما بشرطی که علم داشت که حضرت با آن شرط قبول نخواهد کرد
با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشانرا بدعت
و باطل میداند و قبول آن شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان
باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضاً محال بود عمل بشرط هر دو کردن زیرا
که سیرت انها نیز باهم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر باطل را از پیش بردند نهم
آنکه در چهار صورت امر بقتل اینجماعت نمود مخالفت عمر یا عبد الرحمن یا سایر اولیای
عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که باینها مستحق قتل
شوند و امر او و رای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت
بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن
قتلشان حرام و از اکبر کبایرات شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه نمود بلکه بامر بقتل نبود مکر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حیله تقسیم ظاهر
شد با آنکه باسانید صحیح از طرق مخالف و مؤالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض او کفر
و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم آنحضرتست یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت
رای اینجماعت و اینجا بمخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصاً آن معصوم بزرگوار کدام
دلیل دلالت بر خصوص تعیین اینمدت کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب شوند دوازدهم
آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان
ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینهٔ علم و حکمت است و امام
حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند
که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم زاده و داماد ش بود نمیگذارد
و باعتراف خود ش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای
او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود با حدی که اگر خلاف رای او
کند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق
مخالف و مؤالف حضرت امیر المؤمنین علیه السلم قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست

وسفینهٔ نجات و اعلم امت است و بطریقهٔ شیخین راضی نشد و بهمین سبب از انکه
حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقهٔ
ایشان مواقف کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت انرا قبول کرد و اینرا قبول نکرد و چرا
با آنکه انرا قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد
و اگر مخالف ان بود و مخالف خدا و رسول عین کفر است چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط
راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضاً بر تقدیر صحت
اجتهاد علی علیه السلم و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا
که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشانرا داخل شوری خلافت
و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد
خود عمل کنند و از اجتهاد عمر و ابا بکر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این
شرط جایز است پس فایدهٔ شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضاً هرگاه باجتهاد مخالفت
حضرت رسول که واجبست متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز
میکنند و خطاهای ابو بکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل باطل
جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل
کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافیست پانزدهم آنکه ابو بکر را در خانهٔ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن کردند و آن جایز نبود بچند وجه اول آنکه تصرف
در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست دویم آنکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در
خانهٔ آنحضرت بغیر اذن سیم آنکه کلنگها در نزدیک قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند
و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصاً آنحضرت
در حیوة و موت یکیست و در تطهیر و حال دعایت آنحضرت واجبست و تفصیل سخن
در این باب آنست که موضع قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی از آن نیست که یا تا او
بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حیات آنحضرت بغا نیز منتقل شده بود چنانچه بعضی
از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود

اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب
رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند
یا بخریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده
باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در محل جموع بود بایست در این باب
حجتی یا شاهدی از عایشه بکنند چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیدند و از برای آنکه
در نظر عوام تسویلی کنند فرستادند بنزد عایشه و از او رخصت طلبیدند و بر عاقل خبیر ظاهر است
که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند
و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت
سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهایی نفعی نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن
روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده
بود با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از آن موضع نروم پس نزدیک
رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت
ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت
پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان هم خوابه آنحضرت شدند در قبر
کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال گفت من گفتم این را با برادرم او گفت اگر آن موضع از
حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان بموضعی که حقی در آن نداشتند و اگر
از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند
و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان باذای مهر دخترهای خود در آنجا
مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر زنها نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه
حق تعالی فرموده است إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ابوحنیفه گفت
بگو بمیراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت
رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع زنها هشت یک آنجا میرسید پس بهر زنی یک حصه از نه

حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نبود چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند نمیشد
و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه
و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است
و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه در دنائت نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او
مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیم** در بیان قلیلی از مطاعن
عثمان است قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از
آنها را در این رساله بیان مینماید **طعن اول** آنست که اقارب کافر و منافق فاسق
چند که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و
اموال ایشان مسلط کردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه کردانید و او از
فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب
استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز
صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس بعد از ثنای نماز بایشان گفت که اگر میخواهید زیاده از چهار
رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات ثقات
روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم
بتاویل قرآن که این آیه إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی
او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی
شایع شد که بر منبر او را سنگ باران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
او را حد شرب خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود داخل کرد که هر
جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چون مصریان از او شکوه
کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این
جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را بردار بکش اهل مصر
نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد **طعن دویم** آنکه حکم بن
ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق و ایذای بسیار که

از او با نحضرت میرسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون
حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق داشتند با
یکدیگر داشتند عثمان بنزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد
و ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد
او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد هر چند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زبیر
و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار
کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالف حضرت رسول بود و هم مخالف سنت شیخین که شرط
کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بسیار روایت
کرده اند طعن سیم آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از خاص و عام در فضیلت و سبق
اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت
کرده اند چون منکر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای
مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام
فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و
مناقب امیر المؤمنین علیه السلام را روایت میکرد و معویه هر چند میخواست او را بمال راضی کند
قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معاویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاج
بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من فرست بر مرکبی در نهایت
درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی
غلیظ عنیف را بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز برونند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد
و چون آن مرد پیر ضعیف را با آن عنف آوردند تا رسیدند بمدینه رانهایش مجروح و گوشتهایش
ریخت چون او را بنزد عثمان آوردند دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که در لعن و مذمت
او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد
حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود برنداشته سخن گوئی را که راستگوتر از

ابوذر

حاضر

ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از حضرت رسول خدا
شنیدیم پس عثمان گفت با صحابه که بگوئید که من چکنم با این شیخ دروغگو بزنم
او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را پراکنده کند
حضرت امیر المؤمنین گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت پس
آن آیه را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست
میگوید خواهد رسید بشما بعضی آنها که شما را وعده میدهد بدرستی که هدایت نمیکند کسی را
که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در
دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که باعجاز آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش را
پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز
باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت
ترا از شام طلبیدم که آنجا را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت میخواهی نزد جماعتی
بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست بآن هم راضی نشد پس
او را بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن
غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه آن ظلمها
که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد
و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق
متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود
دختر گفت من چگونه تنها با امر تو قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از
حاج عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی من بپوش و بر روی سر
راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان بده چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق
رسیدند و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر فوت پدر
خود را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند
و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و آنکه

سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن
ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم واقع شد که
بمشایعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق بود که ترمذی در شان او
روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین اصدق از ابوذر کسی نیست و او شبیه عیسی بن
مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت
بربیت اهل بیت رسالت انا اهانتها و بی‌ادبیها بعمل آورد با زاهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای
آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبد الله بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانند
و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی
برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با
مصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق کند و او نداد او را آنقدر زد که دو
استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده
که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه چیز شکوه داری گفت از
گناهان خود گفت چه میخواهید گفت رحمت خدا را گفت طبیب برایت بیاورند گفت طبیب
بیمارم کرده است گفت وظیفهات را که قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم
قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشانرا روزی
میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم
که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را
شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاخبار و صاحب کتاب لطایف المعارف
روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن
عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحونست بذکر فضایل و مناقب او
چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت
نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلعم
شنیدم که گفت مملوست عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر پر است کف پاهای او

تا زیر

تا زیر گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که اینرا از آنحضرت
شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
مشتاقست بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که مشتاقست بهشت بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه
اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن
ولید روایت کرده است که میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشت بر روی او گفتم عمار
بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم
و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود
که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند
خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی نمودم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در
جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که مسجد حضرت رسول را
بنا میکردند ما یک خشت یک خشت برمیداشتیم و عمار دو خشت دو خشت برمیداشت حضرت
رسول او را بر آنحال مشاهده میکرد بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و فرمود
که بیچاره عمار خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و خواهند او را بسوی جهنم و عمار
میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ
و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاخبار و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش
کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برسانند چون باو داد
یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول خدا است میباید آنرا بخوانی و تامل
کن و یقین بدان که من خیر تو را میگویم پس غلامان خود را گفت که دستها و پاهای او را بر زمین
کشیدند و آنقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم

واسافل آنحضرت زد آنقدر که بیهوش شد وعلت فتق بهم رسانید وتا نصف شب بیهوش بود
ونماز ظهر وعصر وشام وخفتن از او فوت شد وچون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو
ساخته نمازها را قضا کرد وایضاً اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر
بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را وما از دل
میگوئیم عثمن گفت تو را گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان
ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد وگفت بر گردنش بزنید واز مدینه اخراجش کنید بهمانجا که
ابوذر بود وتا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان وسگان مرا خوشتر
است از همسایگی تو وبرخواست بیرون رفت وعثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب
عمار بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند وگفتند که عثمان عمار را نه
واز آزار کرد ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده واگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سرزند
که او وما هردو پشیمان شویم حضرت ایشانرا تسلی داد وفرمود شما صبر کنید تا من بروم واصلاح کنم
پس بنزد عثمان رفت وگفت در بعضی از کارها بیتابی میکنی وسخن خیرخواهانرا نمیشنوی
پیش ازین ابوذر را که از صلحای مسلمانان واخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه
نمودی تا در غربت مرد ومسلمانان آنرا نپسندیدند وحالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری
از خدا بترس ودست از عمار ودیگران بدار عثمان ازین سخن در غضب آمد وگفت اول تو را
بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود که تو را حد آن نیست که با من این سخن گوئی
واین کار تو را فکر دو اگر خواهی بسم الله کن اگر توانی واگر شک داری امتحان کن تا بدانی وبعد از آنکه
کف فساد عمار وغیر او همه از تو است وایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمی آورند
ودر زبان می آورند وتو را خوش نمی آید پس برخواست وبیرون رفت وکسی که در این روایات تامل
نماید میداند که کسی که اذیت واهانت وستم وضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت
در حق او آنها را گفته باشد ودشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد ونسبت بجناب مرتضوی صلی
الله علیه که حب او ایمان وبغض او کفر ونفاق است آن سخنان گوید از ایمان واسلام بهره ندارد
وآنچه از اخبار معتبره خاصه وعامه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار

ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان
بمن گفت پسر عم تو وپسر خال من بمن چکار دارد واز من چه میخواهد گفتم که او میگوید پسر عم زاده
من وخالو زادهٔ تو بسیارند گفت علی را میگویم گفت والله من از او بخبرم وخوب چیزی نمیدانم
گفت والله از من پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید درین اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید
که بعضی را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد وظالمی که خود را بنادانی
میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان ما واتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی از امور
نباشد تو را ادب کنم که تلافی گذشته ومانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از او عذری
نمیخواهم واما ادب کردن من حجتی نداری من بر تو حجت دارم ومظالم بسیتم عثمان گفت والله که
تو از اعوان وانصار شر ومانعان خیری عمار گفت من خلاف اینرا از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
شنیدم روزی که از غار حجر مراجعت کرده بود تو آمدی ودیگری نبود من سینه وگردن وروی
مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری وما تو را دوست میداریم وبتحقیق
که تو از اعوان خیر ومانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست
بدعا برداشت وگفت یا ابن عباس آمین بگو وسر فرو کرد گفت خدایا تغییر ده هر که تغییر داده واین
حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق وظلم عثمان ایذای عمار چندبار ونفرین عمار بر او وبار
ونسبت شر بافعال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دادن واهل شر گفتن آنحضرت وبغض وعداوت
آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر واگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است
که آنحضرت با مؤمن ومسلم البته بغض وعداوت نمیدارد وبغض او با آنحضرت که از کلام خودش
مستفاد است عین نفاق وکفر است **طعن ششم** آنکه خمس که مخصوص اهل بیت صلوات
الله علیهم است واموال وبیت المال مسلمانانرا باولاد واقارب خود زیاده از حد واندازه
داد از آن جمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده چهار صد هزار دینار داد که تقریباً
بحساب این زمان شصت هزار تومان است واز مال فی بقیه بمروان صد هزار دینار داد و
بروایت کلبی وشهرستانی دویست هزار دینار که سی ویکهزار تومان است باو داد وبروایت
واقدی همه آن مال را باو داد وگفته که عثمان میگفت که ابوبکر وعمر از این مال بخود ندادند

من هم بخویشان خود میدهم وایضاً او روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکا
میان اهل واولاد خود قسمت کرد وهم روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند
همه را بحارث بن الحکم داد وحکم بن العاص را والی زکوة قضاعه کرد وسیصد هزار درهم
همه را باو داد وصد هزار دینار بسعید بن العاص داد ومردم طعن وملامتش نمودند
وروایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت وگفت من
دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود باین سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار
میدهد وابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال
که بعبد الله بن خالد که خویشان عثمان بود سیصد هزار وبهریک از جمعی که رفیق او بودند
صد هزار بدهد آن نوشته را رد کرد وآن مبلغها را نداد عثمن گفت تو خازن مایی هرچه میگویم
بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلیدها را بیا
آورد وبر منبر آویخت وبروایت دیگر پیش او انداخت وقسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار
نشود وعثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد وواقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه
زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد وگفت
امیر فرستاده که صرف عیال واقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باینها احتیاجی نیست ومن برای
آنکه عثمن مزد بمن بدهد خدمت بیت المال نکردم وبخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست
کار من اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد واگر از مال عثمانست نمیخواهم
که نقصان باو رسانم که او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد وابن ابی الحدید روایت
کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر او میتابید
مانند منقل آتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان
قسمت کن که گمان دارم که بر سر این بلا وفتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت
این یک جوهر را بهمه مسلمانان نمیتوان قسمت کرد وکسی نیست که تواند از عهده قیمتش
برآید که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی بمسلمانان روزی کند که کسی را اینقدر قدرت
بهم رسد که تواند این را بخرد گفت ببر در بیت المال ضبط کن وآن گوهر بود تا عمر کشته شد

وعثمان آنرا بدختران خود داد وایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال الخطایات
نزد الله هرگز بشفاعت نزد او نروم وصاحب استیعاب ودیگران گفته اند که بعد از کشتن
عثمان سه زن از او ماند وبعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهریک هشتاد و
سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه دویست وچهل هزار دینار یا سیصد وسی ودو هزار
دینار باشد که مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد ودر این باب اخبار
وروایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد وکسی که در اموال مسلمانان
خصوصاً خمس ذوی القربی اینقدر از برای خود واقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و
فجور واسراف وتبذیر وزینت کنند وفقرا ومساکین در مشقت وعسرت بوده باشند
کی اهلیت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلاف آن شرطیست که در اول بیعت او اقرار کردند که
بطریقه ابوبکر وعمر عمل کند وعمر اگرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما بنحوی کرد که در
نظر عوام مشتبه میشد وجهات واقعیه را فی الجمله رعایت میکرد وخود کم تصرف مینمود
وعثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت وشقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل
او منتهی شد **طعن هفتم** آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت ولیکن برای آنکه
عثمانی بود ودشمن امیر المؤمنین وچون خواست مناقب اهل بیت ومثالب اعدای ایشانرا
از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد وباین سبب قرآنی که حضرت امیر المؤمنین ع
بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب وسنت قبول نکردند
وچون عمر خلیفه شد آن قرآن را از حضرت امیر طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد وآنچه را
نخواهد باطل کند حضرت نداد وفرمود که مس نمیکند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان
من وظاهر نمیشود آن تا قایم از اهل بیت من ظاهر شود ومردم را بر خواندن وعمل نمودن
بآن بدارد وعثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن ومصحفهای
دیگر که عبد الله بن مسعود ودیگران داشتند بجبر گرفت وسوزانید وبعضی گفته اند که
جوشانیدند در دیگ وبعد از آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع نرسد وبیک سبب نقل این

مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد با آن خفت و اهانت
از او گرفتند و سوزاندند و مصحفی که الحال در میانست و مشهور میان بمصحف عثمانست ترتیب
که از این برداشته اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی
بکشید بسیار سوزنده مصحفها را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استخفاف
لعن اوست اول آنکه رد کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است اَفَتُؤمِنُونَ
بِبَعضِ الکِتابِ وَتَکفُرُونَ بِبَعضٍ فَما جَزاءُ مَن یَفعَلُ ذلِکَ مِنکُم اِلّا خِزیٌ فِی الحَیوةِ
الدُّنیا وَیَومَ القِیمَةِ یُرَدُّونَ اِلی اَشَدِّ العَذابِ یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان میاورید
و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در
روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این آیه مصداق حال آن بدمآل که در
دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبی رسید و ایضا کراهت داشت از نزول بعضی
از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمالست ذلِکَ بِاَنَّهُم کَرِهُوا ما اَنزَلَ اللهُ فَاَحبَطَ
اَعمالَهُم یعنی این بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای
ایشان را دوم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیاری نمود و استخفاف بعینه
عین کفر است و استخفاف عظیم از جوشانیدن و سوزانیدن نمیباشد سیم آنکه ترجیح
قراءت زید بن ثابت از جمله قراءات قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسولست
اما آنکه متضمن قول حضرت رسولست زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند
که قرآن بر هفت حرف نازل شده است و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قراءات مختلفه
چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل
قرآن را بر من بیک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت
حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی بسندهای
ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیوة رسول خدا
که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قراءت او را حروف بسیار خواند که من از آن حضرت رسول
نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردا

او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قراءت که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم
دروغ میگوئی من از رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت آنحضرت بردم و
گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت
فرمود که رها کن او را پس با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت
فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که
چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه
میسر باشد از آن و ترمذی گفته است که این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از
مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار
دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن
مردم بر یک قرآن و یک قراءت و منع از قرآن دیگر مخالف حکم رسولست باعتقاد ایشان و بدعت
در دین است و اگر گویند مراد قراءات سبعه مشهوره است این باطل است زیرا که باتفاق قرا
این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه
گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود باین
جهات اختلاف قراءات در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد
شده تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا و قدوه ایشانست تصریح
نموده است بآنکه این سبعه آن سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک
لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و با آنکه این را ما بر ایشان الزام میکنیم
باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه
ما علیهم السلم ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است
و آن مصحفیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان
را موضوعست و آنها را وضع کرده اند و از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار
زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و
متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانسته اند از آیات و سوره را بخوانند و غیر آن نخوانند

واما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر انکه ابن مسعود در مطابقه
قرائت او راجح است از زید بلکه دلالت میکند بر انکه متابعت قرائت او واجبست ترک قرائت
او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
فرمود که قرانرا از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از ان معاذ بن جبل
و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را فرمود که هر که خواهد قرانرا نیکو و تازه بخواند
بروشی که نازل شده است بقرائت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت
کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین ایشانم بکتاب خدا
و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و ایه نیست مگر انکه میدانم در چه چیز نازل
شده است و کی نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از
ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن مسعود از من پرسید که بکدام یک از دو قرائت قران عباس
میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه ان قرائت اخرست جبرئیل
هر سال قرانرا یکمرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او
عرض کرد و در ان وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست انچه تغییر یافت و انچه نسخ شد
از قران و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلم سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود
قرانرا خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است
از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بانچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست
و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرانرا بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که
جان من بدست اوست من از دهان حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در ان وقت
کاکلی بر سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قران هیچ نازل نشد مگر که
میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم
کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا از من و اگر شتر مرا باو میتواند رسانید البته بنزد او
میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقهها که
اصحاب رسول در میان انها داخل بودند شدم نشنیدم کسی را این قول بر او بکند و رد خلاف اصل

اکثر

اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود که این روایت
صحیحه ایشان در فضل او وارد و امر باخذ قران از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و
جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند تفضیل مفضول
و مخالفت قول رسولست و چون صاحب استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک
از جنگهای حضرت امیر علیه السلم با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح
مصحف او عداوت انحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلم و مثالب اعدای ایشان را
توانند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب
و معاذ بن جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قران از ایشان وارد شده است بطرق
متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم انکه اعظم طعنهاست انکه کتاب صحابه که باجماع
و اتفاق جمیع علمای مخالفان معتمد بودند و اقوال و افعال شان را حجت میدانند تفسیق
و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفر او دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند
که او مکرر میگفت که سه ایه در قرانست گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم انهایم و ایات
انها اینند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه
خدا فرستاده است پس ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر انچه خدا
فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت عثمان نامی در میان مردم نداشت
سوای کافر تا اینکه معاویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص
از عمار پرسید که عثمانرا که کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی
گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین مارا تغییر
دهد او را کشتیم و مثل ابو ذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان
شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که ایا قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مومنی بود
ایمانش افضل از همه مومنان که به نیت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت
هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده در روز قیامت گناهش از همه کس بیشتر است
از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمانرا کافر میدانید

کفت به وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اعتنا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا
مثل محاربه با خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست
کرفت و کفت هنوز این پیراهن کهنه نشده است و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضاً جمیع
صحابه که در مدینه با ساکین بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند
اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب او شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند
و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مکر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها شریک بودند
پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان
که کاشف است از کفر یا فسقی و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق
خلافت و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر
زیرا که اکثر آنجماعت داخل بودند و کثرت انتها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار
یا بیست هزار کس بود که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان
از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه
و معاویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه نسبت بغض
و عداوت با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خون عثمان را بهانه کرده عالم را برهم زدند
وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که
حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و کفت دوست میدارم که عثمان در
میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میکفت بر سبیل
مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب
نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میکفت اُقْتُلُوا نَعْثَلاً
قَتَلَ اللّٰهُ نَعْثَلاً یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد
و ابن ابی الحدید باسناد خود از ابویعقوب معتزلی نقل کرده است که کفت حریص ترین
مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را طلبید
کفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داده

حرمت

حرمت دین خدا را نکاه نداشت خدا هم او را واکذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند
من اعانت نکنم و اینجا مورد همین مثل است که وَیْلٌ لِمَنْ کَفَّرَ نَمْرُودُ و مثل ابوذر و عمار
و سایر صحابه کبار در اجماع بودند که آنجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه چنانچه سابقا دانستی آنجا بیعت نکرد مکر بعد از شش ماه او هم بجبر و اکراه و اینجا
بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او دادند و بقول دیکران کراهت از آن نداشت
بلکه راضی بان بود و کفت قَتَلَهُ اللّٰهُ وَاَنَا مَعَهُ یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی
با خدا و ایضاً جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از
فراغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کردند و با او بیعت کردند و سنیان
آنحضرت را باین اجماع خلیفه و واجب الاطاعه میدانند چرا اجماعشان در اینجا معتبر است و در
آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر چند طعن است و برای اختصار بایکدیکر ضم کردیم
طعن نهم شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه
علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب
و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویلات
و ایضاً شهادت آنحضرت بقتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافی
و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت
فرمود خون او ننشیند و بدم هم برنیامد و ایضاً پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود که نه کفتند
آزرده شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار کفته است که از
اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچ یک ننمود پس خون او در پیش او مباح
بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی یا فسق عظیمی که موجب
قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن جهت بود
که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت
و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هر کاه
قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بان نتوانند

پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل و برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم
و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که باین همه فتنه و آشوب راضی
مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت
چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمن و استقرار آنحضرت
بر سریر خلافت سرور و فرح خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع
لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا
الغیر انتظار المجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده
لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه
یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب
امارت در فلک ... درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل
و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل آورد و ما
منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند
و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگانند از جانب خدا بامور خلق او
و شناسندگانند موکل بر بندگان او و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسند
بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر
او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال الخلافة
بانحضرت و از فقره چهارم اعوجاج اموری که در اواخر زمان عثمن بود و فقره پنجم اشاره
بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است اگر گویند
با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چرا بود
جواب گوئیم که طلاق آن از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین
و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از آن گفته است آیا جایز است بمذهب
معتزله که علی علیه السلم منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و از حین
مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل

و خلعش باشد بسبب آنچه اخیراً الحاق ذکر کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است پس از این
کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر
شد که آنحضرت شاد و خوشحال بوده اند از قتل او و همین خبر است از برای شقاوت او
و ... کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ما وراء النهر اتفاق نموده محضری
نوشتند که بر هر کس واجب است بغض علی بن ابی طالب اگر چه حق باشد بسبب آنکه فتوی بقتل
عثمان داد و امیر را باین داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود
محضر را بنزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ بر پشت آن
محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او دهد امیر را نوشته او خوش آمد
محضر را باطل و ابتر کرد طعن دهم آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل
مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز او نکردند چنانچه مداینی در مقتل عثمان
و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر
کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته
بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر
از ملازمان نعش او را بیرون بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگ باران کردند
و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کرد
پس او را شب برداشتند و در مقبره یهودان دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار
و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه والی شد
فرمود که دیواری که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و بامرا و مسلمانان
اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم کوفی در
این زمان موجودات مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه
سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند و سگان یکپای او را برده بودند پس او را برداشتند
بر روی تخته دری کوچک گذاشتند که پایش از آن گذشته بود و سرش بر روی او میجنبید
و بروایت دیگر بر آن تخته میخورد و طق طق میکرد و حکم بن حزام با جبیر بن مطعم بر او نماز

کذارد و معلوم است که اکر حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند
از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیکذاشتند که
سک و کربه او را بخورند و هر که اندک انصافی داشته باشد میداند که جمع نمیتواند کرد میان اعتقاد
بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از
ایشان هست و خلافت و جلالت امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت
عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روایت است و چون امیر
المؤمنین علیه السلام در ایذای عمار و اخراج ابوذر انقدر معارضه و انکار و اصرار میفرمود
در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان حضرت رعیت او بود مداهنه و مسامحه
میفرمود در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است
روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي یعنی
بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سؤال کرد که میگویند
سلمان در مداین فوت شد و علی علیه السلام از مدینه در یکشب راه آمد و او را تجهیز
فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در
مزبله افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت
پس بر یکی از اینها خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمدی
لعنت بر تو و اگر باذن او بیرون آمدی لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ
علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها
و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در
کتب مبسوطه مذکورند و اکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد
از برای منصف کافیست و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است
جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری
از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها بمرتبه فسق نرسید و باعث
حبط ثواب او نشد و از گناهان صغیره مکفره بوده اند زیرا که ما میدانیم که او امرزیده است

و از اهل بهشت است بسه وجه اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا
مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید که گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگر چه
در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول
ضامن حصه غنیمت او و اجر او شد دویم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان
راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و اگر
چه در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود
و این بیعت از برای آن بود که ارجاف مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت
نشست و از مردم بیعت بمرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او
بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من
بهتر از دست راست عثمانست سیم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده
که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکنند بر آنکه او امرزیده است و خدا از
او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکنند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب
کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه این
وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجوه همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود
متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که هر دو جانب مسلم
باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانچه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد
و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند
از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین بیعت نکرد و یاری او
نمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را
امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج
روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ
جمل زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو و جمیع
اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل را امر کرد رسول خدا

وتا امید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما اهل
بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر
گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریش
در بهشت اند حضرت فرمود از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در خلافت او زبیر
گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول بسته حضرت فرمود من جواب ترا
نمیگویم تا کسی بگوئی این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد
الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود
نه نفر را شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت و آنچه از برای
خود و یاران خود دعوی میکنی منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا قبول داری که دروغ بر حضرت
رسول بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت
و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم
و بر سر آنچاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ
از سر آنچاه برمیدارد شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد
و خون مرا بدست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما
بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در
صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل
عشره اند و در این روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات
نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است
زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند
و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در
روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود ایراد ننمود و همچنین عمر در هیچ مقام ایراد ذکر نکرد و عثمان
در وقتی که او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا
متمسک باین خبر نشد و این اگر اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که ذکر

ساخت

ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل آن کسته
و چون ایشان نمودند حضرت سید الاوصیا راضی میشد که مردی را که یقین داند که از اهل بهشت است
بآن مذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان
حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می‌آید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل
او را و ایضا لازم می‌آید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره
در این طرف بودند و بعضی در آن طرف بودند و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا
اگر این خبر ثابت بود میبایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که آیا
رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوئیم که روایت اهل بدر یا محمول است بر عموم
چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان
گذشته و آینده همه هست یا تجویز و تخصیصی در آن میرود و بنا بر اول لازم می‌آید که تکلیف
از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره
و کبیره هر چند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع
و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین علیه السلام
و شک نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت
عامی را اغرای بر قبیح است و صدورش از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی که تجویز و تخصیصی در
آن رود یا تخصیص میکنند رخصت را بر صغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان گذشته
و آینده و این تا آنکه مخالف اجماعست فایده بایشان نمی‌بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه
از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص مینمایند مغفرت را
بگناهان گذشته و مراد ما اعملوا ما شئتم مبالغه در تحسین عمل ایشانست در بدر و اظهار
رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیر
اگر تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است
که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت
حضرت رسول از جانب او استدلال بآن مدخولست از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کرده است

رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است
و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلم دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دویم آنکه قبول
نداریم که الف لام المؤمنین برای استغراق است خصوصاً آنکه در این آیه بعد از این ضمیر
چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است
بعد از آنکه پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل
گردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود
و رسول خدا ابو بکر و عمر را بآن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است
بحکم آیه و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه
معلوم نیست این جوابرا بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته‌اند سیم آنکه بر تقدیر
تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را مفادش آنست که بتحقیق که راضی شد خدا
از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند در زیر
درخت و این کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت مردن
ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند
شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلومست
که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقای غلامی داشته باشد و یکروز
کار خوبی بکند و آقا باو بگوید که من نافرمانی عظیمی از تو راضی شدم در وقتی که فلان
کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از او در غضب
شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض
نمیدهد خصوصاً آنکه آیه که در همین سوره قبل از این باندک فاصله واقع شده است
صریحست در آنکه قبول آن بیعت مشروط بوفا است و ممکن است که این بیعت را بهم
نزنند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ
اجرا

أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستی که آنها که بیعت کردند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا میکنند
بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس شکستن است مگر بر نفس خود
یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی
خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد
و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نگردد
و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل
کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید
کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما این مطلب را
اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند
و گاه هست ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از
آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم
و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن
معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی العباس و سایر اشقیا
و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد هفتم** در بیان
امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خلیفه داند
و امامیه و اثنا عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که دوازده امام را علیهم السلم تا مهدی امام
و خلیفه خدا و رسول داند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا
علی بن ابیطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی
ابن الحسین را و بعد از او محمد بن علی الباقر را و بعد از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از
او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی النقی را
و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن
الحسن المهدی صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی را زنده

وغايب از اكثر خلق ميدانند والبته ظاهر خواهد شد و رفع جميع بدعتها خواهد كرد و عالم
پر از عدالت خواهد كرد و مذهب حق درميان مذاهب فرق شيعه اينست پس اكثر زيديه و
فطحيه و واقفيه و كيسانيه داخل شيعه هستند امّا داخل اماميه و اثنا عشريه نيستند و شيعه
باين معنى فرقهاى بسيار دارند چنانچه فخر رازى و محمد شهرستانى و صاحب مواقف و ديگران
نقل كرده اند و از هفتاد بلكه هشتاد ميگذرند مثل كيسانيه كه بعد از حضرت امام حسين عليه السلام
محمد بن حنفيه پسر حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه را خليفه ميدانند و بعضى گفته اند كه
او نمرده است و مهدى او است و غايب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامى نيست
و بعضى گفته اند او مرد و امامت باولاد او رسيد و مذاهب باطل ميان ايشان بسيار است
والحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زيديه كه بعد از حضرت امام حسين عليه السلام با امام زين
العابدين صلوات الله عليهما قايل بامامت زيد پسر امام زين العابدين عليه السلام شده اند و بعضى
از ايشان حضرت امير را بيفاصله خليفه ميدانند و بعضى بآن سه خليفه باطل قايل اند و مثل
اسمعيليه پسر امام جعفر صادق عليه السلام را امام ميدانند و اسمعيل در زمان حضرت صادق
فوت شد و علانيه جنازه او را برداشتند و برو نماز كرد و ايشان چند فرقه اند بعضى گفته اند
كه اسمعيل فوت نشد و حضرت صادق از براى تقيه از منصور دوانيقى او را پنهان كرد و اظهار
موت او كرد و بعد از حضرت ايام قليلى زنده بود و امامت باولاد او رسيد و بعضى
گفته اند كه او در حيات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد
اسمعيل منتقل شد و اكثر اين فرقها بعد از مرور ايام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف
كردند و جميع معاصى را مباح كردند و از اين فرقه قليلى در اين ايام پنهان هستند و مثل ناووسيه
كه ميگفته اند حضرت صادق عليه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد
و او مهدى است و مثل فطحيه كه بعد از حضرت صادق عليه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را
كه در ظاهر و باطن هر دو معيوب بود و باين سبب امامت باو منتقل نشد امام ميدانستند
و بعد از او امام موسى عليه السلام را امام ميدانستند و عبد الله چند روزى بعد از حضرت
صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفيه كه ميگفته اند كه حضرت امام موسى عليه السلام

زنده است و پنهان شده است و او مهدى است و بامامان بعد از او قايل نبوده اند و چند
فرقه نادره نيز نقل كرده اند و از جمله اين فرقها تا حال كه سال هزار و صد و نه از هجرت است
بيش از سه فرقه نمانده اند اماميه و اسمعيليه و زيديه و ساير فرق همه منقرض و مستاصل
گشته اند و از ايشان نامى نمانده اند مانند قائلان بامامت محمد پسر حضرت صادق عليه السلام
و قائلان بامامت موسى مبرقع و بجعفر كذاب و امثال ايشان و امّا باطل بودن مذهب آنها كه
منقرض شده اند بيان ندارد زيرا كه مدعى امامتى از ايشان ظاهر نيست و باجماع امت معلوم است
كه تكليف ساقط نشده است و تكليف بدون آنكه كسى باشد كه بيان تكليف الهى از براى
ايشان بكند و مكلف بمعلوم ايشان بوده باشد تكليف ما لا يطاق است و آن عقلا قبيح است
و ايضا جميع امت اتفاق دارند بر آنكه مذهب حق در ميان امت ميبايد باشد تا روز قيامت
و ايضا باجماع مركب جميع امت متفق اند بر نفى ما عداى مذاهب موجوده و امّا اثبات امامت
ائمه اثنا عشر عليهم السلام و ابطال ساير مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض باشند
بپنج طريق ميتوان كرد طريق اول طريق نص است و آن دو نوع است يكى مجمل و ديگرى مفصل
امّا مجمل چند قسم است اول آنكه صاحب جامع الاصول از صحيح بخارى و مسلم از جابر بن سمره
روايت كرده است كه گفت شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و آله كه گفت بعد از من دوازده
امير خواهند بود پس كلمه گفت كه نشنيدم از پدرم پرسيدم كه چه گفت فرمود كه از قريش اند
و بروايت ديگر فرمود كه پيوسته امر مردم ماضى و جارى است مادام كه دوازده مرد والى ايشان
باشند و مسلم بسند ديگر روايت كرده است از جابر كه گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول
خدا صلى الله عليه و آله پس شنيدم كه ميگفت پيوسته اين دين عزيز و غالب و منيع و بلند
مرتبه است تا دوازده خليفه و پدرم گفت كه فرمود همه از قريش اند و باز بسند ديگر
همين مضمون را روايت كرده است و بجاى دين اسلام گفته است و در جامع الاصول همين
مضامين از صحيح ترمذى و نسائى روايت كرده است و در بعضى از روايات آنست كه از آن
حضرت پرسيدند كه پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضى از روايات چنين است
كه اين دين پيوسته قايم و برپاست تا والى ايشان باشد دوازده امام و ايضا در صحيح مسلم

از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا از
چیزی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در پسینی که اسلمی را
سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهد
بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث آنست که پس بیرون می آیند دروغگویی چند نزدیک
قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت
ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن برما میخواند پس مردی برخواست و پرسید که آیا از رسول
خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت که تا من بعراق آمده ام
کسی این را از من نپرسیده بلی سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده عدد نقبای بنی اسرائیل
و همه از قریشند و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت
من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریشند و از انس روایت کرده
که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان
بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت
رسول فرمود بعد از من دوازده امیر خواهند بود و ایضاً روایت کرده اند که ابن عمر گفت
بابو الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و
ایضاً مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود گفت
حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند گفتند که کیستند گفت نامهای ایشان نزد من
نوشته هست باملاء رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و بر این مضامین بالفاظ بسیار
دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس
باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد
از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهد بود
پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و
خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از

آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد
آمد و وجه دلالت این حدیث بر خلافت همه ائمه اثنی عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام
هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصاً که همه از قریش باشند و
بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه
پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر روایت شده است مذهب ما ثابت شد
و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته
که این احادیث را موافق مذهب خود کرده اند گفته است که خلفای اثنا عشر سه خلیفه اول و
امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که
مراد صلحای خلفایند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبدالله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز
و پنج نفر دیگر از بنی عباسند و این دو توجیه در غایت سخافتست زیرا که همه خلفای بنی امیه
و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز
که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن
بی موجب است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی
صریحست که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ساخت
الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم برطرف
شود و بعضی صریحست که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این
تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند
دویم احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
امر بمتابعت قرآن و اهلبیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت
و مخالفان خلفای ایشان متعرض شده اند و بخلافت احدی از اهلبیت قایل نیستند
و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند
و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه
نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج

بسیف کند امامست و ائمه که الحال ایشان دعوای امامت انها میکنند اگر نسب ایشان
ثابت باشد باید عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا انکه صادق باشد
مقارنت ایشان با کتاب و حال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین
خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند
و نه نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین
جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را
مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما را سب میکنند و ناسزا میگویند با انکه جمیع
امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان
مانند خوارجند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلم وارد شده است که زیدیه بدترند از
مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند سیم
ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص
نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل
زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا
غرس نموده و منزل منست ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند
و پیروی کند امامان و اوصیا از فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت
من خلق شده اند و فهم و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من
که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا
شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش
نور دیده منست و امامان از اولادش امینان پروردگار منند ریسمانی اند کشیده
میان او و میان خلق و هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان
تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان
بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمودم و اما نص مفصل خلافت امیر المؤمنین صلوات

الله علیه چون ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام
حسین و همچنین نص هر یك بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق
علما و محدثان امامیه که در هر عصری چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند
متواتر است و در تصانیف و کتب معتبره خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان از ادعای
این بغیر دیانت و حقانیت ننموده زیرا که همیشه ملك و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان
غالب و قاهر بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار مینموده اند
اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و تملق و تذلل نمایند تا
نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با انکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد
بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که باین قراین و جهات ملاحظه این امر نماید
البته او را علم حاصل میشود بحقیت انها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده
امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یك از حضرات و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم متواتر و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهات هر
یك را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد او
و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان امام زین العابدین تا قایم آل محمد علیهم السلم
میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شك
و شبهه نیست طریق دوم افضلیت و شك نیست در انکه هر یك از ائمه ما علیهم السلم
افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند
در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و مؤالف همه اتفاق دارند
بر این و در مشکلات مسایل و دقایق و وقایع همه علما و فقها بایشان رجوع مینموده
و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای
بنی امیه و بنی العباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در بوده اند
و در کتب احادیث و تواریخ عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و مناقب و فضایل خصوص
حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح

بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله حضرت امام حسن علیه السلام را در دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من
اینرا دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضاً هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی
حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس ایشانرا دوست دار
و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام
حسن علیهما السلام را بر دوش خود سوار کرده پس مردی با امام حسن گفت بر نیکو مرکبی سوار شده ای
کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت
کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام یك از اهل بیت تو محبوبترند
فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند
ایشانرا میبوئید و در بر میگرفت و بر خود میچسبانید و ایضاً از صحیح مزبور از ابو هریره
روایت کرده است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت
و من با آنحضرت نگفتم سخن تا رفت ببازار قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلم
و گفت آیا کودك من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بیرون آمد بسوی آنحضرت
دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود خداوندا من اینرا دوست
میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد او را و از صحیح بخاری و صحیح
مسلم نیز این مضمون را از ابو هریره روایت کرده اند که حضرت رسول آمد بخانه فاطمه و سه
مرتبه حسن را طلبید پس آمد بر گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید
دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست
دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را
از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از
اسامه روایت کرده است که شبی از برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت
چیزی بر رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشیده است چون از حاجت خود فارغ شد
پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلم

بر روی

بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا
من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از
صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد
حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است
که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند
یعنی گویا که یکی از فرزندانست و در نهایه باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش
پیغمبر
گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر
وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی بمنزله امتی
از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین
دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه از آنحضرت و ایضاً
از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین
بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضاً از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند
که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از
مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید که این مرد سؤال میکند از من از
خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او
و برادرش که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهترین
جوانان اهل بهشتند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است و عبد الله بن شداد
از پدرش که گفت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز شام و خفتن و حسن
و حسین علیهما السلم بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر
نماز گفت و در اثنای نماز یك سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودك
بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت
از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یك سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم

که امری حادث شده است یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود ولیکن پسر من بر پشت
من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از
بخاری و از سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابو بکره گفت
من دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر منبر و حضرت امام حسین در پهلویش بود که گاهی
نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا
بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت
کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث
در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر اینها
در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها صریحست در امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب
خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه
قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت
بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب بحق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده
باشند مگر امیر المؤمنین که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در تتمه این احادیث
در بسیاری از روایات مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر ایشان بهتر است از
ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که
در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را
در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد
و هرگز آلوده بگناه نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب معصیت واجب
خواهد بود و ایضاً کسی که آن اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد که
فرماید که او از منست و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا
و اوصیای انبیا بوده اند احق است از امامت بدیگران و همچنین بهترین جوانان اهل
بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که
باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمیباشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان

از

از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید
شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی
جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای
خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتراند
از جمعی که از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آن
وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است
زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز
افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند که در برابر
این حدیث فضیلتی از برای ابو بکر و عمر ثابت کنند حدیثی وضع کرده اند که ابو بکر و عمر سید
پیران اهل بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد و آن احتمالات دیگر باطل است
چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف که خود متفقند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند
که متهم است در این باب بجر نفع و بعداوت امیر المؤمنین معروف است منافات دارد با
حدیث شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات
دارد با روایتی که در کتب معتبره روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب
سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشتند من و علی و جعفر و دو پسر ابو طالب و حمزه و حسن
و حسین تا مهدی علیهم السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتراند از جماعتی از اهل بهشت
که در آنوقت که در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد
زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت
بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و نقل اینست آنحدیث که در برابر انا مدینة
العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که ابو بکر و عمر سقفها غافل از آنکه
شهر سقف نمیدارد و ایضاً حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب
و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت کرد در آن تخفیف مطلوب
نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش برنجد و هر یک از اینها اثبات

امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود رتبهٔ از فضیلت که
مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق و اولی
خواهند بود در امامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است **طریق سیم**
عصمت است و بیانش اینست که براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت را اثبات کرده یم
و هیچ فرقه سوای اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی
میکنند نیستند پس همهٔ آن مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است **طریق چهارم** معجزاتست
و از هریک از ائمهٔ ما صلوات الله علیهم معجزات بیحد و احصا صادر شده و در میان
شیعهٔ ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در
مطالب السئول و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوه
و دیگران از علمای عامه در کتب خود روایت نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حتی
بر دست نواب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه ظاهر میشد که بآن سفارت
و نیابت ایشان را میدانستند **طریق پنجم** اجماعست و بیانش آنست که همهٔ امت متفق اند
در آنکه حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان امت و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم
بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این
طوایف قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه
شریکند پس امامت ایشان باجماع هم ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که
مخصوص ایشانست بنصوص متواتره ثابت در وجوب عدد اثنی عشریه در خصوص
ایشان و بثبوت موت ایشان باطل است و طریقهٔ دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست
که کسی اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در
تامل کند البته هدایت مییابد **اول** علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده
و علومی که هریک از مشاهیر علما بیک علم از آنها ممتازند جمیع آنها در ائمهٔ ما علیهم السلم
جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رجعت بحضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه اند و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند و در جمیع

علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و علم و وصایا
و آداب علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها و همه از آنحضرت نقل کرده اند
و کلام او را منبع دانسته اند و راه اعتراضی بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق
از برای اعتراض باطل با او داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه حدیث و اخذ
کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجهٔ ایشان شک نکرده است و در
زمان حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند
و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را نخود راه نمیدادند اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت
منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند کتب صحیفهٔ کامله که بکتب سماوی شبیه است
و معلومست که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب انرا بانجیل
اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر
صحیفه از ادعیهٔ آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر آنها نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی
الحاجات نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیدهٔ آنحضرت که کتب
خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر
مشقی است که بآن اکتفا مینوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود آن دو
بزرگوار انتقد مسایل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک
عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف
عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند
و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب
تصانیف بوده اند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق
و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای
مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما و فقهای ایشان هرگاه
در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند

ومحمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و مرد طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر
علمای ایشانرا در مباحثات و مناظرات عاجز میکرد که ملاعین او را شیطان الطاق
میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم
و محمد بن مسلم و زراره و امثال اینها در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام
چندین ماهر کردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثه
میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم در این مرتبه
بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در مدت
قلیلی در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در
این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند تا
عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب شد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بدین
حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه سالگی امام شده و
سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت
رسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله
کلامی و غیر از این نهج حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی
اکثم و سایر علمای مشهور با ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و
امامت او نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما با سبب
محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید
و احادیث از ایشان بکثرت روایت شده است از تمام سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان
میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند
و قول ایشانرا باقوال سایر مردم از فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند
کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفان یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز
کسی احدی از ایشانرا ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضاً علوم
ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند در

علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا
و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشانرا مخصوص بآن کردانیده که مفزع و پناه امت باشند
و این را معجز ایشان کردانیده چنانچه معجز جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم
اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتاب بخواند یا از احدی بشنود
اورد دویم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچیک قدرت
نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و غیبتی بایشان نسبت دهد با آن سعی
که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند
و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میکردانیدند و کسی را که کمان ولایت
و محبت ایشان مینمودند دور میکردند و محروم میکردانیدند بلکه در مقام قتل و
استیصال او بر می آمدند زیرا که میدانستند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی رتبهٔ
وشیعیان ایشان
نبوت است بایشان دارند در اطراف بلاد منتشر کرده اند و دعوای صدور
معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان به
اعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان
میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با
این مراتب را با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترایی در حق ایشان بکنند یا نسبت
معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است
که کسی که اندک منزلتی و رتبه که در میان مردم در علم یا صلاح آن از زبان دشمنان سالم
نمیماند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند
که قدر او را پست کنند و او را از مرتبهٔ خود بیندازند پس این از جملهٔ معجزات ایشانست
که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است و رتبهٔ ایشانرا در میان دوست و دشمن
بمرتبه ظاهر کردانیده است که کسی یارای دشمنی و افترا در حق ایشان ندارد سیم آنکه
جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشانرا امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه
اتفاق نموده اند در فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج

واشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایات
از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در ان نیز
شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم
بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلك مانند زراره و محمد بن مسلم
و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و بکیر و مومن الطاق و ابان بن تغلب و معویة
ابن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال فهرستهای علمای شیعه
مسطورند و ایشان رؤسای شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف
کرده اند و مسایل را جمع نموده اند و هر یك از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند
و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می آمده اند و احادیث را می شنیده اند و بسایر بلاد
بر میگشته اند و در خود شیوع میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و معجزات
از ایشان منتشر میگردانیده اند و اختصاص ایشان با ائمه علیهم السلام معلوم است
چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه با او و اختصاص شاگردان
شافعی با او بر همه کس معلوم است و شك نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان
مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت انچه نسبت با نحضرت میدهند
شیعه حق است و محق اند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر صادق اند در انچه نسبت
با ائمه خود میدهند دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق
و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت و اگر دروغ میگویند چرا ائمه
ایشان با علم و احوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشان را
ظاهر نکردند همچنانکه تبری از مذهب باطل ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات
و اهل ضلال نمودند و کردار ایشان را اعلام کردند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله
ایشان نمودند پس و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی با نها بوده اند
و زکوات و اخماس ایشان را قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امور را با ایشان نسبت نمیدهد
و ایشان را چنین نمیدانند چهارم انکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم

و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند
تفخیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلثه
که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام
انحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه مینمودند و همچنین انها که نکث بیعت انحضرت
کردند با انکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت انحضرت نمیکردند
و همچنین معویه با انکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب
انحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار
کند بخلافت انحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل انحضرت را در حضور او
مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با ان قبایح اعمال انکار فضل حضرت سید
الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را تعظیم مینمود و در واقعه حره
مسلم بن عقبه لعین را سفارش کرد که حرمت انحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان
رفت نیز انحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه
و بنی العباس هر یك از ائمه که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند
حتی متوکل با ان عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی را صلوات الله علیه نهایت
تعظیم مینمود و با انکه ائمه محبوس ایشان و از زیردستان ایشان بودند و نهایت عداوت
داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم
و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید اینست انچه حق تعالی
تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
مشرفه ایشان حتی انکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان
و حوایج عظیمه نزد ضریح مطهره ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و بر آورده
میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان می یابند و
مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه باین
ضرایح می آورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با انکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر

پادشاه مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ایشان بودند
و قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون اند
و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت
ایشان بحضرت رسول در مرتبهٔ ایشان یا نزدیک ترند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت
بسیار داشته اند در حیوة و موت ایشان عشری از اعشار را تعظیم قبور ایشان از
برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار
انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جملهٔ معجزات ایشانست
که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیوة و بعد از وفات نموده که
با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام
ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای
بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصاً زیارت حضرت امام حسین صلوات
الله علیه را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کند
که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون
بحایر میرسیدند داخل نمیشد و گاوی بسیار را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد
که بیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشان را
و مانع شدند سرکردهٔ ایشان گفت که ایشان را تیرباران کنید هر که تیری بآنجانب انداخت
برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا رها کنند چون آب بحایر رسید از
چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و جمعی گفته اند که سبب تسمیه حایر اینست پس
جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش
غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخافت بزیارت میرفتند و این
بغیر از آن نیست که حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم کرداند و رفعت درجه ایشان را
ظاهر سازد قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد در اکثر
سنوات خصوصاً از روضهٔ سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا

یافتن

یافتن که مخالف و مؤالف همه اقرار بآن دارند و فقیر در بحار الانوار و حیوة القلوب
و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبرهٔ بسیار منقولست که قتادهٔ
بصری که از مفسران مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی
خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای
زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نور
چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن
نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش خلفا و فقها و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام
و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود
میدانی در کجائی در پیش خانها باده نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است
که فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ تا آخر آیه یعنی مشکوة نور
الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت
داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها
نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد و پسین مردانی که غافل نمیکرداند
ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة حضرت
فرمود تو اکنون نزد آن خانها نشسته و ما ائیم آن خانها باده قتاده گفت راست گفتی والله
مرا خدا فدای تو کرداند بخدا سوگند که آن خانها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانها باده نبوت
و امامت و علم و حکمتست و ایضاً در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سالی
که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دیدم که مردم نزد امام محمد باقر علیه السلام
هجوم آورده اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام
پرسید که کیست این که نور علم از جبین او ساطع است گفت میروم که او را خجل کنم چون
نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزید اندام او و افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله
من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده حتی

همان جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی
محبت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم
ایشان مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ **مقصد هشتم** در اثبات وجود امام دوازدهم
و غیبت آنحضرت صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه
بطرق عامه روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود
و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق
خداوندی که جانم در دست اوست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس
چلیپاهای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان
بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان مال را فراوان کرده اند که مال را دهند و کسی قبول
نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما
فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد
و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد
گفت بیا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما امیر بدید برای آنکه حق تعالی این امت را گرامی داشته
و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر
از دنیا نمانده باشد مگر یک روز هر آینه حق تعالی آنروز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد
در آنروز مردی از امت من یا اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را
از عدالت چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد بروایت دیگر منقضی نشود دنیا تا پادشاه
عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده اند
که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا آنروز را طول دهد تا پادشاه شود مردی از اهل بیت
من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی علیه السلام که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که اگر از دهر روزگار باقی نماند مگر یکروز البته

دوستان و محبت ایشان را در دلهای

برانگیزد مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و
ایضاً از سنن ابی داود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من
از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده اند که ابو سعید خدری که حضرت
رسول فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند
از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و ایضاً
روایت کرده اند که ابو سعید گفت که ما میترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سؤال
کردیم از آنحضرت فرمود که در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت
سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای عطا کن
بمن حضرت آنقدر زر به رداینش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین روزی نظر کرد بپسر خود حسین پس گفت این پسر من سید
و مهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد
که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است در خلقت و شبیه با او در خلق و زمین را پر از عدالت
خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان
روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله
آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول
در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت
نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب
او برداشت و گفت ای فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده فاطمه گفت که میترسم که بعد از تو
امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر
نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شد نبی پس اختیار کرد از آن پدر تو را پس او را
مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر تو را و وحی کرد
بسوی من که تو را با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی ما را عطا کرده است هفت خصلت را که
با احدی پیش از ما نداده است و با احدی بعد از ما نداده منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین

ایشان و محبوب‌ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست
و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست
و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست آنکه دو بال
خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم تو و برادر
شوهر تست و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان
بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از
ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی فرستاده است که از حسین بهم خواهد
رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها
ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت کنند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی
و نه کودکی تعظیم نماید پیری را پس خدا برانگیزد از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای
ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشند و قیام نماید در دین خدا در آخر الزمان
چنانکه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم‌تر و مهربانتر است بر تو از من
بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا تزویج کرده است
بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی‌تر است و رحیم‌ترین مردم است
برعیت و عادل‌ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی
و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی علیه السلام
فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید
مؤلف گوید که رسول خدا حضرت مهدی را بحسن و حسین هر دو نسبت داده‌اند برای آنکه
مادر او از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
دختر حضرت امام حسن علیه السلام بود و در حدیث دیگر روایت کرده است از نسل امام حسین است
و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری
روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود از ماست مهدی این امت که عیسی

در عقب او نماز خواهد کرد پس زد دست بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم
خواهد رسید مهدی این امت و ایضاً ابو نعیم از ابو حذیفه و ابو امامه باهلی روایت
کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی مبارکش
خالی سیاهی هست و بروایت عبد الله بن عمر دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله
بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی
و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که
از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات و علامات او
مشتمل است بر بیست و پنج باب و گفته است من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده‌ام
کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه
قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و پنج حدیث در آن
در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود در مصابیح
که الحال میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و
بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب ذکر
کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت
حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکریست علیه السلام
و اکثر آن احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه علیهم السلام
تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود
ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع
این مراتب واقع خواهد شد و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش
از ظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر چندین جهت
دیگر فایده علم مینمایند و ایضاً ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر با سعادت و دیدن
جماعت بسیار از ثقات از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم
و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله

وصاحب فصول مهمه و مطالب السؤال و شواهد النبوه و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده‌اند پس چنانکه ولادت آبای طاهرین آنحضرت معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند و اموری که به براهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چه گونه زنده میتواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود از جمله حضرت ابرهیم علیه السلم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابرهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرده حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلم چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده‌اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس کرده بودند و پیوسته در حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام

آن

آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار را مستور ساخته بود و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که از اسماء ایشان معروفست و ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شده مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیهما السلم جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد و عدد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده‌ام و اشهر در تاریخ ولادت آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته‌اند و جمعی دویست و پنجاه و هشت گفته‌اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می‌آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منسوبند چنانچه مقدار مالها را میگفتند و نام کسی را که مالها فرستاده میبردند و آنچه بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همه شیعه ایشان را می‌شناختند

و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت
امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند
و بشیعیان گفته بودند که آنچه میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت
خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری و بنص
پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلم و حضرت صاحب ع بعد از وفات عثمان بمحمد نامه
نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او
پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق
گرداند او را بموالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه
موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای
او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بما
هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را هر دو و نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را
شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی
مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم او باشد بامر او و ترحم کند
بر او و میگوییم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است
خدا ترا یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد
و چندین توقیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سعادت او برای شیعیان بیرون آمد و
اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات
از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری
و حضرت صاحب الامر علیهما السلم و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت
کرده است که گفت بخدا سوگند که حضرت صاحب الامر علیه السلم هر سال در موسم حج در مکه و
مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از
او پرسیدند که تو صاحب الامر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که پرده های کعبه چسبیده بود
در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و

دیگران

و دیگران رحمهم الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت
محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم که تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات
قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه علیهم السلم را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته
چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا در پشت من در قبر بگذارند
که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا
میخوانم و بیرون میآیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال شود من از دنیا رحلت
خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز
مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته بود
برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز
بهمین نحو روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد
و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلم او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قائم
مقام کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را
باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد و جعفر گفت که در وقت احتضار
محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح
نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را
وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای
خود نشاندم و خود رفتم بنزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین
میبود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون
نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهم گفت که اگر مرا امر الله در رسد امر نیابت
و سفارت با ابو القاسم بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلم مامور
شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع
میکردند و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود بنحوی
تقیه میکرد که اکثر سنیان او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در زمان

شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب علیه السلام
شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود کردانید و سفارت و نیابت باو متعلق
شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق
واصل کردید و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا
ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا منقطع کردید و ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین محمد بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا
ارتحال نمودند و احمد بن ابرهیم کفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری
چون حاضر شدیم او ابتدا کفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت
برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هیجده روز
خبر رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر
علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیکران روایت
کرده اند از حسن بن احمد مکتب که کفت ما در بغداد بودیم که در سالی که سمری برحمت الهی واصل
شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آورد
که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کند اجر
برادران تو را بر مصیبت تو تا شش روز دیکر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن
کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مکردان بعد از وفات خود که غیبت تام
واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشویم از برای احدی مکر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن
بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنکین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که
دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغکو و افترا کننده
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ حسن کفت ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم
و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار
یافتیم کسی باو کفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود کفت خدا را امری و حکمی هست که

آن بعمل خواهد آمد تعیین غیبت کبری این را کفت و بعالم اعلی ارتحال نمود که جماعت
بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آن وقت نشناخته اند
و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اکر دعوی کنند که
در آن وقت دیده اند و شناخته اند دروغ میکویند یا اکر دعوای مشاهده دعوای نیابت
و سفارت کنند دروغ میکویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده
از آن است که این رساله کنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه کفته است که خبر داد ما را
ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوه سیزده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین
ابن روح بدهم در راه یک شمش کم شد من یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم
و بنزد حسین بردم چون آنها را کشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم
و کفت بردار آن شمشی را که عوض کشده خریده زیرا که کم شده بما رسید و دست دراز کرد
و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی کفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید
وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد
نزد حسین و کفت بکو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین کفت آنچه آورده بینداز
میان دجله تا بکویم چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت
و برکشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود کفت حقه را بیاور چون خادم
حقه را آورد حسین کفت این حقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه
یکجفت دست برنج طلاست و حلقه بزرکی که در آن دانه منصوب و دو حلقه کوچک که
دانه دارد و دو انکشتر که یکی نکینش عقیق است و دیکری فیروزه پس حقه را کشود و آنچه
کفته بود در آن حقه بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیکر از سفرا
بودند غیر آن چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون
عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاء و محمد بن ابرهیم بن مهزیار
و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود هفت روز پیش از وفات باعجاز حضرت صاحب
بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان

وجمعی دیگر بودند که بعضی خود نادراً بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای
اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمهم الله علیهم روایت کرده اند از زهری
که حضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و باین سعادت فایز
نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او
کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار
کردم گفت فردا اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوانی خوشروی خوشبوی
با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن
جوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود
پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی باو نداشتیم خواست داخل خانه شود عمروی
گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه
شد و فرمود ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود
و ملعونست کسی که نماز صبح را تاخیر کند تا آنکه ستارها برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت
تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت
با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی
پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می ارزید و نعل زردی در پا داشت و اثر
سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال
کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل او را دعای بسیار کرد جوان برخواست و از ما
غایب شد نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بود که بتو داد که آنقدر او را دعا کردی
بما نمود سنگریزه طلائی مانند زنگ دندانها چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود
گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز آن سنگریزه طلا شد
پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل
مکه و مدینه که این مرد که بود گفتند جوانیست علوی که هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی در
خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان

ناصر

ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آنحضرت مذکور شد من
استهزا میکردم در این سخنان در اینحال عموی من حسین داخل شد و من باز همین را میگفتم
گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا وقتی که حکومت قم را بمن دادند در وقتی
که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس
لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از
پیش من بدر رفت از پی او رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هرچند میرفتم
وسعت نهر بیشتر میشد در اینحال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر
سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر آن نمینمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین
و مرا امیر نگفت و بکنیت یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا
عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی
و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم
و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودید گفت هرگاه برسی بآن موضعی که متوجه آن گردیده
بآسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه خمس آنرا بمستحقش
برسان گفتم شنیدم و اطاعت کردم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید
و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم که بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را
بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این
حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که
با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما در مذهب
و بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از مایی و بسوی ما آمدی میان ما و تو
مخالفتی نیست داخل شهر شو بهر نحو که میخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار
زیاده از آنچه توقع داشتیم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند
و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه
رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در اینحال محمد بن عثمان عمروی

آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر روی پشتی من تکیه داد و من از
حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می‌آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد
و ساعت بساعت خشم من بر او زیاد میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک من آمد و گفت
میان من و تو سری هست بشنو گفتم صاحب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بعهد
خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت
میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و درخزینهای خود را گشودم و خمس را
تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت
و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این
قصه را از عمو خود شنیدم شک از دلم زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی
و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب علیه السلام نوشت و بحسین
ابن روح داد و سؤال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو
عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو حق تعالی ترا درین زودی دو فرزند
نیکو کردار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری
حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از
حسین بسیار از محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت
قایم علیه السلام بهم رسیده ام و استادان او او را تحسین و مدح میکردند و میگفتند سزاوار است
کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه
بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع
و میخواستم از آن حضرت سؤال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال
کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را
خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق
و برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را
برویاند گفتم یا بن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و

داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش او بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله
گفت ای احمد اینست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او
این را بتو نمینمودم ای فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را
پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت
مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد و غایب شدنی که نجات
نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول
امامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی
ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح
گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر خبر احمد
گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت
رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت
خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است
ای احمد گفتم یا بن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار
من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت او باشند
و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته
باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده باشد
ای احمد این از امور غریبه خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای او
پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین
رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت
حضرت عسکری علیه السلام رفتم بر روی تختگاهی نشسته بودند و از جانب راست آن حجره
بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امامت بعد از
تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا
میبایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان

ودستهای قوی و زانوهای پیچیده و برحد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر
داشت آمد و برران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن
کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که خدا برای ظهور تو مقرر
شده است پس باو نظر میکردیم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن
که کی در این حجره هست داخل شدم و گردیدم هیچکس را ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن
معاویه و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام پسر
خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما بمنزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت
اینست امام شما بعد از من اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد
در دین خود و بعد از این روز دیگر او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم
و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده آن
از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام
حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی
جعفر ساکت و متحیر شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از
حضرت نیافت تا آنکه جده مادری جعفر و حضرت امام حسن برحمت خدا واصل شد
و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و
مانع شد و گفت اینجا خانه منست او را دفن مکنید در آنجا حضرت ظاهر شد و فرمود ای
اینخانه تست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن
نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلام در سامره واقع شد در سال
دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدیست و اوست حجت و منتظر و صاحب
الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که از آن مرض
بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آنحال عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی را
برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب قدح را آورد و بدست آنحضرت داد چون خواست

بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بر دندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت
و عقید را گفت داخل اینخانه شو و کودکی که در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون
داخل شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است
چون سلام کردم نماز را سبک کرد و جواب سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را
امر میکند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد
چون داخل شد بر پدر بزرگوارش سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش
پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود چون نظر او بر حضرت افتاد گریست و گفت ای سید اهل
بیت خود آب را بمن بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب را برداشت و
لبهای خود را بدعائی حرکت داد و آب را بپدر بزرگوار خود داد چون آب را بیاشامید فرمود که
مرا برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی بر دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب آنحضرت را
وضو داد یکمرتبه سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی تو
صاحب الزمان و توئی مهدی و تو حجت خدائی در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من
متولد شدی و توئی محمد پسر حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزه
و رسول خدا بشارت داد بتو امت را و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و
پدران من که بمن رسیده است و در ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن
عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار
رطل گوشت تصدق کنید بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشید
و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت صاحب علیه السلام
بدو زانو نشست و انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله
رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف
خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است
که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم گفت یرحمک الله من [illegible]

خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا
سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت قائم
متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید
دیدم بزیر آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز
میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بخدمت حضرت عسکری عرض کردم آنحضرت
خندید و فرمود اینها ملئکه آسمانند فرود آمدند که تبرک بجویند بآنحضرت و اینها
یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی
و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده
فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام
حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت روزی
کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت
آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه
در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته محل
اعتماد بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر
شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن
کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند
کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این
نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون
کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان
از وکلای امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر [illegible] جمع خواهند
شد پس از دور نظر کن برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که
از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را
بیان کرد و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن

مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی ظاهر
میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان
خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب تر
گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود
ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من
مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر
از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی البته باید مشتری بهم رسد
که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد
صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است
بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف
کرده است این نامه را بآن کنیز بده تا بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از
جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت
خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد
بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد
کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم
تا آنکه بهمین قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بودند پس زر را دادم
و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من بحجره آمد که در بغداد داشتم و تا بحجره رسید
نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و می بوسید و بر دیدها می چسبانید و بر رو میگذاشت
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت
ای عاجز کم معرفت بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن
سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر
پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت موسی علیه السلام است
ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد

هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام
و علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد
کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر
و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده
بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر آن قرار دادند
و پسر برادر را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند
بتها و چلیپاها سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد
و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر
شد و اعضای ایشان بلرزید بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار در
چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر این که دین مسیحی بزودی
زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر
برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این بدبخت روزگار
برگشته را که دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند چون
چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت
اولی رو نمود و نحوست این برادر نحوست آن برادر بود و سر اینکار را ندانستند که این از
سعادت سروریست نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا
بازگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که
حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند
که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته
بود پس حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بروش قدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا
شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادتمند خود
خواستگاری نمایم و اشاره نمود بماه برج امامت و خلافت حضرت امام حسن عسکری ع
فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر کرد بسوی حضرت شمعون و گفت
شرف دو جهان بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا
فرمود و با حضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت
با حواریان گواه شدند پس چون از خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای
پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید
فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا
میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن
میکاهید و آثار عشق پنهان در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند
مگر آنکه جدم برای معالجه من آورد و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس
گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست که برای
تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی من بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از
اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی
و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون
چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال
و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب
دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام
با کنیزان از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بود پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین
زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم
و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا میکند
آنحضرت گفت فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی

واینکه خواهم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دینی که تو داری اگر میل داری که حق تعالی
و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بدیدن تو بیاید پس بگو اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا الله وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله پس چون
باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری نمود
و فرمود اکنون منتظر فرزندم باش که من او را بنزد تو میفرستم پس چون بیدار شدم و آن دو کلمه
طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب
رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود
گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود دیر آمدن بنزد تو نبود مگر
برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی
ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب
نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال خود دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه
در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها
که فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد
رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند از پی جد
خود روانه شو و از فلان راه برو و چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را
اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی تا حال کسی بغیر تو ندانسته است که من دختر پادشاه
رومم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم
گفت این نام کنیزانست بشیر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی
گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه
بدارد زن مترجمی که زبان عربی و فرنگی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و هر شام می آمد
و لغت عربی را بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسر من رای
بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه
حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد

و اهل بیت او علیهم السلام را او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که
تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه
ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم
و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود
و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از کی
بعمل خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ترا از برای او خواستگاری
کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو
امام حسن علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان
مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید
و فرمود که برو و حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است
که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که
ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما و مشایخ
عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید
مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی
الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه تند
بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او باشد بخدمت شما او را بفرستم
فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند
بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم بوده باشد
گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوار رخصت طلب در این باب حکیمه
گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانه برادرم حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام
کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را
بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر

رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین امری
ثوابی شریک کرداند و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطهٔ چنین
امری کرداند حکیمه گفت بزودی بخانهٔ خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانهٔ
خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهرهٔ منظر بخانهٔ خورشید انور
یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب
نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلم در امامت جانشین او کردید و من پیوسته
بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد
وگفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو بی خاتون و سیدهٔ من و هرگز صاحبُ
نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهٔ
خود مینهم چون حضرت امام علیه السلم این سخن را شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای
عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور
جامههای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود
فرزند کرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میکرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه
مرده باشد بسبب کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس
هیچ اثر حمل نمییابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت
نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود
و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است
که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم
زنان حامله را میشکافت برای طلب موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال
موسی و در حدیث دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد
در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیآئیم بلکه از ران مادرها فرود میآئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم
و چرک و کثافت و نجاسات را از ما دور کردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این
احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمینمایم پس شب در آنجا ماندم

و افطار کردم و نزد نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده
بود در هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم
و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا
آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد آیا از وعدهٔ که
حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلم از حجرهٔ خود صدا زد که شک مکن که وقتش
نزدیک شده است در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او
خواندم حضرت آواز داد که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که
چه حال داری گفت ظاهر شد آنچه مولایم فرموده پس چون من شروع بخواندن سورهٔ انا انزلناه
فی لیلة القدر نمودم شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد و بر من سلام کرد و من ترسیدم
پس حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند
و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام تمام شد نرجس از
دیدهٔ من غایب شد گویا پردهٔ میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلم
فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده
شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیدهٔ مرا خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلم را دیدم
که روی بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ جَدِّی رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّ اَبِی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ پس یکیک امامان را
شمرد تا بخود رسید پس فرمود اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لِی وَعْدِی وَ اَتْمِمْ لِی اَمْرِی وَ ثَبِّتْ وَطْاَتِی وَ امْلَاْ
الْاَرْضَ بِی عَدْلًا وَ قِسْطًا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرمودهٔ وفا کن و امر خلافت و امامت مرا
تمام کن و انتقام مرا از دشمنان من بکش و ثابت گردان و پر کن زمین را از عدل و داد بسبب من
پس حضرت امام حسن علیه السلم مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را در بر گیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم
او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ
الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنی
است و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزدیک پدر بزرگوارش بردم

میکویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردکار میکنند و در هنکام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان
میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او
میرسیدم در زمان امام حسن علیه السلم تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت
کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود کفتم اینمرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او
بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم
باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلم را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از
هر چه سؤال نمایم مرا خبر میدهد و کاه هست که میخواهم سؤال بکنم و هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید
و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات عسکری علیه السلم رفتم بخدمت حکیمه خاتون
و سؤال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است کفت بنشین
چون نشستم کفتا ای محمد خدا زمین را خالی نمیکذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوی امامت
میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلم امامت در دو برادر
نمیباشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسین علیهما السلم را بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان
حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص کردانید بامامت چنانچه فرزندان هرون مفضل
زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص کردانید ایشان را بپیغمبری و وصایت هر چند موسی
بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی
تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که باطل شوند اهل بطلان و خالص کردند
شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات
حضرت عسکری علیه السلم البته خواهد بود کفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری علیه السلم فرزند
ماند تبسم کرد و کفت هرکاه فرزندی نماند باشد پس که حجت خدا خواهد بود بعد از او من کفتم ای
سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چکونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را
بنحوی که در حدیث کذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت دیکر چنین وارد شده است که حکیمه کفت که
بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلم مشتاق لقاء آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت

و نظرش بر پدر بزرکوارش افتاد سلام کرد پس حضرت او را کرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش
مالید و بر دهان و هر دو کوش زبان کردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر
سر آن سرور مالید و کفت ای فرزند سخن بکوی بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه
فرمود و کفت بسم الله الرحمن الرحيم وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آباء بزرکوار او نازل شده
و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت کذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف
کردانیده اند و بکردانیم ایشان را پیشوایان دین و بکردانیم ایشان را وارثان روی زمین و تمکین
و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابابکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای
ایشان از امامان آنچه را حذر میکردند بر کشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر بر حضرت
رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة والسلام صلوات فرستادند
تا پدر بزرکوار خود پس در آنحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن
مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نمای و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ
آنحضرت را کرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام
حسن علیه السلم فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی با او سپرد موسی را پس نرجس خاتون کریان شد
حضرت فرمود که ساکن شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو بر میکردانند
مانند حضرت موسی که بمادرش بر کردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برکردانیدیم موسی را
بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن کردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را
باو سپرد فرمود که این روح القدس بود که موکل است بائمه علیهم السلم ایشان را موفق میکرداند از جانب
خدای و از خطا نکاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه کفت چون چهل شب کذشت بخدمت
آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود کفتم ای سیده من این طفل دو
ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیاء ایشان هرکاه امام باشند بر خلاف
اطفال دیکر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان بمانند یکساله دیکرانست و ایشان در شکم مادر سخن

بگویند

امام حسن علیه السلم و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بکسی که از ما و تو باو احق
و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم
مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و برروی من بخندید و تبسم میفرمود پس حضرت
آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش کرد آنید و فرمود
که سخن بگو ای فرزند آنحضرت صاحب علیه السلم شهادتین را فرمود و صلوات بر حضرت رسالت
پناه و سایر ائمه علیهم السلم فرستاد و بسم الله گفت و این آیه کریمه تلاوت نمود پس حضرت امام حسن ع
فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف
آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم
و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و علیهم اجمعین
همه را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد پس امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که چون حق تعالی
مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپرده‌های عرش رحمانی بردند پس
حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار
امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب
میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بشفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آمرزم و بمخالفت تو
ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید
و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم
تا هنگامی که او را ظاهر کردانم و حق را باو برپای دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق
برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیوة حضرت عسکری و بعد از وفات حضرت
عسکری علیه السلم آنحضرت را دیده‌اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده‌اند از آنجمله شیخ جلیل
محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری
میکردم و نامه‌های آنحضرت را بشهرها میبردم در مرض و بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال نمود
مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی
شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت ای

سید هرگاه این واقعه‌ها بمن روی دهد امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا
از تو طلب کند او امامت بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرمای گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
منست گفتم دیگر بفرمائی فرمود که بگوید در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت
مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه‌ها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته
برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل آن
امام منور مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته
و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیه بوفات برادر و تهنیت بر امامت خود میگویند پس
من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت
امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت
پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد
و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و
شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را
کفن کرده اند و بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند
چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه شب چهارده
بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو
پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد
و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلم دفن کردند و متوجه من شد و گفت ای
بصری بده جواب نامه‌ها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم دو نشان از آنها
که حضرت امام حسن علیه السلم فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس
حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی بود آن طفل جعفر
گفت که والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در آنحال جماعتی از اهل قم آمدند و
سوال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلم چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند
که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت گفتند

وگفتند بابا نامه و مالی هست بگوی که نامها از چه جماعتست و مالها چه مقدار است تا تسلیم
نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در این حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی
هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آن جماعت نامها و مالها را تسلیم
خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام زمانست و در
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه
آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام
حسن را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای دفع شر ایشان گفت حملی دارم من
از آنحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه
عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند
و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت
کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک با خود دو اسب بردارید
و یکی را سوار شوید و دیگری را جنیبت بکشید و سبکبار بتعجیل بروید بسامره و خانه حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه برسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم
در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدم که کی در
این خانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس خود داخل خانه
شدیم خانه دیدیم بسیار پاکیزه و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر پرده ندیده بودیم
که گویا الحال از دست کارگر در آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی
بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی
آب گسترده و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و بنماز
مشغولست و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پای در حجره گذاشت که داخل شود
در میان آب غرق شد اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد

و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود حال او نیز بدین منوال
گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم که معذرت میطلبم از خدای او
ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون
توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود
ما را هیبتی عظیم در دل افتاد و برگشتیم و معتمد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش
کرده بود که در هر وقت که ما برگردیم ما را بنزد او برند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم
و تمام قصه را حکایت نمودیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده بودید با کسی حرفی گفته اید
گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر من بشنوم که یک کلمه از این واقعه را بدیگری نقل
کرده اید بدار همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نتوانستیم نقل کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن
یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که نسیما
غلام خلیفه در سر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت
آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبرزینی در دست مبارک
داشت و بنسیما گفت که چه میکنی در خانه من نسیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که
از برادرت فرزندی نمانده است اگر این خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن
قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان از خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی
که آن شخص نقل کرد که آیا راست گفت گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز
در عالم مخفی نماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت
آنحضرت که از مسئله چند سؤال کند سعد بن عبدالله گفت که چون بدر دولت سرای آنحضرت
رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد همیانی با خود داشت
که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را
یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در
دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد

آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند و یکی از
اکابر صحابه بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمود
و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می‌انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون
احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه‌های
شیعیان تست بگشای و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلم گفت ای مولای من
آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری علیه السلم
فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حضرت صاحب علیه السلم حلال و حرام آنرا
از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محله
قم میباشد شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر باو
میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است
و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلم فرمود راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز
در میان اینها حرامست بیرون کن فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ
فلان زده اند و تاریخش بدان نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض
شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام در این دو کیسه دو دینار است و وجه حرمتش
آنکه صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه آنرا نزد جولاهی که از همسایگانش برده
بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی براین گذشت و دزد آنرا ربود و آنمرد چون گفت که این را
دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمان باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن
داد که آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار قیمت آن دو جامه است و حرامست چون کیسه را احمد
گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه فرموده بود پیدا شد
برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلم فرمود که این مال
فلانست که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این کیسه است و ما دست باین دراز نمیکنیم
پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بوده و
حصه خود را زیاده کیل کرده و گرفته و مال آنها در این میانست حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که

راست

راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند
که ما نمیخواهیم و اینها حرامست تا آنکه صره را باین نحو تمیز فرمود و چون خواست که سعد بن عبدالله
مسایل خود را بپرسد حضرت عسکری علیه السلم فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره
بحضرت صاحب علیه السلم فرمود پس جمیع مسایل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی
از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث
طولانیست و در سایر کتب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمهم الله علیهم روایت
کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم
از بلاد هند و چهل نفر بودیم و بر دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می نشستیم و همه تورات
و انجیل و زبور و صحف ابرهیم را خوانده بودیم حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میکردیم
در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حرام و حلال ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه
و غیر او روزی نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها
نام او مذکور است او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم
پس رای او و همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تفحص نمایم
پس بیرون آمدم و مال بسیاری با خود داشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم
جماعتی از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون بر احوال
من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو
رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده‌ام و لغت فارسی آموخته‌ام و مناظره و مباحثه
با فقها و متکلمین کرده‌ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو نمایند
من گفتم از شهر خود بیرون آمده‌ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب
خود خوانده‌ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمایی پس من
شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم محمد پیغمبر است
اما نمیدانم که آنکه شما میگویید آنست که من او را طلب میکنم یا نه بگویید که در کجا میباشد تا بروم
بنزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده‌ام اگر آن باشد

که من طلب میکنم ایشان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند
ابو بکر گفتم نامش را بگویید این کنیه اوست گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است و نسبت او را
بقریش ذکر کرده اند گفتم نسبت خود را ذکر کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم
آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر اوست
و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر از فرزندان آن مردی که خلیفه
اوست چون فقهاء ایشان این سخنان را از من شنیدند برجستند ای امیر این از شرك بدر آمده
و در کفر داخل شد خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود
مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن که دارم ببینم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابها که
خدا بر پیغمبران خود فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از
عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید
موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن
اسکیب را که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین
گفت اصلحك الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه
من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین
مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم و بر مطلب من مطلع شد گفت آن پیغمبر که طلب
میکنی همانست که ایشان میگویند اما خلیفه او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد
المطلب و وصی او علی پسر ابو طالب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است
که دختر زاده محمد اند غانم گفت که من گفتم همین است آنکه من میخواهم و طلب میکردم پس رفتم
بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و انّ
محمداً رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن
و از او با خبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب
شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم من بحسین گفتم که ما در کتب خود خوانده ایم
که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه او

و پوشیده از خلایق خدای جاریست در اولاد و اعقاب ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست
وصی محمد گفت علی امام حسن و بعد از او امام حسین و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم
و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه
مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما
صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی
بود از اهل هند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از
اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی
عباس و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی بنزد من آمد
و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن
مولای خود را که ترا میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه
و بساطی شدم دیدم که مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال
داری و چه گذاشتی فلان و فلان را تا مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر
یك را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بزبان هندی میگفت که
میخواهی که بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان بحج مرو در این سال برگرد و
در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او بود و فرمود این را خرج خود کن
و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت
و بعد از آن قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد
که حضرت او را برای این منع فرموده اند از رفتن بسوی حج در این سال و بجانب خراسان رفت و سال
دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه از برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در آن شهر ماند تا
برحمت الهی واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد قولویه استاد شیخ مفید رحمه الله علیهم
روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسمعیلیه و ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه
آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند
که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن سال

اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم نصب نمیکند
چنانچه بعد از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کعبه را خراب کردند حضرت رسول ص
آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کرده چون خواستند باز بنا کنند
هر که خواست که حجر را بگذارد لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا از اصفهان متوجه حج شدم و چون ببغداد رسیدم علتی
صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی از
شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن
عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت
یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود گذارد
و جوابش را بگیری و تو را از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه
شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که
حجر را بجای خود میگذارد و از ازدحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای
خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت
حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان خوش رویی گندم گونی پیدا شد و حجر را از
دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم
آمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم
و مردم را میشکافتم از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان میکردند که
من دیوانه شده ام و چشم را از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب گردد تا آنکه از میان مردم بیرون
رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون
بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه را
خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود که باو بگوی که بر تو خوفی نیست در این علت
و عافیت مییابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم
و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این

بابن

بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت
از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم رسانید تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را
گرفت و اهتمام تمام در این امور میکرد مردم باو گفتند از آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب
چرا میکنی گفت این همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس بهمان علت بمنازل
رفیعه جنت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس ره
نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر سیزدهم ماه ذی القعده سال هشتصد و سی و هشت
صدای حضرت صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد
از آن جمله فرمودند که زنده گردان ایشان را باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی و دولت ما
و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را
سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان را از بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب تشیع ایشان
سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست
که جد اعلای ما که ما باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می‌آمدیم چند منزل
که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب
رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل
روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرمی پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده
بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر
رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند بنشین
که خدای خیر عظیمی نسبت بتو خواسته که ترا باین موضع آورده است پس یکی از خادمها
داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم
قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده را برداشت و گفت
داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیری دراز بمحاذی
سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر بسر او رسد و آن جوان چون ماهی بود
که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم او با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود

وگفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر
خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد پس بر روی افتادم و روی را بر زمین مالیدم پس گفت چنین مکن
تو فلان مردی از شهری از بلاد جبل که از همدان میگویند گفتم راست گفتی ای مولای من و آقای من
پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بروم بسوی اهل خود و بشارت
دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت
و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها
و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری
هست که آنرا اسداباد میگویند گفت همانست برو این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسداباد
شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع
کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر
و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و دیگران بسندهای صحیح
از محمد بن ابرهیم بن مهزیار از علی بن ابرهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم
بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم میسر نشد شبی در بستان رخت
خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت
امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت
بودم تا صبح طالع شد نماز کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم
و متوجه شدم چون داخل کوفه شدم و تفحص بسیار کردم اثری و خبری از آنحضرت نیافتم
پس با ایشان روانه شدم چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید
باز متوجه کعبه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی
متفکر و متردد بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه
خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بیزوال سؤال کنم که مرا بکعبه
مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد و مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت

خوش

خوش روی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی برکمر بسته و دیگری را
بر دوش افکنده و دو طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من
التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را میشناسی
گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را
میشناسی گفتم منم آنم گفت خوش آمدی ای ابا الحسن پس گفت چه کردی آن علامتی را که در میان
تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون
آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی
نقش کرده بودند چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد و گفت خدا ترا رحمت کند
ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امام و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی
با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب
میکنم گفت بمطلب خود رسیدی و او مرا بسوی تو فرستاده برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی
دار و چون ثلث شب شود بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار
گفت پس از خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب
روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشحال
تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا منی و عرفات گذشت و چون بپایین
عقبه طایف رسیدم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بکن پس با او نافله شب بجا
آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و روی
بر خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی میبینی
نظر کردم بقعه سبزی خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی میبینی
چون نظر کردم خیمه از موی دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها
در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر
صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و او را رها کن گفتم

ناقه را بگیر بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن نمی‌شود مگر ولی خدای و بیرون نمیرود از
مگر ولی خدای پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمه منور رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو
رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو که ترا رخصت داد پس چون
داخل خیمه شدم دیدم که حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند
و بر روی بالشی از پوست تکیه کرده است پس سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود روئی
مشاهده کردم مانند پاره ماهی از طیش و سفاهت منزه نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی
بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای
سیاه گشاده و بینی کشیده گونهای روی هموار و بر آمده در نهایت حسن و جمال
بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره افتاده و موی سیاهی بر سرش
بود و نزدیک بنرمه گوش او بخنه از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان
با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض
کردم که در دولت بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود
که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود که پدرم صلوات الله علیه
از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان تر و دورترین جاها باشد
از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با
من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم
پیروی او نمایند و حجت خدای باو بر خلق تمام شود ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کردانیده است
ترا برای نشر حق و بر انداختن باطل و اعلای دین و اطفاء نایره مضلین پس ملازم جاهای
پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه
دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود
پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی تر
و عزیز ترند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین
از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص کردانیده است
بانکه

بانکه صبر نمایند بر مذلتهائی که از مخالفان دین کشند تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر کرداند
و علمهای زرد و رایات سفید در ما بین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از
اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد
از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان برای قبول
دین و متصلب باشند در دفع فتنهای مضلین در آن وقت حدایق ملت و دین بیار آید و صبح
حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از روی زمین بر اندازد و بهجت امن و امان
در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع باشیانهای خود بر گردند و امطار فتح و ظفر
بساتین ملت را سرسبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود باید آنچه در این مجلس گذشته
پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت
چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکله خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه
مرا مرخص فرمود که با اهل خود معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود
داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار نمودم که قبول فرماید تبسم نمود و فرمود
استعانت بجوی باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای
بسیاری در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله
مختصره گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن عبد الله کوفی روایت کرده است که او
احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت برایشان
ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش
محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از
اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن عبد الله اسدی
و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بودند و از غیر
وکلا ابو القاسم بن حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و
ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد و حسن
و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صره مهر و از همدان

محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد برادر
برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از ضیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن
محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و محمد
ابن هرون و صاحب عسکر و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفو و از قزوین مرداس
و علی بن محمد و از قابس دو مرد و از شهرزور ابن جال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار احمد
و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل
ابن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب
مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حضینی و آنچه در کتب معجزات
مذکور است زیاده از هفتاد نفر میشوند و چون این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته
متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود
که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است
که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ
یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله
ابن فضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی
خواهد بود که هر سست ایمانی در شک افتد گفتم چرا یا ابن رسول الله حضرت فرمود که ما را رخصت
نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که
در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از
ظهور آنحضرت چنانچه خضر علیه السلام بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و بپای
داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبه
خدای و سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدای و چون دانستیم که خداوند عالم
حکیم است باید تصدیق کنیم بآنکه افعال او منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد
و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر

و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چگونه نفع
میبرند از آنحضرت در حال غیبت جواب نوشتند اما علت غیبت حق تعالی میفرماید یا ایها
الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سؤال
مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی از پدران من
مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از خلیفه ظالمی در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم
آمد که بیعت احدی از ظالمان و عاصیان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی
از وجه انتفاع مردم در غیبت من مانند انتفاع بآفتاب در وقتی که غایب کرده باشد آنرا ابرها از
دیدهای او بدرستی که من امانم اهل زمین را از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمان اند
پس ببندید سؤال را از چیزی که نفع بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف
دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما با آنست و
سلام خدای بر تو باد و بر هر کسی که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری
روایت کرده است که او سؤال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا منتفع میشوند بحضرت
قایم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود که بلی بحق خداوندی که مرا بپیغمبری فرستاده که منتفع میشوند
باو و روشنی مییابند بنور ولایت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند از ابر پوشیده باشد
مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب زیرا آن اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره
نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و شفاعت
ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع
میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ و عام و خاص روایت
کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستارها امان
اهل آسمان اند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی
مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که
متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح گردد
دویم آنکه همچنانکه آفتاب با ابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء آن آنا فآنا منتظر رفع سحاب

وکشف سحاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در امر غیبت ما منتظر فرج هستند
و مأیوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار وآثار
آنجناب مانند منکر وجود آفتاب هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن
آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلحیات همچنین گاه هست غیبت آنحضرت از برای شیعیان
با وجود انتفاع باثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل
کلامست پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدهها را ابنا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده باشد همچنین
دیدن شمس جمال آنحضرت ابنا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردمان
پیش از بعثت انبیا علیهم السلم ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند
مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان چنین باشند ششم آنکه در روز ابر
بعضی از مردم آفتاب را از فرجهای ببینند و بعضی نه بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی
از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلم فرمود که حضرت
قایم ما علیه السلم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهد دانست جای
او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی او
و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند
بود یعنی یکی که بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلم مانند
آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق کور باطنان فرموده
مَنْ کَانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمیٰ وَأَضَلُّ سَبِیلًا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بوجود حضرت قایم علیه السلم قایم
شده است انکار کردن بمحض استبعاد و از طول حیات آنحضرت بی صورت است با آنکه مثل ابراهیم علیه
در وجود حضرت قایم علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت نوح علیه السلم زیاده از هزار سال قایل اند
و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمن بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند
و عمر دجال بن الصاید را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان حضرت عیسی علیه السلم از اسما
قایل شده اند و عمر حضرت عیسی علیه السلم را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلم قایلند پس چرا استبعاد

دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدیدی باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او بداند و او را
امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده هست این سؤال بیوجهست زیرا که
هرگاه غیبتهای طولانی انبیای سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول
خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن از مدینه از اکثر
خلق پنهان شده باشد فایده که در وجود و غیبت آنحضرت میتوانند بود در این جا نیز میتواند بود
و اگر فایده بغیر از آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت
ثوابهای غیر متناهی دارد و حاصل میشود کافیست چنانکه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد خدای حضرت فرمود که انتظار ظهور و فرج و از حضرت امام
زین العابدین علیه السلم منقولست که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد بود و اهل زمان غیبت او
که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل زمان خواهند بود زیرا که
حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده
گردیده است خدای عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده است که جهاد کنند در پیش
روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بیند براستی و دعوت
کنندگان خلق بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست
و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو
ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که هر که انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم علیه السلم
با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله
کسی است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت باشند
بر امر ما در آن زمان کمترین ثوابی که از برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند حق تعالی ایشان را که ای بندگان
من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من ای بندگان
که شمایید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و از شما عفو میکنم گناهان را از غیر شما

و شما را می امرزم و بس و ببرکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلاها از
ایشان اگر شما نمیبود بعذاب خود بر ایشان میفرستادم راوی گفت یابن رسول الله چه چیز است بهتر
کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب
بسیار است و زیاده از حد و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که منافع آنحضرت ظاهر بمردم نمیرسد
بروجهی که او را شناسند و مردم او را نمیشناسند چون آنحضرت ظاهر شود گویند ما او را میدیدیم
و نمیشناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف
این سنیان اشباه خوک چرا انکار میکنند اینرا برادران یوسف علیه السلام عقلا و دانایان و از اسباط
پیغمبران بودند و رفتند نزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند
تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی وقتی از اوقات خواهد
که حجت خود را پنهان کند از ایشان در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پای بر
روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان
بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجبست که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست
و اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدای بر ایشان تمام
خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید
خصوصاً در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل
دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند
پس در ایشان چندان حیرت برای شیعیان ایشان خواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود
که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهلبیت علیهم السلام مقرر گردانیده است که نفی
میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن باطل بستها را و تاویل کردن جاهلان را
و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان
احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه بر ایشان و آن دلایل و نصوصی که
ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
مقصد سیم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق

فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار
نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن شود
و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده
اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهلبیت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر
مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانکه در احادیث بسیار واقع شده است که رجوع
نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود
میگذارند و اکثر علما اما میه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله
اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علماء
امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار سابقه میان علما و مخالفین در این مسئله نزاع
ماضیه
بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف کرده اند چنانکه
ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال
نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از چهل نفر از مصنفین علما اثنا عشر
کرده در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده ماند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیات
که تعبیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ
أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند
بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که این آیه در رجعت است که حق تعالی
از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیت قیامت آنست که فرموده است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ
أَحَدًا یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرموده که مراد بآیات
امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ
دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود عذاب خدای بر
ایشان یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین
که سخن گوید با ایشان که بدرستی که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد

از این دابة حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای
موسی و انگشتر سلیمن علیهما السلم با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مؤمن خواهد زد
و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا و انگشتری را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد
کرد که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت
کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و
انگشتر سلیمن خواهد بود و این عصا را بر میان سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش
پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان
یا آنکه میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتری را بر بینی کافر میزند سیاه میشود و جمیع
رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی ان قرا تکلمهم
بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم مکرر در خطبها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند
و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از
اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلم
من گفتم مثل ما نمیگوئیم تنها یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید
که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید معویه گفت چه چیز است میدانی چه نام دارد گفت
ایلیا معویه گفت الباجر نزدیکست بعلی سیم قوله تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ
إِلَىٰ مَعَادٍ یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب کرده است قرآن را هر آینه بر میگرداند ترا بمحل عود احادیث
بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت
چهارم قوله تعالی وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی البته اگر کشته شوید
در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت
و سبیل الله ولایت علی و ذریت اوست علیهم السلم هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی
هست اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر میگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد

تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قوله تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود
و لذت مرگ را نچشیده است البته در دنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد پنجم قوله تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ
مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ
بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ
مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی بیاد آورید وقتی را که گرفت خدای پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام شما را
از کتاب و سنت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید
بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم
گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است
که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله
خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا
سوگند که هر پیغمبری که خدای مبعوث کردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را
بر میگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و شیخ حسن
سلیمن در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بیمثل و نظیر است
و منفرد در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری کردانید و از آن نور محمد
را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن
روح را در آن نور ساکن کردانید پس ما ئیم روح برگزیده خدای و کلمات خدای و کلمات خدا که
در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق اشیا در زیر
سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند
عبادت میکردیم خدای را و تنزیه و تسبیح و تقدیس او میکردیم و اینها از آن بود که خلایق را
بیافرید و ارواح پیغمبران را خلق کرد و عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند
و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه

پیغمبران یاری نخواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان را و محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق
که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا
بآنچه گرفته است از من از میثاق و نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکردند احدی از پیغمبران
و رسولان خدای و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین
همه از من خواهد بود و البته خدای همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که
بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها و مردها که زنده شده باشند از جن و
انس و چه بسیار عجبست و چگونه تعجب نکنم از مردهای که خدا ایشان را زنده کرداند و گروه گروه از
قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای
کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای جباران و کافران و
اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن
که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای
شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه کرداند در زمین چنانکه خلیفه کردانیده بود آنها را که پیش از
ایشان بوده اند البته متمکن گرداند از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که
عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نکردانند حضرت فرمود یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن
باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی
بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها
و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا
و منم امین خدا و خازن علم خدا و منم صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه
خدا میباید و صراط خدا و میزان خدا و امثال علیای خدا و آیات کبرای او و منم جمع کننده مردم بسوی خدا
و مائیم اسمای خدا و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت حسنای
و اهل جهنم را در جهنم و بما منست تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم و بازگشتن
خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف و منم نزد قرص آفتاب
ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم



امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای پیغمبران
و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل
آسمانها و زمینها و هر که در ما بین آنهاست و منم آنکه خدای باو حجت تمام کرده است بر شما در ابتداء خلق شما
و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه در نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده
حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب
عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کردانیده است ابرها را و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها
و کوهها و دریاها و سیارها و آفتاب و ماه و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه
عدد هر چیز را میدانم بیان علمی که خدای بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی بر پیغمبر وحی کرده است
و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدای نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و
حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا
من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ششم وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته
میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت
صادق علیه السلام فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و
عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت هفتم رَبَّنَا أَمَتَّنَا
اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را و زنده کردانیدی ما را دو بار
و در احادیث وارد شده است که زنده کردن در رجعت است و دیگری قیامت و یک میرانیدن در
دنیاست و دیگری در رجعت هشتم إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در
زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو
یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا
کشته شدند بلکه این یاری در رجعت است و آیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است و در

این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و سعد بن عبد الله
در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان از خدای سؤال کرد که او را مهلت
دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم
چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است
تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی گفت
مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران آن زمان
او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب کرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون
آن روز شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش ملاقات
ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک کوفه پس قتال واقع شود نزدیک کوفه که هرگز مثل آن واقع
نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی
در میان فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله
حربه از نور در دست داشته باشد در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب
برگردد و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من
میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو برسد و حربه بزند میان دو کتفش
بزند که او و اصحابش همه بآن هلاک شوند پس بعد از این همه مردم خدای را بیگانگی پرستند و هیچ
چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند
تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود هر پسر هر سال یک فرزند پس
در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود
در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که
در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که
از پیری ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان

استیفا

استیفا کنند ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد
او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند
و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برگردند
و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی و جعلکم انبیاء
و جعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود پیغمبران حضرت رسول
و ابراهیم و اسمعیل و ذریت اویند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند
فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب
که گفت حجاج بمن گفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی فهمم و آن آیه اینست و ان من
اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت
عیسی علیه السلام پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودان و نصرانیان را میزنند و نظر میکنم که
لب او حرکت نمیکند تا میمیرد من گفتم این معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت
عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت
عیسی علیه السلام می آورند پیش از مردن عیسی و نماز خواهند کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج گفت وای
بر تو این را از کجا آورده و از کی شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا که از چشمه
صافی برداشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه
و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب کردند با آنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است
حضرت فرمود که این آیه در رجعت و امثال آنست که هنوز وقتهای آنها نیامده و ایشان آنها را ندیده اند و میگویند
نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت علیهم السلام در رجعت خوراک ایشان
عذره انسان خواهد بود چنانکه حق تعالی فرموده است ان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت
باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت نیز
برنخواهند گشت چنانکه حق تعالی فرموده است و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار
معتبره وارد شده است در تاویل این آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا

یحذرون

که مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی آنحضرت کردد زیرا که
فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان
در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بوده اند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا
حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را همچنانکه ولادت موسی مخفی کردیم و او را از فرعون غایب کردانیدیم
و بعد از آن او را ظاهر ساختیم بر فرعون و اتباعش غالب کردانیدیم و همه را بر دست او هلاک کردیم و همچنین
حضرت قایم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم کردانید و در رجعت
ایشان را بر دشمنان غالب خواهم کردانید که انتقام خود را از ایشان بکشد پس تاویل آیات چنین است که
میخواهیم منت کذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بکردانیم
ایشان را امامان و بکردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین بر ایشان مسلم کردد و تمکین
و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر کردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی
و عمر و لشکرهای ایشان و اینها بیکه غصب حق آل محمد علیهم السلام کردند منهم یعنی از اهل بیت محمد آنچه
حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او را زنده کند و کشندگان
ایشان را زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشد چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت فرمود که
جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفت ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران
و اوصیاء ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا
شهید خواهی شد و با تو در آنجا جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان
نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابرهیم علیه السلام برد و سلام کردانید همچنین آتش جنگ
بر تو و بر اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم
پس میمانیم در آنجا آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من
خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین و قیام قایم ما علیهما السلام
نازل میشوند بر من کروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و لشکرها از ملائکه و فرود می آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدای بر ایشان منت کذاشته است

از انبیا

از انبیا سوار شده بر اسبان خدا فی البلق از نور که هیچ مخلوقی بر آنها سوار نشده است پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بدست میکیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قایم ما میدهد
پس بعد از این آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از
آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق
و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند
برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع علیهما السلام زنده شوند و بیایند بسوی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و کویند راست کفت خدا و رسول او در وعدها که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد
بسوی بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند
پس هر حیوان حرام کوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف
کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت کذارم
و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرده از شیعیان نماند مکر آنکه خدا ملکی را بسوی او
بفرستد که خاک را از روی قبر او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کوری و هر زمینگیر
و هر مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین
بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان
و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اکر اهل شهرها ایمان بیاورند و
پرهیزکاری کنند هر آینه بکشائیم بر ایشان برکتهای آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران مرا
پس کرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز
از زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند
بآنچه میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسید که چه میکوئید در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن
مجید بآن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده است
مانند بودن نعل که با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون
مهدی علیه السلام از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که خلفا جور نام می بر خود گذاشته اند و خود را
امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن برای مردم
ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در
پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ
مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن ابی طالب بدهد
پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه
خواهد بود و اینست تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است
ابان ابن ابی عیاش که گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی
از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو طفیل که گفت من عرض کردم آنچه را از ایشان
شنیده بودم بر علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه پس گفت که علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند
علم خصوصیات آنرا بخدای پس آنچه را از آنها شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم همه را تصدیق نمود
و آیات بسیار قرآن را تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و اضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت
زیاده نیست از یقین برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت
فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود
من خود خواهم کرد دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید
پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود
که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست
فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست او فرمود
که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت باز گفتم بیان فرما که کیست
فرمود که آنست که خدا در شان او گفته است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ
و گفته است وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند
گفتم یا امیر المؤمنین نامش را بگوی فرمود گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا
نزد من بیاوری که اقرار بطاعت من می کنند و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد مخالفان مرا حلال

میدانند پس من حدیث کنم بعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدای در قرآن فرستاده است بر
محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و پراکنده میشوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما
صعبست و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسند آنها را و اقرار بآنها نمیکنند مگر ملک
مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مؤمن نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل
چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت علیهم السلام
نگاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق
که علی علیه السلام را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا
انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران
او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل مرتبه
اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدای ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با
فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کند با رسول خدا صلی الله علیهما و آلهما و خلیفه
باشد در زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و
اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی بپیغمبر خود خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از
روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده
که او را داد که غالب گرداند او را بهمه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که اول کسی که بدنیا بر میگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او
خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است که ثُمَّ رَدَدْنَا
لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما
غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای
ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته
و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید و بهتر پیران و در
من سنتی از ایوب علیه السلام هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از
برای ایوب پسران او را زنده کرد و جمع کرد و ایضا بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا

کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که من سؤال کردم از خدای که اسمعیل فرزند
مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد ولیکن در باب او منزلت دیگر بمن عطا فرمود حق تعالی که اول کسی باشد که
در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبد الله بن شریک را که علمدار سپاهی پیشرو او
بود و علم قرمز کفنش او بجنبه و از دامنه کوه بالا میرود و در پیش روی قایم با چهار هزار کس که در رجعت
زنده شده اند و صدای تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بحضرت
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم که ختم عمل
من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت
خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت
کرده است و در عرض آن خطبه فرموده ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای
امین یا عقلهای متین پس فرمود وای عجب و کل عجب واقع خواهد شد میان ماه جمیدی و رجب
پس مردی از شرطة الخمیس برخواست و پرسید که این چه تعجبست که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چگونه
تعجب نباشد از آنکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر جماعت زندها خواهند زد و بحق خداوندی
که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا میبینم ایشانرا که در میان بازارهای
کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول خدا و
مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم
قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با گروهی
که غضب کرده است خدای بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانکه ناامید گردیده اند
کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل شرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم
ظاهر شود عایشه را زنده کند تا او را حد بزند و انتقام فاطمه علیها السلام را از او بکشد و شیخ مفید
در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام قایم علیه السلام میشود در ماه جمادی
الآخره و ده روز از ماه رجب باران بیارد که خلایق مثل آنرا ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران
گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشانرا در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از قبیله
جهینه و خاک قبرها از سرهای خود افشانند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می آید با

قایم ما علیه

قایم ما علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی
گفته است هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون
و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود
و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت
کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و
اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم علیه السلام آنست که بدنی برهنه در پیش روی قرص
آفتاب ظاهر شود و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین علیه السلام است برگشته است که ظالمان را
هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که ای فلان صاحب امر تو
ظاهر شده است اگر میخواهی با او ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی
همانجا باش و بعضی در نعیم الهی بمانند و بعضی بیرون آیند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر
زیارات منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن
مذکورات و در متهجد و مصباح الزایر و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
دعاء عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت
بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد نامه مذکور است که
خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون
آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و
لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی او و یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح
از حضرت صادق علیه السلام زیارت جمیع حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در آن زیارت
مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدای را بر هیچ
چیز و قایل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است صاحب کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام
زیارتی برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من
از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما

من از آنها بود که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدای را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت
او را و نمیگویم چیزی را که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارات همین مضمون را روایت
کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین علیه السلم و جمیع ائمه علیهم السلم
روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که
انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمنان خود را بدرستی که تو او را وعده کردی و تو
پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و در کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای
رضوی میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید
در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او می آیند تلبیه
گویان فوج فوج پس در آن وقت بشک می افتد اهل باطل و مضمحل میشوند مخالفان و از اینجهت بود
که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف
اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت قایم علیه السلم باید خواند مذکور است که پروردگارا
توفیق ده مرا که با طاعت قایم علیه السلم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم
و اگر مرا پیشتر از آن بمیرانی پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت او
و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت او میباشند و
محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح
روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلم بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز
سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلم است این دعا را باید بخواند و دعا را ذکر نمود
تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلم میفرماید که سید قبیلهاست و اعانت کرده
شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا
در تربت او باشد و رستگار گردند مردم باو و برگشتن او و اوصیای از عترت او و بعد از قایم و غیبت او
تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرموده که ما پناه
بقبر او می آوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و عیاشی و کلینی و شیخ مفید و سید ابن طاوس رحمهم الله علیهم

بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلم از تفسیر
قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه
تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلی زنده میگرداند و وعده لازمست بر خدای و لیکن
اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند یا تو چه میگویی در این آیه گفتم مشرکان
میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک و زیان
کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی
ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرمای معنی این را حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی از
شیعیان ما را از برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آنحضرت بیایند
چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که مرده باشند گویند فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث
شده اند و در خدمت حضرت قایم علیه السلم اند و جمعی از سنیان بایشان گویند ای گروه شیعه چه بسیار
دروغ میگویید این زمان دولت شماست و هر دروغی که میخواهید میگویید نه والله زنده نشده اند
آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ
لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد کنید در زمین
دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتال امیر المؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیهما السلم
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت
امام حسین علیه السلم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه
بیاید وعده خدا انتقام خون حسین بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ یعنی فرستادیم بندگان را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در
میان خانها برای جنگ و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد
کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته
باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام
قایم آل محمد علیهم السلم است ثُمَّ رَدَدْنَا عَلَيْهِمُ الْكَرَّةَ اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلم با هفتاد

نفر از اصحابش که خودهای طلا بر سر داشته باشد که هر خودی دو روی داشته باشد و بمردم
گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان در او شک نکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قایم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلام
در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن
کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد گذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید
که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه السلام را که غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در
این نشاه شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد و یا ائمه که بعد از آنحضرت که بدنیا بر گردند
آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنفخ صور منتهی شوند این آیات کریمه اگرچه بحسب
ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن
در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این ذکر کرده است پس اشاره است باین
وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد
بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم از دنیا برود
گفتم قایم علیه السلام چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج
و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد حضرت امام
حسین علیه السلام و طلب خون خود و اصحابش خواهد کرد و انقدر بکشد و اسیر کند که مردم گویند اگر این
از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام کلینی و صفار بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدای بمن شش چیز داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم
بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت و صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم
دابه که با مردم سخن خواهم گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که
روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردهها را زنده کند و زندهها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند
و برپای دارد دینی را که از خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابرهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که

حق تعا

حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را با امام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام
باو حامله شود و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه
بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و فرزندانش پس عوض داد
او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد اعلام کرد او را آنحضرت را که او کشته خواهد شد
پس خدا او را بدنیا بر خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه
روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت نهیم بر آنها که ایشانرا ضعیف
گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین و فرموده است
که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را بمیراث خواهند
برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد
و بسوی زمین بر خواهند گشت پس سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که
رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد که بعد از حضرت
قایم علیه السلام بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شده اند و هفتاد پیغمبر با او خواهد
بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قایم علیه السلام غسل و کفن و حنوط
خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که چون حضرت قایم علیه السلام ظاهر شود داخل کوفه شود حق سبحانه و تعالی از پشت کوفه
هفتاد نفر از صدیقین را مبعوث گرداند که در میان اصحاب و یاوران او باشند و ابن بابویه در
کامل الزیارة بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم
از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابرهیم علیهما السلام است حضرت
فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش
پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک
عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم [illegible]
عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای

اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد بپیغمبری و از برای
اوصیاء او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت باو کردند بحسین علیه السلام خواهند کرد
بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که نسبت بمن — این ستم را
باو کردند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام
بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین علیه السلام را برخواهی گردانید پس حق تعالی
اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهد
گشت و ایضاً از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم
چه کم است بقاء شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج
عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید در آن
عمل کنیم در مدت حیوة خود چون آنها منقضی شود وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت
رسول می آید و خبر وفات ما بما میگوید و ثوابهای عظیم که حق تعالی را است بشارت میدهد و حضرت
امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال حیوة خود کند
و آنچه باقی ماند بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال شهید شد و از
جمله اموری که باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند
چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود پس حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید
تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است
از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون
بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابرهیم
و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که میلرزاند حرکت کننده و متزلزل میگرداند آنها که ساکن بوده اند
و از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است علیهما السلام
و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تاویل
قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانکه گذشت و حسن بن سلیمان در کتاب تنزیل روایت کرده است از
حضرت

حضرت صادق علیه السلام که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت
و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ
ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواستیم میفرستیم بر ایشان
از آسمان آیتی که پس برمیگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل و خاضع حضرت فرمود که گردنهای
بنی امیه برای آن آیت ذلیل و خاضع میگردد و آیت آنست که علی بن ابوطالب علیه السلام در هنگام زوال
شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را که
حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست
از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از کبار
محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم
از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود
تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا
مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضاً از کتاب بشارت سید علی بن طاوس نقل
کرده است از جرانی که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است
و هشتاد هزار سال دولت ایام آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است
که در کتاب طاهر بن عبدالله این روایت را از این مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیاره از — مفضل از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود گویا می بینم کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ
مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز
بوده باشد و مؤمنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند بایشان
که ای دوستان من آنچه خواهید از من بطلبید بسیار آزار کشیده اید و ذلیل و مظلوم شده اید امروز
هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن
ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در
حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است
که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که

شهادت میدهم که تو حجت خدایی شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن
شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیش از آن یا کسب
کند در ایمانش چیزی را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بهفت چیز مؤمن است و از
جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعهٔ زنان و بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج
و بسؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و
نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعهٔ ما اهل بیت است
و احادیث در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست
در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر آنست که حشر
قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعاد آن
وهم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات
شاذه وارد شده است که جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات
آن نمیشود که اصلش را انکار کند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و نعیم
و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن
نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی
از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج
از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام
حسین علیهما السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در
سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد
بمرتبهٔ رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها
معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود
و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن

سلیمان رحمه الله قایل شده است بآنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد
و حضرت صاحب الامر علیه السلام که اول ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از آن رجعت آبای
کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تأویل کرده است این حدیث را
که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست و این قول اگرچه بعید از ثواب نیست اما
مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه در رساله
اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده است
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا
ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد
و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود
میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار
خود بیرون روند و چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند
چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید
همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماند
پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که
پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو
از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی
باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد
بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس آن جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند
و ایضاً در قرآن مجید قصهٔ حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از
صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است
قصهٔ هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام
خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان
گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی ع گفت پروردگارا چه گویم با

بنی اسرائیل چون برگردم ایشان را با خود ببرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند
و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس با جلهای خود مردند و حق تعالی
بحضرت عیسی ع خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع
مردهها را که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن با جلهای خود
مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل
اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت
دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز واقع شود و مخالفان ما نقل
کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلام بیرون آید عیسی ع از آسمان فرود آید و در عقب او نماز
کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است إِنِّي مُتَوَفِّيكَ
وَرَافِعُكَ إِلَيَّ بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت می کند ایراد نموده و
آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تأمل است و در حیوة
القلوب و بحار الانوار تحقیق آنها مذکور است و ختم مینمایم این مبحث را با یراد حدیث مشهور
مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از
مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که
مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام
وقت معلوم معینی از برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده است از اینکه
از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق تعالی
در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده و هر
کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک کرده است
و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود
ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد
و از آسمان منادی باسم و کنیت او ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آن
حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصهها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را

برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما
نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبر خود را
وعده داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبر خود را
با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که
بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ
كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا
پس فرمود و الله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین بحق
بر گردد و از هیچ کس بغیر دین اسلام حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ
الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین
اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام
غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان
از جن و امر و نهیش را بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش
برسانند و الله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را
در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای
آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیأت
بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدهها بخواب رود جبرئیل و
میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول
و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس
خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که
خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود
و مقام ابراهیم و بصدای بلند گوید که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی
ایشان را بیاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید بسوی من
پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشد از مشرق و مغرب عالم

برود و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت
شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از
نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد
و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و خانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قایم آل
محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت
آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید
مانند دست موسی عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت
کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس ملائکه بیعت نمایند
پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بهمان بیعت سرافراز گردند آنگاه
مردم فریاد برآورند که کیست این شخصی که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او اند
پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شده است گویند که هیچیک از اصحاب او را
میشناسید گویند که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که
اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در طلوع آفتاب باشد منادی باواز بلند ندا کند که
اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش
او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را
بشمارد تا حسین بن علی علیهم السلم با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمائید که گمراه
میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن
پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب
گوشی از خلایق نماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها
و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که
پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن
معویه علیهم اللعنه با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملائکه
و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر

صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من هست و آنچه
آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را
میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف ابرهیم و شیث را بخواند امت آدم و شیث
گویند اینست والله که در آن هیچ تغییر را نیافته است و خواندیم آنچه را از آن صحف نمیدانستیم
پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلم را
پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و
تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند قرآن را بنحوی که حق تعالی
بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییری و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر
شده پس در این حال شخصی باید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید
که ای سید من منم بشیر پس امر کرده مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن
لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را از برای مردم نقل کن بشیر گوید من
و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب
کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه
سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را
خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در آخر مدینه طیبه است
آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکار را
پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر
روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را پشت گردانید چنانچه
می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر
شدن مهدی آل محمد علیهم السلم و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و بمن گفت
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست

آنحضرت که توبهٔ تو را قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی تیر مالید و بحالت
اولی برگردید و با حضرت بیعت کند و در لشکر انصر و عباید مفضل پرسید که ای سید من
ملئکه و جن در آنزمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی و الله ای مفضل پرسید که ای سید من
ملئکه و جن با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل
پرسید که ملئکه و جن با آنحضرت خواهند بود فرمود که بلی و الله ای مفضل و آنحضرت با آن
گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و
شش هزار از ملئکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا
باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که
اول ایشانرا بحکمت و موعظهٔ نیکو بحق دعوت نماید چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را
خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینهٔ طیبه شود مفضل پرسید که خانهٔ کعبه را
چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلم گذاشته
بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمانرا در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب
میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و از نو میسازد و قصر کوفه را
خراب میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکهٔ معظمه اقامت خواهد
نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون
از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر بزیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد
توبه میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس ایشانرا پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از
اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از
جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را
ببخشید و هر که ایمان نیاورد بکشید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس
یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانهٔ
حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد

بود

بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمیع بیت المال و قسمت غنیمتها
مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان
در کوفه خواهد بود فرمود که بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد
یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار
درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد
و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته
محل آمد و شد ملئکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند
و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه
بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلم آهی کشیدند
و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبهٔ معظمه
بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعهٔ
مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان بلندیست که مریم
عیسی را در آنجا جای داد و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلم را بعد از شهادت
در آن موضع شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد
و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج
نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در اینجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم علیه السلم
مفضل گفت ای سید من پس دیگر مهدی بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینهٔ
جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب
سرور مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر
جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول الله صلی الله علیه و آله است
گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب و دو
همخوابهٔ او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب بحضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر
و کیست عمر و بچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد

که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نشده
ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول خدا بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند
پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید
که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که
دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند با بدن تازه بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که
کفنها را از ایشان بکشایند و ایشان را بعلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در
حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند
گویند اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد
هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت
صاحب علیه السلام ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد
از میان مردم جدا شود و یکجانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی
لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان
و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد ما پیش از آنکه بدانیم
که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان
و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو
بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را باین
خواری بدار آورده است و بردار کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را
که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و
ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که
از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن
بدر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام
حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر

فرجی

فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده
باشد تا قیام قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در
روز اول غصب نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از
ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید که بر درخت کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون
آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل
گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود هیهات ای مفضل والله که سید اکبر
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین
شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته
باشد و هر که کافر محض بود همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب
خواهند کرد حتی آنکه در شبانروزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جا که
خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در
مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده
نفر از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت
و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب
و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و والله که در آن شهر نازل شود اصناف عذابها
که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها
نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی
چنان آبادان شود بغداد که گویند که دنیا همین است و گویند که قصرها و خانهای بهشت است و دختران
حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است
مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب
خوردن و زنا کردن و لواط و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد
پس خدا خراب گرداند آنرا باین فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین آبادان شهر
پس خروج کند جوانی خوش رو از حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید

ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبید پس اجابت نمایند و از گنجهای خدا در طالقان گنجها از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار و مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و با و خبر میرسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیت آنحضرت را پس حسنی در برابر آنحضرت می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که تو قائم از آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتری او و برد و زره او که آنرا فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلام حاضر کرده اند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که رکنی در نجف باشد و یکی به بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها

مجرب

و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشن میکند زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده است از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده بوده است پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و او را دروغگو میگفتند و ساحر و کاهن و دیوانه میگفتند و بخواهش خود سخن میگوید هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرساند و همچنین رجعت میکرداند یک یک را از ائمه تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کرده شود و در آن وقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند یعنی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر پا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفا کار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتههای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردن ایشان ما را پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نحس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسوی سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را ببیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت

بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل
پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر
و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم
پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند
و حق ما را غصب کنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت را
هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام
شش ماهه از من ساقط شد من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو
مینامند و تازیانه برو میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین
دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند
میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی والله اگر بکنی یک جنبنده بر زمین و یک
پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از آنهائی که مکرر تو بیعت خلافت
مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچ یک
بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود
که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن
نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه
برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس
بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرد تا بیعت کنیم با معویه
و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو
باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی
کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا

و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من
و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال
بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی را ایشان فرستادم
و گفتم که نزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه
صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید
حسین بن علی صلوات الله علیه با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آنحضرت
گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت
پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود بچسباند
و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من دربارهٔ تو روشن باد و از
و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر
طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بر داشته بیاورند فریاد
کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها این آیه تلاوت نماید که ترجمه ظاهر لفظش اینست که امروز شما
که بشما وعده میدادند امروز مییابد هر نفسی آنچه کرده باشد از کار خیر حاضر کرده شده
و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد
پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریه
نکرد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان فرمود که ثواب
غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها
برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب
کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند براو ملائکه
آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثریاست همگی
خروش برآورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما
مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از

شیعیان هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما در آنروز زنده خواهید شد فرمود که
مگر نشنیده اند نحن جدنا رسول الله و نحن ما اهل بیت را که مگر خبر داده ایم از رجعت مگر
نشنیده اند این آیه را که و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود عذاب ادنی
عذاب رجعت و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در
شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد و مهدی ما پادشاه
شود وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما بر گردد پادشاهی نبوت و امامت
و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما
شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و الله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما
اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن بر خیزد جدم علی بن الحسین
و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از
ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس بر خیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی
بمن رسیده است پس بر خیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجدش از هرون الرشید
پس بر خیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس بر خیزد امام محمد تقی و شکایت
کند از مامون و غیر او پس بر خیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس بر خیزد امام
حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز پس بر خیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با جامه خون آلود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی
نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شد و ملائکه
بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید ای جد مرا وصف کردی برای مردم و دلالت
فرمودی نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت
من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود
اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ

من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق
سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره
المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید
که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله
تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر
من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا
روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی
گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها از فضل خداست بر ما ببرکت شما اما مان حضرت فرمود که ای مفضل
این محض مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی
که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت می کنند
و ترک عبادت میکنند پس ما را هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی
میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند
مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند که لیظهره علی الدین کله مگر آن
حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب
یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان
مهدی در رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و آن نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد
و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
پس بر گردد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ طلا بسوی ایشان
بباراند چنانچه بر حضرت ایوب باریده و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای را از طلا و نقره و جواهر
مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمه او باشد چگونه

خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام نداء میفرماید در تمام عالم که هر کرا رضی
بریکی از شیعیان ما داده باشد بیاید بگوید بپس همه را اداء فرماید حتی بیك کف سیر و یکدانه خردل
و این حدیث از این طولانی تر است و ما اینقدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم باب ششم
در اثبات معاد است و بیان مقدمات و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند
فصل است فصل اول در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضروریست بدانکه
آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات
و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال الخلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها
نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویلاتست و عمده اسباب ایمان و یقین
انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که هر چه از ما بشما
میرسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید
شاید [illegible] و رد و تکذیب قول ما تکذیب و رد بر خدا و ندعرش اعلی است و ابتدا با ثبات معاد
نموده [illegible] اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد
در لغت بمعنی امده است اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دویم مکان
عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بجسد برای یافتن جزای اعمال که در مدت
حیوة دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و همه بیك چیز بر میگردند و آن
روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی میماند بعد از مفارقت بدن
اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر
و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاء کسب کرده است معذب
و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو
حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان
متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند
داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلامست بلکه اتفاق
جمیع اهل مللست و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است

خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه
نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست
مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت
فرمود که بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا
وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد از این انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شك نیست در آنکه انکار
معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه
هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء
بِهِ النَّبِيّ و انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده
معدوم را محال میدانند و متمسك بشبهه چند شده اند که هر که اندك شعوری داشته باشد
و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات
این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئله غامضی که محك انظار و انکار جمیع عقلاست دعوای بدیهه
کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد
با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیانش خواهد شد
انشاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت
از بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح بابدان
بر میگردد و به بهشت یا جهنم میرود سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند
و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است
که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما
معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و المهای عقلی تکلیف
تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر بآن کافر نیست اما منعی نیست شرعاً و عقلا از اثبات آن
فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است که ما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو و خواستیم
جمع کنیم میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت

خدا و محبت او سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در
این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی یا مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه
ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی لذات روحانیه زیرا که ارواح بشریه
در این عالم ضعیفند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و
طهارت کردند قوت ایشان بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه
این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول به حشر دو
نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات
گفته است هر چند در کتاب معاد گفته است نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای
مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت دارد چنانچه
عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در آیند و داخل در بهشت
شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مومنی که از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمت
کاران بر دور او بایستند و میوه ها او بخته شود بر سر او و چشمها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او
نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه
خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده اند پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم
از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا
کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را
بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این
نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش آن میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها که داریم و در
جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار
ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت من
نسبت بشما بهتر و عظیمتر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست
داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش

اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری
میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در
جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت
بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق
من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست
که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت
حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت حق تعالی احیا کند او را در جنة الفردوس صد هزار شهر
عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطر
خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید و قرب و در
مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای
اهل بهشت آنست که حوریان از برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس
نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت
دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان ببندگان من
که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس
صدایی بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا نشنیده باشند
و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم
میکنند بتقدیس و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و
آشامیدن میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندهای
و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بآن
متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را از برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند
خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از

ترس آتش و پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت می کنند او را برای محبت او
پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب
اهل بهشت ابتذال بمآکل و مشارب و مناظر و مناکحست و آنچه ادراک می کند مراد خود را بظفر
یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسیکه لذت بیابد بغیر آنها و قول کسی که در بهشت بشری هست
که لذت مییابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین
اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در
بهشت ملئکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده
بآنکه ترغیب نموده است غلامانرا بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول کسی کند
و آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این
باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مولف گوید
که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر رسیده است که جمعی
از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملئکه باشند و حدیثی
که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را که در وقت عبادت بهشت
و دوزخ منظور ایشان نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای
دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت مییابند بلی ممکنست که لذات جسمانی
و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل شود چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در
ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب
و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت
میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت مییافتند بی آنکه از
قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت
میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت
مییابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا کرده است پس از
هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمان شمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بیابند

او را مییابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابند پس
بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست همچنانکه
صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادتست پس کسی که در
دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذت جسمانی لذتی نمییابد
و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت
گردیده و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر عبادات ظاهره و باطنه
بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمییابد و قدری از بسط و توضیح این
سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار ایراد نموده ام وَذٰلِكَ مِمَّا أَفَاضَ اللّٰهُ عَلَيَّ بِلُطْفِهِ وَهُوَ وَلِيُّ
التَّوْفِيقِ و در باب معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینمائیم که باعتقاد متکلمین صریح
ترین آیاتست وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیه را بنحوی که مذکور شد فخر رازی
گفته است در این آیات غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشر اند
بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه شبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت
نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات برین دلالت دارد مثل این آیه قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ
وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است پس
این انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود وَنَسِيَ خَلْقَهُ
یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کرده ایم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزاء از سر تا قدم
اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این
اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که
بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند
چرا استبعاد از برگشتن بمحل نطق و عقل خود نمیکنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را
بذکر از برای آن بود که از حیوة دورتر است و وصف کردند آنرا بپوسیده شدن باعتبار آنکه از کهنه
شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال
علم و قدرت آن خداوندی که اینها را بر میگرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزند با استخوان پوسیده یعنی

قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن قریب خود را از اوّل
خلق او پس گفت بگو زنده میکند آنها را آنخداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورده در اول بار و او
بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگر چه
آخرش باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه
صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول
خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید و همچنین او را بر میگرداند هر چند معدوم
شده باشد و شبهه دویم آنست که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده
باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها شده باشد
و کوزه‌ها و مثل آنها چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و
اجزای ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل بدن از
ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد
پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست که در آکل
اجزاء اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه که از غذا بهم میرسد و در ماکول
نیز دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد
شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی
بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی
آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین
اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله خود و قدرت کامله خود جمع میکند
پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی
آنخداوندی که از درخت تر که مابین آتش و میرانند آنست آتش سوزنده بیرون می آورد اشاره است
بآنکه دو درخت که در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش
بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را بیکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر
نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما از این دو درخت بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه

شما از آن آتش می افروزید أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر
بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا رازی گفته است
که وجه ذکر دیگر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در بدن
او ساری شده است و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد می کنید
بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبزی
که آب از آن میچکد عجیبتر و غریبتر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمان
و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ اشاره است بآنکه قدرت او کامل است
الْعَلِيمُ اشاره است بآنکه علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان
عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی
ما بازگشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان
قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که
جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه موافق حکمت
و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی شده
تا عبث نباشد و حکمت معلومست که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات
و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان
عاید گردد و اگر نشاء دیگر نباشد و منحصر باشد باین نشاء فانیه منافع این نشاء که مخلوط است باضعاف آن
از کدورات جسمانیه و روحانیه و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری
و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کنند و این شبیه است
بآنکه کسی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر
و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که
بردارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیرها از اندر برابرش ایستاده باشند که

هرساعت براو حمله آورند وپیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را کردن بزنند هیچ عاقل ضیافت
چنین را نمی پسندد ومدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرماید واو را مدح کند که چون این
آزارها بکشی ترا بمناصب عظیمه سرافراز میکنم وانعامات جلیله بتو میدهم وچند روزی آزار
میکشی وبعد از آن مدتهای بسیار در حکومت ورفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش
میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی وقلیل باشد ومدت راحت ونعمت غیر متناهی

فصل دوم در رفع شبهای معاد جسمانیست وآن موقوفست بر دانستن حقیقت روح
وبدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست وفقیر در کتاب بحار الانوار زیاده
از بیست قول نقل کرده ام وبعضی گفته اند چهل قول در این باب هست وآنچه اکثر محققین قایل
شده اند آنست که انسان مرکبست از روح وبدن واین دو جوهر دو حقیقت اند که میان ایشان
باغایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملک وعالم علویست وخلق
دیگری از خاک که محض ظلمت ومرکز عالم سفل است وهر کدام را اثری وعملی است که آن دیگری را
نیست آثار وافعال بدن دیدن وشنیدن وبوئیدن وگفتن وخوابیدن ولمس کردن وامثال اینها



باین اعضا وقوای ظاهر ولذت والم در حصول وعدم اینهاست وصفات وملکات وفهم
وعلم واعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد وشجاع وعالم ومؤمن است بلکه
آن افعال جزئی حتی که از بدن واعضای آن صادر میشود مثل دیدن وشنیدن هم کار روح است
وبدن واعضا برای آن آلتی چندند که میگوید من دیدم بچشم وشنیدم بگوش وگفتم بزبان پس
من عبارتست از روح وذات تو همانست واین افعال فعل اوست واین اعضا وقوی همه آلات



اویند مثل کتاب که قلم مینویسد ودر حقیقت نویسنده دیگریست وبعضی گفته اند از جمله آثار
واحکام روح گفتن وشنیدن وخوردن وآشامیدنست بهمه اعضای ظاهر چنانکه از احوال
خواب ظاهر است که بدن وقوای آن همه بی خبر بود وبدن در جای خود در خوابست وروح برای خود
می آید ومیرود وشهر بشهر میگردد ومیگوید ومیشنود وهمه کار میکند اما در این کلام سخنی هست
پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است وبدن بمنزله آلتست وبعضی گفته اند روح در



بدن مانند چراغست در فانوس ونور وروشنی همه از چراغست وفانوس پرده ظلمتیست که اگر
چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیای جمالش را توانی دانست واگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی
قدر کمالش را توانی دانست وآن وقتی که میدانی که فانوس نقص وعیب چراغست نه زینت
جمالش چراغ تا گرفتار ضعف ونا توانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس وپنهانست وبیمار
تا نحیف ورنجور است لحاف وپوشش ورا ضرور است مشعل وآفتاب را فانوس در کار
نیست وصحیح محتاج بپرهیز از نسیم بهار نیست ودر کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که روح مؤمن وبدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را که برداشتند
صندوق را دور می اندازند واعتنا بشان آن نمیکنند ودر کتاب معارج الیقین روایت کرده است
که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد وخود را در شهری دیگر در
خواب میبیند فرمود روح مثل آفتابست که مرکزش در آسمانست وشعاعش در جهان پهنست
وایضا در بصایر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که ممزوج ببدن وداخل بدن نمیشود
بلکه سرپوشیست بر بدن که محیط است بآن وحاصل خلاف در روح باینکه آیا روح جسمست
یا جسمانی یا نه جسم است ونه جسمانی بلکه مجرد است وعمده آنها که جسم میدانند از متکلمان
بدو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس ودویم آنکه در بدن اجزای
اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر واجزای فضلیه میباشد که زیاد وکم ومتغیر
ومتبدل میشود وایشان که مشار الیه است بانا وبمن آن اجزای اصلیه است ومدار حشر
ونشر وثواب وعقاب بر آنست وبعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند وبر این قول
بعضی از اخبار دلالت میکند نه باینمعنی که روح آنست بلکه آنچه در بدن انسان در حال حیوة
ودر قبر باقی میماند ودر قیامت محشور میشود آن اجزاست چنانچه بعد از این انشاء الله
مذکور خواهد شد وآنها که جسم نمیدانند وعرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند
که قابل نقل نیست وآنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند وبعضی از قدمای معتزله
وغزالی وراغب صفهانی وشیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر
از این مذهب برگشت وتوبه کرد وشیخ بهاء الدین علیه الرحمه بعضی از متاخرین گفته اند که از
بسیاری اخبار این معنی مستفاد میشود وفقیر حدیثی صریح در این باب ندیده ام واگر

شناخت مرد

بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایهامی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول
نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اکثر تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه
حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است
و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود و منتقل شدن
بوادی السلام و امثال آنها که دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را باجساد مثالی
و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت
بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب
دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ
رَبَّهُ را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت
امیر المومنین فرمود که تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده اند که شاید
که برخلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح بعد از
مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی وجه است و ممکن است که بر وجهی باشد که
صاحب صحایف الالهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از
عالم سموات و از حظایر قدس و مجامع انس و در این بدن از باب چراغ است در غرفه از ضوء نورش
میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند
جسم ملئکه و سایر اجسام سماویه بنهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه
شیخ الطایفه ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سوال نمود و بعد از
مجاب شدن مسلمان شد و از جمله آنها پرسید که خبر ده مرا از چراغ که خاموش میشود روشنی آن
چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت
مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در
اجسام پنهانست و اجسام باعیانها قائمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها بر دیگری
زنند در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام

ثابت و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم دقیقی است بر آن غالب کثیفی پوشانیده اند
از باب چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب
صافی و مرکب کرده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها
و غیر آنها او بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن برمیگرداند گفت پس روح در کجاست
فرمود در زیر زمین در جائی که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی که بردار کشته
روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که آنرا قبض کرده است تا آنرا بزمین بسپارد
گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب بدر آید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه آن باقیست
تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه
محسوسی پس بر میگردانند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار
صد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در ما بین نفخ اولست تا نفخ دویم و تجسم اکثر
ملئکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلامست و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت
بر تجسم ایشان میکند پس ممکنست که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از
بعضی از روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست
و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف شود و بعود بدن باز
بامر الهی تعلق بهمرساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکنست که
چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب
و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد
مثالی در حال حیوة نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن بالخارج از آنست و چون نفوس
ضعیفه قدرت بر تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیوة و در بیداری تعلقش باین بدن
بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند
و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و بنفوس مقدسه ملئکه
علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین
محشور میشوند و بمقتضای وَاِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ اِلیٰ اَوْلِیائِهِمْ وحیهای شیطانی

با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست
بلکه محتملست که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلم تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند
و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار
باسانی توانند شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور است و بدون آن فهمیدن
آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکالست و اگر جمعی توهم کرده اند که قول باین
مستلزم قول بتناسخ است بیوجهست زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر
و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن
عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشاه و نشاه دیگر نیست و ثواب
و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان بپیغمبران
ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بجسد
و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بصحرای نجف رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی
صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و خواستم
و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن
آزار بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم
گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود
بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند
گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی
نیست که بمیرد در بقعهٔ از بقعهای زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام
و این وادی بقعهٔ ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت
حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصلهٔ
مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامیتر است نزد خدا که
روحش را در حوصلهٔ مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنها نیست مثل این بدنها که داشتند

و ایضاً ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته
یکدیگر میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که از
ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان اگر ببینی میشناسی
و میگویی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت
در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی ببدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد
و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را
مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمیه و صورت نوعیه و این قول اکثر فلاسفه است و چون
جسم متفرق شود میگویند صورت جسمیه و نوعیه هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند
و دو صورت جسمیه و نوعیه دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه نصیر رحمهما الله
و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمیه نیست و آن در حال
اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه غرض
از آنکه اتصال باشد و طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است
اما رفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه
از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه
میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال
مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب اینها
معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن امتناع اعاده معدومست و بنا بر قول
اول در حقیقت جسم اشکال قویتر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمیه و صورت
نوعیه البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود
و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند باختیار این دو قول تقصی از این اشکال نموده اند و
این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را باد
دهند تشخص باقی نمیماند و هرچند صورت و اجزا باقی بمانند در عود شخص بعینه ناچار است
از عود تشخص و بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص

شخص قایم است باجزای اصلیه او که مخلوقست از منی و آن اجزا باقیست در مدت حیوة شخص
و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنابراین اگر بعضی از عوارض مشخصه
معدوم شود و غیر آنها بجای آنها بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر
استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و
استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم
قول بامتناع اعاده معدوم بنابر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قایم نشده است و دعوای بداهه
ممنوعست در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جمیع اشیا که
از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل بامتناع
باشد نیز ممکنست قول بحشر جسمانی بآنکه گوییم در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است
همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه
باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلانست زیرا که مدرك
لذات و آلام روحست اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح در او
دمیده میشود تا هنگام پیری همان شخص است هرچند متبدل شود و صورت و هیات او
و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند
شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او واجب شود در پیری از او
استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند
نمیگویند که بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار اینست که
کار بار روحست و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و
ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باقیست و نصوص بر آن دلالت
میکند مگر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه
حکم میکنند بر یك آب هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یك ظرف بود بحسب شرع

وعرف هرچند قابل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این
دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که
قطره از آن بر دارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی
فرموده است که اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم
بلی یعنی آیا نیست کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل
ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرچند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم
از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث خاصه وارد
شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان
کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده
خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ
طوسی روایت کرده اند که ابن العوجای ملحد از حضرت صادق ع سوال از آیه بدلناهم
جلودا غیرها و گفت گناه آن پوست چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای
بر تو این همان پوست است و هم غیر آنست که ابن العوجای گفت مثلی از امور دنیا
بیان فرما فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر بر همان قالب
زنند میتوان گفت همانست و میتوان غیر آنست گفت بلی خدا منتفع گرداند مردم را بوجود
تو و با اینهمه احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند بآنچه در نصوص متکاثره متواتره
وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و
آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال
این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان نمایند امری که
مطابق واقع نباشد و در دین معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد فصل
سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلبست اول آنکه اقرار باید
کرد که هر زنده بغیر حق تعالی او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس

ذائقة الموت و هیچ ممکن را چاره بدین نمی‌باشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع که
آنحضرت را تعزیه بگوئیم باسماعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او و بعد از آن فرمود
که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت و انهم میتون یعنی
تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل
زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمانها میمیرند تا آنکه احدی
باقی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت
میآید و نزد حق تعالی می‌ایستد پس خدا از او می‌پرسد که کسی زنده مانده است و حال آنکه
خود بهتر میداند گوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت
و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس
ملائکه گویند که پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر
و مقرر کرده ام که هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را بچشد پس ملک موت بیاید
و نزد حق تعالی بایستد و از او سوال کند که کسی مانده است گوید پروردگارا نمانده است
مگر ملک موت و حاملان عرش پس بفرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس
پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او بپرسد که کی مانده
است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس فرماید که بمیرای ملک
موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند
که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار
میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را بقبض ارواح موکل کرده
است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در
این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض روح را
بخود نسبت داده و در بعضی بملک الموت نسبت بملائکه داده اکثر جمع میان اینها
باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض روح کند و بعضی را اعوان او و ایشان

باو میدهند

باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست
که جناب اقدس الهی از آن عظیم‌تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان
و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است
از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان اهل خود چنانچه فرموده است که
خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت قبض
روح او ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض
روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که
بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هرچه ایشان بعمل می‌آورند منسوب
باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی
امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که
میخواهد و ملک موت را موکل امور میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه
را بهر نحو که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای مردم تفسیر تواند
کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علوم را مردم طاقت
فهم آن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند برای او حمل
آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و نور او همین بس است که تو بدانی
که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دست هر که میخواهد
از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه
آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند بامر خلیفتی
در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء القول تصریح بآن نمود
همچنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن
خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفا
صیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق ع منقولست در جمع میان این آیات که ملک
موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان داشته باشند و بهر جا که خواسته

باشد بفرستد ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی
ان ارواح را با انچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض و در احادیث بمعراج بطرق
بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلعم ملک موت را در همان مرتبه اول که دید از و
پرسید که چگونه قبض ارواح همه میکنی در یکساعت و حال انکه بعضی در مشرق اند
و بعضی در مغرب گفت که میخوانم ایشانرا و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود
که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما باشد و بهر طرف ان که
خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من درهمیست که در دست یکی از شما
باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست و
تفحص این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن ان بقوی
بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میگویند کفر است و بدانکه خلافست
که ایا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی درین
درین باب بنظر نرسیده تفکر در ان ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیوة و موت
همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت است از برای همه و میتواند
بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر ایات
و اخبار حشر و محو شدنست که ارواح انها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد
ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **سیوم** انکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار
صحیحه معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شداید ان و کیفیت ان و حاضر شدن
حضرت رسول صلعم و ائمه هدی علیهم السلام در وقت قبض روح هر شخصی مومنانرا
برای بشارت دادن و اسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقانرا از برای
زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی و
تفکر در کیفیت ان نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن
ایشان میت را بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلیست یا در جسد مثالی
چنانچه سابقا اشعاری بان شد زیرا که تفکر در انها موجب استیلای شیطان و
وساوس

وساوس و میگردد و احادیث درین باب متواترست و شعر حضرت امیر المومنین ع که به
حارث همدانی خطاب کرده نزدیک بمتواترست یا حارث همدانی من یمت یرنی من
مومن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می بیند خواه
مومن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق ع منقولست
که چون هنگام وفات مومن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه که
اهل و مال انرا از خاطر او فراموش میکند و دیگری مسخیه که او را جوانمرد و راضی میکند
بجان دادن و چون ملک موت می اید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای دوست
خدا جزع مکن بحق ان خداوندی که محمد را صلعم بحق فرستاده است که من مهربانتر
و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس ممثل
میشود از برای او رسول صلعم و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم پس باو
گوید که اینهایند رسول خدا صلعم و امامان تو که رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید
و ایشانرا می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت
فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او ع برگرد بسوی
پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بسبب
ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او علیهم السلم
و داخل شو در بهشت من پس در انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از انکه روحش
کنده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرموده که هیچ نفسی نمی میرد
مگر انکه رسول خدا صلعم و امیر المومنین ع را می بیند راوی پرسید که چون ایشانرا دید
بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشانرا دید میرود بسوی اخرت و هر دو می ایند رسول
خدا صلعم نزدیک سر او می نشیند و علی ع نزد پای او می نشیند پس حضرت رسول صلعم
سر را نزدیک او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا صلعم و من بهترم از
برای تو از انچه داشتی در دنیا پس حضرت امیر ع برمیخیزد و سر را نزدیک گوش او میبرد

و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب ع که او را دوست میداشتی و در
انوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا هست الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکارند برای ایشان است بشارت در
زندگی دنیا و در آخرت که نمی یابد تغیر و تبدیل امر کلمات خدا و همچنین اینست
فوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرموده که چون زبان محتضر بند شود رسول خدا ص
و امیر المؤمنین ع حاضر میشوند و رسول خدا ص در دست راست او می نشیند و حضرت امیر ع
در دست چپ او و حضرت رسول ص باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و
آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را برای او میگشایند و میگویند این
منزل تست در بهشت اگر خواهی ترا برمیگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم
گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند
و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میکرد و چون
جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را براو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس
روح با اوست و او را غسل میدهند با آنها که غسل میدهند و میگردانند بدن
او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه
را برداشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می
آیند و براو سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی برای او مهیا
کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند تا سر تا
کمر او را و سوال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت در بهشت را
بر روی او میگشایند پس داخل میشود براو و در قبر او نور بهشت و خنکی و بوی خوش
آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا سوگند
که خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و غفران اجرام شما میکند و بس و چون جان مؤمن بحلق او
میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود

حاضر

حاضر میشوند نزد او رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر ع
نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله ص این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست
بدار و رسول خدا ص بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت را دوست میداشت
پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و
اهل بیت پیغمبر را پس او را باید دوست بداری و با او رفق و مدارا کنی پس ملک موت نزد
او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد
کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری
در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن
ابیطالب ع است ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا امان داد
از آن و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا
و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان علیهم السلام پس جان او را قبض میکند برفق
و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آرند و حنوط او از مشک خوشبوتر
است و حله زردی از حله های بهشت براو میپوشانند و چون او را در قبر گذارند
دری از درهای بهشت براو بگشایند که از شمیم گلهای بهشت براو داخل شود و از
پیش رویش و دست راست و دست چپش بقدر یکماه بگشایند و باو گویند بخواب
مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان
و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد ص
را در باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از آب
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون
آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند باو و تلبیه گویان و چون کافر
را مرگ در رسد بانه رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و جبرئیل ع و ملک موت حاضر
شوند نزد او پس علی ع نزدیک آید و گوید یا رسول الله ص این دشمن ما اهل بیت
بود او را دشمن بدار و رسول خدا ص با جبرئیل ع گوید که این دشمن خدا و رسول و

واهل بیت او بود او را دشمن خدا جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول
واهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت
نزدیک او رود و گوید ای بندهٔ خدا آیا در رهن کالای دنیا گرفتی چیزی را که خود
را از گرو عذاب خدا بدر آوردی و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و
متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن
خدا بغضب خدا و عذاب و آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی
پس جان او را با نهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند
بر روح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح
او متأذی میباشند و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم بر قبر
او میگشایند که داخل میشود برو از زبانه و بوی جهنم و احادیث در این باب
بسیار است باید مجملاً بهمه اینها ایمان آورند و در مقام تفحص تفاصیل آنها باشند

فصل چهارم در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی
بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر
بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می
آیند از برای سؤال و حق روح را باو بر میگردانند از سر تا کمر و او را می نشانند و از او
سؤال میکنند و جمعی که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت
و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است
و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود

فایدهٔ اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن بعد از
مفارقت بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان
مکن که آنها کشته شده اند در راه خدا مردگان اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود
در حالتی که روزی داده میشوند و شاد اند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود
و شاد میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند بدانکه خوفی

برایشان

برایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است
تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا شاید عمل
شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این
بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست
تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور
است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا
که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند
چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت
در خدمت حضرت صادق ع بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از
مرگ ایشان گفتم میگویند که در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن
گرامی تر است بر خدا از این چون وقت مرگ میشود می آید بنزد او رسول خدا ص و علی و
فاطمه و حسن و حسین ع و با ایشان ملائکهٔ مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان
او را بشهادت از برای خدا و توحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت
گواهی میدهند بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین ع صلوات الله علیهم و ملائکه
مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شد حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه
در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهند
بشهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و هر که با ایشانست از ملائکه
و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل صورتی
که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس هرگاه کسی تازه بر ایشان وارد
میشود میشناسند ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول
خدا ص روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مردی پیری که در زیر
درختی نشسته بود و کودکان بسیاری بر دور او بودند آنحضرت از جبرئیل ع پرسید که این
مرد پیر کیست گفت این پدر تو حضرت ابراهیم ع است فرمود که این اطفال که بر دور اویند

کیستند گفت اینها اطفال مؤمنان اند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابرهیم از حضرت صادق ع
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکنند فاطمه صلوات الله
علیها **مؤلف گوید** که این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث
بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث
نمودن حضرت امیر المؤمنین ع و رسول خدا ص را بابو بکر در مسجد قبا نمودن حضرت امام
حسن ع حضرت امیر ع را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر المؤمنین ع و یوشع ع
را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق ع حضرت باقر ع را و امثال اینها که
در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است و این دو احتمال
احتمال جسد اصلی معاودت مینماید نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین
و محدثین امامیه قایل اند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسد
اصلی معاودت مینماید و ایشان را باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول ص انبیا
علیهم السلام در شب معراج برین حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه
بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهر تر است
و از صحایف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در
صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر پای تو
بیندازم حضرت فرمود نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس
مؤمنی و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانستم که بوده
و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد فرمود ای پسر نباته در این صحرا
ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور و بر منبرها از نور و حسن بن
سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت
کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر اینه
خواهید دید ارواح مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و
بایکدیگر صحبت میدارند و روح مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در

وادی

وادی برهوت است که یمن است و ایضا از کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت
امام زین العابدین ع که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی
تو را برگردانم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و
کلینی از حضرت امام علی نقی ع روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی
آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت
فرمود که خدای عز ذکره رسول فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را خواند
بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو
مال از ما بیشتر نیست و عشیره است نه از ما عزیزتر نیست گفت اگر طاعت من میکنید
خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم
میکند پس گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی
بآنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما دیده ایم مرده های خود را که استخوان شده
اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد
پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر
دادند و تعجبی که در این باب داشتند پیغمبر گفت که خدا خواست که حجت بر شما تمام
کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند
بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بد
نهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است
که گفت با ابو بصیر که هر که از شما با اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان
رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار
وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروی مطلع
میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند
کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و
می بیند آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر

عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت
زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند
خدا را حمد میکند براین و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت
او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم ع عرض کردم
که آیا مؤمن بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته
یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ
لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود و اگر ایشانرا بخیر و خوبی
می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر
فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی
در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت
گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و بآو مینماید آنچه باعث سرور اوست و از
میپوشاند آنچه باعث اندوه اوست و بر میگردد بشادی و خوشحالی و ایضا از
حضرت صادق ع روایت کرده است که از برزخ کافر خود مرخص میشود و حق تعالی
دو ملک با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند
و نظر میکند بسوی اهل خود و حزن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را در
کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر
منقولست که ابو بصیر از حضرت صادق ع سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره
چند اند در بهشت و میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا
قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را
باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند و میگویند پروردگارا برپا مدار از
برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما
پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب
میباشد فی الجمله فایده دوم در سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع
مسلمانانست

مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال ببدن بر میگردانند بلکه
از ضروریات دین اسلامست و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت
و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است
که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان
مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای
خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابهای و نعیمهای الهی و از برای کافران
و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور
میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر
محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و همچنین کسی که بعد از
گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است
که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند
و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است که سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند
و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا ص فرمود که
چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید
ای فلان پسر فلانه و نام او و مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس باز
دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید
بیاد آور آن اعتقادیرا که بآن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت
حضرت محمد ص و آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای
دین خود و محمد ص را بپیغمبری خود و قرآن را کتاب خود و علی ابن ابیطالب ع را با پانزده
فرزندان او علیهم السلام امام خود پس منکر و نکیر واپس میروند و میگویند که ما چرا اینجا
نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش ندانند او را بحوا نسبت دهد
و خلاف کرده اند در آنکه انبیا و اوصیا علیهم السلام را سؤال قبر میباشد و تفکر در این

مسئله ضروریست اگرچه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز علما خلاف کرده اند
و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح
بعد از موت اجساد دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل
میشوند و ثواب و عقابی نمی یابند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست از کسی که میمیرد
و در دار دنیا روح او دیگر جای باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد
محضاً یا ماحض کفر باشد محضاً منتقل میشود روح او از هیکلش بمثل آن در صورت
و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و حق تعالی چون اراده نماید که ایشان را محشور گرداند
در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور
میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود
از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای
دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او
بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را ببوی و آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت
و شاهد این در مؤمن آن است که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس که باو گفته
شد که داخل شو در بهشت گفت ایکاش قوم من علم بهم میرسانیدند بامرزیدن
پروردگار من مرا و باینکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر
آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد
و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها
و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمی باشد و در احادیث از حضرت
صادق ع وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص کسیست که محض ایمان داشته
باشد و یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است
که انبیا و ائمه صلوة الله علیهم ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند
و متنعم ایشان در بدنهای اصلیست که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در
غیر ایشان نمی باشد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من
میشنوم

میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات
فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه
صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار فرستد و هر که خواهد کم
فرستد و پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و
این نمیشود مگر بآنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم
السلام سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار بسیار
از ایشان باین معنی وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند
و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ص ایستاده بر سر چاه بدر
و خطاب کرد بمشرکانی که در آن روز کشته شده بودند در چاه افکنده بودند و فرمود که
بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا ص او را از خانه او بیرون کردید
و آزار دادید و از خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار
خود را حق یافتم عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب توجیهیست با مردههایی
که جان ایشان رفته است حضرت فرمود ساکت شو ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از ایشان
نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من
رو را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع سوار شد بعد از انقضای
حرب بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره
که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندان
خود بجنگ آن حضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان
دید فرمود که او را بنشانید و فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق
بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود که بخوابانید او را و چون بطلحه
رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو
کشته شده که سخن ترا نمی شنوند فرمود بخدا سوگند که هر دو سخن مرا میشنیدند
و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردهها بر میگردند ببوی

ارواح او نیزی ای از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عالم نیست در هرکه میبرد بلکه
بان تفضیلیکه کفتیم تمام شد کلام مفید رحمة الله و کلینی احادیث بسیار از حضرت
صادق ع روایت کرده است که سوال کرده نمیشود در قبر مکر کسی که خالص کرده باشد
ایمان خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیکر از ایشان
غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیکر از آنحضرت روایت کرده
است که سوال از کسی میشود که محض برا و واقع میشود و ایضا بسند معتبر از
آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که مسمی اند بمنکر و نکیر بسوی میت
در وقتی که مدفون شد و صدای ایشان مانند رعد قاصف و دیدهای
ایشان مانند برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود و موهای ایشان
آویخته که در میان آنها راه میروند و سوال میکنند از میت که کیست پروردکار تو
و چیست دین تو اکر مومن است میکوید خدا پروردکار منست و دین من اسلامست
پس از او میپرسند که چه میکوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد کوید
که آن محمد رسول الله ص از من میپرسید کویند شهادت میدهی که او رسول خداست
کوید بلی کواهی میدهم که او رسول خداست پس با او کویند بخواب مانند خوابی
که در آن پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع کشاده میکردانند و از برای او دری
بسوی بهشت میکشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اکر میت کافر
باشد آن دو ملک بان هیئت برا و داخل میشوند و شیطان را در برابر او باز
میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون آن سوالها را از او میکنند
میکوید نمیدانم پس شیطان را با او میکذارند و مسلط میکردانند برا و در قبر
نود و نه اژدها که اکر یکی از آنها بر زمین بدمد هرکز کیاه از زمین نروید و دری
از برای او بسوی جهنم میکشایند و جای خود را می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی
روایت کرده است که کفتم بحضرت صادق ع که کیستند آنها که در قبر ایشان سوال
میکنند فرمود کسی که کفر خالص داشته باشد کفتم پس باقی این خلق چه میشوند
کفت

کفت بخدا سوکند که ایشان را با کی نکذارند و اعتنا بشان نمیکنند کفتم از چه
چیز سوال میکنند کفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مومن
میپرسند که چه میکوئی در حق فلان پسر فلان میکوید او امام منست چون
این را کفت میکویند بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بکند و در
دری از بهشت برای او میکشایند و پیوسته نسیم بهشت بر تحفه با و میرسد
تا روز قیامت و از کافران سوال میکنند که چه میکوئی در حق فلان پسر فلان
یعنی امام زمان کوید نشنیدم او را و نمیدانم کیست آن پس میکویند هرکز ندانی
و دری از جهنم برای او میکشایند و پیوسته حرارت جهنم با و میرسد تا روز قیامت
و بسند معتبر از حضرت کاظم ع روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مومن
که کیست پروردکار تو میکوید خدا کویند چیست دین تو میکوید اسلام میکویند
پیغمبر تو میکوید محمد ص میکویند کیست امام تو میکوید فلان میکویند چکونه دانستی
اینرا میکوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بآن میکویند
با و که بخواب خوابی که خیالات پریشانی در و نباشد مانند خواب نوعروس پس دری
از بهشت برای او میکشایند که از شمیم بهشت و کلهای آن با و میرسد پس میکوید
پروردکارا زود قیامت را قایم کردان شاید باهل و مال خود بر کردم و از کافر میپرسند
که پروردکار تو کیست میکوید خدا میکویند پیغمبر تو کیست میکوید محمد ص میکویند
دین تو چیست میکوید اسلام میکویند از کجا دانستی میکوید از مردم شنیدم که میکفتند
من کفتم پس کرزی برا و میزنند که اکر جن و انس همه جمع شوند تاب آنرا ندارند پس میکدازد
چنانچه قلعی میکدازد پس روح را با و بر میکردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش
میکذارند پس میکوید پروردکارا قیامت را دور کردان مؤلف کوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه ایمان شیعیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی
و تقلیدی بی ثباتست چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن
خالد منقولست که کفت از حضرت صادق ع پرسیدم از آنچه ملاقات میکند او را صاحب

قبر فرمود دو ملك هستند كه ايشان را منكر و نكير ميگويند مي آيند بنزد صاحب قبر و از او
سؤال ميكنند از رسول خدا ص كه آيا حق بود اگر از اهل شك است ميگويد نميدانم
مي شنيدم كه مردم ميگفتند رسول خداست نميدانم كه حق بود يا دروغ بود پس
او را ضربتي ميزنند كه اهل سموات و اهل زمين ميشنوند مگر مكلفان و اگر صاحب
يقين است نميترسد و ميگويد شهادت ميدهم كه او رسول خدا بود ص آمد با هدايت
و دين حق پس جاي خود را در بهشت مي بيند و قبر او را فراخ ميگردانند و ميگويند بخواب
در نهايت استراحت و نيكوئي و ابن بابويه از حضرت امام رضا ع روايت كرده است
كه چون مؤمن بميرد مشايعت ميكنند جنازه او را هفتاد هزار ملك تا قبر او و چون
او را داخل قبر كنند منكر و نكير مي آيند و او را مي نشانند و ميگويند كيست پروردگار
تو و چيست دين تو و كيست پيغمبر تو ميگويد پروردگار من خداست و محمد ص پيغمبر من است
و اسلام دين منست پس ميگشايند قبر او را بقدر آنچه ديده او كار كند و طعام از بهشت
از براي او مي آورند و داخل ميگردانند بر او نسيم بهشت را و اين معني قول حق تعالى
فاما ان كان من المقربين فروح و ريحان يعني در قبر و جنة نعيم يعني در آخرت و چون
كافر بميرد مشايعت ميكنند او را هفتاد هزار ملك از زبانيه جهنم تا قبر او و او سوگند
ميدهد حاملان جنازه خود را كه او را برگردانند بصدائي كه همه چيز مي شنوند بغير
جن و انس كه مكلف اند و ميگويد كاش مرا بازگشتي بود بدنيا پس از مؤمنان ميشدم
و ميگويد مرا برگردانيد بسوي دنيا شايد عمل شايسته بكنم در آنچه گذاشتم پس زبانيه
جواب او ميگويند كلا اين سخني هست كه تو ميگوئي و ملكي ايشان را ندا ميكند كه دروغ
ميگويد اگر برگردد عود خواهد كرد بآنچه او را نهي كرده اند از او و چون او را داخل قبر
كنند و مردم از او مفارقت كنند منكر و نكير بيايند بسوي او در بدترين صورتها
و او را بنشانند و سؤال كنند از او از رب او و دين او و كتاب او پس زبانش مضطرب
شود و نتواند جواب گفت پس ضربتي از عذاب الهي بر او ميزنند كه همه چيز از او بترسد
پس باز از او سؤال كنند گويد نميدانم گويند هرگز ندانستي و هدايت نيافتي و رستگار
نشوي

نشوي پس دري از براي او از جهنم ميگشايند و بعوض نزلي كه از براي مهمان مهيا ميكنند
حميم جهنم از براي او مي آورند و اينست مراد از قول حق تعالى و اما ان كان من المكذبين
الضالين فنزل من حميم يعني در قبر و تصلية جحيم يعني در آخرت و اما آنچه در قبر
از او سؤال ميكنند معلوم است كه سؤال قبر از عقايد ايماني ميكنند خصوصا امامت
ائمه صلوات الله عليهم و احاديث از طرق خاصه و عامه متواتر است كه در قبر از ولايت
علي ابن ابي طالب ع سؤال ميكنند چنانچه شيخ كشي بسند معتبر از يونس بن عبد الرحمن
روايت كرده است كه من بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم فرمود كه علي بن حمزه مرد گفتم
بلي فرمود كه داخل آتش شد پرسيدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامي
نميدانم پس ضربتي بر او زدند كه قبرش پر از آتش شد و بروايت ديگر فرمود كه او را نشاندند
در قبرش پس سؤال كردند از او از ائمه عليهم السلام نام همه را گفت تا آنكه بنام من رسيد
توقف كرد پس ضربتي بر سرش زدند كه قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از
حبشي روايت كرده است كه حضرت امير المؤمنين ع فرمود كه چون بنده را داخل قبر ميكنند
دو ملك بنزد او مي آيند كه اسم ايشان منكر و نكير است پس اول چيزي كه از او سؤال ميكنند
از پروردگار اوست پس پيغمبر او پس از ولي او و امام او اگر جواب گفت نجات يافت
و اگر عاجز شد عذاب ميكنند او را پس مردي گفت اگر كسي پروردگار خود و پيغمبر خود را
شناخت و ولي خود را نشناخت چونست حال او فرمود مذبذب است نه از اينهاست و نه
از آنهاست و هر كه خدا گمراه كرد هيچ راهي از براي او نيابي و گفتند برسول خدا ص كه
يا نبي الله كيست ولي فرمود ولي شما در اين زمان علي ع و بعد از او وصي او و از براي
هر زمان عالمي ميباشد كه خدا با او حجت تمام ميكند بر خلق تا آنكه نگويند چنانكه
گمراهان پيش از ايشان گفتند در وقتي كه انبياء ايشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادي
بسوي ما رسولي تا متابعت كنيم آيات ترا پيش از آنكه مذلت و خواري بما رسد و
ضلالت ايشان آن بود كه آيات ترا كه اوصيا باشند ندانستند پس حق تعالى در جواب ايشان
فرمود بگو ما همه انتظار ميكشيم پس شما نيز منتظر باشيد پس بزودي خواهيد دانست كه كيست

اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و
انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار دین ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه
امامی را بشناسیم پس خدا تغیر و سرزنش کرد ایشان را و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام
اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را
شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را شیعه خود ندانند و
او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را با ایشان شناسانید
و گواه گرفت ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است
ایشان را در کتاب خود در آنجا فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر
اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان
و ایشانند گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا ص گواه است بر ایشان و
از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول
خدا ص نیز پیمان گرفت از مردم که طاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است
فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال
مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز
خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند
در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان
نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از شما در دنیا و شاذان
بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر
المؤمنین ع بعالم بقا ارتحال نمود حضرت امیر ع گریان بخدمت حضرت رسول ص
آمد حضرت فرمود که چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا نگریاند گفت والده ام فوت
شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است و اولاد خود را گرسنه میداشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه
ابوطالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان من
پنهان

پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک
خود را داد که او را کفن کردند و در اثنای حالات تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و
بجانبی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست
کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند
که برگردند سه مرتبه فرمود که پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابیطالب ع چون
برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر
نمیکردی فرمود اما بتأنی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن
از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای
آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم
که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی که
در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت وا سوأتا
او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم با او ابنک ابنک
برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار
من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد ص پیغمبر من است گفتند کیست ولی و امام تو
کرد که بگوید از آنکه فرزندم پس با او گفتم که بگو فرزند تو علی بن ابیطالب ع است پس خدا دیده
او را باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش
از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت
فاطمه ع از برای طهارت و جلالت او و چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند صحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون میت مؤمن را در قبر میبرند مشایعت
میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبر
رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که
دوست میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس
قبر او فراخ میگشاید بقدر مد نظر و در آن کار نکند و داخل میشوند با او دو ملک قبر منکر و نکیر برای سوال

میکشند او که کیست پروردگار تو میگوید خدا و میگویند چیست دین تو میگوید
اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلعم میگویند کیست امام تو میگوید فلان
پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده از فرشهای بهشت در قبرش بگسترا
نید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایند و از جامه‌های بهشت بر او بپوشانید
تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند خواب
نو داماد بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه عذاب
مشایعت او کنند تا قبر او و زمانی با او گویند لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من
دوشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من [illegible] راه رود البته خواهی دید که
با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوها اش بیکدیگر
میچسبند پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل میشوند
و او را مینشانند و روح او را تا کمر او بر میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست
پس او مضطرب میشود و میگوید نمیدانم که مردم میگفتند گویند هرگز ندانی و همچنین
از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ
گفت بندهٔ من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامه‌های آتش و بگشایید از
برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ما است بدتر است از برای
او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند
و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشوند و مسلط میگرداند
خدا بر او در قبرش مارها که او را نیش میکنند و میدرند و شیطان او را بغم و
اندوه مبتلا میکند و صدای عذاب او را میشنود هرکه خدا خلق کرده است مگر جن و
انس و بدرستی که میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان را و صدای برهم
زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی و یثبت الله الذین آمنوا تا آخر آیه
که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده‌اند بقول و
اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمانرا

ومیکنند

و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هیچ موضع
قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا منم خانهٔ
کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانهٔ کرم منم باغچهٔ
از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون
داخل آن میشود بندهٔ مومن میگوید خوش آمدی و نیز راه اهل خود آمدی تا
آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او در میگشایند که جای
خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیدهای او از او
نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مومن گوید ای بندهٔ خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی
ندیده‌ام گوید من اعتقاد نیکم که داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روح
او را و در آن جایی که در بهشت با و نموده بودند بگذارند و گویند بخواب با دیدهٔ
روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبویی او را
بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را
فشاری بدهد که استخوانهای او را درهم کند و باز بحال اول برگردد و دری از
برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون آید که هرگز بآن بدصورتی
و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم
که داشتی پس روح او را در همان جا که با و نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته
نفحه از آتش بدنش رسد و الم و حرارت آن در جسد خود یابد تا روزی که
مبعوث شود و مسلط گردانند بروح او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و
کوشش بدند که اگر یکی از آن مارها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید
و بعضی نظام از ابو هریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است
دو ملک که داخل میشوند و سوال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام
علی ع است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت

علیم انت وتضل اشما الظالمین یعنی در قبر گمراه که جواب میگویند در وقتی که از امام
سؤال میکنند وایضا از حضرت رسول ص روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست
که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند از او
از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم
تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی
روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکنند چنانکه کلینی از حضرت
صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده میشود از میت در قبر از پنج چیز از نمازش
و زکواتش و حج و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار
قبر بآن چهار که اگر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم وایضا از آن حضرت
روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید
و زکوة از جانب چپ و نیکی به پدر و مادر برابر او مشرف میشوند و صبر بکناری میرود
و چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید با نماز و زکوة که دریابید
صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن ع مذکور
است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیف را که حجت
بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را
داخل قبر میکنند تلقین میکند که میگوید که خدا پروردگار من است و محمد ص پیغمبر منست
و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی من است و ذخیره
آخرت منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران من اند پس حق تعالی
میفرماید که حجت خود را تلقین کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات بهشت
پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند
صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش
شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوش هیأت تر و خوشبوتر و پاکیزه
تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب
چپ

چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای
سر است پس سؤال یا عذاب از جهتی که می آید آنکه در آن جهت است مانع میشود پس
آنکه از همه خوش صورت تر است بآن صورتها میگوید که شما کیستید خدا شما را
خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب
چپ گوید من زکواتم آنکه در پیش روست گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید
من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان به برادران مؤمنم پس ایشان گویند
باو که تو کیستی از همه ما بهتر و خوش روتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم ص
و ابن بابویه رضی الله بسند معتبر از علی بن الحسین ع روایت کرده است که آن حضرت در
هر جمعه در مسجد رسول ص مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه آن بود که ای
فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک
موت قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا
و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول
چیزی که از تو سؤال میکنند از دین تست که بآن اعتقاد داشته و از کتاب تست
که تلاوت میکرده و از امامیت که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند
از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس
حذر کن و خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن پرهیزکار و
عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان
خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس
جوابها نیکو میگویی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان
نیکو روی خوشخو و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی
زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت
میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و اما
ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا

مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در بدن اصلیست و
عام نیست و تابع سؤال قبرست و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی
بن ابرهیم گفته است در تفسیر وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امریست بین امرین
و آن ثواب و عقاب است ما بین دنیا و آخرت و این رد میکند قول کسی را که
انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت بکند و حضرت صادق ع فرمود
بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با
ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت
رسول ص امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازهٔ او
را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان شد و گاه جانب راست
و گاه جانب چپ جنازه را میگرفت و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر
شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت براو درست چید و
فرجها را بگل و سنگ گرفت و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد
ولیکن خدا دوست دارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای
سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار
خود بدرستی که بسعد فشاری رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله
از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود که چون ملائکه
بی کفش و ردا با جنازهٔ او میرفتند من تأسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل
بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با این مرتبت باو بعمل اوری گفتند که
ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهل خود بد خلقی میکرد و بروایتی دیگر در زبانش
غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول ص خطابی باو کرد و دستی
بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و فرمود که با سعد چنین میکنند و چون

ازین

ازین حالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او
میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که چون رقیه
دختر حضرت رسول ص بضرب و زجر عثمان ملعون بعالم بقا رحلت نمود حضرت
بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه ع در کنار قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش
در قبر میریخت حضرت آب دیدهٔ او را بجامهٔ خود پاک میکرد و دعا میفرمود
پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان
دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا ع سؤال
کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی
خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند خدا
بهوا پس میفشارد او را فشاری بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت رسول ص که عیسی ع گذشت بقبری که صاحبش را عذاب
میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی
سؤال کرد از سببش وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و
راهی اصلاح کرد و یتیمی جا داد و در عنایت که من او را آمرزیدم بکردهٔ فرزندش
او و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که ضغطهٔ
قبر از برای مؤمن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن
نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال
شمس روز جمعه از مؤمنان است خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت
دیگر هر که در شب جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور کند و علی بن ابرهیم
بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق ع که چون انکار سؤال
کنند در قبر و گویند نمیدانم ضربتی براو میزنند که هرچه خدا خلق کرده است
بترسد غیر از انسان و مسلط کرده اند براو شیطان را و دیدههای او مانند مس سرخ

باشد و کوید باو که من برادر تو ام و مسلط کرداند بر او مارها و عقربها را و قبرش
بر او تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندانهای هر طرف در دندانهای
طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب
و صواب نکوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر از
جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو کویند بخواب به بد
ترین احوال پس جا بر او تنگ شود مانند تنگی سرنیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش
از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند بر او مارها و عقربهای زمین را
که او را بگزند تا وقتی که خدا او را مبعوث کرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند
و کلینی از حضرت باقر ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است
مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از نبوت و
نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند
و در اطراف ایشان چیزی نبود که ایشان را از جا بدر آورد ناگاه همه میترسیدند و سر از
چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل ع مرا خبر داد که در قبر
کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آن را می شنوند و میترسند پس دانستم
دانستم که سبب فزع و خوف آنها بوده است پس پناه میبرم بخدا از عذاب قبر و ندای
از حضرت باقر ع روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر بر او
داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است
و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در بحار
بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل
الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل
را در قبرش نشانیدند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم
و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسانیدند گفت طاقت ندارم گفتند
چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروزی وضو

نماز

نماز کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه بر او زدند که قبرش
مملو شد از آتش و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع
سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات مییابد فرمود که پناه میبرم بخدا از آن چه بسیار کم است
کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه رضی الله عنها چون عثمان ملعون شهید کرد رسول
خدا ص بقبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم
گفت که بیاد آمد مرا آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند
رحیم سؤال کردم که او را بمن ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را بمن
ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا ص
در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت
سر بسوی آسمان برداشت و فرمود مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود و ابو بصیر گفت
فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه او برای آن بود که استخفاف بول میکرد و احتراز از آن
کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه برای آنکه با اهلش با خلق بدی سلوک
میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت فرمود ای مادر
سعد حتم مکن بر خدا که ابتدا از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که عمرو بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیده ام
که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هرچند گناه کرده باشند حضرت فرمود
که راست گفتم بتو والله که همه در بهشت اند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است
حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر ص
مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن میترسم والله بر شما در برزخ گفت برزخ
چیست فرمود قبر از روزیکه میمیرد تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار
معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت
کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او برمیگردانند
و سؤال میکنند از او آنچه میدانند از اعتقاد حقه چون جواب گفت دری از بهشت

بوی قبر او میگشایند بار و نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است
ضغطهٔ قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که
مؤمن بر روی آن راه میرود و فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه
رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من
ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است
میدانم با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان
این اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمهٔ
بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم
بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خوابیدن و دعای بعمل آمده باشد و گوییم که مراد
از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبهٔ عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و ا
مثال ایشان و ممکنست که احادیث عدم ضغطهٔ مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطهٔ
شدیده و منافات با ضغطهٔ خفیفه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطهٔ معاذ
اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد
و ضغطهٔ مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه
ابتلای او ببلای دنیا نیز از این جهت یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود
که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بوده و بعد از آن بشفاعت رسول
خدا ص و ائمه هدی علیهم السلام از مؤمنان رفع شد و این وجه قریبی است اگر
چه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست
که گفت از حضرت باقر ع پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای
آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در
یکروز و یکساعت میباشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر میگردند
و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه در
آنوقت نشد انشاء الله تعالی بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که از

توجیه

توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد
دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی در آنوقت تفضل
کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن ابتدای عذاب نمیکند و این ظاهرتر است
فایدهٔ سیم در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی از حبهٔ عرنی
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعهٔ
از بقعه‌ها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است
و بدرستی که آن بقعه‌ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی
بحضرت صادق ع عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد
حضرت فرمود چه پروا داری هر جا که باشد خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و
مغرب زمین نمی‌میرد مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی
گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می‌بینم ایشان را که حلقه
حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که
ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را
میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می
آشامند و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده
داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح ایشان وارد
میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال
او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینانی بهم میرساند از هر یک از
یاران و اصحاب خود سؤال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که
شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند
رفت بپائین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و بروایت دیگر
عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر
پا مدار و وعیدهای ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب

احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از
حضرت امام محمد باقر ع سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون
می آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید و چشمه ها
و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است
در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون
میروند ارواح مؤمنان در قبرهای خود در هر وقت شام از میوه های آن میخورند و
تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون شام
میشود باز بآتش برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت
راوی پرسید چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت
رسول ص قایل اند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی
ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که اینها در قبرهای
خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل نیکی باشد و از او عداوتی
ظاهر نشود از قبر او راهی میگشایند بسوی بهشتی که در مغرب خلق کرده است
و نسیمی براو داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب
میکند تا ببهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا
و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان
که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله
خود تعصب دارند پس میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا
در مشرق خلق کرده است و از زبانه و دود و فوران حمیم آن آتش برایشان
داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش
میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست
امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را
امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسید مرد

از جنت

از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و
غروب میکرد و اگر جنان آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابرهیم روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان
هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که اینها در بهشتهای دنیاست پیش
از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و با
مداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا
فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس
اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فغان و زیادتی
هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمینها فرمود
که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است اما آنها که سعادتمند اند
در بهشت اند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمین فرمود که در
بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطا
بخششی است از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها
و زمین متبدل و برطرف میشوند پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت
کرده است که مردی از حضرت صادق ع پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب
او میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر ایشان در بامداد و پسین حضرت فرمود که
ایشان در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد
از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان
خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که بامداد
و پسین در آن میباشند و فرموده دیگر برای آنکه بعد از این میفرماید که روزی که قیامت
قایم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت
امام حسن مجتبی ع روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه جمع میشوند
نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حضرت خدا نزد آنجا خواهند بود و ارواح کفار

بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است
از حضرت صادق ع که حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت رسول ص فرمودند که بدترین
آبها بر روی زمین آب برهوت است و آن وادی است در حضرموت که ارواح کفار را
در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که از عقب یمن
وادی هست که آن را وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مگر مارهای
سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آن را بلهوت میگویند
و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را به آنجا میبرند و از آب صدید در حلق
ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت
امام محمد باقر ع آمد و فرمود که از کجا آمده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد
و در آنجا وادی دیدم تاریک که هرگز نمی توان دید و بوم و هام و جغد
بسیار هست حضرت فرمود آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود بر
هوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آن حضرت
روایت کرده است که مردی آمد بخدمت رسول خدا ص و گفت یا رسول الله من
امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف
کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس
مهیا شدم و با خود مشک و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک
بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر فرود آمد و گفت ای
مرد مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو
بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را
باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر
آمد و گفت العطش العطش مرا آب ده که در این ساعت میمیرم قدح را بلند کردم
باز کشیده شد بقرص آفتاب و سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو
آب ندادم حضرت رسول ص فرمود که او قابیل پسر حضرت آدم ع که برادر
خود را

خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصایر الدرجات از عبدالله
بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم از حوض
کوثر فرمود که وسعتش ما بین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی
او را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون
برد پس پا را بر زمین زد و نهری پیدا شد که دو طرفش را نمیتوانست دید
مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نظرم
در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی میریخت از برف سفیدتر و از طرف دیگر
شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت
و در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن
شراب و در میان شراب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و
مجری آن از کجاست حضرت فرمود که اینها از چشمهاست که حق تعالی
در قرآن گفته است که در بهشت می باشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه
از شراب در این نهر جاری می شود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود
و در میان هر درختی حوریه و موهای سر ایشان آویخته بود که هرگز بان خوبی
مویی ندیده بودم و در دست هریک آنیه بود که هرگز بان نیکویی ظرفی ندیده
بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت
و اشاره نمود که آب بده چون دید خم شد که آب بردارد درخت با او خم شد
و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آنیه را باو
داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت
داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم و هرگز شرابی بان نرمی و
لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه
نظر کردم هر سه لون از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل امروز
ندیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود

حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده اینده آن
مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی آن جا میبرند و در باغستانهای
آن میچرد و از شراب های آن می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش
را می برند بوادی برهوت و در آن همیشه بعذاب می باشند و از زقوم آن
میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه ببرید بخدا از آن وادی و
ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکر روایت کرده است که با حضرت
صادق ع رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آن را
عسفان می گویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم
یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه که موحش مثل این ندیده
ام حضرت فرمود که ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود که این
کوهیست که این را کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم است
و در آنکوه می باشند قاتلان پدرم حسین ع خدا ایشان را در آنجا سپرده است
و از زیر ایشان جاری میشود نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم
و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هر وقت صح
از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من
و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کرده
اند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید
و ما را کشتید و از حق خود محروم گردانیدید و حق ما را غصب کردید و جمیع
امور ما را تصرف نمودید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال
آنچه را پیش فرستاده اید خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم
این کوه یک بجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در اینجا است و طا
قطان هستند در اینجا بر جهنم زیاده از ستارههای آسمان و قطرههای باران و قطرات
دریاها

دریاها و ذرههای خاک و هر یک موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و [illegible]
در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که چون روز جمعه و روزهای
عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح
مؤمنان و ایشان در عرصههای بهشتها ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده آ
که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند
رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقههای بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد
سبز بسته باشند که پردههای آن از یاقوت زرد تر و بر ناقهها از سندس و استبرق بهشت
پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقهها با زینت تمام حلههای بهشت در بر
و تاجهای از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشند و درخشند مانند
ستارهها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه
بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر میکند جبرئیل ع را که ملائکه آسمانها را باستقبال
ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند تا آسمان پایین تر ایشان را
مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای
نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها تا زیارت کنند اهالی خود را که در
دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را
از آنچه نخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد دیدن آنها از ایشان
پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشان است بایشان مینمایند و بزیارت
قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنها است میروند و چون مردم از نماز فارغ میشوند
ندا میکند جبرئیل ع در میان ایشان که برگردید بسوی غرفههای بهشت پس برمیگردند
چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از
برای مؤمنست حال کافر چونست فرمود بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک
و روحهای خبیث چند اند که ساکن کرده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه
کبریت در آنجا معذب اند و فزعها و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبث

ایشان که در زیر خاکند بمنزلهٔ کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و
پیوسته آن بدنها خایف و ترسان اند و روحهای معذب اند بانواع عذابها
و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس اند در روحی و راحتی نمییابند تا آنکه قایم علیه السلام
ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگرداند و حضرت
قایم ع گردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد
الاباد در آنجا معذب خواهند بود مولف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان
در عالم برزخ در خلد اند که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که بهشت
در زمین میباشد و آن احادیث بیشتر معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص
بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید البته اعتقاد کرد
و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آن است که نفس بعد از
موت باقیست و اگر محض ایمان دارد منعم است و اگر محض کفر دارد معذب است
و اگر مستضعفست که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام
نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد نشسته میباشند و اطلاعی بر اختلاف
مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند بیلادی آمد که تفحص دین حق
بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و
با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند
و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ ثوابی و عذابی و تنعمی نخواهد
بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدالت خود یا بفضل خود با
ایشان سلوک کند و سایر مردم را روح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن
یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان
سؤال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب
میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حقست و سؤال از بعضی ساقط میشود
مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقطه
میشود

میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق
میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و
تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است که روح را المی واقع شود بسبب
بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته
است و میداند که بآن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و
باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی و تنگی روح و حرکت
روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام
بشکلهای ایشان و مشاهدهٔ اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه در آن باب
وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر
اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکنست تصحیح
بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه
در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و ما ینفی شرعا و عقلا از قول بآن نیست
البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم میآید باطلست چنانچه دانستی
و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و معلومست
که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل
در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید
و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه گفته است
که از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه
معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود
کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین
روایت وارد شده است که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در
اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر وارد
شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی

از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون صور بدمند انشا میکند
جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح را بهمان
بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد میبرند و ابد الآباد
در آن متنعم میباشد اما جسدی که بآن بر میگردد به ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل
آن مینماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود با آن تعدیل بالجماع و تعب و
ماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل
قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میباشد بآن و آتشی که معذب میگردد بآن
تا قیامت پس خدا انشا میکند جسد او را که مفارقت کرده است از آن در قبر و بر میگرداند
روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد و همیشه در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکند
که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت که پیش از نفخ صور
واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید
بر او ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون
آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را
با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است
تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج بعضی سد ایشان از هر بلندی بسرعت
بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند
که رسول خدا ص فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار
صد امت اند و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان
سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرضشان
مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر
یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف و نمیگذرند بفیلی و شتری و
خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند
و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق
و در بابر

و دریاچه مازندران را خراب میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث در این باب
معتبر وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان
نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید
آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها
ضرور نیست دویم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیوم بیرون
آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید
بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده
باشد یا کسب نکرده در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا ص روایت کرده
آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مراد
و قیامت و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیات پروردگار
طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ
طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طالع
شود همه کس ایمان می آورند و ایمان با ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم
نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع نماید هر که ایمان
آورد ایمان او را نفعی نمیدهد چهارم دخانست که در احادیث سابقا مذکور
شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین
یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی را
که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردناک و پروردگارا عذاب را از ما دور
کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما
دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته
اند که دخان آیتی است از شرایط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای
کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بر مؤمنین
از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و

وجهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود این را از ابن عباس و حسن بصری و
دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام بعمل وارد شده است این
و تفاصیل روایتها بنظر نرسیده است بهمین جهت مخالفان باید و در واقع بعضی گفته
اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول ص شد مخالف احادیث
معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان
در رجعت ظاهر خواهد شد فصل دوم در بیان نفخ صور است و فنای ایشان
بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه
وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صوری عظیم آفریده یعنی
بوقی که یکطرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق
شده است آن بوق را در دهن دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه او را فرماید
حق تعالی بدمد در صور چنانکه حضرت سید الساجدین ع در صحیفه کامله
فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو
رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آنگاه بیدار و زنده میکند
داند بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی
در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کردیم ایشان را و در طه فرموده
است روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره
مؤمنان فرموده است پس هرگاه بدمند در صور نسبها در میان ایشان نخواهد
بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است روزی که بدمند در صور پس
بترسند هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند از شدت خوف میمیرند
مگر کسی را که خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک
صدای عظیم که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله
باشند و مراد نفخه اولی است که باز میمیرند و مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا
شود

شود در وقتی که مردم جامه ها گشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامه ها را
نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد و هنوز بدهانش
نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی
اهل خود و خانه های خود بر میگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر
الزمانست که صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه
باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد و
وصیتی نمیکند پس حق تعالی بدویم را فرمود که نفخ کرده شود در صور پس ایشان از
قبرهای بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرصه حشر و محل حکم او بسرعت روند و
گویند وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کرد از جای خوابهای ما این آنچه
وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدا پس همه ناگاه
در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است که انتظار نمیکشند مگر
یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در سوره زمر فرموده است و نفخ کرده
میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند
پس بار دیگر در صور دمیده میشود پس ناگاه ایستاده اند ایشان و نظر میکنند یا انتظار میکشند
که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره قاف فرموده است که دمیده میشود در صور
آن روز است که وعیدهای خدا بعمل می آید و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی
که ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی
آن روز است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم
و بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند
بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در سوره مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند
در ناقور یعنی در بوق پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس
از آیات کریمه معلوم شد که نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که باعث
جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند یکدفعه و دیگری در وقت مبعوث

شدن که بآن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته‌اند
که سه مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که میترسند و نفخهٔ دویم نفخهٔ صعق است
که میمیرند و نفخهٔ سیوم نفخهٔ قیامت که زنده میشوند و از قبرها بیرون می‌آیند و
این قول نادرست و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخ نیست و تاویلی که بعضی کرده‌اند
که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بیوجه است
و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی
بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
ع سؤال کردند که فاصله میانهٔ نفخهٔ اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت
فرمود که آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا بن رسول الله چگونه میدمند در صور
فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا
پس فرود می‌آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک
بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می‌بینند که با صور
بزمین می‌آید میگویند خدا رخصت داده است مردن اهل زمین و آسمانها را
پس اسرافیل فرود می‌آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین
اسرافیل را می‌بینند میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین پس
در آن صور میدمند و صدا بیرون می‌آید از طرفی که بجانب زمین است پس
در زمین هیچ صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می‌آید از طرفی
که در جانب آسمانهاست پس در آسمانها هیچ صاحب روحی نمیماند که میمیرد مگر
اسرافیل پس حق تعالی میفرماید با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت
میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می‌آیند
و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت می‌آیند و هبا میشوند و بر طرف
میشوند و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین
بغیر زمین یعنی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد و نباشد
وکوه

وکوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را پهن کرد
و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال
او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله
بصدای بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست
پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید که از برای
خدای یگانهٔ قهار است و منم قهر کردم خلایق را و میرانیدم همهٔ ایشان را منم خدای
وندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق
را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را
بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا
از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر که زنده شود و برخیزد
چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق
از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در اینوقت و تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زهد حسین
از جبیرة بن زراره روایت کرده‌اند که از حضرت صادق ع شنیدم میگفت که چون بمیراند
حق تعالی اهل زمین را تأخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است
ایشان را و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را بر اینحالت میگذارد در مثل آنچه
خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف
آن پس میراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تأخیر میفرماید
پس میمیراند اهل آسمان سیوم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع آسمانهای
گذشته و اضعاف آن تاخیر می‌نماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تأ
خیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را
و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تأخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز
بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید میکند پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل
اضعاف جمیع زمانهای گذشته تأخیر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را پس باز

مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کیست پاد
شاهی امروز پس خود در جواب میفرماید که از خداوند یگانهٔ قهار است کجااند
جباران کجااند آنها که با من خدائی ادعا میکردند کجااند متکبران پس خلایق
را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت که من عرض کردم که چنین چیزی می
باشد بسیاری طولانی شمردم این زمانها حضرت فرمود زمانهای پیش از
آفریدن خلایق درازتر است آیا بر آنها مطلع شدید بر اینها نیز مطلع
خواهید شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار
سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن
صور هلاک میشوند و این خبر را چون راوی آن جهالتی دارد معارض آنها
و اخبار دیگر نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم می
مطلق گردند چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و استبعا
د جمعی که میکنند که هر گاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بیفایده
و صورتی ندارد دفع آن اگر چه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست
هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است که در آن لطفی هست نسبت بمکلفین
که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بر ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا
در نظر ایشان بی اعتبار گردد و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان
بقدرت حق تعالی و تفرد آن در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت
در آن شکی نیست که جمیع زنده‌ها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده
می شوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد همه چیز غیر جناب
مقدس الهی است معدوم بالمره است یا ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر آنها
از آسمانها و زمینها و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی آنها
بر میگرداند یا هیچکدام از آنها معدوم بالمره نمیشود و اجزای آنها متفرق و
پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه را با هم جمع میکند

و روح را

و روح را با آنها بر میگرداند متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر
آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار دلالات کرده اند و
قایلان بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا
وجهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قایلون
بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه
است مانند قصهٔ ابراهیم و عزیر علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست
و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم بهر یک از طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر
متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد
آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید
گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تأویل میکنند در معنی
بتفریق اجزا چنانکه در قصهٔ ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره
صریحست در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت که حضرت صادق ع در جواب زندیق
فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشوند اشیا
و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا
کرده است مدبر آنها و آن چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در
میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند
مذکور است که اوست فانی کنندهٔ اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل
مفقود آنها و نیست فنا کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب‌تر از بوجود آوردن
از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان
و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای
ایشان و عاجز گردند قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده بآنکه مغلوب
شده اند و اقرار کنند بعجز خود از انشای پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بلا

که حق تعالی خبر میدهد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانچه پیش از آفریدن
آنها چنان بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی
معدوم میکرد در انوقت اجلها و وقتها و زایل میکرد سالها و ساعتها پس هیچ چیز نخواهد
بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد
قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت
بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای
تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر
دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد نیافرید و بعد از آفریدن
که آنها را فانی میکرد از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده
باشد یا بار و سنگینی و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از
فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید
و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز اعاده
معدوم و جمعی که از برای تصحیح معاد یا قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده
نمی بخشند و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا و هرگاه چیزی را از کتم
عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از عدم مثل ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان
بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند دور است اما اخبار افنای
مطلق بحدی نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال
بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است
که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است
از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه های فلاسفه
راه تاویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بر پیچیم آسمانها را مانند
پیچیدن نامه ها و فرموده است که هرگاه شق شوند آسمانها و برنگهای مختلف نمایند
و باز فرموده است که شق شود آسمان پس در آن روز سست باشند و فرموده است و فتح
که آسمان را

که آسمانها را از جای خود دور کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب
در مواضع متعدده فرموده است که نورشان بر طرف شود و آفتاب و ماه بیکدیگر جمع
شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده متحرک شوند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره
ها بهوا روند و با زمین هموار شوند و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها
و بلندیها از زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شوند
و فرموده است و سؤال میکنند از تو یا محمد ص از کوهها پس بگو که میکند آنها را پرو
ردگار من کندنی پس میگذارد زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن نه پستی
و نه بلندی و علی بن ابرهیم در تفسیر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون
خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند
پس جن و انس را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر
آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد و دیگر دور برابر آسمان اول
و بر این ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس امری بزیر آید با
گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه که یا معشر الجن والانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه
جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ
کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید
که در این وقت رسول خدا و امیرالمؤمنین ع و شیعیان او در کجا باشند فرمود که ایشان
محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس این آیه خواند که مضمونش اینست
هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند
پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیرالمؤمنین ع است و علی بن ابرهیم
از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را
در یک بقعه زمین و وحی نماید باسمان اول که بیا باهر که در توهست پس فرود
می آید آسمان اول با دو برابر آنکه در زمین است و آسمان دویم فرود می آید با دو

وبرابر جمیع آنچه در زمین است واهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزبرها
میآیند باد وبرابر سابق بیرون جن وانس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی
ندا میکند ایشان را بان آیه که گذشت پس نظر میکنند که هفت طوق از ملائکه با ایشان
احاطه کرده است واز هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت فصل هشتم در بیان حشر وحوش است
حق تعالی فرموده است وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی هرگاه که وحشیان محشور شوند
وفرموده است که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا
فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی
زمین ونه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما یعنی آنکه ایشان را خلق
کرده است حق تعالی ایشان را خلق کرده است وحفظ مینماید وروزی میدهد وتقصیر نکرده ایم
وترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس
بسوی پروردگار خود محشور میشوند ومشهور میان مفسران آنست که مراد
از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت وبعضی گفته اند مراد مردن ایشان
است در دنیا ومشهور میان متکلمین خاصه وعامه آنست که ایشان محشور میشوند وقتاده
از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص وتدارک
مظالم ایشان بکنند ومعتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت
تا عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن وکشته شدن وغیر آن بیابند
وچون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد واگر
خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است واشاعره گفته اند که
بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار
را برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید که بمیرید
پس همه میمیرند ودر مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند
وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان از عوض از المهائی که بایشان
رسیده است در دنیا وانتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان
آنچه

آنچه مستحق آن بوده اند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان
متنعم خواهند بود همیشه وآنها که میگویند که عوض منقطع است وبعضی میگویند که خدا
عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلاً وعامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول
خدا فرمود که حشر میکند خدا تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم ودواب ومرغان
وهر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آنروز که حق تعالی حق بیشاخ را از شاخ
دار میگیرد پس میگوید خاک شوند واز این جهت کافر میگوید یَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و
آرزو میکند که او نیز خاک شود ومعذب نگردد واز ابوذر رضی الله روایت کرده اند
که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلعم بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت
فرمود میدانید بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود
ولیکن خدا میداند ودر میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد وکلینی وبرقی
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه
است گناهی که آمرزیده میشود وگناهی که آمرزیده نمیشود وگناهی که امید میداریم برای
صاحبش وامیدواریم وبر او میترسیم واقل گناه بنده ایست که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه
عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر وکریم تر است وجلالتر که بنده خود را دو بار عقاب
کند دوم ظلم بندگان نسبت بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب بندگان شود
قسم یاد کند وفرماید که بعزت وجلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده
اگرچه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند واگرچه شاخ زدن حیوان شاخ دار
حیوان بی شاخ را باشد پس قصاص میکند وحقوق بعضی را از بعضی میگیرد
تا آنکه از حدی از برای احدی نزد او مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب
سوم گناهیست که خدا آنرا پوشانیده باشد بر بنده خود وروزی او کرده باشد
توبه را پس او خاشع وگریان است برای گناه خود وامیدوار است رحمت پروردگار
خود را پس ما نیز برای او چنانچه که او از برای خود امید داریم از برای او رحمت
را ومیترسیم بر او وعقاب را مولف گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنانست

زیرا که کافرانرا در دنیا و آخرت هر دو عقاب مینماید و خوف سیم و خوف برا و
باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجبست
بس وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه
منقولست از رسول خدا صلعم که فرموده که در قیامت چهار کس سوار خواهند
بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او او را پی کردند و دخترم فاطمه
ع بر ناقه غضبای من و علی ابن ابیطالب ع بر ناقه از ناقههای بهشت و در بعضی
از روایات بجای فاطمه ع عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا و در اخبار مانع
الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای
محشور گرداند که هر صاحب نیشی بنیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر دولی
او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم ناقه را
دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آن حضرت فرمود کجاست صاحب این
ناقه بگوئید که مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از
حضرت صادق ع روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج
بران بکنند انرا از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلعم منقولست
که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا روایت
کرده اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانند در بهشت میباشد مگر حمار بلعم بن باعور
و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و درین باب اخبار بسیار است
پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک
ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای
بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و انها که مذکور شد
داخل بهشت میشوند و انها بثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع
حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا
اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند و اما سایر مکلفین

از ملائکه

از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند
و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده اند چنانچه از بعضی
روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان
ثاب اند بایمان و اعمال الصالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف
میباشند اکثر را اعتقاد انست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است
از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم
گفته است که از حضرت باقر ع پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند
فرمودند ولیکن خدا را حظیرهاست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فا
سقان شیعه در انجا خواهند بود بمحض این روایت اینمعنی ثابت نمیشود و مجمل
باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملانرا البته عطا میفرماید و ظاهر
انست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان نعم
بهشت بر انس و جن هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف ان میکند و
بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی
جماع نکرده است حوریان ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند
بر انکه ایشانرا ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه اینست
که حوریانی که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و انچه بجن میدهد جنی
با او مقاربت نکرده این استدلال ضعیفست و توقف درین باب اولی است
فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست میان
اصحاب ما در انکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است
والذین واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء یعنی
آنها که ایمان آورده اند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق
ساختیم بایشان ذریت ایشانرا و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران ایشان بسبب
چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است

که ایشان را با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد با طفالند که عمل
ایشان قاصر است از آنکه به درجه پدران برسند حق تعالی ایشان را به درجه پدران
ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند
و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت
کرده اند از حضرت امیر المؤمنین ع که رسول خدا ص فرمود که مؤمنان و او
لاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه ع تربیت میکند
و بعد به میدهد به پدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند
پسران را به پدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی
از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که تزویج میکنید
زن خوش روئی را که فرزند بیاورد و در بدرستی که من مباهات میکنم بشما
با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن ایستاده میبا
شند و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشان را
حضرت ابراهیم ع و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و ز
عفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات
که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و خویشان مؤمن ایشان مرده است
باو میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا دهد
تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه ع با ایشان
میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمن
را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را به درختی
در بهشت که پستانها دارد مانند پستان گاو در قصری از مروارید چون روز
قیامت

قیامت شود ایشان را جامه‌های خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بعد به
پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت
و اینست معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب
معتبره از حضرت باقر ع روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص در شب
معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم
ابراهیم ع گفتند او با اطفال شیعیان علی است ع چون داخل بهشت شد دید که
حضرت ابراهیم ع در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای
گاو و اطفال الجنة از پستان میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بدر رود
می‌آید حضرت ابراهیم ع برمیخیزد و پستان را بدهان او میگذارد پس سلام
کرد بر حضرت رسول ص و از احوال حضرت علی بن ابیطالب ع سؤال کرد و گفت
او را در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت
او را بر اهل ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا
سؤال کردم که ایشان را بکنیم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع
میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن مییابد مؤلف گوید که ممکنست که بعضی را
بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام با اول بحضرت فاطمه ع دهند و آنحضرت
با ایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدرانند
در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند که ایشان به بهشت میروند
و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میدانست
که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت میبودند ایشان را به بهشت میبرد
و اگر میدانست که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد
و بعضی گفته اند که داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خوا
هند بود و خلافی نیست متکلمین شیعه را در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند
و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود

وبعضی گفته‌اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثان شیعه را
اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان
مثاب و معاقب خواهند کرد و اینست موافق احادیث بسیار که درین باب وارد شده است
چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت
امام محمد باقر ع که چون روز قیامت شود حق تعالی حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و
بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل
ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مثل
زمان جاهلیت که بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور
خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز بر او حجت قایم نشده باشد و
ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف
نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس بهر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری
بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که
پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و
سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی
الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده‌اند که چون روز قیامت شود اطفال را و
مرد پیر خرفی که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر
مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما
حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان تمام میکند با آنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد
تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت
کرده است که از حضرت صادق ع سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی
که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و
آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود
و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا بای

سند

سند مثل آن روایت کرده است در باب کر و گنگ و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی
بسند معتبر دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند
و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که را خدا داند که او
از اهل سعادت است خود را در آن آتش می اندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا
داند که او شقی و بدعاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را
بآتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر میکنی که بآتش برند و هنوز قلم بر ما جاری
نشده است خداوند جبار میفرماید که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید
پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را
امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است در طریق عبد الله بن سلام که گفت
سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله
گفتم پس اولاد مشرکین در بهشت‌اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز
قیامت شود خدا امر کند آتشی را که آنرا فلق مینامند و بدترین اشیای جهنم است در غلاف
پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا امر میفرماید
که بدمد بر روی خلایق و بدمیدن او از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها
بر طرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها بر طرف میشوند و زنان حامله فرزند
می افکنند و دیده‌ها تار میشود و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس چون
حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته
که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم
شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی
افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع
نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر درین
باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب
کلام انکار این کرده‌اند و میگویند که در آخرت تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار

جزای مؤمنان بهشت است و از جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت
و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود **مؤلف گوید** که استبعاد دارد که قیامت از برای
بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت
روایت کرده است از زراره که حضرت صادق ع فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که
بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود
فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت و بظاهر دعوی امامت
نمیکند پس هر که بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون
یعنی میگردد بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود
که پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشتند که ایشان را ثواب دهند و گناهی نداشتند
که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول ص
پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشت اند بر صورت پسران
آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی این حدیث را در تاویل آیه
روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
سوال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ میمیرند فرمود که سوال کردند از
احوال ایشان از رسول خدا ص فرمود خدا داناتر است با آنچه ایشان خواهند کرد حضرت
فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را
بخدا بگذارید **مؤلف گوید** که اصل درین باب اینست و مجمل آن باید دانست که دلایل عقلیه
و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند در باب
اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا
عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر
که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهند کرد پس تا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب
و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است
و بعضی

و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنه باین قایل شده است چنانکه
بخاطر می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت میبرد
و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در
بهشت و در بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه درین حدیث صحیح وارد شده است علم
ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه اقتضای عدالت حق تعالی است با ایشان سلوک میکند
و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل
بهشت کنند بنحوی خواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانچه
ملائکه لذت مییابند از خدمات مرجوعه با ایشان والله یعلم **فصل دوم** در بیان میزان و
حساب و سوال و در مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن
مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق
فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا
انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است
پس هر که سنگین باشد ترازوهای او پس ایشان رستگاران اند و هر که سبک باشد ترازوهای
او ایشانند زیان کاران جانهای خود را بسبب آنچه بودند که با آیات ما ستم میکردند و در سوره
انبیا فرموده است و مینهیم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده
نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آنرا می آوریم در میزان
عمل او و ما کافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده
است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف
اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا
در قیامت ترازوی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را
در آن می سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت
نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزنی نمیدارند و قایم
بنفس نمیباشند پس گفته اند صحایف اعمال را میسنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از

حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه‌ها را وزن
میکنند وبنا بر این باید تحقیق صحیفه‌ها را در خود اعمال الوزن قرار دهد وبعضی گفته‌اند اعمال
حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو واعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای
تاریک سیاه وآنها را با یکدیگر وزن میکنند وبعضی بتجسم اعمال قایلند ومیگویند
باعتبار اختلاف نشأت انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم ومعرفت در عالم رؤیا
بآب شیر مصور میشوند واین محل نظر است از طریق عقل بسیار دور است وبا معادی که اهل
اسلام قایل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایل اند واختلاف نشأت
قایل نیستند وبا این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است واقرب بعقل آنست که حق تعالی
مناسب آن اقوال وافعال واخلاق انجوهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه وقبیحه که
حسن وقبح آنها مصور ومعاین گردد ولیکن با مذهب کسی موافقت که معاد را در عالم مثال
وخیال واجساد مثالیه قایل باشد وایضا خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن
که آیا از برای همه کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر کس جداست وبر تقدیر جدا بودن
هر کس را یک ترازوست یا باعتبار عقاید واعمال واخلاق وانواع افعال ترازوهای
متعدد است وچون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافی
است وجمعی از متکلمین خاصه وعامه قایل شده اند بانکه میزان کنایه از عدالت وموا
زنه میان مقادیر ثواب وعقاب اعمال بر وجه عدالت ومیگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت
حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازوست واگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند
ومیتواند گفت که خوب حسابی چند آوردی وبحیله این ترازو را ظاهر کردی من
چه دانم که این بروجه عدالتست پس فایده در این کشیدن نیست وموید اینست آنکه در
احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق ع
از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی وسبکی داشته باشد وکسی محتاج
است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند وثقل وخفت آنها را نداند وخدا را هیچ
چیزی بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالت پرسید که پس

معنی

معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود
عمل خیر او وکلینی وابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت
صادق ع پرسیدند از معنی قول حق تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که
موازین انبیا واوصیای علیهم السلام اند وشیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال
وجزای آنها وهر جزئی را در موضع خود قرار داده وهر حقی را بصاحبش رسانیدن
وآن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوهاست مانند ترازو
های دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد واعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال
عرضی چند اند واعراض را وزن نمیتوان کرد وموصوف بخفت وثقل میشوند
بر سبیل مجاز مراد آنست که هر که ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد واستحقاق
ثواب عظیم داشته باشد وآنچه خفیف وسبک باشد یعنی قدرش کم باشد و
صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد وحدیثی که وارد شده است که حضرت
امیرالمؤمنین ع وائمه از ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل
میان اعمال میکنند وحکم میکنند در آن باب بعدل وثواب درجات ودات ومیگویند
فلان نزد من در میزان فلانست ومراد آنست که نظیر اوست وآنچه حق تعالی در حسنات وخوف
از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمال اثری ندارند وهر که را چنین کنند از تبعات
آنها خلاص نمیشود وهر که را خدا عفو کند آن وفایز میشود بنجات وکسی که
سنگین باشد موازین او که استحقاق ثواب بیشتر زیاده باشد ایشان رستگارانند وهر که
سبک باشد موازینش یا آنکه طاعتش کم باشد ومستحق ثواب نباشد پس ایشان زیان
کارانند آنهایی خود اند ودر جهنم مخلد خواهند بود وقرآن مجید بلغت عرب
نازل شده است وحقیقت ومجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید
که باین وجوه عقلیه واستبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکلست اما
چون روایات در این باب متعارض است باید بر اصل میزان اعتقاد کرد ومعنی
او را بعلم ایشان گذاشت وجزم باحد طرفین مشکلست واما احتیاط در سؤال وحکم

در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها بر جمله واجبست و در
آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است
که از برای ایشانست سوء حساب و فرموده است که بسوی ماست برگشتن ایشان
و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان
فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی
حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر
گوسفندی و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که خدا را مشغول نمیکند حساب احدی
از حساب دیگری و ابن بابویه در رساله اعتقادیه گفته است که اعتقاد ما در حساب
و میزان آنست که اینها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بر حجتهای خود
میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را
میکند و اوصیا متولی حساب امت میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسول
و ایشان گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما
و بوده باشید شما گواهان مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان
در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه
شاهد منه و شاهد امیرالمؤمنین ع است و حضرت صادق ع فرمود که موازین انبیا
و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد
میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین یعنی از دین
میکنند و اما از غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی
فرموده است فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان یعنی پیروان رسول و سؤال کرده
نمیشوند از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه نه غیر ایشان همچنانکه
در تفسیر اهل بیت وارد شده است که هر که را حساب میکنند او معذبست اگرچه بطول
بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمی‌یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود
مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگان را از اولین و آخرین بجمله اعمال

ایشان

ایشان بیک خطاب و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری نمیشنود
و گمان میکند که او مخاطبست و بس نه دیگری و مشغول نمیکند او را مخاطبه و فارغ میشود
از حساب اولین و آخرین در مقدار یکساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از
برای هر کس نامه که او را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده
است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده
نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میکند او را و میگوید بخوان نامه خود را
نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان
میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای
ایشان و خواهند گفت به پوستهای خود که چرا گواهی بر ما گفتید بسخن آورد ما را
آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه
و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین
نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که از برای اهل
شرک ترازوها نصب نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و ایشان را فوج فوج بجهنم میبرند
و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و
ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده اند که
در قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کنند از او از
چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او که در چه
چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است
و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده
است که چون روز قیامت شود بنده مؤمن را از برای حساب باز دا
رند دو مرد را بیاورند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر و یکی غنی
در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم
که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در دون یا جور

کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو در آن واجب شده باشد که داده یا
باشم یا نداده باشم و روزی را بقدر کفاف میدادی بقدر یا بخیر میدانستی که
مرا کافیست پس خداوند جلیل فرماید راست میگوید بنده مؤمن بگذارید تا
داخل بهشت شود و او غنی ماند تا آن قدر عرقی از او جاری شود که اگر چهل شتر
بیاشامند کافی باشد اینها آنرا پس داخل بهشت شوند آن فقیرها و گوید که چه چیز
تو را حبس کرد گوید که طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات
ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود گرفت و ملحق کرد اینکه مرا بتوبه
کاران پس گوید که تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم
بهشت تو را تغیر داده است که من تو را نشناختم و در کتاب زید حسین بن سعید
روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر ع آمد و گفت یا بن رسول الله ص
من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر واحدی از مخلوقین مطلع نشده
است و بر من گران است و تو را از آن جلیلتر میدانم که او را بتو عرض کنم حضرت
فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود کند و او را
بر یك یك از گناهان او مطلع کرداند و بیامرزد و بر او هیچ مطلع نکرداند
نه ملك مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او مستور
دارد که موجب رسوایی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوند
و اینست معنی قول حق تعالی اولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله
غفوراً رحیما یعنی ایشان که بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا
آمرزنده و مهربانست و بروایت شیخ طوسی فرموده که مؤمن گناهکار را میآورند
در روز قیامت در مقام حساب با نمیدارند و حق تعالی خود متوجه حساب
او میگردد و مطلع نمیکرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را به او
میخواند چون اقرار به همه گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند
که بدل کنند گناهان او را بحسنات و ظاهر کردانید آنها را از برای مردم که این بنده

یك گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت برند و اینست تاویل این آیه در گنا
کاران از شیعیان ما است و بسند معتبر در عیون اخبار الرضا ع روایت کرده است که رسول
خدا ص فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریك قرار داده باشد
که او را بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که
از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده
اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین ع با محمد ابی بکر با اهل بصره نوشت فرمود که هر که
عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با و عطا میفرماید و
مهمات او را در هر دو نشاه کفایت میکند و حق تعالی میفرماید ای بندگانی که
ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده
اند در این دنیا نعمت حسنه است زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان
مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را
بآن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی وزیادة یعنی برای آنها که
نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در
دنیاست و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی
هست یا در گناهی که کسب کرده است از او در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از
حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که با نمیدارند در قیامت بنده را از حق تعالی
پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرا
میگیرد اعمال او را و حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید
میان خیر و شر او و اگر مساوی باشند عملهای او حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند
و او را داخل بهشت میکرداند و اگر خیرش زیادتی بکند حق تعالی بآن زیادتی او را
ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرك کرده است
یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را میآمرزد برحمت خود و اگر
خواهد تفضل میکند بر او بفضل و بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق ع

روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس انچه خلاف است
او از خدا سوال میکنیم که از برای ما ببخشد پس او از برای ما است و انچه حق ما است با ایشان می بخشیم پس
حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصائر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می
آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من که چه
کردید با کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق ع در تفسیر
این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی بدرستیکه گوش
را سوال میکنند از انچه شنیده است و چشم را از انچه دیده است و دل را از انچه اعتقاد کرده است
و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده را از برای آنها حساب
نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را
از برای او محافظت نماید از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند گفتند حق تعالی میفرماید
ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سوال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد
مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید
و خلاف نموده اید بعضی گفته اید آب سرد است و بعضی گفته اید طعام خوش بوی نیکو است
و بعضی گفته اید که خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق ع
مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سوال نمیکند بندگان را از چیزی
که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین
قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که آن برای مخلوقین نه
پسندیده اند و ایشان را نهی از آن کرده است ولیکن نعیم محبت اهل بیت است و موالات
و اعتقاد بامامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و او را
نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند به نعیم ابدی بهشت که
زوال ندارد و بتحقیق که مرا خبر داد پدرم از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین ع که رسول خدا

فرمود

فرمود که یا علی بدرستیکه اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت
بوحدانیت خدا است و آنکه محمد رسول او است و آنکه تو که ولی و صاحب اختیار مؤمنانی
بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت
پس هر که اقرار کند و اقرار نماید بانها میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند
معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون
روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی
عیب بر وشنی که در دنیا خلق شده بودند در یک صحرا براند ایشان را تا انکه بایستند
در عقبه حشر و از ازدحام بیاورند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند
پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است
از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداها
های ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد
و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل
ندا کند ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم عادلم و ظلم نمیکنم
و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمه های
مردم را بحسنات و سیئات تقاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذارد
از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر آنکه صاحبش بر او ببخشد و من او را
ثواب بدهم پس ببخشند بر یکدیگر و مظلمه های خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده
باشد که ستم در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان
میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمه های خود از ایشان میکنند و مدتها
بر این حال میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میگردد و بروایتی
دیگر عرق ایشان تا نصفهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر
ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات یابند پس منادی
ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای بر هر دو کار خود را بشنوید چون خاموش شوند

ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه‌ها را بر یکدیگر ببخشید وازین عقبه خلاص
شوید واگر نه میبخشید مظلمه‌های شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد شوند ومظلمه‌ها را ببخشند
با میدانکه ازین شدت نجات یابند وبعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمه‌های
ما از آن بزرگتر است که ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره‌ای
القصرهای جنت الفردوس بیارایید بانواع نعمتها وظرفهای طلا ونقره وحوریان وغلمان در
نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید واین
قصر را مشاهده نمایید چون نظر کنند هر یک آرزوی کند که آن قصر از او باشد پس منادی
ندا کند که این قصر از کیست که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر ایشان عفو کنند وخلاص
شوند وقلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که
مظلمه احدی از مسلمانان بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند
ای گروه خلایق خود را مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب
در آیند نزد عرش الهی ودیوانها گشوده شود ومیزانها برپا شوند وپیغمبران وشهدا که
گواهان بر خلق‌اند وهر امامی گواهی دهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر
الهی نموده است وایشان را ببوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا بن رسول الله
هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت
وحال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که محو اندازند از گناه مسلمان بقدر آنچه
از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب آن مظلمه با
عذابی که بسبب کفری که دارد بقدر آنچه مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید
که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرد فرمود که از حسنات
ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند ومیافزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات
نداشته باشد چه میکنند فرمود که از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند وبر گناهان
ظالم میافزایند ودر علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرضی می
آید وشکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند

واگر حسنه نداشته باشد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید که از آیات واخبار
معلوم شد که حقیقت اصل حساب وسؤال در قیامت معلوم است وخصوصیات آنها
که از کی حساب وسؤال میکنند وکی را بی‌حساب ببهشت معلوم شد که حقیقت اصل حساب و
سؤال در قیامت معلوم است وخصوصیات آنها که از کی حساب وسؤال میکنند
وکی را بی‌حساب ببهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست وایضا نیست که از چه چیز سؤال
میکنند وحساب مینمایند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال ونعمتهای دنیا
سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه وخاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است
واز برای حرامش عقاب ودر احادیث سابقه گذشت که در ماکول وملبوس ومنکوح
حساب نمیباشد واز ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل بآن بی‌حساب
ببهشت میرود پس آنچه در باب بی‌حساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص
عمومات حساب خواهد بود وحساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد وجمع
میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت
بمؤمنان باشد وحساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن امور ضروریه
باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد وحساب کردن در غیر امور ضروریه مانند اسراف
وتبذیر وصرف در محرمات وکسب کردن از وجوه غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت
جمع کردن وعمر را در تحصیل آن ضایع کردن وبدانکه احادیث مختلف است در باب
عریان محشور شدن وپوشیده مبعوث شدن در بعضی روایات وارد شده است
که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت
ودر احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آن
آنها محشور خواهند شد وممکن است که اول در باب غیر مؤمنان باشد مطلقا یا غیر
مؤمنان کامل باشد ودوم در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید
اطمینان باشد **فصل یازدهم** در بیان سؤال از رسل وشهادت شهدا ودادن نامه بدست
راست وچپ وبعضی از احوال واهوال قیامت حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند

خدا رسولان را و فرماید که چون بعد آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی
بسیار داننده غیبها و فرموده است که ما البته سوال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان
فرستاده شده است و البته سوال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و
ما غایب نبوده ایم از کردهای ایشان و فرموده است که چگونه خواهد بود حال امتها در
وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که در روزی
که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و
فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده
است که از برای ایشان است عذابی عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان
و دستهای ایشان و پاهای ایشان با آنچه میکرده اند و دادن نامه سعدا بدست راست
و اشقیا را بدست چپ و در روایات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است
که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند
امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد
از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که
نفع میدهد راستگویان را راستی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود
و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه خدا
نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش حق تعالی باز دارند
و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که طلبند بندایی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن
عبدالله پیغمبر عربی قرشی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس
بصاحب و امام شما علی بن ابیطالب ع را بطلبند پس بپا ایستد از جانب چپ رسول خدا
بایستد پس امت محمد و ذریت آنحضرت علیهم السلام را [illegible] بطلبند و از جانب چپ حضرت
امیرالمؤمنین ع باز دارند و هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای
ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش الهی باز دارند پس اول کسی را که از برای سوال کردن
بطلبند

بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی از و سوال
کند که نوشتی در لوح آنچه ترا بآن امر کردم از وحی ما قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی
که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میدهد
از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی
فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد
پس حق تعالی باو فرماید که آیا در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بان نموده
بودم لوح گوید بلی پروردگارا آن را رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت
آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم بر آن نوشته
بود از وحی گوید بلی پروردگارا آن را رسانیدم بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند بیاید و در پهلوی
اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید
بلی ای پروردگار من و رسانیدم آن را بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع
آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع و
حیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و
علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی مکی بود ص که حبیب تست
حضرت باقر ع فرمود که پس اول کسی را که بخوانند از فرزندان آدم از برای سوال محمد بن
عبدالله است ص خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در آن روز قرب و منزلت
او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا بتو رسانید
جبرئیل آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و
حکمت و علم من یا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا ص گوید بلی ای پروردگار
من بمن رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از
کتاب تو و حکمت تو و وحیهای تو بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد ص که آیا رسا
نیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول ص
گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت

خود و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد ص که کی شهادت میدهد از برای
تو باین انحضرت گوید پروردگارا تو شاهد بجا از برای من بر تبلیغ رسالت و ملائکه تو
و نزدیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان
گواهی دهند از برای حضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد ص را بطلبند و سؤال
کنند از ایشان که آیا رسانید محمد ص بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم را و تعلیم شما
نمود اینها را پس شهادت دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس
خداوند جلیل فرمود که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود
کردانیدی که در میان ایشان بعلم و حکمت من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب
مرا و بیان کند از برای ایشان اموری را که در آنها اختلاف نکنند بعد از تو و حجت و
خلیفه من باشد در زمین پس محمد ص گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان
ایشان علی ابن ابیطالب ع را که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین امت بود و نصب
کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت
کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد
و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت پس علی ابن ابیطالب ع را بطلبند و از او پرسند
که آیا محمد ص وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات
خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قایم مقام او کردیدی حضرت
امیر ع گوید بلی پروردگارا محمد ص وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید در امت ای
خود و چون محمد ص بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف
کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند بر من کسی را که موخر کردانیده بودی
و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا
کشتند پس با علی ع گویند که آیا بعد از خود در امت محمد ص حجتی و خلیفه در زمین کذاشتی
که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی ع گوید پروردگارا من
در میان ایشان کذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن ع را
بطلبند

بطلبند و همان سؤال که از علی ع کردند از او بکنند و همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند
و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت
ایشان کند و در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع میبخشند راستکویان را
راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز
قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح ع
باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای
تو گوید محمد بن عبد الله ص پس نوح ع بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد حضرت
محمد ص و او بر تل مشک باشد و علی ع با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فَلَمَّا
رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چون به بینند او را صاحب قرب و منزلت نزد
حق تعالی بد و متغیر کردد روهای کافران پس نوح ع کوید بمحمد ص حق تعالی از من کواه طلبید
بر تبلیغ رسالت حضرت صادق ع فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عم رسول ص کواه پیغمبران
خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی کفت فدای تو شوم علی ع در آنوقت در کجا
است حضرت فرمود که شان و منزلت او از آن بزرکتر است که او را از برای کواهی بفرستند
مؤلف کوید شاید اول نوح ع نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول ص
و اوصیای او علیهم السلام و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که
حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها و حاضر کردانند
پیغمبران و شهیدان را و شهدا ائمه علیهم السلام اند و شهادت میدهد هر امامی بر اهل
عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را
بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق ع در تفسیر قول خدای عز و جل
فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت فرمود که این آیه در امت محمد ص نازل شده است
پس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که کواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و
بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل زمان خود میدارند و هر که امام
زمان او کواهی بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان او را شهادت

او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی بسند صحیح در مجالس روایت کرده است که حضرت فرمود
که حق تعالی به بنده خود میفرماید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی
گوید چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او
تمام میشود این است حجت البالغه خدا و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
صادق ع فرمود که مردی از شما یعنی صلحا یا علمای شیعه که در محله میباشد خدا حجت میگرداند
او را بر همسایگان او پس بایشان میگوید که آیا فلان در میان شما نبود آیا سخن
او را نمی‌شنیدید آیا صدای گریه او را نمی‌شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی
میفرماید در اوصاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر و پهن شود
و علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه‌های اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی
بخاطر او بیاورد جمیع کرده‌های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها
را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگویند وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک
نکرده است صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنها را پس میگویند وای بر ما
چه میشود این نامه را که ترک نکرده است و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی
دهد بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان با آنچه بودند
که میکرده‌اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که مراد از پوستها
فرجهای ایشان است و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان
اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده‌ایم پس
گواهی میدهد بر ایشان ملائکه که نوشته‌اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس
کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند و شهادت از برای تو
میدهند و بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده‌ایم چنانچه حق تعالی فرموده است
دوزخ

روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه امروز
سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی‌اند که غصب حق حضرت امیرالمؤمنین کردند
پس در این وقت حق تعالی مهر میزند زبانهای ایشان را و اعضا و جوارح ایشان سخن می‌آید
پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیده
شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است بسوی چیزهائی که خدا حرام کرده است و
دستها گواهی میدهند بر آنچه گرفته‌اند و پاها شهادت میدهند بر سعی بسوی حرام
و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را
گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی دادید بر ما ایشان در جواب میگویند
که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا کرده است و او خلق کرده
است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا
اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده‌های شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان
کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکردید و کلینی بسند معتبر از حضرت
باقر ع روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی
میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که
مردی بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد و دعوی تناقض در آیات قرآن مجید میکرد
از آن جمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسی که رخصت
دهد او را خداوند رحمن و حرف حقی بگوید و در جائی میفرماید که مشرکان میگویند
بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان
بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و بحث
اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهانهای ایشان می
گذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت
فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده
روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را

که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان بعضی را و این هایی
گروهی اند که ظاهر شده از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده
اند بر یکدیگر بر نیکی و تقوا در دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها
جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دنیا و معاونت کرده اند
بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت میکنند بر ایشان بعضی را و
تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده
است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و
پسران خود بگریزد و اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع
میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر شود از برای
اهل دنیا هر آینه غافل کردانند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها را
بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا خون بگریند پس جمع
میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را بسخن در میآورند پس میگویند
بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بگناهای خود پس
مهر میگذارند بر دهنهای ایشان و بسخن در میآورند پس دستها و پاها و پوستهای
ایشان را و شهادت میدهند بر هر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس
مهر را از زبان ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا
گواهی دادید بر ما میگویند که گویا کردانید ما را آن کسی که هر چیز را گویا کرد
انیده است پس جمع میشوند در موطنی که بسخن در میآورند در آن جمیع
خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند
رحمن و سخن حقی گوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سوال میکنند
چنانچه فرموده است فَکَیفَ اِذا جِئنا مِن کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَجِئنا بِکَ عَلی
هؤلاءِ شَهیداً و حضرت رسول صلعم گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند
و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق
مظلوم

مظلوم از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها پیش از حسابست
پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد
و سوال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که حضرت
صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع
متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند
برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه
نصوح میکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور کرداند گناهان او را در دنیا
و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود فراموش میگرداند از خا
طر و نامه دو ملک که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی
میکند بسوی جوارح او که بپوشانند بر او گناهان او را و وحی میفرماید بسوی
بقعهای زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس
چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احا
دیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت
میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و باو عمل کرده تا آنکه او را در اعلی
درجات بهشت میرساند و ابن بابویه روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان
ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهد و
عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند
آدمی را که ای فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن نیکی بگو و کار
خیری بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و
هر شب این ندا را میکند و ایضا از آن حضرت منقولست که مومن را در روز قیامت
نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز است
فلان را داخل بهشت کردانید و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حق

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای
جانهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان
از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر هر یک ایشان موکل
گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال او و نگاه کردنهای
او و همچنین بقعه‌های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکند گواهانند از برای او
شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند برای او
و کاتبان اعمال او گواهانند بر او از برای او و چه بسیار کس در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها
از برای او و چه بسیار کس در قیامت شقی و معذب شود بگواهی اینها بر او بدرستیکه حق تعالی در روز
قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه گردیده در همه نفوذ
میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های
زمین را پس هر که عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعه‌های
زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب
او میگردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر آن گواهی میدهند و شقی
میشود و بشقاوت پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد
از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه اینها
و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در
کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مرد مؤمن را حساب
کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و او را حساب کند که دیگری مطلع نشود گوید ای
بنده من فلان کار و فلان کار کردی و گوید بلی ای پروردگار من کردم پس خداوند کریم فرماید
که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک
گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس
حساب خواهد کرد او را حساب کردنی آسان و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی
پرسید که کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشند پس
فرمود

فرمود اگر نسبت بر بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق
و حجت را بر او تمام میکند و نامه‌اش بدست چپ و چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه
او را از پشت سر او میدهند پس واثبورا خواهد گفت و آتش افروخته جهنم خواهد گردید
بدرستیکه در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت برنخواهد گشت و این
اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت
سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام
شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ
من و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من
و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای
آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند
ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که
دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و بعضی گفته اند مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها
و بقعه‌های زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود و خلاف کرده اند بعضی
گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکل اند و در آنها ساکن اند بعضی گفته اند که این
جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت ایشان را عقل مثالی از برای
ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باین همه مجملا ایمان باید آورد و تفکر در حقیقت
و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اکثر و بیشتر مردم نبوده اند و بعقل ناقص ما نمیگنجد و الله
یقول الحق و هو یهدی السبیل **فصل دوم** در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر مناقب
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست علیهم السلام در قیامت بدانکه احادیث خاصه و عامه
در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بآنها واجبست خصوصا
حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر آنها را در کتاب
حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای
صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه از خدا سؤال

کنند از برای من وسیله را سؤال و بپرسید ند که وسیله چیست فرمود آن درجهٔ
منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راهست که بدویدن اسب
نجیب عربی و پایه های بعضی از زبرجدست و بعضی از مروارید است و بعضی از
سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی
از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند او را در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ
سایر پیغمبران و آن در میان انها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارگان
پس نماند در ان پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که
این درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان
بشنوند که این درجهٔ محمد است ص پس حضرت رسول ص فرمود که من در ان روز بیایم و جامهٔ
از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی ابن ابیطالب ع
در پیش روی من در رود و علم و لوای من در دست او باشد و ان لوای حمد است و بر ان
نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم
بر پیغمبران گویند که اینها دو ملک مقربند که ما ایشانرا نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم
گویند که اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من اید چون با علی بر منبر برایم
علی یک پایه از من پست تر باشد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان
سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چون بسیار
گرامی مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع
خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد ص و این ولی من است علی ابن ابیطالب ع خوشا
حال کسیکه او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او ببندد
پس حضرت رسول ص فرمود که نمی ماند در ان روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست
دارد مگر آنکه راحت یابد از ین ندا و رویش سفید شود و دلش شاد شود و نماند احدی
از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربهٔ تو در امده باشند یا انکار حق تو یا
امامت تو کرده باشند مگر آنکه رویش سیاه شود و پایش بلرزد پس در اینحالت دو ملک بیایند

ازجانب

از جانب رب العلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله ص من جواب
سلامش را بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی که از نزد پروردگار خود آمدی کیستی گوید
من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو
بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر انچه
انعام کرده است بر من بده اینها را به برادرم علی ابن ابیطالب ع پس رضوان کلیدها را بعلی ع میدهد
و برمیگردد پس نزدیک من میاید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله
من گویم علیک السلام ایها الملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو
گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم
پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او راست حمد و ستایش بر انچه بمن انعام کرده است
بر من و تفضیل داده است مرا بان و بدیگران بده اینها را برادرم علی ابن ابیطالب ع پس مالک
کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم
و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای تا دنیا نه اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت
رسیده باشد و شرارهایش بیا انکه دیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو
زبانهٔ مرا فرو نشاند علی ع گوید قری اکنون که امروز ترا اطاعت من باید بکند پس فوج فوج مردم بیند
آنحضرت گوید این را بگذار که دوست من است و این را بگیر که دشمن من است پس بدرستیکه
جهنم در ان روز اطاعتش از برای علی ع بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش
اگر خواهد از جانب راست میبرد و اگر خواهد بجانب راست میبرد و اگر خواهد بجانب چپ
زیرا که او قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است در ان روز و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد ص را [illegible]ند و حلهٔ گلرنگی بر او بپوشانند
و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم ع را بطلبند و حلهٔ سفیدی بر او
بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین ع را بطلبند و حلهٔ گلرنگی بر او
بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول ص باز دارند پس حضرت اسماعیل ع را بطلبند و حله

سفیدی پوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم ع باز دارند پس حضرت امام حسن ع
را بطلبند و حلهٔ گلگونی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن ع باز دارند و همچنین
سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حلههای گلرنگ بپوشانند و هریک را از جانب راست دیگری
باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه ع را و زنان
از فرزندان او و شیعیان پس همه داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش
از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم ع است و خوب
برادریست برادر تو و او علی ع است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین علیهما السلام
اند و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم حضرت فاطمه ع شهید شد و او محسن است و نیکو
امامان هدایت کنندگان اند از ذریت تو که فلان و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم ع
نام برد و خوب شیعه اند شیعیان و امامان بعد از تو بدرستی که محمد ص و وصی او و دو سبط
او و امامان از ذریت او ایشان اند فائزان و رستگاران پس امر کند که همه را به بهشت برند خدای
حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز
گردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که
چون روز قیامة شود منبری بگذارند که از جمیع خلایق بر ببینند و حضرت امیر المؤمنین ع
بر آن منبر بالا رود و از جانب راست و ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن
ابیطالب است ع داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ و ملکی باشد و ندا کند
که ای گروه خلایق این علی ابن ابیطالب است ع داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت
کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست
و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابی طالب ع بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن
منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند که هر که را بشناسد که شیعهٔ اوست داخل بهشت
کند و هر که را شیعهٔ خود نداند داخل جهنم کند و در کتاب خداست میفرماید بگو عمل
کنید پس زود باشد که ببینید خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی ابن
ابیطالب است ع و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه روایت کرده اند

در تفسیر

در تفسیر قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علیست ع یعنی بیندازید
در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاند را و از اعمش حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند
که آیه چنین نازل شده است یا محمد یا علی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ و در تفسیر فرات بن ابراهیم
از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است و رسول خدا ص فرموده که حق
سبحانه و تعالی مرا در مقام محمود وعده کرده است و فرموده عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا
مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس او را ستایش کنند که هزار
درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من دهد
و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی ع را ببالای منبر بطلبند و
و یک درجه از من پست تر باشد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای
بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده
است پس کلیدها را بدامن علی ع بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید که این
مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده بود و داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت
خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را یعنی کلیدهای جهنم را در دامن علی
ابن ابیطالب ع بگذارند پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بعلی ع زیاده از اطاعت زن
باشد شوهرش را اینست معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی بیندازید ای
محمد و ای علی ص دشمنان خود را در جهنم پس برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی
پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم
بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند
بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش
که ای گروه خلایق بپوشانید دیدههای خود را تا فاطمه ع دختر حبیب خدا ص بجا آمد بسوی
قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حور بر دور
او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ع ایستاده باشد و حضرت امام حسین ع
بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسین ع گوید که این کیست گوید این برادر منست که امت پدرم

تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسید که ای محمد حبیب
خدا از برای این ستم‌ها که امت بد رو بنت و جگر گوشه تو کرده اند ذخیره
کرده‌ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت
شوید تو و فرزندان و شیعیان تو و هر که احسانی به بنت تو نموده است از غیر شیعیان
تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و آ
معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده لا یحزنهم الفزع الاکبر وهم فیما اشتهت
انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان
در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار
الرضا ع از آنحضرت و از آباء الطاهرین او علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا ص
فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من بدست تو خواهد
بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر است
از آفتاب و ماه و در علل روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین
از آباء الطاهرین او علیهم السلام که رسول خدا ص بعلی ع گفت که تو اول کسی خواهی بود
که داخل بهشت شوی حضرت امیر ع گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت
میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علم دار منی در آخرت چنانکه علم دار منی در
دنیا و علم دار مقدم می باشد پس فرمود یا علی می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در
دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیا
در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال و چندین سند از ابن عباس روایت کرده
که رسول خدا ص فرمود که جبرئیل ع بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند
علی اعلی ترا و علی ع را سلام میرساند و میگوید محمد ص پیغمبر رحمت منست و علی ع
برپا دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر چند
معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت
من کند پس حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل ع در روز قیامت بنزد من خواهد آمد با
لوای حمد

لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیعتر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی
از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بالای منبری از منبرهای قدس
پس میگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابیطالب ع پس عمر برجست و گفت یا رسول الله
چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر
از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی
علی ع را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل ع و از نور مثل نور آدم ع و از حلم
مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال حضرت یوسف و از صدا مثل حضرت داود
و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی ع را مثل صوت آن میداد
و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل بیاشامد و علی و شیعیان او را
نزد خدا منزلتی هست که آرزو میکنند او را پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی
و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا
کل اناس بامامهم یعنی روزیکه بخوانیم هر جماعتی را به امام ایشان یا بنام امام
ایشان یعنی رسول خدا ص و اصحابش و امیر المؤمنین ع را با اصحابش و امام حسن ع
را با امام اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود
را شناسد و متابعت امام خود را کند و کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند
و ببوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس بدان وقت آنها
که اتباع ائمه ضلالت بودند پشیمان شوند از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را
لعنت کنند و سید ابن طاوس و دیگران بطرق و نسق عدیده از ابوذر رضی الله
روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد می
شوند بر پنج رایت اول آنها رایت عجل یعنی ابوبکر برخیزم و دست او را
بگیرم چون دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش
مضطرب گردد و هر کس که با او شریک باشد حال ایشان چنین باشد پس گویم چگونه خلافت
من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آن که بزرگتر بود یعنی

قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و بزرگ جلت تر که اهل بیت پیغمبر بود ظلم کردیم و
حق شانرا غصب کردیم گویند ایشانرا بروید بجانب چپ پس ایشانرا میرانند تشنه لب و بد
حال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با رویهای سیاه و یکقطره از کوثر
بخشیده نشود پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من بدین ولایت
باشند و ایشان ندحصر وجان ابوذر گفت راه کم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد
کرده اند و حق را دور کرده و باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا
و سخط و عذاب ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشان را بگیرم باز
رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بر طپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس
از ایشان بپرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را تکذیب و دروغ دادیم و پاره کردیم و با
کوچک جنگ کردیم و ایشانرا کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید
پس ایشان تشنه و ابتر برهنه و با رویهای سیاه بر گردند و یکقطره آب بخشند پس رایت
فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشند و احوال ایشان و سؤال
و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای
هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و
قاید رو سفیدان و دست و پا سفیدان چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحا
بش سفید و نورانی شود پس از ایشان بپرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را
تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او
قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند
و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و رویهای بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر
باشند و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت
امیر المؤمنین ع و مقداد گواهی دادند که رسول خدا ص چنین گو فرمود و حق تعالی فرموده است
که انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما عطا کردیم بتو کوثر را و مفسران خلاف کرده اند
در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتابست و بعضی گفته اند خیر کثیر است بعضی گفته اند
کثرت

کثرت اتباع و اشیاع امت است و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه ع
و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسران است که مراد حوض کوثر است و احادیث
متواتر الطرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر
روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این
سوره نازل شد رسول خدا ص بر منبر بر آمد و بر مردان خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند
یا رسول الله ص کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود نهریست در بهشت از شیر سفید
و از تیر راست تر و در کنارش قبهاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر
مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند که یا
رسول الله چه بسیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها
گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد
بخشنودی حق تعالی و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که
حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول ص
فرمود نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار و آن حوض منست و وارد
میشوند بر آن امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارگان آسمانست
پس جماعتی از ایشان از امت منند گویند تو میدانی که ایشان بعد از تو چه بدعتها
کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی
بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر روایت کرده اند که چون روز قیامت شود
حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند
ایشانرا در راه محشر تا عرق شدید کنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این
حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن
پس نشنوی مگر صدای پای آهسته پس منادی از زیر عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس
مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله رسول خدا
ص برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین

اهل بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین ع را بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستند
پس مردم را رخصت دهند که بکذرند بعضی را بکذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند
چون حضرت رسول ص بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت بسبب گناهان ایشان دور
میکنند بکرید و مکرر کوید پروردکارا اینها از شیعیان علی ع اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد
و سؤال کند که یا محمد ص سبب کریهٔ تو چیست حضرت فرماید که چکونه نکریم از برای جمعی از
شیعیان برادرم علی ع که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض
من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدیم و از گناهان ایشان درگذشتیم و ملحق
کردیم ایشان را بموالیان و ذریت تو و ایشان را در زمرهٔ تو قرار دادیم و بر حوض تو ایشان را وارد
کردانیدیم و قبول کردیم شفاعت ترا در ایشان و کرامی داشتیم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر ع
فرمود چه بسیار مرد و زنی که در این روز کریان شوند و ندای واحسرتا بلند کنند پس در آن روز
هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض
ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع
از حضرت رسول ص سؤال کرد از کوثر فرمود نهریست که جاری میشود از زیر عرش الهی آبش
سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنکریزه اش از زبرجد است
و یاقوت و مرجان و کیاهش زعفران است و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایهای آن در زیر عرش
الهی پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین ع زد و فرمود یا علی این نهر از منست و از تو
و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی
بمن عطا کرده است نهری در آسمان و مجرای آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است
خشتی از طلا و خشتی از نقره و کیاهش از زعفران و سنک ریزه اش مروارید و زمینش مشک
سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از هر چیز و اشاره باینست قول حق تعالی اِنّا
اَعْطَیْناکَ الْکَوْثَر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که رسول
خدا ص فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نکرداند و هر که ایمان بشفاعت
من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علم دار منی
در دنیا

در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا
دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته باشد و ایضا از حضرت صادق ع منقولست که رسول خدا ص
فرمود هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی
مرا بعد از من علی ابن ابیطالب ع بدرستی که او ساقی حوض منست دور میکند از آن دشمنان خود را
و آب میدهد دوستان خود را و هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هر که سیراب نخواهد شد
و هر که را یک شربت از آن آب بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در قیامت من با حضرت رسول ص خواهم بود
و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده باشد که با ما باشد باید که اخذ کند
بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود از برای اهل مودت
ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت کنید بر یکدیکر بر ملاقات کردن ما نزد حوض
بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود و شیعیان
خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرکز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملو است
و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیکری از چشمهٔ معین و بر کنارهایش
زعفران روئیده است و سنکریزه اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در
مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه
خود دور میکنم از حوض رسول خدا ص دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن دوستان
ما و بسند دیکر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر
حوض من احدی از امت من مکر آنکه پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه
و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنند کسان باشد وصی مرا بعد از من که علی ابن ابیطالب است
آنها که اینچنین باشند شان را دار بآسانی میدهند و اینچنین باید شان کرفت بدشواری نمیگیرند
و علی ع دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را
از میان شترهای خود بدر میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسول ص فرمود که من بهترین و سید انبیاء و مرسلینم و بهترین ملائکه مقربین و اوصیای من

بهترین اوصیای پیغمبرانند و مرسلان اند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب
انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه ع سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای
مومنان اند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشترند و در روز قیامت و
مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است و در آن ابریقهای هست بعدد
ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض در آن خلیفه منست در دنیا گفتند آن کیست یا رسول الله
فرمود که امام مسلمین و امیر المومنین ع و مولای مومنان بعد از من علی بن ابیطالب ع دوستان
خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه شما شتر غریب را از آب
میرانید پس فرمود که هر که دوست دارد و اطاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود فردا
با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی ع را در دنیا و نافرمانی او کند
در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من برانند و او را بجانب چپ بسوی جهنم
برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است و او نهریست در بهشت که عرض و طولش
از ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن وضو بسازد هرگز
ژولیده نشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت
رسول ص روایت کرده است که هر که از شیعیان او نیست از آن دور کنند و احمد بن حنبل در فضایل
نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع
کردین روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که کسی که در دل او بدرد آید از برای مصیبت
ما فرحناک میشود بر مردن خود فرحی که همیشه آن در دل او بود میماند تا در حوض کوثر بر ما
وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه باو میچشاند
از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود و ای مسمع هر که از آن یک شربت
بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک
و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از
عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بیرون می آید و بانهرهای بهشت همه میگذرد بر روی سنگریزه

مروارید

مروارید و یاقوت جاری میشود و در آن قدحها زیاده از ستارهای آسمانست و بوی خوش
آن از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای آن طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی
که از آن می آشامد بر روی او هر بوی خوش میگشاید تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع
میگذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم این کوثر تو از آنها خواهی بود که از آن حوض
سیراب میشوند و هر دیده که بر مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و
آب میدهند از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرند و
هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المومنین ع ایستاده و کل
است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت
طوبی و در هم می شکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان میگوید من اقرار بشهادتین
داشتم حضرت فرماید برو بسوی ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سوال کن که برای تو شفاعت
کند گوید یا امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و بسوی آنکس که او را
امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت کند چون
بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که
خدا تشنگی ترا زیاده گرداند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض
بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است
از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدند ناسزا نمیگفت و ترک
می نمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرئت می نمودند از گستاخیها نسبت بما اما اینها
از برای محبت ما نبود و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد و بلکه از برای بسیاری
سعی در عبادت باطل خود و دین داری خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را
بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت علیهم السلام
است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس باین اسباب نزد
دیک حوض می آید و محروم برمیگردد و درین باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا
نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلامست

که رسول خدا را در قیامت شفاعت نه برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهند بود و خلافی
که هست در آن است که آیا شفاعت نه برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنان که
مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر
عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد
آنست که شفاعت مخصوص قسم اولست یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب
نمی باشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجبست که وفا کند
بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه
که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند
و شفاعت مخصوص حضرت رسالت ص نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
بر حضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما
و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا ص روایت کرده اند که حضرت
فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر پیغمبری دعا کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم
دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامة و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده
است که رسول خدا ص فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان مقبول
میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا ع منقولست که رسول خدا ص فرمود که
هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت
من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج
بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا ع گفتم پس چه معنی دارد قول خدا عز و
جل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ فرمود یعنی شفاعت باشد راوی گفت بحضرت [illegible]
رضای ع نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در جامع البیان گفته است
که شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا ص و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند
و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت
ایشان

ایشان بسیاری از گناهکاران و مؤید اینست آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول
روایت کرده اند که حضرت فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت
من خواهند کرد و علی ع شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند
کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران
برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت
بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان
و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نباشند مگر کسی که نزد خدا عهدی
گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمانست بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند
مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و شهدا و
علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که مرا وصیّتی
هست که در وقت مردن بعقاب الحقه خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در
آیات متعدده وارد شده که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا تعالی و رد قول بت
پرستان که میگفتند ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا
و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه ع گفت رسول خدا
ص را که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و در روز فزع
اکبر گفت ای فاطمه نزد من در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت از برای امت
خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در آنجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر
وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا نیابم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم
و گویم پروردگارا ایشان را سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد
میزان و دعا کنم از برای امت خود گفت در آنجا ترا نبینم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن
در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آنرا از امت خود پس فاطمه ع شاد شد و علی بن ابراهیم
بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت
رسول ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق و چون عرق

بدنهای ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت
آدم ع که او ما را شفاعت میکند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد
پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید نزد حضرت
نوح ع پس بنزد نوح آیند ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله
بپیغمبری دیگر کند تا بحضرت عیسی ع حضرت عیسی ع گوید بروید بنزد محمد ص و علی
جمیع الانبیا و چون بنزد آن حضرت روند گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بسوی
دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده درآید و بسیار در سجده بماند تا آنکه
ندا از جانب حق تع باو رسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه
خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَّحْمُودًا و در امالی و بشارت المصطفی از حضرت صادق ع روایت کرده است
چون روز قیامت بیاید حق تع جمع کند خلق اولین و آخرین را در یک زمین پس تا
ریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان درآیند و گویند پروردگارا
بگشا بر ما این ظلمت را پس و بحشر آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان و زمین قیامت
را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبرانند ندا از جانب حق تع رسد که اینها
پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که
ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که ای
اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید اهل جمع گویند کیستید شما گویند ما ائیم علویان ما ائیم
ذریت محمد ص ما ائیم اولاد علی ولی خدا ع ما ائیم مخصوص بکرامت خدا ما ائیم ایمان و
اطمینان پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و
اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا کرده و در علل الشرایع
از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند بسوی
او بر میگردند بخدا سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم
و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک
از شما

از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتش از جانب چپ او و بهشت از جانب
راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال
از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج
و سؤال قبر و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش ع
روایت کرده است که بخدا سوگند که بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه
چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تع فرموده است که مضمونش
اینست که پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی
بدنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن
بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور
میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش
متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را
از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد ص
وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن
فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت
محمد ص در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول ص را شفاعتی خواهد بود در
امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد
بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم
قبایل عرب اند و مؤمنی شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پرورد
گارا او حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت
صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یک در از آن پیغمبران و صدیقان
داخل میشوند و از یکدر شهدا و صالحان داخل میشوند و پنج در شیعیان و محبان
ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا
سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاران مرا و هر که در دنیا ولایت

و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت
ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر که مرا از شیعیان من و کسی که محبت من
داشته باشد و یاری من کرده و با دشمنان من جنگ کرده باشد بگو دار و گفتار در هفتاد
هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک رده یک رسا بر مسلمانان از آن داخل میشوند از
آنها که شهادت بر وحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما
اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما بر بنده مرورا که
با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید که
ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکرده ام و حاجت ترا بر می آوردم آیا امروز مکافاتی
از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل باو کرده است که دست از او
بردار پس خدا امر کند ملک را که امان آن مؤمن را اجابه کن و او را رها کن و ایضا
بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست
و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت
کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نکرد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت
کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان نزد حق
تعالی باز دارند بر عابد گویند برو بسوی بهشت و به عالم گویند بایست و شفاعت
کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایت دیگر عابد را گویند که تو نیک
مردی بودی اما همت تو مقصور بود بر خودت برو بسوی بهشت و عالم را گویند
که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است
او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و وطاط بن ابرهیم از حضرت صادق ع روایت
کرده است که جابر به پدرم حضرت باقر ع گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من
روایت کن در فضیلت جده خود حضرت فاطمه ع که هرگاه به شیعیان نقل کنم شاد
شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول ص فرمود که چون
روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من

بلند

بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس
خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها
نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب ع منبری از نور بگذارند و
منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای ایشان باشد پس حق تع آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان
پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشد پس نصب کنند از برای اولاد
انبیا و مرسلین منبرها بغیر از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزندزاده ام و
دو گل بوستان من در ایام حیات من منبرها از نور و با ایشان بگویند که خطبه بخوانند
پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشد پس
جبرئیل ع ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد ص کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر
عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تع فرماید
که ای اهل محشر امروز کرم از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع
گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تع گوید ای اهل محشر من بزرگ
گواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم قرار دادم ای
اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده ها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد
پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه های بهشت که دیباها بر او پوشانیده باشند و مهارش از
مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و
بر آن سوار شود و حق تع صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار
ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر
بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب فرماید حق تع فرماید که ای دختر
حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من مثل امروز دانسته
شود پس حق تع فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس که در دل
او محبت تو یا ذریت تو باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر ع فرمود بخدا
سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود

چنانکه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت
حق تعالی بدل ایشان افکند که روی بعقب کردانند حق تعالی جل و علا فرماید که
ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع
کردانیدم در باب شما کویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر
شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست داشته
از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت یا آب
داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده
باشد از برای محبت شما آنحضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت کردانید پس حضرت
فرمود والله که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون ایشان
طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا
صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس میگویند کاش بدنیا برمیگشتیم پس میبودیم از مؤمنین حضرت فرمود
هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند که بدنیا بر
گردند عود نخواهند کرد باعمالی که ایشان را از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از
عبد الحمید طائی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر ع
که من همسایه دارم همه حرمتها را بعمل می آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای
دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود میخواهی ترا خبر دهم
بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این
بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول خدا ص و او رقت کند از
برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر
آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبولست و از برای
ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد
و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من دور میداشت و شفاعت میکند
از برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام و سزاوار است که مکافات دهم

از جانب

از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان
از جهت شفاعت بعضی نفر را شفاعت میکنند و احادیث شفاعت زیاده از آن است که در این
رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراط است بدانکه
از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی
جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایت معتبره خاصه
و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است مؤمنان
خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری
میگذرند اما نجات مییابند و بعضی از عقبات آن بجهنم میافتند و آن در آخرت
نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین ع
و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام از ذریت اوست و هر که از این صراط عدول و میل
بباطل کرده باشد در گفتار یا کردار از همان عقبات صراط آخرت میلغزد و بجهنم
میافتند و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات
گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن
مرور جمیع خلایق وارد میشود حق تعالی فرموده است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ
عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا یعنی حتمی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار
کار تو حتم و لازم است و قضا شده و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشانرا
در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند
در روز قیامت و حضرت رسول الله صلعم بعلی ع فرمود یا علی چون در قیامت بنشینم من
و تو و جبرئیل نگذرد کسی بر صراط مگر آنکه برائت از ولایت تو با او باشد و شیخ مفید
رحمه الله گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المؤمنین ع و ائمه
از ذریت او را علیهم السلام صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق
بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بر آن میگذرند و اینست صراطی
که رسول خدا صلعم آنجناب راست اوصیا ایشند و امیر المؤمنین ع از جانب حبیب و ولد آنجناب

خدا بر دو می آید که بیندازید در جهنم هر کفار منافقی را و در امالی بسند معتبر از
حضرت صادق ع روایت کرده است که میکذرند مردم بر صراط چندین طریقه یعنی
چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر است و مثل برق میکذرند و
بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی
چسبیده اند بصراط و بعضی را زبانه آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی
بن ابرهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر ع روایت کرده اند که چون این
آیه نازل شد وجیء یومئذ بجهنم یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول ص پرسیدند
معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را جمع کند
در قیامت بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت شدت و
غلظت و جهنم را صداهای مدهش شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و
صدائی از آن ظاهر شود که اکر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب
هر آینه همه را هلاک کند پس کردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند بر نیکوکاران و بد
کاران پس نماند هیچ بنده از بندکان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مکر آنکه فریاد کند که
رب نفسی نفسی یعنی پروردکارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی
و از برای امت خود دعا کنی پس صراط بر روی آن بکذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر
و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و
بر سیم عدالت پروردکار عالمیان یعنی حکم رد مظالمهای بندکان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بکذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشانرا نکاه میدارند اکر قطع
رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیکذرند تا از عهده آن بیرون
آیند یا بجهنم افتند و اکر ازین عقبه نجات یابند نماز ایشانرا نکاه میدارد و اکر از آن نجات
یابند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نکاه میدارد و اشاره باین است که حق تعالی
فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستی که پروردکار تو بر سر راه یاد در کمین کاه
و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یک پا لغزنده بپای دیکر خود را نکاه

میدارد

میدارند و ملائکه بر دو جانب ایشان ایستاده و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و
عفو کن بفضل خود و سالم بدار و سلامت بکذران ایشانرا و مردم میروند در آتش مانند شب
پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و کذشت میکوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام
میشود اعمال صالحه و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از
آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردکار ما آمرزنده و شکر کننده است
عملهای بندکان خود را مؤلف کوید که میتواند بود که امانت در مال باشد و عدل الهی در
ظلمهای دیکر یا اول در حق الله و دوم در حق الناس بود و ممکن است که مراد از صله رحم رعایت
رحم آل محمد ص و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر همه
واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مکر اینها
نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط
بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که حضرت صادق ع پرسیدند از صراط حضرت
فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت
صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجبست هر که او را شناخت در دنیا و پیروی
او کرد میکذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط
آخرت میلغزد در جهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع در تفسیر صراط مستقیم
وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو کند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکند در
حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنان
است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از
آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با
مظلمه احدی نمیکذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
ص فرمود که تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه ایست بسیار صعب که
طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها
و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنند

دوستی علی ابن ابیطالب ع خواهد بود و هیچکس این عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و
اهل بیت او ع و از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یوم لا یخزی
الله النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد ص و الذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند
آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم
یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا
هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان
از عقب نورها شتابند پس اهل بیت محمد ص و آل او یک ستره و گروه بر صراط گذرند مانند برق
جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دونده اسب و گروه دیگر مثل
رفتار پیاده و گروه دیگر بها رو دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند
و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میکرداند و از برای گناهکاران باریک یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا
بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین ع میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه
با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور باشند و مانند برق تند
شیخ در مجالس از طریق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون روز
قیامت شود و صراط را بر جهنم عرض کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد
که در آن ولایت علی ابن ابیطالب ع بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی وقفوهم انهم
مسئولون یعنی باز دارید ایشان را بدرستی که ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت
علی ابن ابیطالب ع در تفسیر امام حسن ع از رسول خدا ص روایت کرده است که چون حق تعالی
خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق
بپوشید دیده های خود را تا فاطمه دختر محمد ص که سیدة النساء عالمیان است از صراط بگذرد
پس همه خلایق دیده های خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله
علیهم و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند و چون داخل بهشت شوند جامه
آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش
در عرصات

در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه ع
مگر آنکه بچسبید بتارهای رداهای ایشان تا آنکه زیاده از سیصد هزار فئام چنگ زنند در آن
جامه که فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند
معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود حساب کنید نفسهای خود را
پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنج موقف است و در هر موقفی مثل
هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن
پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که در
راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس هر عقبه
که برسد مسمی باشد باسم واجبی اگر تقصیری در آن واجب کرده باشد او را در آن عقبه هزار
سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمده از عهده آن
بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد و برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن
و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه
او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود
بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت
و تعب با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صا
لحان از بندگان خدا و اگر او را بعقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است
پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی
میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر
صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و
سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین ع و ائمه هدی بعد از او علیهم السلام اگر ایشان
با او کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانچه
فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهل عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد
حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم

عقبه رحم است و یکی امانت و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی از امر الهی
عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند فصل چهارم در
حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی
بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلامست و
کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند اینها را ما
نند فلاسفه بیشک کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول اشراقیان که قایلند
بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از
تفاصیل اینها اما نه در این بدن و نه آنکه بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام
این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و
صوری که در خواب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و بد ایشان
خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر
گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم
که دو فرق هست اول آنکه آنچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود بدن بدنیا نیست و
و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دوم آنکه عالم مثال که ایشان قا
یلند غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه
و جن و روح در عالم برزخ با و تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمیکنند دوم
مشائیان اند که اکثر فلاسفه ایشان اند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت
و حور و قصور و تاویل میکنند بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات
و معلومات خود که در این نشا تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت و همین است
و آنها که جاهل اند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت اند از فقدان
این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و چون در این عالم چون مشغول
در تدبیر بدن بود و در کدورت عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این
و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر اهل علوم
بودند

بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه از لذت
جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان
از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و
قصور و ثمار و انهار و امثال اینها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه
اینها نموده اند چنانکه شیخ ابو علی در رساله مبدأ و معاد تصریح باین مراتب نموده و در
شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک
شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند
میداند که اکثر اینها با ایمان بشرایع انبیا درجمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان
دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از
ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند یقولون بالسنتهم
ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان
و خاص خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزءون و با ایمان ظاهری
قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم و تأبی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان باین
عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذور اند
زیرا که کسی که قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی
مسبوقست بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاک و
هیولای عناصر را قدیم داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعاده معدوم را محال
میداند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان اینها قایل نباشد و خرق و التیام را
در فلکیات محال داند و عنصریات را با فلاک در محال داند و امثال این عقاید باطله
قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بآنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد
و عالم و عالم حادث اند و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتمل است بر حور
و قصور و اینها و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و
بآنکه ملائکه اجسام اند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می آیند و بالا

میروند و آنکه حضرت رسول صلعم بمعراج رفت و عیسی ع و ادریس ع باسمان رفتند و همچنین
بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع از مغرب
و خسوف و کسوف در وقت غیر مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو
بردن عصا خروارهای چوب و ریسمانها و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول
حکما با اعتقاد اکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس بامسلک نبوت انبیا باید بشنوند بلا اینها
العیاذ بالله از باب اثبات حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار ایشان بر این بوده که
مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را
باین فقره ظاهر تحوالکرده باشند و از همه غریبتر آنست که جمعی خود را از اهل شرع مینمایند
و اهتمام عظیم در باب بیان آداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلالت را از روی اعتقاد
درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در آیند و
کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج
عقاید باطله خود نتوانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر رد باب این عقاید لعن کنند
و فخر میکنند کما انجمله ملاعین نسیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله
متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که
انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل
موجود اند یا در قیامت موجود خواهد شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجود اند
بالفعل و در ابتدا حق خلق کرده الله و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق
خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب ضعیف قایل شده
باشند و اینقول را بسید رضی رضی الله داده باشند از او بنا بعید است و آیات بسیار
دلالت بر وجود اینها در حال نزول قران مجید میکند مثل اعدت للمتقین اعدت
للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة الماوی که اکثر احادیث معراج مشتمل
است بر آنکه حضرت رسول صلعم داخل بهشت شد و جهنم را بان حضرت نمودند و اکثر
مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند

معتبر

معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که یا ابن
رسول الله خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود
بلی و رسول خدا صلعم داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند
عرض کردند که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت
فرمود که ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را
تکذیب حضرت رسول کرده اند و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد
و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون
یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند و آن
مجرمون میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش
میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلعم فرمود که چون مرا باسمان
بردند جبرئیل ع دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد از رطب بهشت بمن داد خوردم پس
نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه موافقت کردم و حامله شد بفاطمه
پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریست و بظاهر انسیه است
و گاه که مشتاق بوی بهشت میشوم دختر فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت
کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها
جنة الماوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای ارواح است و سدرة المنتهی
در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشت در آسمانهاست
آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان
و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است
پس بحق پروردگار البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم
بدو زانو در آمده و معنی حول جهنم دریاییست که محیط است بدنیا همیشه آتش خواهد شد
چنانچه فرموده است و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا
یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت

کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال چند کردند از جمله
اینها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمان است و جهنم
در زمین است گفتند سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند
که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی
روایت کرده است که بحضرت امام رضا ع عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق
نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم ع باز هم این مضمون را بسند دیگر
از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق ع
روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول خدا ص
و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع روایت کرده است
که هر که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض
کوثر و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب
او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما
در بهشت و دوزخ آنست که مخلوقند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب
معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود از دنیا احدی تا مکان خود را در بهشت
یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر
از آنچه دیده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار
آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند اما جنت آدم ع پس از باغات از
باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت
خلد بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت را باید دانست که در جهت آسمان است
و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض
بهشت آسمانها و زمین است و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند یعنی اگر آسمانها
و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقه ها سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی
و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی
گفته

گفته اند برای هر شخصی بمثله خواهد بود و بهر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه
عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب گفته اند
که ما میگوئیم که بالای آسمانها چنانکه در حدیث وارد شده هفت گانه است پس
میتواند بود که بزرگتر باشد از آسمانها چنانکه در حدیث وارد شده است در
وصف بهشت که سقف آن عرش رحمانست و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه
روم از حضرت رسول ص پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها
و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در
کجاست و در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگر اند
چون روز در جهت علو باشد شب در جهت سفل است همچنین بهشت در فوق
سموات است و دوزخ در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند از انس بن مالک
پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش
بهشت دارد گفت پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفت گانه است در زیر عرش
اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین
پس چگونه صراط را بر جهنم میکشند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت
جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بانچه انبیا ع
خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانی
نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان
نماید همه با یکدیگر منطبق توانند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها
در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد
بود و میتواند بود که وازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند
میگردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است وبرزت الجحیم للغاوین و چنانچه
علی ابن ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم
میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت

وچون ازانها کذشتند منتهی میشود به بهشت وعرش الهی که سقف انست وچون عرش
متصل بمحشر خواهد بود که علی حضور انبیا واوصیا ومؤمنان خواهد بود ومنابر
انبیا واوصیا را در انجا خواهند کذاشت وعرش را بر وجهی که حکما کفته اند فلکی قرار
نباید داد بلکه جسمیست اعظم از همه اجسام ومربع است وقوایم دارد واینکه طول
صراط چندین هزار سالست با اینها موافقت ومکان امریست موهوم وتابع متمکن
است وچنانچه پیش از خلق عالم مکانی نبود وبعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین
بعد از حرکت عرش وبهشت ومکان انها بهم میرسد وان مکانها برطرف میشود وحکم
فوق اجسام بهم میرساند واستحاله این نوع از خلا معلوم نیست وبر تقدیری که محال
باشد ممکنست که حق تعالی جسم دیکر در انجا خلق کند وبالجمله کسی که دست از قواعد
اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیست بردارد همه اینها با یکدیکر متفق میشود
بدانکه تفکر در اینها چنانکه کفتیم ضرور نیست واذعان اجمالی کافیست والله الموفق للخیر
والصواب والیه المرجع والمآب **فصل یازدهم** در بیان صفتی چند است که در ایات واخبار
از برای بهشت وارد شده است واعتقاد بانها لازم است باید دانست که بهشت دار
بقای سلامت است ودران مرک نباشد باجماع امت والا موتتنا الاولی اکر بفصل کلام
اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود ومراد مرکی در دنیا خواهد بود نه مرک در
بهشت چنانکه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق وجمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند
وهمچنین در ایه دیکر فرموده است که نمی چشند دران مرک را مکر مرک اول که مرک دنیاست
وایضا در بهشت پیری وکودکی وکوری وزردرویی وبیماری وآفت ومرض وهم وغم و
الم نمیباشد وایضا دران فقر واحتیاج وواماندکی نیست وهرچه نفس خواهش کند ودیده
ازان لذت برد از برای مردم حاصل است ودر ان خلود است هرکز ازان بیرون نمیروند
ومنزل پاکان ونیکانست ودران بغضی وحسد ونزاع وجدال نمیباشد وهرکس
بانچه حق تعالی باو عطا کرده است راضیست وارزوی مرتبه دیکر نمیکنند وبعضی کفته اند
اهل مرتبه اعلی بدیدن مرتبه ادنا می ایند وایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا از مرتبه

ایشان

ایشان در نظر ایشان پست شود وعیش ایشان منغص کردد واین ضرور نیست زیرا که ممکنست
که حق تعالی ایشانرا بمرتبه خود راضی کرده باشد که ارزو وخواهش مرتبه دیکری نمیکنند وایضا
چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند ودر در
جات خسیسه واشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکنست ودران نشاه نیز هر مرتبه
خود را بهتر از مراتب دیکران دانند وبان راضی ومشعوف باشند ولهذا فرموده است ولکم
فیها ما تشتهیه الانفس یعنی انچه نفس هرکس بخواهش کند باو میدهند وخواهشهای نفس مختلف
میباشد اما در روایات معتبره وارد شده است که اهل درجه اعلی نمیروند دیکرانکه ایشانرا بول
وغایط وکثافت نمیباشد وبعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود وزنان ایشانرا نیز از
حوریان وآدمیان حیض ونفاس واستحاضه وولادت وبول وغایط ورشک وحسد وعداوت
وبدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد وازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند وروشنی بهشت
از آفتاب وماه وستاره کان نیست وپیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع افتابست
وظل ممدود را باین تفسیر کرده اند وشراب دنیا مستی وصداع وبول وقی وتلخی وبدبو میباشد
ولغو وفحش ودشنام باو میباشد وشراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد ولذت شراب اضعاف
غیر متناهی دارد وچون در وقت شراب میوه وکباب وملاقات احباب لذیذتر میباشد
وازدست غلامان خوش لقا ومصاحبت حوریان طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف
مجلس بهشت وآئین ایشان فرموده است که بر کرسیهای با فراش مفروش طلا ومرصع بمروارید و
جواهر نشسته باشند تکیه برانها داده در برابر یکدیکر وبر ایشان غلامان وامردان کوشواره
در کوش با قدحهای وابریقها از طلا ونقره وانواع جواهر وکاسه ها از شراب معین که ازو نمی
کردد انها صداع بهم نمیرسد وعقلشان ضایع وزایل نمیکردد ومیوها از برای ایشان هر میوه
را که اختیار کنند وکوشت وکباب مرغ که خواهش کنند ومصاحبت حوریان سیم اندام
سیاه چشم مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون امده ونشنوند در او شراب خوردن
سخن لغوی ونه چیزی که متضمن فحش یا کناهی باشد مکر سلام وتحیتی که یکدیکر را آن نوازش
کنند پس نظر کن بلطف وکرم خداوند کریم که باین ذرههای حقیر وبندهای سراپا تقصیر چه مهربانی

سلوک کرده واز برای رغبت ایشان بطاعت وبندگی مجلس عیش ایشان را چنانچه شایان بخشایش ایشان باشد
فرموده وبعوض عمل ناقص که بلطف وتوفیق واسباب وآلات وادوات او بجا آورده اند در ایام
قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف وبعمل آمده چه بزمهای جسمانی وروحانی در بهشت
جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتبه داشته فله الملک وله الحمد وهو الرحیم
الغفور وایضاً باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفها است زیرا که الله ذکر نهرها و
کاخها و سبزیها در غرفه بیشتر میباشد وعیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول است ودشواری
آن واهل بهشت را احتیاج به نزول نیست اگر خواهند باسانی خود میتوانند آمد ومرویست که
نهرهای بهشت ودرختهای در زمین بکشند بلند میشوند بقدری که میخواهند در میان منازل
ودر زیر غرفها ودرختها ایشان جاری میشوند وابن بابویه در فقیه وامالی از عبدالله بن
علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا ص رسیدم واز او وصف
بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا ص که حصار بهشت یک خشت از طلا ویک خشت
از نقره ویک خشت از یاقوت وبجای گل مشک ناب بکار برده اند وکنگرهای آن از یاقوت
سرخ وسبز وزرد است پرسیدم که درهای او چه چیز است گفت درهای آن مختلف است
باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش از چیست گفت باب الصبر در کوچکیست ویک لنگه
است وحلقه ندارد وباب الشکر از یاقوت سفید است ودو مصراع است ومابین این دو مصراع
پانصد سال راه است وآواز خروش وناله دارد ومیگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور
گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال واکرام او را بسخن آورده وامّا باب
البلاء از یاقوت زرد است ویک مصراعست وچه بسیار کم است کسی که از این در داخل شوند
امّا در بزرگتر بسیار داخل میشوند از آن بندگان شایسته که اهل زهد وورع اند ورغبت کنند
گان بسوی خدا وانس گیرنده گانند با او وچون داخل بهشت شوند در کشتیها می نشینند
وسیر میکنند ونهرها از آب صافی وکشتیها از یاقوت است والجه کشتی را بآن حرکت میدهند
مرواریدست ودر آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده
گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامها سبز اند ودرها از نور پروردگار عالمیان
وایشان

وایشان بر طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوی گفتم آیا در وسط
این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن وآن وسط بهشتهاست وحصارش از یا
قوت سرخ است سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست گفت بلی جنت
الفردوس وحصارش از نور است وغرفهایش از نور پروردگار عالمیانست وحق تعالی میفرماید
که در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها وخوبروها وبعضی گفته اند ایشان زنان
دنیا اند وبهتراند از حوریان وروایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند
وغنا وخوانندگی میکنند بصداهائی چند که خلایق مثل آنها نشنیده باشند گویند مائیم
ضیافت که بخشم نمی آئیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان دوستان
شوهران کرام چون حوریان این سخن را بشنوند بگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند
مائیم نمازگذارندگان وشما نماز نکرده اید ومائیم روزه دارندگان وشما روزه نداشته اید
ومائیم وضو ساختگانیم وشما نساخته اید ومائیم که تصدق کرده ایم وشما نکرده اید پس بر ایشان
غالب شوند عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن
مؤمنه داشته باشد وهر دو بمیرند وداخل بهشت شوند آیا در بهشت زن وشوهر یکدیگر خواهند
بود حضرت فرمود که حق تعالی حکیم وعادلست اگر مرد افضل است از زن او را مخیر میکند اگر اختیار
او کرد از زنان او خواهد بود واگر نخواست زن او نخواهد بود واگر زن بهتر از مرد باشد زن را
مخیر میکنند اگر آن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود واگر نخواست شوهر او نخواهد بود
وحضرت فرمود که میگویند بهشت است وحق تعالی میفرماید در پائین تر بالا تر دیگر از آن
بهشت دو بهشت دیگر هست ومیگویند بهشت یکدرجه است بلکه درجهاست بعضی بالای
بعضی وزیادتی مرتبه در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند
ویکی مکانش بلندتر است از دیگری پس بخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند آمد که بهشت
تر را ببیند واگر پست تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه اوست
ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات میکنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبه های خود
یکدیگر را ملاقات میکنند وایضاً روایت کرده است که علاء بن سیابه از حضرت عرض کرد که در

تعجب میکنند از هرگاه میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند
چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت میشوند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من
دونهما جنتان والله ایشان دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی
گفت ایشان کافر بودند فرمود والله اگر کافر می بودند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن
بودند فرمود والله که اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن
و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از
یاقوت سرخ است و بر صفحه های طلا آویخته است چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا
میکند که یا علی ع و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصر ابی شام از حضرت امام محمد باقر ع
سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود
نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد و ایضا
بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص در شب معراج داخل بهشت
شد دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و گاهی
دست باز میدارند حضرت پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست باز میدارید
گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست بر میدارد ما نیز دست
بر میداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند
که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه حضرت رسول ص است و هیچ مؤمنی نیست مگر
آنکه در خانه او شاخی از آن درخت است و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن
شاخ آن را برای او حاضر میکند و اگر سوار تندروی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون
نرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا آنکه پیر شود و سفید شود ببالای آن درخت
نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن
حله ها بیرون می آید و از پایین آن اسبان با زین و لجام بال دار بیرون می آید که سرگین و بول
نمیکنند و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند

پس جمعی

پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان
تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب
نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و
نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون
آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام
بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند
و ایضا از امام موسی ع روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول ص پرسید که زنی دو شوهر
کرده است و هر دو داخل بهشت میشوند از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود
که ای ام سلمه او را با آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام
سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است
که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین ع است و در خانه
هر شیعه شاخی است از شاخهای آن و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص
فاطمه ع را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر میبوسی حضرت
فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل ع مرا بنزد درخت طوبی برد و
از میوه او بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه
نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه ع پس هرگاه که میبوسم او را بوی درخت طوبی از او استشمام
میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض
کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا ص مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود
که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت
بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند همه اینها از طعام و شراب آن
مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است چیزی کم نشود و کمترین
اهل بهشت بحسب مرتبه و منزل چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل

حدیقه بهشت تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها در نظر او جلوه نماید
که دیده اش روشن شود و دلش شاد شود و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و
بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول
ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این را هم که بدهیم باز دیگر
خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نمی‌کنم چون داخل این حدیقه شود مسرت
و شادی و مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در این حال درهای جنت الخلد بر روی او
بگشایند و اضعاف آنچه بیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پرور
دگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان
چون ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده کردان حضرت فرمود که بهشت
هست که در کنارهای آن دختران روئیده است هرگاه مؤمن بیکی از آنها بگذرد و او را
خوش آید آنرا بگیرد و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود
هر مؤمن هفت هزار دختر باکره و چهار هزار زن ثیب بدهند و هفت زن از حور العین گفت
فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشد گفت فدای
تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن
او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان او از زیر هفتاد حله نماید
جگر او آینه مؤمن باشد که روی خود در آن ببیند و جگر مؤمن آینه او باشد گفت فدای
تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بآنها بتحلیل و تسبیح
و ... خوانندگی کنند بصدائی دلربائی که خلایق بمثل آن نشنیده باشند گویند مائیم خالدات
که هرگز نمیریم مائیم ناعمات که هرگز آزرده نشویم و مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت
بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا کسی که از برای ما خلق شده و خوشا
حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم اینها که اگر گیسوی یکی از ما را در میان آسمان بیا
ویزند نور دیده‌ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان آسمان و زمین
باز دارند همه آنها را مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است

حضرت صادق ع که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او خانه در بهشت و خانه در
جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند
منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در
جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان نمایند و بگویند اینها منازلی است
که اگر معصیت میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد هر آینه
اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا
کنند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند
بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی را که در آن منازل از برای ایشان مقرر کرده اند و
گویند اینها منازل شما است که اگر طاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر
کسی از حزن و اندوه میمرد هر آینه در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل جهنم را
باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند
و اینست معنی قول حق تعالی أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
یعنی ایشانند وارثون که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان در آنجا همیشه خواهند بود و علی بن
ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا
ثواب او را بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان
نفرموده است و گفته است پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که
موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را
کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی
مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر دروازه بهشت مؤمن میرسد میگوید از برای من رخصت
بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار
تو در دروازه ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود با زنان خود مصلحت کنند ایشان گویند
ای آقای من بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح کرده است چیزی از برای
تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله‌ها

بو کرینند دو دیگر را بر دوش فکنند و بهر جه کنار دندان نوردان حلّه دوش شود تا
بو علماکاه لقاي اللهي برسد چون در آنجا جمع شوند ندي از انوار حق بر ایشان جلوه
کند و بسجده بیفتند و حق تعالی فرماید کراي بندکان من سر بردارید این روز سجده و
عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم ایشان کویند چه چیز بهتر از این میتواند
بود که بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی ندا رسد که مضاعف کردانیدم آنچه را بشما
عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهاي ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف
میکردد روایت معني آنچه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید و بدرستیکه شب جمعه شبی است
نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بکویید تسبیح و تکبیر و
تهلیل و ثنای بر خدا و صلوات بر محمد صلعم بسیار بفرستید پس چون مومن برکردد بهر حوري
که برسد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس کویند بحق خداوندي که
مباح کردانیده است براي ما بهشت را که هرکز ترا بر نیکویي این ساعت ندیده ایم کوید
این ببابیت که نظر کرده ام بنور پروردکار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر
نمیبرند و حایض نمیشوند و بکرو خودستایي نمیکنند راوي کفت فداي تو شوم میخواهم
سوال کنم از تو چیزي که شرم میکنم از آن فرمود سوال کن کفت آیا در بهشت غنا و سرود
میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختي هست امر میکند حق تعالی بادهاي بهشت را
که بوزند پس در آن درخت صدا آیي چند ظاهر میشود که هرکز خلایق بآن خوشي سازي و نغمه
نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوض است از براي کسي که در دنیا از ترس خدا ترک
شنیدن غنا کرده باشد راوي کفت کفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتي بدست خود خلق
کرده است کردیده از مشاهده ننموده مخلوقي بر آن مطلع نکردیده است میکشاید او را پرو
ردکار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید
فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما کانوا یعملون و کلیني بسند معتبر از حضرت
باقر عم روایت کرده است که از حضرت رسول صلعم سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا یعني روزي که محشور کردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوي خداوند

رحمان

رحمان کروهي را حضرت فرمود که یا علي این کروه نیستند مکر سواران و ایشان مردانی چندانند که
از معاصي خدا پرهیزکاري کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص کردانید و اعمال
ایشان را پسندید و ایشان را متقیان و پرهیزکاران نام کرد پس فرمود یا علي بحق خداوندي که حبه
را شکافته و کیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون میآیند و
ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقهاي عزت که بر آنها جهازهاي طلا بسته باشند
و مکلل بمروارید و یاقوت و جلهاي آنها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته اعلای
و پرواز کنند آن ناقها با ایشان بسوي محشر با هر مردي از ایشان هزار ملک روند از پیش
رو و از جانب چپ و ایشان را برسانند تمام برند تا در بزرک بهشت و در در بهشت درختي هست که
هر برکي از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه
کننده هر یک از ایشان یک شربت بیاشامند پس پاک کند حق تعالی بآن دلهاي ایشان را از حسد و
بآن موهاي زیاد را از بدنهاي ایشان و اینست معني قول حق تعالی وسقاهم ربهم شرابا طهورا
یعني بیاشامانند بایشان شراب پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس بروند بسوي چشمه دیکر
از جانب چپ درخت پس غسل میکنند در آن و او عین الحیوة میکویند یعني چشمه
زندکاني پس نمیمیرند هرکز پس ایشان را بایستانند در پیش روي عرش و حال آنکه سالم
کردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و کرما هرکز بایشان مبتلا نشوند پس خداوند
جبار خطاب کند بملائکه که با ایشان اند که حشر کنید دوستان مرا بسوي بهشت و ایشان را
با خلایق بازمدارید که سبقت کرفته است رضاي من از ایشان و واجب کردیده است رحمت از
براي ایشان و چکونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را ملائکه
بسوي بهشت چون بدر دروازه بزرک بهشت برسند ملائکه حلقه در را بر در زنند از آن صداي عظیم
ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان براي دوستان خود از قصرهاي جنان مهیا کردانید
آن صدا را بشنوند و شادي کنند و بشارت دهند یکدیکر را بآمدن ایشان و کویند آمدند
بسوي ما دوستان خدا پس در بهشت را براي ایشان میکشایند و داخل بهشت شوند و مشرف
شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و کویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار

بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی ع از رسول خدا ص
سؤال کرد از تفسیر قول حق تع لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ یعنی ایشانرا غرفهاست و از بالای
آنها غرفهاست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود
که یا علی ع خدا این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و
زبرجد و سقفهای آنها از طلا و نقره منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و
بر هر دری ملکی موکلست و در آن غرفها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی بر بالای افکنده
از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و
اینست معنی قول حق تع وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل شود مؤمن ببوی منازل خود
در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حلهای طلا
و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد
حله برنگهای گوناگون برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و یاقوت سرخ چنانکه
حق تع فرموده است و زیور میکنند ایشانرا بدست برنجنها از طلا و مروارید و پوشش
ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی
دی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برای ملکی
که موکلست بر بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید و او را بکرامتهای خدا بشارت گوید
با خدمتکاران مؤمن از غلامان و کنیزان که باشند در جای خود که ولی خدا تکیه
کرده است بر تخت خود زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است
صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون
خواهد آمد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد
حله پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ
کرده باشند و بر سر تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهای او نعل طلا بوده باشد مکلل
بیاقوت و مروارید و بندهای نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی
خدا میخواهد برخیزد ببوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز تعب

ومشقت

ومشقت نیست برمخیز از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا
با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن
حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میان لوحی باشد که بر آن نوشته باشد
که توئی ولی خدا حبیب منی و منم حوریه حبیبه تو شوق من ببوی تو بنهایت رسیده
است و شوق تو ببوی من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد
برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه و چون باول دری از درهای بهشتهای
او برسند گویند بملکی که موکلست بآن در که رخصت بطلب از برای ولی خدا بدرستی
که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت و فرستاده است ملک گوید بایشان که باشید
تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند که هزار ملک از بهر مبارکباد عالمیان فرستاده
است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که بر من دشوار
است که برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان
حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله باشد پس حاجب رود ببوی قیم و او را اعلام کند و
قیم در دو باغ خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار
بر در غرفه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را
اعلام کنند که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران
بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشانرا و داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و
هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا
داخل شود و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حق تع وَالْمَلَائِكَةُ
يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از
برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود
که اشاره باینست قول حق تع وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اگر ببینی آنجا را
خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این اشاره است با آنچه ولی خدا در آن

هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند و از
او بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرموده که نهرها جاری از زیر
قصرهای ایشان و میوهها نزدیک بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ
ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها
و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفتهاند که بر خیزد
درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها برسد
و اگر بخواهد فرو آید بحضرت فرمود چنان آسان شود چیدن میوهها برایشان که از بسکه
نزدیک باشد بایشان مؤمن هر نوع از میوهها که خواهش کند بدهان خود بر چیند در
وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوهها با او خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه
او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنتهای بسیار هست بعضی را در
بسته کرده و بعضی را دربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از عسل و نهرها از
شیر چون ولی خدا طعام خواهش طلبد بنزد نفس او و در آنوقت خواهش میکند برای او
حاضر میسازند و بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با دوستان مؤمن
خود بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود بعضی در هوای مانند طلوع
صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد
و چهار زن از آدمیان و مؤمن یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت با آدمیه و
یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکند بیکدیگر و گاهی
که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد و گویند خدمتکاران با او
گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه با نوار او باشد بلکه این
نور از حوریست از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه
خود از روی اشتیاق بتو و محبت و ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید
که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بروی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری
که بتو احاطه کرد از سفیدی و لقا و صفا و ضیا دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که در خیمه

دهند

دهند او را فرود آید بسوی من پس مبادرت کند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز بر او
آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد
حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد
و معطر کرده باشند بمشک و عنبر و مغزناق پایهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد
و طول قامتش هفتاد ذرع و عرض ما بین دو شانهای او ده ذرع چون نزدیک شود بر او
خدا استقبال نمایند او را خدمتکاران با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت
و زبرجد و بر او نثار کنند پس ایشان با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس
حضرت امام محمد باقر فرمود که بهشتهایی که در قرآن مذکورست جنت عدن و
جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوف باین
بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در
آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش اینست که بگوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ چون
این را بگوید مبادرت کنند بسوی او بآنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن
بکند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ
فِيهَا سَلَامٌ یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلامست و برایشان سلام میکنند
وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود که یعنی هرگاه خدا را شکر میگویند
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و اما قول حق تعالی أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ یعنی خدمتکاران
میدانند آنچه ایشان قرار دادهاند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فواکه
وَهُمْ مُكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام کنند بآن
و ابن بابویه در خصال بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلعم
فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو
هزار سال لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ و ایضا از حضرت صادق ع
روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن را از طلا
و خشتی از آن را از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و

درین باش تا زحور او دید و خاک زعفران و مشک و آب پس باز گفت خداوندی بجز تو نیست
و زنده که هرگز ترا مرگ نمیباشد و قیومی که همه چیز بتو قایم است و تو به چیزی قایم نیستی
سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد
میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت
بر شراب کرده باشد و پیوسته مست باشد که از عزیر شراب و نه سخن چین و نه دیوث و نه یاور
ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند
یا کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خداوند و ایضا از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی
خلق کرده است او را و خالی نبوده است دوزخ از ارواح کافران و عاصیان از روزی که
آفریده است او را موافق قول که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ
در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در
این حدیث اعم از بنی آدم و غیر آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه
بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا هم در باشد و حق تعالی میفرماید که روزی
که بگوییم جهنم را که آیا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست علی بن ابرهیم و حسین بن سعید روایت
کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون روز قیامت از کافران و عاصیان
پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی
هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی که جهنم را پر کنی و مرا پر
وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که
پر کند با ایشان بهشت را پس حضرت صادق ع فرمود خوشا حال ایشان که غمهای و کدورتهای
دنیا را ندیده اند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود و خشتی
از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را از مشک کرد و خاک زعفران و سنگ
مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآن کرده اند پس کسی که قرآن بخواند باو گویند

بخوان

بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلند تر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در
احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که بر برکت حضرت صادق ع مسلمان
شد از آن حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کند و تناول
نماید باز میوه بعینه در درخت برمیگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا
چراغ است که هر گاه از چراغ او روشن کنند و از روشنی او کم نشود گفت شما میگویید
که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضاء حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه
غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان عرق خوشبو میشود گفت
چون میشود که حوری هر چند شوهر نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود زیرا که او از
طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی بجسمش مخلوط نمیشود و
در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و حیض و امثال این نجاسات آلوده نمیشود
پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر از احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در او
و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب
آن حلهها و پوست و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهم را در ته آب
صافی میبیند و هر چند عمق او یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم
آن و حال آنکه هیچیک از ایشان که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در
بهشت نبینند چون در بهشت ورا نبینند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه
گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم است و معذب است حضرت فرمود
بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته
اند که انتظار قدوم ایشان میکشند و امید وارند که آنها که در اعراف باشند موافق که ترک رد
حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند
بود که در آن نشاه که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت از برای محبوب حقیقی
خالص گردیده اند دشمنان خدا بیزار گردند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب متلذذ
شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان

مقاتله و محاربه میکردند بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی
فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی
که دشمنی کند با خدا و رسول او و هر چند بوده باشند پدران ایشان یا خویشان ایشان
و آیه کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِیهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ فی الجمله شاهد است بر
این مدعا و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده
باشند و این دو وجه را که موافق فهم او بوده اند بکار آن نقل فرموده باشند والله یعلم و علی
بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت رسول صلعم که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی
را دیدم که اصل آن در خانه حضرت علی ع بود در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در
آنجا شاخی از آن هست و اعلای آن سبدها است و مملو از حله های بهشت از سندس و استبرق
از برای هر بنده مومنی هزار هزار سبد هست که در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله
شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن
در جنت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمینست
مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره شوند در که
در سایه آن صد سال بتازد از آن قطع نمی کند این است که حق تعالی فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ
و پایینش میوههای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خوانهای ایشان و بخته است و
در هر برگ که صد نوع و صد رنگ از میوه باشد از آنچه دیده اند در دنیا و آنچه ندیده اند
و از آنچه شنیده اند و از آنچه نشنیده اند و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بروید
چنانکه فرموده لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری شود نهری در زیر آن درخت که
منفجر شود از آن نهرهای چهارگونه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم
آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ و نهرها از عسل صاف کرده شده
از موم و در روایت بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه ع جبرئیل ع و میکائیل
با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کند
بر ایشان از حله ها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی
عطا

عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه ع و او را در خانه علی ع قرار داد و عیاشی بسند معتبر
از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم
مردی هست از اصحاب ما که صاحب ورع و پرهیزکاریست و منقاد اهل بیت ع و ما را بسیار
میکند و با این حال مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که
آیا این حالت او را مانع میشود که نماز را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه
داشتن و از عبادت بیماران و حضور جنازه های مومنین و زیارت برادران مومن گفت
نه مانع نمیشود او را این حالت و از هیچ خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسواسهای
شیطانست و انشاءالله امرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند
فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات و نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی
را خوش نیامد سرزنش ایشان کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف ملائکه لذات
و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مومنان چون آن حالت را در خود مشاهده
کردند فریاد بدرگاه خدا بر آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن و در گذر از
تقصیر ما و برگردان ما را بآن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بآن ساختی
که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز
قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت طلبند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت یابند داخل شوند و بر ایشان سلام کنند
و گویند سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا در ترک
لذات و شهوات حلال و سید ابن طاوس بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده
اند و بر او نگذشته اند گویند کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند ما کاری مدارا
کرده بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما
را پنهان داخل بهشت کرد کلینی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که پدرم گفت
در بهشت نهری هست که آنرا جعفر میگویند و در کنار شرقی جانب راست در سفیدی هست

که دران هزار قصرهست ودر هر قصری هزار قصرهست از برای محمد وال محمد ع ودر
جانب چپش درز ردی هست که دران هزار قصراست ودر هر قصری هزار قصرهست از
برای ابراهیم ع وال ابراهیم ع وایضا بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که کفت
پرسیدم از حضرت صادق ع از تفسیر حق تع فیهن خیرات حسان فرمود ایشان زنان شیعه
صالحه اند کفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان مخدره مستوره اند که در
خیمه های در و یاقوت ومرجان میباشند وهر خیمه چهار در دارد وبر هر دری
هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند ودر هر روز کرامتی از خدا
عز و جل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را وایضا روایت کرده است
که از انحضرت پرسیدند که چه معنی دارد انکه مردم بیکدیکر میکویند خدا جزا دهد ترا خیر
حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود وکوثر از ساق عرش
بیرون میاید وبران نهر است منبرهای اولیا واوصیای ع وشیعیان ودر دو
کنار ان نهر دختران هستند که از زمین روئیده اند هر یک را که دیکری بجای او میروید و
ان دختران باسم ان نهر مسمی شده اند وخیرات حسان ایشانند پس چون بدیکری
کوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلها ست که خدا مهیا کرده است انها را از برای برکزیده
های خلق خود وفرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله روایت کرده است که حضرت
امیر المومنین ع از رسول خدا سوال کرد از صفت قصرهای خدا که بشیعیان قسمت
کرده است حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا وخشتی
از نقره ودرمیان خشتها مشک وعنبر است وریک شان در و یاقوت است
وخاکشان زعفران است وتلهای انها از کافور است ودر صحن هر قصری
از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل ونهری از شراب ونهری از شیر
ونهری از اب ونهرها محفوفند بدرختها از مرجان وبر دو طرف هر نهری از این
نهرها خیمه ها هست از یک قطعه در سفید که دران درزی وقطعی وفطن
نیست حق تعالی کفته است باشید وبهم رسیده اند واز اندرون بیرون

محمد عاشر

می نمایند ودر هر خیمه کرسی باشد که از انه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ وپایهایش از
زبرجد سبز باشد وبر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد وبر هر حوریه هفتاد حله
سبز وهفتاد حله زرد بوده باشد ومغز ساقهای پاش از زیر استخوان وپوست وحلی وحلها
چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید وهر حوری هفتاد کیسو داشته باشد هر
کیسوئی بدست کنیزی ودر دست دیکر مجمره داشته باشد وان کیسو را آن بخور کند
واز ان مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی ناری ولیکن بقدرت خداوند جبار وابن بابویه
در ثواب تهلیلات دهند ذکر روایت کرده است که هر که روز جمعه ده مرتبه این تهلیلات
را بخواند حق تع عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید ویاقوت ما بین هر دو
درجه بقدر سیصد سال راه باشد برفتار سوار تند رو ودر هر درجه شهری ودران
شهر قصرها باشد از یک جوهر که دران فصلی نباشد ودر هر شهری از ان شهرها از خانها
وقصرها وغرفها وحجرها وفرشها وزنان وکرسیها وتختها وحوریان ومتکاها ومسندها
وخانها وخدمتکاران وانهار واشجار وزیورها وحلهها انقدر باشد که مخلوق وصف
انها نتوانند کرد وچون از قبر بیرون آید از هر موئی او نوری ساطع باشد ومبادرت کنند او را
هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او واز جانب راست او واز جانب چپ او تا منتهی شود بدر
بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند واو در پیش ایشان رود تا منتهی شود
بشهری که بیرونش یاقوت سرخ باشد واندرونش زبرجد سبز ودران از اصناف انچه خلق
کرده است در بهشت بوده وچون منتهی شوند بسوی ان شهر کویند ای ولی خدا میدانی
این شهر چیست کوید نمیدانم کیستید کویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی
که ان تهلیلات را میخواندی واین شهر وانچه دران هست همه ثواب تو است برای ان تهلیلات
وشیخ در تهذیب وسید در اقبال بسند معتبر از ابن بصیر روایت کرده اند که کفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا ع بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران
انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در اسمان مشهورتر است
از ان در زمین وبدرستی که خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت او از نقره

و یک خشت از طلا و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر سر آن قصرها درختان و مرغان هستند که بدنهای ایشان از مروارید است و بالهای ایشان از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون در نغمه شوند و از در شوند بوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی را بر ایشان افشانده بیکدیگر بهدیه بفرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود به تحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس میشود از برای او درختی که در بهشت از یاقوت سرخ که زینت آن در مشک سفید باشد شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون می‌آید و در امالی از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل ع در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد آن بهی بر بدو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژه‌های دیده‌های او در سیاهی مانند شهپر کرکسی بود گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد صلعم گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفلم از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر و مرا خمیر کرده اند از آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش هم رسیدم و آفریده شدم از برای برادر و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر ع روایت کرده است و حق تعالی میفرماید

کرد اند

که داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود و بعزت خودم سوگند که شما را نازل میکنم در خانه خلود دار کرامت و چون داخل شوید در طول حضرت آدم ع خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی ع سی و سه سال و بزبان محمد ص لغت عربی و بصورت حضرت یوسف ع در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بدل حضرت ایوب ع در سلامتی از کینه و حسد و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بعضی آیها جهار را ذکر کرده فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی و محاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست حضرت فرمود که مراد کسیست که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را و حساب و ثواب و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشتند از برای مومنان و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان یعنی حضرت فرمود که یعنی پست‌تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست‌ترند از فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمینند یکی جنة النعیم است و یکی جنة المأوی و در بین چهار بهشت نعمتهاست در بهای مانند برگ درختان و ستاره‌های آسمان و بر آن چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده اند بر همه طولش پانصد سال راه هست و خشتی از آن از طلا است و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران و کنگرهای آن از نور است که میدرخشند و از نهایت صفا و جلا آدمی روی خود در دیوار می‌بیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یک سال راه هست بدویدن اسب نجیب و ایضا فرموده که زمین بهشت را بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و بجای جاروب کند مشک است و سنگ ریزه اش از در و یاقوت و گوهرهای آن از زبرجد و مروارید و یاقوت و باز حق تعالی فرموده است علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته شده با حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها بجای نی که میبافند از مروارید و یاقوت بافته باشد

وجلهای او وروی آن کوسها ازده باشد وجلها از یاقوت ومروارید باشد اما از بر شکتره و
از حریر نرم تو وبر آن کوسها ان فرش بقدر رفعت غرفها نترغرفهای دنیا بافته باشد بعضی بپای
پای بعضی وایت معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ وانکه فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
حضرت فرموده که مراد بر ارائك آن کوسیهای با فرش است که حجلها را بر انها نصب کرده اند و از
رسول خدا صلعم فرموده که نهرهای بهشت بدون انکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین
جاری میشود و از برف سفید تر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرمتر و کل نهر بیاد خوشبوست
و دیکش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و هر سمت که دوست خدا
خواهد در بهشتهای خود و اکر ضیافت کند جمیع انها را که در دنیا بوده اند از جن و انس همه را
فرا کیرد همه را خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا
از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخست و کنکرهایش
از زبرجد سبز و خوشهایش از مروارید سفید و برکهایش از حلهای سبز و رطبش سفید
تر از نقره و شیرین تر از عسل و نرمتر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دو
هزار ذراع باشد و از بالای تا پائین خرماها متصل بیکدیکر بافته باشد و اکر خرما
بکیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره بایت قول حق تعالی لَا مَقْطُوعَةٍ وَ
لَا مَمْنُوعَةٍ و هر طبقی در بزرکی مانند سبوهای بزرک باشد و موبز و انارش بقدر سبوی
بزرک و شاخهای ایشان از طلا باشد و حجمهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر
روایت کرده است که اهل بهشت ادرد ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند در سن
کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق بر کردن و دست برنجن و انکشتر در دست و نرم و ناعم و
لطیف و محبوب و مکرم و بهریک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خدا را بغفور و رقه
بر روهای ایشان نور و بر بدنهای ایشان حریر بپوشانند سفید رنک و زرد زرد و سبز جامه
بوده باشد و زنده باشد که هرکز نمیرند و بیدار باشد که هرکز نخوابند و بی نیاز باشند که هرکز فقیر نشوند
و خندان باشند که هرکز محزون نشوند و فرحناک باشند که هرکز نکریند و پیوسته کرامی باشند که هرکز
خار

خار نکردند و نیکو طبیعت باشند که هرکز رو ترش نکنند و پیوسته متنعم و شاد باشند و بر
لذت خورند و هرکز کرسنه و تشنه نشوند و جامه پوشیده باشند و هرکز عریان نباشند
و سوار شوند و بزیارت یکدیکر روند و سلام کنند بر ایشان پسران کرد در نهایت حسن
و جمال باشند و ابریقهای طلا و نقره و ظرفهای طلا پوسته در دست ایشان باشد و در
خدمت ایستاده باشند و بکوشها تکیه داده نظر کنند بسوی انها و سلام و تحیت پیوسته
از جانب ملك علام بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت
و نعم آن از حیز تحریر و تقدیر بیرونست و انچه در این رساله ایراد نمودم از برای اهل
سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب
عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده ام و رزقنا الله وسائر المؤمنین الوصول
إليها وإلى اليقين وحق اليقين بمحمد وآله الطاهرين **فصل شانزدهم** در بیان بعضی از صفات
و خصوصیات جهنم و عقوبات آن اعاذنا الله وسائر المؤمنين منها بمحمد وآله
شفعاء يوم الدين حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروزان مردم
سنکها است و اکثر مفسران کفته اند که مراد سنك کبریت است و بعضی کفته اند مراد بتها است
بر عابدان انها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده
بد رستی که انها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع
مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در
مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار را از یکدیکر بیزاری میجویند و فرموده است
هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا
و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است که انها که مالهای
یتیمان را میخورند در شکم خود نمیخورند مکر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت
باقر منقول است که رسول خدا صلعم فرمود که مبعوث میشوند کروهی از قبرهای خود در روز قیامت
که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس کفتند یا رسول الله کیستند انها حضرت این را خواند
یعنی خورندکان مالهای یتیم اند و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است

۲۷۵

در حالتی که همیشه در آن خواهند بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درک پایین ترا
تش اند مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکات است چنانکه بهشت درجات است و منافق در پست
ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه
در زمین است و مثل آنرا نیز با آن داشته باشد و بفدای خود بدهد از برای رفع عذاب
روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب دردآورنده و میخواهند
که بیرون روند از آتش بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دایم
و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است
بدرستی که از برای کافران است عذاب آتش و فرموده است که آنها که گنج میگذارند
طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم
در روزی که سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند بآنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای
ایشان و پشتهای ایشانرا و بایشان میگویند اینست آنچه گنج گذاشته بودید از برای نفسهای
خود پس بچشید مزه آنچه را گنج گذاشته بودید و فرموده که وعده داده است خدا مردان و زنان
منافق را و کافرانرا که در آتش جهنم مخلد خواهند بود و این بس است ایشانرا و لعنت کرده
است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده است پس بگوئید آنها را که
ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را آیا جزا داده میشوید مگر بآنچه کسب کرده اید و فرموده
است و خایب و ناامید است هر جباری معاندی و از عقب وست جهنم و باو می آشامانند
از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرگ
از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمیمیرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او
عذاب غلیظی بدتر از این هست حضرت صادق ع فرمود که صدید چرک و خونیست که از فرجهای
زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته اند که در رنگش رنگ آب است و مزه اش مزه صدید
و از حضرت رسول ص و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که اگر از نزدیک او بیاورند
دو لبش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد چون بیاشامد جمیع امعایش را
پاره پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق ع فرمود که مانند دردی از چرک و ریم

از هر یک

۲۷٦

از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که کشتیها از آب دیده ایشان جاری توان کرد
و فرموده است که جهنم وعده گاه ایشان است همه و آنرا هفت دراست و از برای هر دری
از ایشان جزوی قسمت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده اند که جهنم را
هفت دراست یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستهای را بر بالای دیگری
گذاشت و فرمود همچنین و فرمود خدا بهشتها را به عرض گذاشته است و آتشها را بعضی
بر بالای بعضی و پایین تر همه جهنم است و بالای او لظی و بالای او حطمه و بالای او سقر و
بالای او جحیم و بالای او سعیر و بالای او هاویه و بعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است
و بالای او جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکاه اول جهنم است و دوم سعیر
و سیوم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش هفت
در دارد و آن درکات است بعضی بر بالای بعضی درگه بالای آن جای اهل توحید است که
معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون میآورند ایشانرا و دوم
محل یهود است و سیوم محل نصاری چهارم صابیون پنجم مجوس ششم مشرکان عرب
هفتم که درک اسفل است منافقانست و فرموده است آن جماعتی که کافر شدند و منع
کردند مردم را از راه خدا یاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکر
دند بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند
و از ابن عباس روایت کرده اند که پنج نهری چند است از مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب
میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و
عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق خداوند تو که محشور میگردانیم ایشا
و شیاطین را در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک را که بر خدا
وند در طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن در
جهنم و هیچیک از شما نیست مگر که وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس
نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو درآمده در جهنم
و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورو

وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای
دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده و بعضی
گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و
سلامت چنانکه بر ابراهیم ع شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را
از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان
آتشی که احاطه کرده است بایشان سرادق یعنی سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیوار است
از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود زبانه آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد
یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت
فریاد رسی میکنند ایشانرا بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک
و ریم و خون که رویهای ایشانرا بریان کند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد متکا
بلست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای
ایشان جامهها از آتش گفته اند از برای ایشان جامهها از مس گداخته سرخ شده ما
نند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن
آنچه در شکمهای ایشان و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه
خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی و نفس و جگر داشتن ایشان را بسوی آتش و
گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی
چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند
او را از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش بزبانه خود
ایشانرا ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزهای بر سر ایشان زنند که
هفتاد ساله راه فرو روند در یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت
صادق ع منقولست که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانکه
جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پائین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای
ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان

بگویند

بگویند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است که آنها که سبک است ترازوهای اعمال ایشان
زیان کاران خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان
میوزد و رویهای ایشان قبیح گردیده و گفته اند مانند کله که بریان کرده باشد لبهای ایشان
از بالا و پائین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان
گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما با آنها تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر
ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما
را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس
حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است که مهیا کرده ایم از برای
کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دوری
شنوند از برای او صدای خشم آنرا و ناله اهلش را یا خروش آنرا و هرگاه بیندازند ایشانرا
در مکان تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند که
وا ثبورا و وا ویلا ملائکه بایشان گویند که ای ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید
کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق ع منقولست که یک ساله راه خروش جهنم
را خواهید شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است
و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه
و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم حکم نمیشود بایشان تا بمیرند
و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده
است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم
تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شوید
و تفکر نمایند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق ع فرمود که این سرزنش
از برای هجده سالهاست هر جای بشیر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که
ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را از برای مؤمنان ذکر
کرده است آیا این بهتر است از برای مهمان شما یا درخت زقوم که آنرا امتحانی از برای

ستمکاران واند درختیست که بیرون می آید از اصل جهنم وبخ آن شکوفه اش مانند سرهای
شیاطین است پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم که هم جهنم است که بر روی ایشان می
اشامند پس بازکشت ایشان بعد از این طعام وشراب بسوی جحیم است که ماوای ایشا
نست مفسران کفته اند زقوم درختیست در اتش که میوه دارد در نهایت تلخی و
خشونت وبد بوئی وچون ابوجهل وسایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت
در میان اتش چون میروید حق تعالی فرموده است که انرا امتحانی کردانیده ایم
از برای ستمکاران وفرس شیاطین بعضی کفته اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه
وبعضی کفته اند شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر ان مار کرده اند بعضی
کفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بشیطان میکنند
و روایت کرده اند که کرسنکی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب اتش را فراموش
میکنند واستغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی ان درخت میبرد وازان
در میان ایشانست پس میخورند از ان میوه تا شکم ایشان پر میشود وبجوش می اید
در شکم ایشان مانند دیکی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک حمیمی که از حرارت
بنهایت رسیده وسالها در دیکهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد وچون نزدیک
ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود وچون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در
شکم ایشانست میکدازد وفرموده است که شراب ایشان حمیمست وغساق وبعضی کفته
غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشانرا میسوزاند وبعضی کفته اند چشمه ایست در
جهنم که زهر هر صاحب نیشی در ان جاری میشود بعضی کفته اند اب وچرک وریم بدن
ایشانست که در حلقشان میکنند وبعضی کفته اند که عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند
وفرموده است که قسم دیکر از عذابست که شبیه باینهاست وفرموده است از برای ایشان
سقفها از اتش هست از بالای ایشان واز زیر ایشان وفرموده است که وعیدها که در باره
اهل اتش اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردکار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذا

خازنان

خازنان کویند ایا نیامده اند رسولان شما بسوی شما با معجزات ودلایل وبراهین
واضحات کویند بلی امدند کویند پس هرچه خواهید دعا واستغاثه کنید فایده نمی بخشد
شما را ونیست دعای کافران مکر بیفایده وفرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان
عذاب را ودر اتش خواهند بود نا امید از نجات وفرموده است که ندا کنند که ای ما
لک میراند ما را پروردکار تو کوید در جواب ایشان همیشه در عذاب خواهید بود
ولکن شما را مرک نخواهد بود ابن عباس کفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه
کنند این جواب را خواهند شنید وفرموده است وشجره زقوم طعام ان کناهکارانست
که ابوجهل باشد از بابت مس کداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت
جوشیدن آب کرم در دیک جوشد کویند بزبانیه جهنم که بکیرید او را وبرو بکشید
بمیان جهنم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم وکویند باو که بچش بدرستی که
کمان میکردید که عزیز وکریمی در قوم خود وترا عذاب نخواهند کرد وفرموده است
کوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است که اعمال او اینست انچه نزد منست از
نامه اعمال تو وحاضرست القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث خاصه وعامه
وارد شده است که خطاب نسبت برسول خدا ص وامیر المومنین ع است که بیندازید
در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خدا را داخل جهنم کنید
ودوستان خدا را داخل بهشت کنید وبعضی کفته اند که خطاب بدو ملک موکل
اند بکافر وفرموده است که شناخته میشوند مجرمان وکافران وروهای ایشان
پس زبانیه پیشانیهای ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند ودر جهنم می افکنند
وکویند ملائکه بایشان اینست ان جهنمی که باور نمیکردید کافران کاه با اتش ایشانرا
عذاب کنند وکاه با آب جوشیده وفرموده است هرکاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای
عظیمی از جهنم ظاهر شود ودر جوش وخروش باشد ونزدیک باشد که از حدت پا
شود از غیظ وخشم بر کافران هرفوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان
خواهند پرسید که ایا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند کویند بلی امد نذارنده

وما تکذیب کردیم وکفتیم خدا چیزی نفرستاده است کفتند اکر ما می شنیدیم ومی فهمیدیم
وقبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم وفرموده است نزد ما زنجیرها وغلهای کران هست
وطعام خوار داری که در کلو بند شود نفرود ود ونه بیرون اید یعنی زقوم وفرموده است
که بزودی او را داخل سقر کنند وچه میدانی که سقر چیست باقی نمیکذارد چیزی را از
کوشت وپوست واستخوان ایشان را وهیچ نوعی از عذاب را نمیکذارد که بایشان
نرساند وتغیر دهنده است پوستهای ایشان را وموکل اند بر ایشان نوزده ملک خازن
زنان جهنم اند کفته اند دیدهای ایشان مانند برق تابنده است ودندانهای
ایشان مانند شاخهای کاو وزبانه اتش از دهانهای ایشان بیرون می اید ما بین
دو دوش هریک هزار ساله راهست ودر هر کف دست ایشان مانند ربیعه ومضر که
اعظم قبایل عرب اند توان کنجید ورحم وازدل ایشان برداشته شده است هریک از ایشان
هفتاد هزار کس را برمیدارد وهر جای جهنم که خواهد می افکند وبعضی کفته اند بخصوص
سقر نوزده ملک موکل اند واز برای درکات دیکر خزینه داران دیکر هستند وروایت
کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش کفت محمد صلعم میکوید که خازنان
جهنم نوزده اند وشما همه شجاعان اید ایا نمیتوانید هریک از شما یک از خازنان
جهنم را بکیرید یکی از ایشان کفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید
در این وقت این آیه نازل شد که ما نکردانیده ایم اصحاب جهنم را مکر ملکی چند واز
بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برائید ونکردانیده ایم عدد ایشان را مکر امتحانی
از برای کافران وفرموده است که خازنان جهنم بکافران کویند بروید بسوی انچه
که انکار میکردید انرا در دنیا بروید بسوی اتش سیاهی که تیره است وسه شعبه دارد دود با
دودی که از جهنم بیرون می اید وانجانب چپ که نفسهای ایشان را میکیرد وبعضی
کفته اند زبانه اتش بیرون می اید واحاطه میکند بکافر مانند سرا پرده وسه شعبه
میشود ودران هستند تا از حساب فارغ شود وبعضی کفته اند سایه دود جهنم است
چون داخل میشوند فایده بان نمی بخشد وازضرر زبانه اتش مانع ایشان نمیشود شرارها
چند بیرون

چند بیرون می افکند مانند قصرها بزرکی ودر نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید
وفرموده است جهنم برسر راه عاصیان وطاغیان وکافران مآب ومرجع ایشانست
مکث خواهند کرد دران حقب بسیاری وهر حقبی هفتاد خریف است وهر خریفی
هفتصد سالست وهر سال سیصد وشصت روزاست وهر روزی هزار سالست
وازحضرت باقر ع روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این ایه در شان جماعتی است
از مسلمانان که از جهنم بیرون می ایند ودر معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت
کرده که هشت حقبست وهر حقبی هشتاد سالست وهر سالی سیصد وشصت روز
وهر روزی هزار سال از سالهای که شما میشمارید وعامه از ابن عمر روایت کرده اند
که رسول خدا صلعم فرمود که بیرون نمی اید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار دران
بماند وهر حقبی زیاده از شصت سالست وهر سالی سیصد وشصت روز است و
هر روزی بقدر هزار سالست از سالهای شما پس کسی که اعتماد نکند بر انکه آخر
از جهنم بیرون خواهد امد نمی چند دران بود ونیز از ابن عباس کفته است برعکس
وبعضی کفته اند هوای خنکیست ونه ابی که حمیم وغساق وفرموده است ما کل کاف باد
نفع نمیدهد والتجا بدان نتوان کرد وحطمه وچه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که
افروخته شده است ومشرف میشود بر دلها ودرهای آنرا بر روی ایشان می بندند در
عمودهای کشیده شده کفته اند که درهای جهنم را برایشان می بندند پس محکم میکنند انرا
بمیخهای آهن از اتش تا امید بیرون امدن از ایشان قطع شود ونسیمی برایشان داخل نشود
وعیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفار ومشرکان سرزنش خواهند
کرد اهل توحید ومسلمانان را که توحید شما فایده بشما نمی بخشد وما وشما مساوی شدیم
در داخل شدن جهنم پس برودکار عالمیان رحمت کند از برای مسلمانان وملایکه را
فرماید که شفاعت کنید ایشان را شفاعت کنند انقدر که خدا خواهد پس مومنان را که شفاعت
کنند ایشان شفاعت کنند هرکه را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من ارحم رحم کنندکان رحیم
ترم وبیرون آیید برحمت من پس بیرون ایند ایشان از اتش مانند پروانه وجانوران که نزد آتش

جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از آن عمودها را میکنند و درها را بر روی ایشان می
بندند و بخدا سوگند که ابدا باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح
از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که یابن رسول الله مرا بترسان
که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل ع آمد بنزد
رسول خدا ص و رو ترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال سؤال
نمود جبرئیل ع گفت امروز دمهائی که باتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که
دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند
تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه
شد اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای
زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده بعوض آب باهل جهنم میخورانند که اگر یک قطره
از آن در آبهای دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر
که هفتاد ذرع است و برگردن اهل جهنم میگذارند که بر آن تمام دنیا بگذارند بگدازد و اگر
پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بدان
هلاک شوند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که بروند که خدا شما را سلام میرساند و شما را
میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که موجب عذاب من شوید پس بعد از آن
هرگاه که جبرئیل ع بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق ع فرمود
که در آن روز اهل جهنم عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانستند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم
آنرا میدانستند و چون اهل جهنم داخل جهنم شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بالای
جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم که رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر
جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند
که عذاب بر ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت با بو بصیر فرمود که آنچه گفتم کافیست گفت بس
مرا و کافیست و بسند معتبر از عمر بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان
میرسد

میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمر بگروهی که ایشانرا ترک نباشند که از عذاب
نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش گرسنه و تشنه باشند و کران
و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب
کرده پروردگار خود و رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش بر ایشان
افروزند و از حمیم جهنم بعوض آب بایشان آشامند و از زقوم بعوض طعام خورند
بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا بدرند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه با ایشان
غلیظ و شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برو ایشانرا در آتش
میکشند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند
اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود
اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که جهنم را
هفت در است از یک در فرعون و هامون و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمانست
داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با
ایشان در آن شریک نیست و یکی باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر
باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم
جوش میزند بطبقه بالای جهنم میافکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میرود و ابد
الآباد در جهنم حال ایشان اینست و یک در دیگر هست که از آن در دشمنان ما و هر که با
ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و آن در بزرگترین درهاست
و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند
از معنی فلق فرمود که دره است در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه هست و در
هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر
ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را در این دره گذر میافتد
و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یک جزوست از هفتاد جزو از آتش
جهنم که هفتاد مرتبه آنرا با آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند

هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت وبدستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه
مقربین وانبیای مرسلین از بیم آن بزانو بی استغاثه در آیند ودر حدیث دیگر منقولست که
غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد وسی قصر است ودر هر قصری سیصد خانه است
ودر هر خانه چهل زاویه است ودر هر زاویه ماریست ودر شکم هر ماری سیصد وسی عقرب
است ودر نیش هر عقربی سیصد وسی سبوی زهر است واگر یکی از آن عقربها زهر خود را
بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست ودر حدیث دیگر منقولست که درکات
جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ
ایشان مانند دیگ بجوش میاید ومرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف او میفرماید
که بیاد کشنده است دست وپای مشرکانرا وپوست سر ایشانرا بجانب خود میکشد وکسی را
که پشت کرده بحق ودور گردانیده از معبود مطلق وجمع کرده است مالهای دنیا را وحفظ
کرده وحقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف او میفرماید
که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست وگوشت وعروق واعصاب وعظام را بلکه همه را
میسوزاند وباز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند وآتش دست بر ایشان دارد وباز میسوزاند
وآتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران ظاهر وهویداست برای ایشان وبر آن
موکلند نوزده ملک یا نوزده از ملایکه ومرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا
میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند وهر که را در آن افکنند
او را در هم میشکند ومیکوبد مانند سرمه وروح از ایشان مفارقت نمینماید وچون مانند
ریزه شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگرداند وطبقه پنجم هاویه است که در آنجا جمعی
هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد او میرسد طرفی
از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک وخون وعرقی که از بدنها جاری شده مانند
مس گداخته وبایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان میاورد پوست وگوشت
روی ایشان در آن میریزد واز شدت حرارت چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران

اماده کرده ایم

اماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپرده های آن واگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد
ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون بنزدیک دهان ایشان برسد بریان
کند روهای ایشانرا بد شرابیست محل آن برای ایشان وبد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و
هر که را در هفتاد سال در آتش فرو رود وهر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست را بر
بدنش بر رویاند وطبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست ودر هر سراپرده
سیصد قصر است از آتش ودر هر قصری سیصد خانه از آتش هست ودر هر خانه سیصد نوع از
عذاب مقرر است ودر آنجا مارها وعقربها از آتش هست وکندها وزنجیرها وغلها از آتش
برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانکه حق سبحانه وتعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران
زنجیرها وغلها از آتش افروخته وطبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست وآن چاهیست در جهنم
که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود واین طبقه بدترین طبقات دوزخ است و
صعود کوهیست از مس در میان جهنم واثام وادی است از مس گداخته که بر دور آن کوه جا
دیست واین موضع بدترین جاهای این طبقات واز حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم
وادی هست که آنرا سقر مینامند از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است واگر خدا
او را رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزد
واهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت وبدبوی وگند وکثافت آن وادی وآنچه خدا در آنجا برای اهلش
مهیا فرموده از عذاب خود ودر آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی پناه میبرند از گرمی و
تعفن وکثافت آن کوه وعقابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده ودر آن کوه دره ایست
که اهل آن کوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی وگند وکثافت آن دره وعذابهای آن دره وچاهی هست
که اهل آن دره از گرمی وتعفن وقذرات وعذاب شدید آن چاه پناه میبرند بخدا ودر آن چاه مار
ی هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت وتعفن وکثافت آن مار وآنچه خدا در نیشهای آن زهر
مقرر فرموده بخدا استعاذه مینمایند ودر شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از
امتهای گذشته است ودو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و
نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد وگفت من میمیرانم وزنده میکنم وفرعون که دعوی خدائی کرد

و یهود است که یهود را گمراه کرد و یونس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی
اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود که
برای اهل معصیت نقبها در آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان
را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهن از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها
از آتش برای ایشان بریده و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و
هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی بر ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان
پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر
ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند و در
جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و آن جای هر متکبر معاند است
و جبار و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت
محمد و آل محمد ص داشته باشد و فرمود که کمتری که در جهنم عقابش از دیگران سبکتر باشد
کسی است که در دریایی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش
باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل
جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه اسهل تر باشد و در حدیث دیگر وارد
شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه مینمایند و
از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست
از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه مینمایند و آن تابوتیست که
در آن تابوت شش کس از پیشینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت
و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد
و آنکس که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه و آنکس که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و
اما شش کس از آخرین ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنة

وانحضرت

و از حضرت رسول ص منقولست که اگر درین مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل
جهنم نفس بکشد اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن هست بسوزاند و فرمود که در
جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتر که یکی از آنها که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال
درد آن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز اینقدر از مدت میماند
و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار
کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و
در هر وادی هفتاد هزار شکافت و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه
هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راه است و نیشهای آن مارها بلندی نخلهای
طولانیست می آید بسوی فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست
و گوشت او را از استخوانهایش میکند پس چون میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم
می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست
که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب رب العزت
ندا کند ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت
او را گویند نه پس بیاورند او را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و
دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که او را ذبح فرمایند و
فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه
در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است
که بترسان ایشان را از روز حسرت روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد
و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که این روزیست که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد
که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد
و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول
ص فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم بآن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان
جحیم واویلا و واثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و با یکدیگر میگویند چه حال

لست

که ایشان دادند که یا ابن آزادی که ما را دیم از ایشان دادیم اول مرتبت که او لختراست در تا
بوی از آتش و دیگری بی معنا و دودهای خود را میکند و دیگری زبانش چرک و خون جاری است
و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که
عقاب او ما را آزار میکند گویند این مرد در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای
قرض خود کند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول بهر جایی بدنش که میرسید و آنکه ریم
و خون از دهانش جاری است تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت
خود را میخورد مردم را غیبت میکرد و سخن چینی بود و در میان مردم عداوت میکرد و علی بن
ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود در شب
معراج صدایی شنیدم که مرا خوف و فزع او در جبرئیل گفت این صدای سنگی که هفتاد سال
که از کنار جهنم انداختند امروز در جهنم قرار گرفت پس آنحضرت خنده نکرد تا از دنیا رحلت
فرمود پس فرمود که جبرئیل ع بالا رفت و من با او بالا رفتم تا داخل آسمان شدم و هر ملکی
که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملایکه را که از و عظیم‌تر
خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملایکه مرا
سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملایکه مشاهده کردم از و ندیدم
گفتم یا جبرئیل او کیست که من از و ترسیدم گفت سزاوارست که از و بترسی همه ما از و میترسیم
این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است
پیوسته خشم و غضب او بر دشمنان خدا و اهل معصیت و زیاده میکرد و خدا باو انتقام
خواهد کشید از ایشان و اگر بروی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بروی تو میخندید
پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم به جبرئیل ع بسبب
منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانچه حق تعالی فرموده
مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل با و گفت ای مالک بنما محمد ص
آتش را مالک یک در را گشود و یک اطاق جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد
و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را

بر دارند

بر دارند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد و آن بر گردید و ابن بابویه نیز این مضمون
اخبار را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد
از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و
و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آنکس که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود
و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید
ای آنکس که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را میرباید
و میبرد و میگوید بمالداری که خدا بسیار در دنیای گشاده بتو داد و اندک چیزی از تو بقرض
طلبید که در آخرت اضعاف آن را بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را میرباید و فرو میبرد و
از حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عقابست و بر خازنان جهنم رحمت
یعنی از آن لذت مییابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیرالمؤمنین ع در نامه اهل مصر در
وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و
عذابش تازه و جدید است و مقامعش و گرزهایش از حدید است و مقامعش و گرزهایش
و عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و
دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است که اصحاب بهشت در روز قیامت بهترین
قرارگاه ایشان و نیکوترست محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر ع فرمود که چون کشند
اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند درهای جهنم باستقبال ایشان آید و
ایشان گویند ملایکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است
چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت
خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه‌ها از بهشت بیاورند
و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز و اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکو
تراست و فرمود قول حق تعالی مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها
سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از قطران [illegible] دیگر که احتراق است چون آنها را بر ایشان

بپوشانند و فرو کیرد روی ایشانرا آتش و فرموده است در باب زنا که و من یفعل ذلک یلق
اثاما حضرت باقر ع فرمود اثام رودیست از ارزیز کداخته و در پیرامون دور سنکهایست از آتش
و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بنا حق کشته باشد و زناکاران نیز
در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که در جهنم وادی هست که
آنرا سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میکشایند که جهنم بآن افروخته میشود اینست
معنی قول حق تع کلما خبت زدناهم سعیرا علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل
جهنم شوند هفتاد سال براه سرازیر میروند چون بپائین جهنم برسند جهنم نفس میکشد و ایشانرا
بالا می اندازد پس کرزهای آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین
باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق ع که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میکویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت
خود سؤال کرد که نفس بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج
روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق ع سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تع بآن
عذاب کند خلق را که مارها و عقربها آفرید حضرت فرمود خداوند جماعتی را بآن عقرب و مار کو[illegible]
عذاب میکند که میکفتند اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل میشدند
تا آنکه بچشاند بایشان آن چیزیرا که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت
کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعد میکویند و در صعد وادی هست که آنرا سقر
مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میکویند هر کاه پرده از روی چاه برمیکیرند اهل جهنم
از کرمی آن بفریاد می آیند و آن چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت
امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا
مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون کافر مرد حق تع خانه از کل در میان آتش بنا
کرد که از حرارت جهنم او را نکاه دارد و روزی او از جای دیکر باو میرسد و میکویند باو
که اینها همه نسبت بود از آن نیکی که نسبت بفلان همسایه مؤمن خود کردی و کلینی بسند معتبر
از حضرت باقر ع روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود در مقام آزار آن
مؤمن

مؤمن بود از و کریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا
باو نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مردن آن مشرک شد خدا تع وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم
سوکند که اکر ترا در بهشت مسکنی میبود ترا در آن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرامست
بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را انجابد داور و بترسان اما آزاری باو مرسان و او را از دو طرف روز
روزی از برای او بیاور راوی پرسید از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مؤلف کوید که این دو
حدیث منافات ندارند با آیاتی که کذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همه معذب اند و عذاب
ایشان هرکز تخفیف نمییابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرساند
و در حدیث دویم تخفیف و انزعاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف
نمییابد و ممکنست که این احادیث مخصص آیات بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس
روایت کرده اند که چون حق تع امر کند مردم را که بر صراط بکذرند مؤمنان بآسانی بکذرند و منافقان
در جهنم و در دری بسوی جهنم از بهشت بکشایند ندا کنند ایشانرا که ای کروه منافق باینجا بیایید
و بالا آیید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن
درکاه برسند چون خواهند بیرون روند در برابر روی ایشان بر بندند و از موضع دیکر
دری بکشایند و کویند از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای
آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان بر بندند و همیشه با ایشان چنین کنند
چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میکفتند انما نحن مستهزؤن و
اینست معنی قول حق تع الله یستهزئ بهم یعنی قول حق تع در آخرت استهزا خواهد
کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری ع در تفسیر این فرموده است که اما استهزای خدا
بایشان در آخرت آنست که حق تع هر کاه مستقر کرداند منافقان و معاندان علی ع را در جهنم
کرفتار لعنت و عذاب کند ایشانرا بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنانرا که منا
فقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا و در در نعمات جنان بحضور محمد ص برکزیده ملک
دیان ایشانرا مشرف کرداند بر اینها که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند انچه
منافقان کرده اند در آن از عجایب نعمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بنعمتهای

که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است و تنعم در بهشتهای برین و کذا ایشان پس مؤمنان
این کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان
تنورهای افعیان جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگان اند که پاره میکنند و
ایشان را نرم میکنند و بعضی در زیر تازیانهای زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان
میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید شدید میکردند و بعضی در دریاهای جهنم غرق
شده اند و بر دو میکنند ایشان را در میان آنها و بعضی زبانیه زجر میکنند و غسلین و
غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منا
فقان نظر میکنند و می بینند مؤمنان را که در دنیا با ایشان عزیز و استهزا میکردند بسبب آنکه
ایشان موالات محمد و علی و آل ایشان صلوات الله علیهم را اعتقاد کرده بودند و بعضی در دوشکهای
نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع بهشتهای میوه بهشت تناول مینمایند و بعضی
در غرفات و بساتین و فرحات آن سیر میکنند و حوریان و غلمان و کنیزان و پسران و دختران
در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و با نواع خدمات ایشان قیام مینمایند
و ملایکه خداوند عز و جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان با نواع عطایا
و کرامتها و عجایب تحف و هدایا و میگویند سَلامٌ عَلَیکُم بِما صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَی الدّار پس
میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای
عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده
اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا خلاص شوید از عذاب خود و
ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما که ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان
گویند نظر کنید بسوی این درها و چون نظر کنند درهای بهشتی را گشاده بینند گمان کنند
که آن درهای بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسند پس شروع کنند در شنا
کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه دوند و گریزند و از [illegible] از پی ایشان
دوند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو
دوند و انواع عقوبات را کنند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند بینند که درها

بروی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون در میان جحیم افکنند و
مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و عزیز بر ایشان کنند و اشاره باینست
اَللّهُ یَستَهزِئُ بِهِم و ایضا فرموده است فَالیَومَ الَّذینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ عَلَی الاَرائِکِ
یَنظُرُونَ یعنی پس امروز آنها که ایمان آورده اند بر احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته
بسوی ایشان نظر کنند و حق تعالی فرموده است وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت حضرت باقر ع فرمود که
ما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنیم با شیاطینی که او را گمراه کرده است و حق تعالی فرموده است
فَاَنذَرتُکُم نارًا تَلَظّی لا یَصلیها اِلَّا الاَشقَی الَّذی کَذَّبَ وَتَوَلّی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که
پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آنکس که تکذیب کرد
پیغمبر را و پشت گردانید بر حق و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر این آیات
که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که بمنزله زبان آتش و ملازم او نمیباشد مگر
شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا ص را در ولایت علی ع و پشت گرداند از ولایت او
قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی با
خصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید اینست آنکه شیخ مفید رضی الله در کتاب
اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که روزی بیرون
رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت
چرا این را میگویی تو یا امیرالمؤمنین ع بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند
عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا بزمین فرستاد بخدا بسبب آن خطایی که
کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی
آفریده باشی خبر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت و جای او را بتو نماید رفتم
بسوی مالک و گفتم خداوند تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنما کیست که از من شقی
تر است مالک مرا بسوی جهنم برد و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان
کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک با و گفت ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم
آتش بیرون آمد از آن سیاه تر و گرمتر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین هر طبقه که می برد از

مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد و آتش از آن بیرون آمد که گمان کردم که همه
مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدههای خود گذاشتم
و گفتم ای مالک امر کن او را که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا
وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را
بجانب بالا کشیده آویخته بودند و بر سر ایشان گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند
و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نقش
بود من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم
را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و ستم
کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر علیهما اللعنة و کلینی ره بحدیث معتبر طولانی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن است
که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و آتشی نیست و بهشتی نیست
و این قول دو طایفه است که ایشان را دهریه میگویند و سید ابن طاوس از کتاب زهد النبی
روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسالت صلعم فرمود بحق آن خداوندی که
جان محمد ص در قبضه قدرت اوست که اگر یک قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند تا
طبقه هفتم زمین طاقت آن را نیارند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعام او باشد و بحق آن
خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند
هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه بود حال کسی که آن
آشامیدنی او باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامع که خدا در قرآن
فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت نداشته
باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشان است از برای آن
هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت
رسول ص گریه شدیدی کرد و اصحاب آنحضرت از برای او گریستند که جبرئیل ع چه چیز آورده است

و نتوانستند

و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید بعضی از صحابه
رفتند بخانه حضرت فاطمه ع که آنحضرت را بیابند دیدند که آسیای جوی در پیش گذاشته است و
خرد میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کردند با آنحضرت و حال آنحضرت ص را
و گریستن او را نقل کردند حضرت فاطمه ع برخواست و چادر کهنه بر خود پیچید که در دوازده موضع
آنرا بلیف خرما پینه کرده چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت و احزناه قیصر پادشاه
روم بر کرسی و کسری پادشاه عجم سندس و حریر بپوشند و فاطمه دختر حضرت محمد ص که بهترین
خلق است چنین جامه بپوشد چون فاطمه ع بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول
الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است
که پنج سال است که نیست من و علی ع را مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف
میخورد و چون شب میشود آنرا بر خود میاندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف
خرما در میان آن پر کرده ایم پس حضرت رسول ص فرمود که ای سلمان دختر من در میان گروهی
خواهد بود که پیش از همه به بهشت میروند پس فاطمه ع گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث
گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل ع این دو آیه را آورد و حضرت فاطمه این دو آیه را شنید بروی
در افتاد فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی میبودم
و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی که مادر
مرا نمیزائید و یاد جهنم نمی شنیدم عمار گفت دریغا که مرغی بودم در بیابانها پرواز میکردم و بر
من حسابی و عقابی نبودی و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت امیر المؤمنین ع دست بر سر گذاشت
و میگریست و میگفت وای از سفر دور و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و [illegible]
آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و جراحتی چند اند
که کسی دوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند اند که کسی [illegible] ایشان نمیکند
از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان
جامههای آتش میپوشند و بعد از آتش میخورند و از آتش معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند
و احادیث اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمود

واکثر آن را در کتاب بحار ایراد کرده‌ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از
بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین

فصل دهم

در بیان اعراف حق تعالی فرموده است
وندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه خدا ما را وعده داده بود از ثوابها که حق بود
پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتهایی که حق بود گویند بلی
پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت
خدا بر ظالمانیست که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان
بقیامت و آخرت کافر بودند و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که مؤذنی که در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین ع خواهد بود و از ابن عباس
روایت کرده اند که گفت علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در آیه
وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و
امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که در میان بهشت و دوزخ حجابی
خواهد بود گفته‌اند اعراف که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است که بر اعراف
مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیماهای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام
بر شما باد و داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که داخل بهشت شوند و چون دیده
ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه
ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان را بسیمای
ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن اموال و اسباب دنیا را و تکبری
که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا
بایشان نخواهد رسید پس بایشان گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوه
ناک نخواهید شد و اینست ترجمه ظاهر لفظ آیات مفسران خلاف کرده اند در
معنی اعراف و رجالی که هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم
چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد
و ظاهرش و درون آن رحمت که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب که طرف جهنم است و بعضی گفته اند که اعراف

وبالاهای

و بالاهای آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضاً خلاف
در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است
حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است میان ایشان
و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را
داخل بهشت میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند
و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند
نیکان و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر
صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو
و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب
اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت
میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد است
که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات
ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در
اعرافند رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه
روانه بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را
بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد
انشاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت
رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت
هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه رحمه الله
در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن
مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او علیهم السلام
که داخل بهشت نمیشوند مگر کسی که ایشان را میشناسد و ایشان او را میشناسند و داخل جهنم نمیشود
مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود

خواهد کرد خدا ایشانرا یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد
کرد و شیخ مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند
حصاریست در اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث
در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین
و امامان از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
و حق تعالی با ایشان میشناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر
میگرداند چنانکه فرموده است یَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ و ایضا فرموده است یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ
بِسِيمَاهُمْ یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه هستند که توسم میکنند
خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشانرا میشناسند و حضرت امیر کرم
فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرتست باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر علیه السلام
منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی
ساکن میگرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب بی عقاب
و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ که خدا فرموده است و از برای ایشان
شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند
بشفاعت رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه
چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا
ایشانرا در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشانرا بر المهائی که در دنیا بایشان رسیده آن
بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بانها میرسند
و اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را
بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا
حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ در آنجا خواهند بود
و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود رحمه الله

باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود که اگر چنین باشد که کسی داخل بهشت خواهد شد بغیر از گروه که
که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشانرا خفیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند
که بسبب محبتی که بعلی علیه السلام دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت
اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم
کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قایلند و اکثر
علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند
و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود
و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است
و علامه حلی ره در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرانند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قایلند که
ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و
بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد
مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت
بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه
متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت
ندرت و قایل بآن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از اخبار
و آثار و اقوال قدمای اخبار ندارند ابن بابویه رحمه الله علیه در رسالة العقائد گفته است که هر که
دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم
و ملعونست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از
من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار ربوبیت خدا کرده است
و گفته است که اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی
که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار
کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری

محمد را صلی الله علیه وعلیهم وحضرت صادق علیه السلام فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است وحضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که امامان بعد از من دوازده نفر اند اول ایشان امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب است وآخر ایشان قایم است علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت منست ومعصیت ایشان معصیت
منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است وحضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شك
کند در کفر دشمنان ما وظلم کنندگان بر ما کافر است واعتقاد ما در آنها که با علی علیه السلام جنگ کرده اند
مثل فرموده که پیغمبر است صلی الله علیه وآله که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است وهر که با علی جنگ
کند با من جنگ کرده است وهر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است وسخن آنحضرت در حق
علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند وصلحم با هر که با ایشان
صلح کند واعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر وعمر
وعثمن ومعویه وزنان چهارگونه یعنی عایشه وحفصه وهند وام الحکم واز جمیع اشیاع واتباع
ایشان وانکه ایشان بدترین خلق خدا اند وانکه تمام نمیشود اقرار بخدا ورسول وائمه مگر به بیزاری از
دشمنان ایشان وشیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسایل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه
هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را وانکار کند چیزی را که خدا برا او واجب کرده است از فرض
اطاعت ایشان پس او کافر وگمراه است ومستحق خلود در جهنم است ودر موضع دیگر گفته است که اتفاق
کرده اند امامیه بر انکه اصحاب بدعتها همه کافر اند وبر امام لازم است که ایشان را توبه فرماید در وقتی
که متمکن باشد بعد از انکه ایشان را بدین حق بخواند وحجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای
خود وبراه راست بیایند قبول کند والا ایشان را بکشد از برای انکه مرتد اند از ایمان وهر که از ایشان
بمیرد بر آن مذهب واز اهل جهنم است وسید مرتضی در شافی وشیخ طوسی در تلخیص رضی الله عنهما
گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است ودلیل بر این اجماع
فرقه محقه امامیه است بر این اجماع ایشان حجت است وایضاً میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند
منکر امامت او خواهد بود وانکار امامت او کفر است چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت
هر دو در دین یك نحو است پس استدلال کرده اند با احادیث بسیار در این باب وشیخ زین الدین علیه الرحمه
در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است ومعلوم میشود که کفر واقعی ایشان را

اجماعی میدانند وانچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان
در احکام آخرت حکم کفار دارند واز جهنم هرگز بیرون نمی آیند ودر دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون
حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قایم علیه السلام غالب خواهد گردید
وشیعیان از معاشرت ومواصلت ومعامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر
احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده اند که جان ومال ایشان محفوظ بوده [illegible] وحکم بطهارت ایشان
بکنند وذبیحه ایشان را حلال دانند ودختر از ایشان بخواهند ومیراث با ایشان بدهند واز ایشان بگیرند
وسایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان وچون
حضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند ودر همه احکام مثل سایر کفار
باشد چنانکه شیخ مفید وشیخ شهید ثانی رحمة الله علیهما باین تصریح کرده اند وباین وجه جمع
میان همه احادیث میشود وایضاً ممکن است بگوییم که چون در این زمان بر شبهه بر ایشان نیست فی
الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود ودر زمان حضرت قایم علیه السلام چون حق ظاهر صریح شد
که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند واز جمله احادیثی که دلالت
بر کفر ایشان میکند حدیث متواتریست که عامه وخاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که هر که بمیرد وامام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت واز حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر ونفاق وگمراهی مرده است وکلینی بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان
در قیامت وعمل ایشان را قبول نمیکند وعذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند
واز جانب خدا منصوب نباشد وکسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است وکسی که
گمان کند این دو کس در اسلام بهره دارند ودر احادیث بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و
مشرکان وارد شده است باهل سنت ومخالفان کرده اند وایضاً در اخبار بیشمار وارد شده است
که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیات است عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَىٰ نَارًا
حَامِيَةً یعنی عمل کننده وتعب کشنده است یا ناصبی که ملازم آتشی خواهد بود گرم وسوزنده ودر
احادیث معتبره در علل وثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت با اهل بیت

حق ظاهر

داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم ولیکن ناصبی کسی است که با شما
شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه ما نید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید
و ابن ادریس رحمه الله در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشته
بخدمت امام علی نقی علیه السلام و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از
این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت
در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا با آسمان بردند
خدا تعالی بمن وحی کرد در محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر
بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت
و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری ع فرمود در تفسیر این آیه بَلیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ اَحٰاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ
فَاُولٰئِکَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند با و خطای او پس
ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود و حضرت فرمود که گناهی که احاطه با و کند
آنست که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن کرداند او را
از غضب خدا و آن شرک بخداست و کفر باو و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی
طالب علیه السلام و خلفای او هر یک از اینها سیئه ایست که با و احاطه کرده است یعنی احاطه با عمال او
کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه
کریمه که هر که انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلام را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم
خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم
خواهند بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از
آسمان که کجاست علی بن ابی طالب برخیزم من پس بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او

پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را
از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد
هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند
خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در
امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام گفت بحران که
ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در رکن
و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح
دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از او بیزاری بجوئید هر چند از ایشان
نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که خدا تعالی علی علیه السلام را
میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که
انکار او کند کافر است و هر که شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر
انکار امیر المؤمنین علیه السلام کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا
در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت هر امام زمان
بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که ائمه بعد از من دوازده نجیب اند که ملک با ایشان سخن میگوید
هر که یکی از ایشان را انکار کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب
المعارف روایت کرده است که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از آنحضرت در
خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر
بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابوحمزه ثمالی از حال ابوبکر
و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث
بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از
شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلاف نیست میان علمای
امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم

البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم است بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود گناهی از گناهان را و داند و بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود و بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان شود ثابت خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزاست بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخلست و کسی که خدا دین او را پسندیده البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان چون میداند عاقبت آن را در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه با هلش میرساند تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد با آن از شفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود و مگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول صلعم فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکن کرده باشد نفس خود را بمخالفت

محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مومن و زنان مومنه کرده باشد و مخالفت کرده
باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشد بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلود و نجس پس گویند با او
محمد و علی صلوات الله علیهما با او که تو چرکینی و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و
مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک کنند ازین کثافات پس او را داخل میکنند در طبقه بالای
جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب کنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید با ایشان
میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او علیهم السلام بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند
که بر میچینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را بر میچیند و داخل بهشت میگردانند و
بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکند ایشان را بشداید و نوایبی که از پادشاهان و غیر ایشان
با ایشان میرسد و بآفتها که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و
بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکند
تا کفاره ایشان باشد و اگر گناهی بماند بمنزلتی که بعد از مرگ میباشد با ایشان برسد کفاره میشود و اگر
باز بماند بشداید عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب کنند و ایشان از
سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و گناهانش عظیمتر است و این جماعت را شیعه ما نمینامند محب
مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و
متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوگند که دوستان شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند
که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآن هست فرمود در سوره رحمان که میفرماید
لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی سوال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی منکم
راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید
عقاب خدا از همه خلق بر طرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت
صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس
و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود
بخدا سوگند دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود والله که شمائید اهل این آیه که مضمونش

اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که
سنیان شما را در جهنم طلب کنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای
بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان
تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوی و با زنان خود در
منازل خود قرار گیری بحق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من
بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید
بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف
دهد عذاب را از ما نسیمی بیابیم مالک گوید بخدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند
اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که
آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم و
دیگری گوید دیگری را خطاب کند آیا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا
من پنهان نمیکردم و همچنین هر یک از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و تصدیق
نماید پس همه گویند با آنها که پس ما را از خدا طلب کنید که بشما ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا اینها را بخشد
و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس ایشان گویند با آنها
که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را
از ما بردارد و در بهشت جائی بما بدهد ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت
بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوای در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب
زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از جهنمیین
فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت
که آنرا عین الحیوان میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس میرویند چنانکه گیاه میروید گوشت
و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند

حضرت فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب گفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند
از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازهٔ بهشت
که آنرا حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و
ایضاً بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در آتشها وقتی که مانند
زغال میشوند شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون
می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان
کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا
بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمن
علی همیشه در جهنم خواهد بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت
کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی
میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد
حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد
و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که
میان بهشت و دوزخ نیز منزلتی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم و وقتی که قائم علیه السلام
ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با عملهای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع
البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضاً در کتاب زهد بسند صحیح
از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان
خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را
که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبر وارد شده است که از جهنم بیرون
میروند و داخل بهشت میشوند محتملست که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص
مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلام
از برای مأمون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را

وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد
بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای
ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این را روایت کرده است
و ایضاً در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود
که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید
و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود
که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگویید و اعتقادهای شما را نمیداند خدا او را داخل
بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگویید و چه اعتقاد دارید خدا او را داخل
جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند
و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگویی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما
دارند و آن امانت و وفا و راستگویی را ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی
پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد
امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا
منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی
اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فرمود یعنی خدا دوست و یاور
آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش
از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است
وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که
کافر شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی
ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر
امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر
پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در

جهنم خواهند بود و ایضاً کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که
از جانب خدا نیست هرچند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنم
از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هرچند آن رعیت
در نفس خود ستمکار و بدکردار باشند و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا
نباشد هرچند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه
عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هرچند در اعمال خود ستمکار و بدکردار
باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او
و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که مظلمه او میان او و مردم باشد طلب
بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو
کنیم و درگذریم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول بعلی علیهما السلام گفت بشارت
ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر
شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما روایت شده است حضرت سید
الشهدا علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود دست از مودت ما اهل بیت برمدارید که
هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق
آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما
و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت یا علی خدا آمرزیده ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا
و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت که خدا
عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که
داشته باشد و در محاسن بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نمیخورد آتش

کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش کند راوی گفت در میان ایشان کسی هست که
گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این
کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت
میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مومن دو مومن است اول مومنی است که وفا کرده است
از برای خدا از شرطهائی که بر او شرط کرده است و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با
پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و در آخرت
شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگران ندارد و دویم مومنی است که پای او میلغزد
و مرتکب گناهان میشود پس ایمان او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست
ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند گردد و آنست که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج
شفاعت و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که چه
مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی که حق تعالی
میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مومنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد
چون سوار شد بعضی از اصحاب از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا بشارت
داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد
بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند باز
سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون
سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم
و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما

مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد ولیکن ترا خبر
میدهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال
آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای
هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان
مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را بلایی در بدنش
که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستی که
شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر بپدرم فرمود بسیار میگفت که دوست دارد دوست آل محمد را
هرچند بدکردار باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد را هرچند روزها روزه باشد و شبها بعبادت باشد
و ایضاً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز
قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد
مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن کرده باشد و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد
و امن و امان بایشان داده باشد مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان
اندوهناک نباشند محشور شوند سوار بر ناقها که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند
بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد نرم تر از حریر از برای کرامتی که نزد
نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته
باشند که ابتدای آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقها از نور باشد و جهاز آنها طلا باشد
مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره
که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را
آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود
بلی گفتم هرچند زنا کند و هرچند دزدی کند بسر اشاره کرد که بلی و ایضاً روایت کرده است از عمر بن الیاس
که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید
گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که من از او شنیدم میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در

وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل
جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث
هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ
طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای جابر آیا
اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما
مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناختند پیشتر شیعه ما را مگر
بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن
احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرضداران و یتیمان و راستگویی حدیث و تلاوت قرآن
و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز
پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه را با این صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر
براههای باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من
دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد
و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای
تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب ترین
بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکار تر باشد از برای خدا و عمل کننده تر
باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری
از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست
دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید
باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرده باشد از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف
از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفر اند و شیخ مفید در ارشاد
و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از
مسجد بیرون آمده متوجه قبرستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما

کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی بصیرت نظر کرد بر روهای ایشان
و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری
شب کور شدگان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای
ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیار دعا غبار خاشعان
بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا
کند و ابن ادریس بسند اسیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که
بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت
کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند شیعیان ما و در کافی
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ
فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت
فرمود که حکمت شناختن امامست و اجتناب کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا
بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که گناهان کبیره
آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت
فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست
و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که
مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند
عذابش مثل مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش مدتی و انقطاعی خواهد بود
حضرت فرمود که هر که مرتکب کبیره شود از کبایر و آنرا حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب
میکنند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناه که کرده است حرامست و بر آن
حال بمیرد او را از ایمان بدر میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوای اسلام کند
کسی که چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف

وعده

وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب
معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح
بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته
مردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود
باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست منتهی
میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که
طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر درد را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی
باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و بیاد کنی پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ
یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده
و بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در
آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت
رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا اند میکنی تفکر کنی که اگر باعث استغنا میگردید چرا آن
شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهان سوز از
سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری
میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمانست و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت
احمر نایاب تر است و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطان بر طرف نخواهد
شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر
کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض
و ترک کبایر جفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه
و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطانست
در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تو اندوختی از جواهر
حقایق ایمان بربایند یا با آتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یکیک از پاسبانان را
بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میگشایی که شفاعت شفیعان مرا کافیست

و بخواب غفلت رفته دست شهوات و لذات فانیه کرده و وساوس خناس را در سینهٔ خود جا داده
و ملئکهٔ رحمت را که حارثان دین اند از خود رمانده و شب و روز آن دزدان ایمان و یقین مشغول
ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین حیله
تیز بازو را ایشان میکردند و وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار میشوی
میگردی که تمام متاع ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه بر تو مسدود شده باشد و ملائکهٔ غلاظ
و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گوئی فایده نکند و
شفعای تو همه خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از عمر و باطل بغیر
خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله ذلک هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان
ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است
که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه
حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی
باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی
از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن
یا شیعه یا محبهم نمیروند چگونه باینها مغرور میشود و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب بمعانی بسیار
دارد چنانکه بعد از این ان شاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که مراد آن احادیث بچه معنی وارد شده
و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب
عقوبت است حرمان از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای
جناب سبحانی سبک نیست از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست
از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر
عمل میشود و زجر از مناهی میکرد آن بهترین احوالست و اگر خوفیست که مورث سوء ظن بحق تعالی
و کرم او گردد و آدمی را از دعا و در عمل سست گرداند از جملهٔ گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی
ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبهٔ
رجا بر خوف بهتر است فصل دوم در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام

آنها بدانکه خلاف در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت
بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصهٔ سخن در این
باب آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که
اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعهٔ امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه در
فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است
و اشاعره گفته اند بستن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود
باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار
و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار
خود نسبت دهی صدق را بمخبر و هرگاه آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود
هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که
علم بحقیقت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این
مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است جحدوا بها و استیقنتها
انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا فرموده است
پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را شناسا بودند کافر شدند بآن و ایضا فرموده است پس چون
آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این سحریست هویدا و حال آنکه یقین داشتند
بآنها نفوس ایشان پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه
مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در
قاذورات و امثال آن چنانکه در الفیه یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق قلبی آنست که باور دارد و دین حق
قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر محل ضرورت است و اگر دوم باشد که فعل جوارح
تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که
شهادتین را بگوید او مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند
اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید
لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال

جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنة و قاضی عبد
الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال الجوارح از واجبات و ترک
محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال
قلوب و جوارح هر دو باشد پس عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول
محدثانست و جمعی از علما و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از
آیات که در صفات مؤمنانست وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان
تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد
شده است و شیخ مفید رحمه الله نیز قایل شده است یا عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این
مذهب خواجه نصیر الملة و الدین است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب که
علمای امامیه با آنها قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم
و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان آنها بیکی از
چند وجه میتوان نکرد اول آنکه قایل شویم که ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند
اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دویم
عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود
سیم نفس عقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات
چهارم محض عقاید حقه و ربما عدم انکار آنها یا اقرار بآنها یا عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد
و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که اصحاب
کبایر نیز مؤمن اند و لیکن اهل شفاعت اند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که
تارک الصلوة کافر است و مانع زکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن
نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی و آنکه روح ایمان
در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند با عود میکند و ثمره که بر این
ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت است و عقوبت و عذاب در دنیا و آخرت

زیرا اگر

زیرا اگر کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن دویم عقاید
حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است
از کسی که ترک غیر کبیره باشد از گناهان یا تارک غیر فریضه باشد از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن
بشهیدان و حشر با صدیقان با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه
کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و
تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره
مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار
بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در
تفسیر قول حق تعالی وَمَا یُؤْمِنُ اَکْثَرُهُمْ بِاللهِ اِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان
بخدا مگر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر
جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن
انگشتر از انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است
از درجات کمال و قرب ذی الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک
آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در
دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت
و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در
آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد گو مستحق
ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم
نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها باو واقع شود بنا
بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر
متکلمین امامیه ایمان را باین معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد
چنانچه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار
و مشرکین و منافقین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه

وهرکه غیر شیعهٔ اثنی عشریست زیرا که ایشان مخلّد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد لذا ثانی که
تکلم بشهادتین بکند وانکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهر نکند وفعلی که مستلزم استخفاف
بدین اسلام باشد ازو صادر نشود که در دل اعتقاد باینها نداشته باشد هرچند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلام
نداشته باشد واظهار آن نکند وثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون ومالش محفوظ بماند
واورا نکاح توان کرد ومستحق میراث مسلمانان باشد وسایر احکام ظاهرهٔ مسلمانان برا و جاری شد
بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد وهیچ عملی ازو مقبول نیست ومثل سایر کفار است بلکه از
بعضی از آنها بدتر است ومنافقان نیز درین ایمان داخلند وباین وجه جمع میان آیات واخبار متفرقه میشود
ودر هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دویم آنست که ایمان عبارتست
از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال وباین وجه جمع میان بعضی از روایات واخبار
میتوان شد واما بدون انضمام وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنست که مخصوص عقاید
حقه باشد وآنچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط عمل وترک مناهی و
اخلاق ذمیمه میکند محمول بر کمال ایمان باشد ومراتب کمال ایمان بسیار است وآیات واخبار مختلفه
محمول بر آن مراتبست واکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات واخبار جمع
کرده اند واین وجه اگرچه نزدیکست بوجه اول اما حمل بر وجه اول انسب والیق است وجه چهارم
آنست که گوئیم ایمان اصل اعتقاد است واعتقاد ایمان دائما متزاید میباشد وباعمال وطاعات کامل
میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد ویقین نیز مراتب بسیار میدارد وهر مرتبه از مراتب ایمان ویقین لازمی
وشواهد بسیار از عبادات واعمال دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید وبگوید که
شیری متوجه است وباین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنائی که
اگر دیگری بیاید وهمین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود وحذر بیشتر میکند وهرچند
خبرها وبیشتر میرسد قوت این براو بیشتر ظاهر میشود وخوف وهراس او بیشتر میشود وبتدبیر دفع
آن بیشتر بهم می آید تا آنکه بجائی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت بنابر میجهد
ومیگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب وعقاب هرچند
ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست وحذرش از اموری که موجب عقابست

زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد وآثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که ایمان بآراستن خود وآرزوها درست نمی آید
ایمان آنست که خالص وصاف شود در دل واعمال تصدیق آن کنند وگواهی بر حصول آن در دل بدهند
وبدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلبست حیوة روحانی وایمانی نیز بقلبست وچنانچه بینائی
وشنوائی روحانی آدمی بچشم وگوش دلست وکسی که حیوة ایمانی ندارد مرده است واز مرده بدترست
چنانکه حق تعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند وزنده نیستند وفرموده است در حق
ایشان که کرانند ولالانند وکورانند پس نمی بینند وبعقل نمی یابند چیزی را وفرموده است که دیدهای
ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلهائی که در سینهای ایشانست کورست واین بسبب آنست که
حیات عبارت از امریست که منشأ علم وقدرت باشد وآثار بر آن مترتب شود وحیات ظاهری منشأ
علوم محسوسه میشود که در دو روزهٔ دنیای فانی بکار آدمی آید وحیاتی که بعلم ومعرفت حاصل
میشود ابد الآباد باقیست وآثارش معنویست وموجب معرفت وقرب الهی است وچشم وگوش
دل را میگشاید والهامات ربانی بگوش جانش میرسد واشیا را بنور خدا می بیند که المؤمن ینظر
بنور الله ان فی ذلک لآیات للمؤمنین وپیوسته با ملائکه ربانی همرازست ودر صفات مقربان
حق تعالی ممتازست واین بدن بمنزلهٔ خانه است که روزنها دارد از قوی ومشاعر وچون چراغ ایمان
در دل افروخته شود ونورش از جمیع روزنها ساطع میگردد وهرچند آن چراغ افروخته تر وپرنور
تر میشود انوار وآثارش از درها وروزنها بیشتر ظاهر میگردد وبدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق
میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است ودیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی وبدانکه حیات
بدن آدمی بروح حیوانیست وروح حیوانی بخار لطیفی است که خاصیتش خونست ومنبعش قلبست
واز قلب بدماغ متصاعد میشود واز آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا وجوارح سرایت میکند ونفس
ناطقه چون کمالات واستعدادات وترقیات آن موقوف بر بدنست والات آنست وآن جوهریست که از
عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم رسانیده واول چیزی که باعث حیوة بدنست ومنشأ ادراکات
جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد وچون منبع آن قلبست بقلب زیاده از اعضای دیگر
علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات واخبار بقلب واقع شده است ومدار صلاح وفساد بدن

برقلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع
اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر
میشود چنانکه روح بدنی هر چند مادهٔ اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا
و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر
بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میکردد و
جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای
جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک بر آنها قسمت میفرماید و این همه در چشم
از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرورست که بتوفیق الهی موانع جریان
از این نهرها زایل کرداند و خس و خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد
و کل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی از سر راه آنها زایل کرده اند تا آن دو عین الحیات
جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بآنچه حق تعالی جاری کرده شد چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقولست که در آدمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه آن صحیح و سالم باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه بیمار
و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است
جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که
دلها بر سه قسم اند یکدل سرنگونست که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر و شر
هر دو در آن در می آید هر یک که قوی تر است بر دل غالبتر میکردد و یک دل هست که گشاده است و در آن چراغی
از نور الهی روشنست که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمنست
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که منزلهٔ قلب از بدن آدمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر
خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دل اند و همه از جانب او متحرک اند و مردم را خبر میدهند
از احوال آن و هرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باید
میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بنده را چهار
چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور
آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد و چشم دل او را بینا میکرداند که امور غایبه را

بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میدمد و
شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل آن
میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مانند گناه
بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب شود و آن را سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد
و ایضاً از آنحضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب
قساوت و سنگینی دلهاست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آب دیده خشک
نمیشود مگر بسنگینی و قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان و در این باب
احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان
امریست قلبی و از اعمال دلالت و مراتب مختلف میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب
میشود و اینها همه آثار آن ایمان و شواهد حصول آن اند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار
میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل
زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانی و آن قابل
زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها
که اعمال را جزء ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود
آنها که ایمان را اعتقاد بمحض میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت
بر زیادتی و نقصان میکند مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آنست و بنا بر تحقیقی که سابقا
مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی در قصهٔ
حضرت ابراهیم علیه السلام گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردها
حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم دلم مطمئن گردد و ایضا در
وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میکردد ایمان ایشان
و باز فرموده است زیاده شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است
و ایضاً معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم

وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود اگر پرده کشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد
ومعلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت وامثال اوست واز حضرت صادق علیه السلام منقولست
که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه
ابن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید ورنگش زرد شده است وبدنش
نحیف گشته وچشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه حال
داری ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی
وعلامتی وگواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که
پیوسته مرا محزون وغمگین دارد وشبها مرا بیدار میدارد وروزهای گرم مرا بروزه میدارد ودل من
از دنیا روگردانیده وآنچه در دنیاست مکروه دل من کردیده ویقین من بمرتبه رسیده است که گویا
می بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب کرده اند وخلایق همه محشور شده اند وگویا من در
میان ایشانم وگویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت وبر کرسیها نشسته تکیه کرده اند
با یکدیگر مصاحبت میکنند وگویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند واستغاثه وفریاد
میکنند وگویا زفیر وآواز جهنم در گوشم میآید پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست
که خدا دل او را بنور ایمان منور کردانیده است پس بحارثه فرمود که بر این حال که داری ثابت باش
حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من کرداند حضرت دعا نمود وبعد از چند روز
حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته وبعد از نه نفر او شهید شد وآیات واخبار که دلالت
بر این مطلب کند بسیار است دویم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر علیه الرحمه در
رساله قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا
در ذات او وتصدیق بعدل در افعال او وتصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام وتصدیق بامامت
ائمه معصومین علیهم السلام بعد از پیغمبران واز این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین
اسلام در ایمان معتبر نیست وحال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است
مگر آنکه آنرا داخل تصدیق نبوت کردانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف
بکعبه وقرآن مجید وامثال اینها را از این جهت کفر میدانند وحق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد

ایمان بآن واجب وانکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد وهنوز اطلاع
بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد وشهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها
ایمان حاصل میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل وعلا است ومراد بآن تصدیق جازم ثابت است
بآنکه خداوند عالمیان موجود است وازلی وابدی است وواجب الوجود بالذات یعنی وجود او مقتضای
ذات قدیم اوست نه آنکه محتاج بعلتی بوده باشد وآنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او
ومنزه داند او را از آنچه لایق عظمت وجلال او نباشد از صفات مخلوقات وممکنات ودر عدد
صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت وعلم
وحیات واراده وادراک وکلام وصدق وسرمدی بودن وبعضی ادراک وصدق را انداخته اند ودر
بجای آنها سمیع وبصیر بودن را اضافه کرده اند وبجای سرمدیت بقا گفته اند وعلامه رحمه الله در
بسیاری از کتب کلامیه گفته است قدرت وعلم وحیات واراده وکراهت وادراک وازلی بودن
وابدی بودن وکلام وصدق دویم تصدیق بعدل وحکمت خداست وعدل آنست که ظلم نمیکند و
امری که نزد عقلا قبیح است از او صادر نمیشود واخلال نمیکند بواجب وبامور که بر خود واجب
گردانیده است وحکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود وکارهای او همه منوط بحکمت
ومصلحت است دویم تصدیق بنبوت محمد است صلی الله علیه و آله وبجمیع آنچه آنحضرت آورده است
تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا واجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد وگفته است بعید نیست
که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی در تحقق ایمان واگر مکلف قادر باشد بر علم به
آنها تفصیلا واجب علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای آن واما تفصیل آنچه خبر
داده است بآن از احوال مبدأ ومعاد ومثل تکلیف بعبادات وسؤال قبر وعذاب آن ومعاد جسمانی
وحساب وصراط وبهشت ودوزخ ومیزان وپرواز کردن نامهای اعمال وسایر اموری که بتواتر
معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفاصیل
آنها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه قصد بآنها مفصلا معتبر است در
تحقق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد
کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات

آنها تفصیلا تصدیق بآن نماید مومن است هرچند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد ومؤید اینست انکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند وانکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست همچنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اکر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند واین بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بی علم بآنها از مکملات ایمانست وکاه هست که واجب میشود علم بآنها از محافظت احکام شریعت از نسیان ودوری از شبهههای کمراه کنندکان و داخل کردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیکر است از برای وجوب آن نیز از آنچه که ایمان موقوف برآنست وآیا معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول وطهارت وانکه او خاتم پیغمبرانست وبعد از او پیغمبری نیست وغیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف کوید که اکرچه ظاهر شد انست که در علم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسایر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که در میان مسلمانان فاش و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج واکر کسی باشد که در حق او جهل بآنها ممکن باشد علم بکفر او نمیکنند بعد از القا بر او اکر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد پس کفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وعلیهم واین اصل مخصوص فرقه امامیه است واز ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست که تصدیق کند بانکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان در اوامر ونواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است اما تصدیق بانکه ایشان معصومند از کناهان کبیره وصغیره واز صفات ذمیمه وانکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم وانکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالم اند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان ومعاد ایشان وانکه علم ایشان از رای واجتهاد نیست بلکه بعنوان تعین است که اخذ کرده اند از کسی که بخواهش نفس سخن نمیکفت

وآنچه میکفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بنفسهای قدسی که ایشان داشتند وبعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض شد یا بجهات دیکر که موجب یقین ایشان میکردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان که هرچه را بآن محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکرد در دل ایشان علوم الهی نقش میشد وانکه هیچ عصری خالی نمیباشد از یکی ایشان والا زمین با اهلش فرو میرود وانکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد وآخر ایشان مهدی صاحب الزمان علیه السلام است و او زنده است وچون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست وآن دو وجه که در نبوت کفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بانکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل ونقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیکر که اکتفا کنیم باعتقاد امامت و وجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام علم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و آیا کافیست هر شخصی را که امامان کذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقی ائمه را ندانند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف کوید که حکم عامی که شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند در مسئله اولی در هیچ طرف درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافیست بی وجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام آنرا فرموده اند واین نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است واز جانب خدا و رسول میکویند واکر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیکری چکونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست وآدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار ضروری دین

امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است واد می را از دین تشیع بیرون میبرد پس کسی که انکار حلال
بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میبرد لهذا وارد شده است که شیعه ما
نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام را و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود
و آنکه حضرت قایم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد
و آنکه عالمند بجمیع علوم که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است
پس انکار اینها متضمن انکار امامت باشد اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد
و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل
محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد
ایشان بعد از موت باسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی
از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند اولا ممکن است که در آن وقت ضروری نشده
باشد و ایضا اگر آنها را میگویند که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه بر جلالت ایشان
شده است مثل زراره و ابو بصیر علما اکثر آنها را تاویل کرده اند و قدح در سندهای ایشان کرده اند
و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون
بتوبه و عفو کریم باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر امثال اینجماعت وارد شده است ایمان و
عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام بانیکان و بدان مردم از برای مصالح ضرور با ایشان سلوک نیکو میکرده اند
و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته است اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است با آنکه اگر امامت
دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است
واجب است که اعتقاد کند بائمه بعد بعنوانی که لازم خواهد بود و در قبر سوال کرده از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها
از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر اینست پس فرموده است اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی
و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد
روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما عذاب
قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر
کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجبست تصدیق

بآنها اجمالا برای آنکه امت اتفاق کرده اند در آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر
آنها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط
بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است با غیر اینها از تفاصیلی که
باخبار احاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در
زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سیم در معنی اسلام خلافست بعضی را
اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است و
اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این هم نفع می بخشد و در آخرت نفع
نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام
و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد بآنها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخلند
و احکام ظاهره اسلام بر ایشان نیز جاری میشود بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق
میکنند حتی باین معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع
اوامر و نواهی باشد و تمام ایشان آنها است که در معانی ایمان مذکور شد اما هر گاه اسلام مقابل ایمان اطلاق
کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست در آنکه آیا در ایمان بمعارف
ایمانی شرطست یا ظن قوی کافیست و ایضا خلافست در آنکه آیا در ایمان آیا میباید ایمان بدلیل حاصل
شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیک اند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر
علما آنست که بدلیل و برهان باید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و استدلال
کرده اند بآیات بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلومست که اگر فروع در آنها داخل
نباشد اصول دین داخلست و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا
حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک
مکروه اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان اکتفا
بظن و تقلید استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل
و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینمودند و ایضا
لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و بادله

تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون
لامر الله باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل عقلیه بدانند و ترتیب
اشکال منطقیه توانند کرد و برفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که
در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر
خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود
صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده و روایت کرده که حضرت از اعرابی پرسید
که خدا را بچه شناختی و بچه دلیل دانستی گفت بشکل شتر را در راهی که می بینیم استدلال میکنیم که
شتری از این راه رفته است و پی پا را که می بینیم میدانیم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان بالین
ستارهای روشن و زمین با این درها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت
فرمود برشما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوتست و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار
صدر اسلام میداند که هر کس را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات
نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر میکردند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد
باستماع آیات و استعمال طاعات تا برتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل کر مادة تشکیک
و تعطل است ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهره
نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر بلکه یقین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات
کرده اند و آثار ایمان و یقین اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم
بیشتر میشود و آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه از لوازم ایمان
و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه
تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد **بحث** خلافست در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر
شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین خاصه و عامه را اعتقاد آنست که ممکن است
که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بعضی از آیات دلالت بر این دارد چنانکه فرموده است آنها که کافر
شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان

و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده
بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و باز فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ
مِنكُمْ عَن دِينِهِ تا آخر آیه و از این باب بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین
شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست
که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده است بمرتبه یقین نرسیده
بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان
قلبی همچنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان و احکام خاصه از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد بظاهر
شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد که کافر باشد و ما بحسب ظاهر
بایمان او حکم کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد
و نزد خدا ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع
حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت بر این امور نکند چنین گفته اند
بعضی از محققین متأخرین از جانب سید مرتضی رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات
و اخبار را بمحض وجود عقلیه و استبعادات و مجرد تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول
ایمان بظن اکتفا کند شبهه هست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند
باز ممکن است که یقینی که از بعضی براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات
قویه که قدرت بر رفع آنها نداشته باشد زایل گردد و بطریان ضد آن که یک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی
از جانب آن گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که
زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بجهات الهی
جواب گوئیم مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع
بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که آن یقین متصف
نبوده و در دعوی خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربان است

که بمرتبهٔ حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال وهم صدور این افعال از او محالست
واگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد آن بشبهه وصدور آن
افعال هر دو از او ممکن است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی
فمستقر ومستودع که ایمان بر دو قسم یک قسم ایمانیست که مستقر وثابت است وکوهها زایل میشود
وآن زایل نمیشود وایمانی هست که بعاریه برده وودیعه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند واگر خواهد
سلب میکند وکلینی رحمه الله بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق علیه السلم
عرض کردم که چرا چنین میشوانده بود که مردی نزد خدا مومن باشد وایمان او نزد خدا ثابت باشد پس
نقل کند حق تعالی او را از او بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادلست ونخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان
ونه بسوی کفر ونخوانده احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد
خدا انتقال نمیفرماید او را خدای عز وجل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر میباشد وکفر او
نزد خدا ثابت شده است آیا او را انتقال میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی
مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانند ایمان بشریعتی ونه کفر بانکار شریعتی پس
خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد وبعضی را خدا
هدایت نکرد مولف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان وکفر هر دو بودند وحاصل جواب
آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت آنها
باشد قابلیات واستعدادات ایشان وحجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل واقامت
براهین وحجج وهیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود واحدی از ایشان مجبور نیستند بر
کفر بحسب خلقت ونه بسبب تقصیر در هدایت واقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایت خاصه
از جانب حق وفیاض مطلق گردیده اند وآنها مؤید بایمان میگردند وبعضی بسوء اختیار واعمال
واخلاق خود مستحق این هدایت نگردیده اند وکافر شده اند مع ذلک باز مجبول ومجبور بر کفر
نیستند واین معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شد ومحتملست که مراد
بآن در فقرهٔ آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند وبعضی هدایت
نیافتند واین بطریق متکلمین انسب است ومعنی اول بسیار ادقست وایضا بسند صحیح از

حضرت باقر یا صادق علیهما السلم روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را از برای ایمان
که هرگز از ایشان زایل نمیگردد وآفریده است خلقی از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد وخلقی را
در میان این دو حالت آفریده است وبعضی از ایشان ایمان سپرده است اگر خواهد که تمام کند از
برای ایشان تمام میکند واگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند وبسند حسن از حضرت صادق علیه
روایت کرده است که بنده هست که در صبح مومن است وشام ودر صبح کافرست ودر شام مومن
وگروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند واز ایشان سلب میکند وایشان را معارین مینامند
وایضا از عیسی نهی روایت کرده است که گفت من در دولت سرای حضرت صادق علیه السلم نشسته
بودم وحضرت امام موسی علیه السلم کودکی بود وبره با خود داشت وبا آن بازی میکرد من بآنحضرت
گفتم ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند ما را از آن امر
میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم والحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم وبیزاری جوئیم از
او حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را از برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و
وخلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود وخلقی را آفریده است در این میان که عاریه داده است بایشان
ایمان را وایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب کند وابو الخطاب از آنها
بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلم رفتم آن سؤال
وجواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود او چشمهٔ علم نبوتست وبسند دیگر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان
پس هرگز مرتد نمیشوند وبر نمیگردند ومجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان
پس هرگز مرتد نمیشوند وبعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است اگر دعا والحاح در دعا بکند
بر ایمان خواهد بود وبسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستی که حسرت
وندامت وویل وتمام ویل وعذاب برای کسی است که منتفع نشود بآنچه وصف نموده است وعمل
نکند بعلم خود وبمقتضای دین خود وبداند قدر دین خود را ونفع وضرر آن را پرسیدند که بچه چیز میتوان دانست
که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوی تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد
با گفتار او پس گواهی باو داده شده است از برای او بنجات وهر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او

عاریت است ونزد او بامانت سپرده اند ودر حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را
بجبلت بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشوراند ابر در آن نهان است از ایمان وظاهر نماید و کرده اند بر
آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان او پروردگار عالمیان است
و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر
آن بسته شود در آنوقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی
فرموده است وَمَن يُؤْمِن بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ ودر قرائت اهل بیت علیهم السلم چنین است یهدأ قلبه یعنی
هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگرداند دل او را از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید
که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال
ایمان بمضلات فتن وارد شده است وحق آنست که اکر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین
برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا
و کمل مؤمنان است چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین مرتبه بسیار نادر است
و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست وظاهر آنست که در اکثر خلق ظن
قوی نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال امثال این ایمان شک نیست که ممکن است و درجات
ایمان بسیار است چنانکه دانستی و در بعضی ممکن است که زایل گردد و بشک بلکه انکار بر گردد و آن
ایمان معارست و بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است
زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله داشتند
اما از برای اغراض باطله در نبوتش انکار میکردند ازین جهت انکار مانند ابو جهل و اضراب او و مانند
جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را در روز غدیر و مواطن بسیار
دیگر شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی
نیست در آنکه مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است
که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکنست ارتداد و زوال ایمان
بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجده بت
و قتل پیغمبر و امام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن ششم

در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست
از کسی که در شان آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد
مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور
که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم و کفر باخلال
یکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل
آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروطست
بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه از ضروریات دین که مذهب حق امامیه اثنی عشریه
نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن
مجید و کعبه معظمه یا بسجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل نیز کافر
میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد
خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند ایمان را
خود یا باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش
بر آن میکذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری
دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا
مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت یا انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات
بر کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علماست
که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او
در حال اسلام از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او
لازمست و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان قسمت میکنند
این حکم او بحسب ظاهر است و در این حکم خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما
خلاف در آنکه میان او و خدا توبه او مقبولست یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او
مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلامست و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه
تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و فاسد در قتل او

محمد حسن
محمد رضی
محمد علی

نباشد توبه اش میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است و اما مال او و زن او
باو برنمیگردد اما بعد از مدح گفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتواند خواست و بعضی گفته اند که در اثنای
عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه او
مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالی است که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست
که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود لیزا موافق مشهور جبر بر توبه میکنند
و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا نیز هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند
و در مدت تکلیف توبه خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است
و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که او برگردد او را میبرند و جبر میکنند و بعد از آنکه
مایوس شدند او را میکشند و این احکام در باب مردانست و زنان بعد از مرتد شدن حبس مؤبد
میکنند و نمیکشند هرچند مسلمانزاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و این
جمعی از علمای ما قایل شده اند که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری و او را تکلیف
توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قایل اند و خالی از قوتی نیست
و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام کفر است و حصری نکرده اند
آنها را و متفرقه در ابواب فقه گاهی میگویند فلان چیز ضروری دین است پس ضروریات که بعضی در
این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد
که هر که در آن دین داخل باشد بداند مگر نادری که تازه بآن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد
اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد
رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت فی
الجمله بنا بر قول اظهر هرچند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی
الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا
بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان
مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب
معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه را و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر

طواف بلکه بر سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر و ذبح و
قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری
و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر
مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگویی که ضرری نرساند و بدی دروغی که
نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر
و حرام بودن شراب انگوری نبوده و شرابهایی که غیر از انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری
دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند و اما ضروری نیست که ضروری مذهب
شیعه شده باشد و خوردن حرمت گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران
و خواهران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان
دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم
بجهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهتی با مسلمان و زدن و
و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن
بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح
بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از
غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه بصدقات و خیرات نفع بمیت میرسد
بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث
تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحست نظر بعورت اجانب و
مرجوحست وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود
بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و دادن زنی مسلمانان
و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل
بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند
و اکثر ضروریات دین در ضمن این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و معلوم
باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروری است

و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل
ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و آنکه
امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب
خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که
دعوی امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمه متأخرین زیدیه که صریحا
دعوی امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و
عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلم جنگ کرده اند
و تولی و برائت معلوم شده است و تبری از جمیع اعدای ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار خصوصا و خواص ائمه علیهم السلم عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل
در اذان و اقامت و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپائین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر
و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان
و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دویم بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب
زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور
صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت بلکه سایر سباع
و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر حریر
بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و اینها از جمله ضروریات دین اسلام
میتوان شمرد مجملا هر چه ظهورش در دین و ایمان و مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبه
رسیده باشد که هر که در این داخل باشد آنرا داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن
مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان
بر کفر منکر ضروری دین بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که
ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و بیزاری از ابوبکر و عمر و اضراب ایشان و سایر اعدا
و مخالفین ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان نجوید شیعه ما نیست
بلکه دشمن ماست و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب

ایراد

ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا علیه السلم در رساله
شرایع دین که از برای مامون نوشته اند فرموده است که محض و خالص اسلام آنست که گواهی بدهی که
خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اجزا و اعضا ندارد و همه خلق باو محتاجند
و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه
بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است که هیچ چیز جاهل نمیباشد و قادریست که هرگز عاجز
نمیشود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمیشود و عادلیست که هرگز جور نمیکند و آفریننده همه چیزهاست
و مثل او چیزی نیست شبیه ندارد و ضدی ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت
و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او و امین اوست و برگزیده
اوست از خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او
نیست و بدل کننده نیست ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر
داده است حق است و واجبست تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان و
پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادقست و از هیچ جهت باطل باو راه ندارد و فرستاده
شده است از جانب خداوند حکیم حمید و گواهی بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش
و ایمان بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن
و قصه های آن و خبرهای آن و بآنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گواهی بدهی
که دلیل و راه نما بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از
قرآن و عالم باحکام آن برادر اوست و وصی او و خلیفه او و ولی او که نسبت باو بمنزله هرونست
از موسی و او علی بن ابی طالبست علیه السلم که امیر مؤمنانست و امام متقیانست و کشاینده
شیعیانست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران
و رسولانست پس بعد از او ائمه علیهم السلم را یک یک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلم و فرمود شهادت
از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق در هر عصر
و زمانی و آنکه ایشان اند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند
و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بدهی که هر که مخالفت ایشان بکند گمراه

وکمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن کو ینده
از جانب حضرت رسول هر که بمیرد و ایشانرا نشناسد بمرگ جاهلیت وکفر مرده است و آنکه از دین
ایشانست ورع و عفت و راستکوئی و صلاح و استعانت بر حق و سعی در عبادت و در امانت
کردن بر نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و
انتظار بردن فرج آل محمد بصبر و نیکوئی با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح
پاها بکرند و آنکه نمیشکند وضو را مکر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند
بر موزه مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب
و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را و فرمود نماز در اول وقت افضل است و
فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد در پشت سر فاجر و اقتدا
نمیتوان کرد مکر باهل ولایت مکر شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندکان و جایز نیست
که بکوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است
چون این را کفتی سلام کفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر میکنی روزه را نیز
میباید افطار کنی و کسی که روزه را در سفر افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضا واجب و قنوت
سنت واجبه است در نمازهای پنجکانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر
کرده است و میت را از پایین پا بر قبر و صوابی باید بقبر برند و بلند کفتن بسم الله الرحمن الرحیم
در جمیع نمازها سنت است و بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره و احکام حایض و مستحاضه را
فرمود و روزه ماه رمضان فریضه است روزه را بنا بر دیدن ماه باید کذاشت هم در روزه داشتن
هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی
ضلالتست و هر ضلالتی در آتش است بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرد فرمود
که جایز نیست حج مکر بعنوان تمتع و حج قران و حج افرادی که عامه میکنند نمیباشد مکر از برای اهل
مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان کرد و جهاد با امام عادل و هر که
کشته شود و از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجب و قسمی که بخورد
از برای دفع ظلم از خود کناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت
امیر

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زنهار مخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق میکویند در یک
مجلس که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن از او را بعقد دایم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت
رسول و آل او صلوات الله علیهم واجبست در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت
عطسه کردن و وزیدن بادها و کشتن حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجبست
و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایان ایشان واجبست و نیکی به پدر و مادر واجب
هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست
زیرا که طاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد
بذبح کردن مادر آنست و حلال است اکر مو و پشم آورده باشد و واجب حلال دانستن متعه
زنان و حج تمتع و عول و تعصیبی که سنیان بکفته عمر میکنند در میراث بدعت است و مخالف
قرآنست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مکر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن برای او
سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه
دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه
باید کرد و نام باید کذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه
سنت واجب از برای پسران و از برای دختران باعث کرامی کردیدن ایشانست نزد شوهران و
حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مکر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندکان مخلوق خداست
خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است
و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال
ایشان و بتفویض قایل مشو که با ایشان کذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیکناه را
در عوض کناه دیکری عذاب نمیکند و فرزندان اطفال بیکناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است
متحمل نمیشود کناهکاری کناه دیکری را و نیست از برای آدمی مکر آنچه سعی کرده است و خدا اهل
کرم عفو کند از کناه و تفضل بکند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند
یا ظلم کند و واجب نکردانیده خدا اطاعت کسی را که میداند ایشانرا کمراه میکند و بمعصیت می افکند
و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و برنمیکزیند از برای امامت کسی را که او کافر خواهد شد با و و طاغی

شیطان خواهد کرد در معصیت او و همچنین حجتی بر خلق خود نصب کند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمنی مسلمانست و هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مؤمن نیست وقتی که زنا میکند و آنها که گناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند نیز مسلمانند و نیز مؤمن و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه وعده بهشت کرده است و از آتش بیرون نمی آورد کافر را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بنیکیها و نهی از بدیها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان باداء فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفت است بدل و اقرارست بزبان و عمل است باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیر و منکر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند ایشان را از خانه بیرون کنند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکسته و برده حرمت رسول را در بلدها و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیر المؤمنین جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که ظلم و جور و شمشیر بر روی او کشیدند مانند معویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کرد و لعنت کردها و بیرون کردهای رسول را پناه داد و مالها را بر توانگران قسمت کرد و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد و بیزاری از اشیاع ایشان که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجرین و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است آنها که کار و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیر المؤمنین و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند

پس

پس حبط شد اعمال ایشان پس بر پا نمیداریم از برای ایشان میزانی را حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوی کرده است و بیزاری از اشباه و پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم السلام و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفتند و تغییر و تبدیل دین خدا نکردند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار ابن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم ابن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضوان الله علیهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست میکند و کمش نیز حرامست و مضطر شراب نخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خونست و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است آنرا و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بنام غیر خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتی است که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن بزنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا با ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی عذری تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال این مضامین بچندین سند از اعمش روایت کرده است و روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آنکه مضامین

که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرموده که نماز نکنند در پوست میته
هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زن را که بقبر برند بعرض از
جانب لحد برند و قبر را مربع کنند و خر پشته نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب
و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آنحضرت
کردند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه
او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه
و زبیر و معویه و اصحاب ایشان و خوارج و واجبست بیزاری از قاتل امیر المؤمنین و جمیع قاتلان ائمه
و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجبست جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت
نیز ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنانند و نه کافران و شفاعت
جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه بپسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول
مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار صلوة الله
علیهما در بیان شرایع دین وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم مؤلف گوید که چون اکثر
متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین معارف را
بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند وقتی مکلف میشود
که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بر آنچه
مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف او محالست و بعد از
آن مکلف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی مکلف شود و ممکن چند سال بعد از آن مکلف میشود
بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از
بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب
ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند که وقت تکلیف بمعارف همان
وقت تکلیف سایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست
که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده اند
که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار

وارد

وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت
نباشد و بر قول بهائی اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از سال نهم
مکلف بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت
نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه
نظریست آیا کافرست یا مؤمن سید مرتضی رضی الله عنه جزم کرده است که کافرست شیخ زین الدین
قدس سره گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش
که اول وقت تکلیف بمعرفتست و باید که اگر در اینوقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است
از عدالت حق تعالی و سعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق بلکه
آنکه گوئیم این نوع در کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم اجماعی که کرده اند که کافر مخلد در جهنم است
در باب کافریست که از روی اختیار اعتقاد کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هر گاه از اهل جهنم نباشد
باید داخل بهشت شود برای آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت
باشد و این خلاف اجماعست که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوئیم که ممکن است که داخل
شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف
بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد
و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة در مدت نظر
و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی برای او متحقق
نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر آن حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن
باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله نزد فقیر حق آنست چنانچه
دانستی که مراتب ایمان مختلفست و هر کس باید در هر حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلفست و حق تعالی
میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه عطا کرده است او را و باو داده است
و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که [illegible] از اقوال ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد
بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او

نازل کرده اید و در آن کتاب امر و نهی کرده بنماز و روزه و فرموده اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست
چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید و
همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را آدمی حجتی
هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند
کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن
تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان
برداشته است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت میکنند همچنانکه
فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمییابند آنچه خرج کنند
حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها
که چون بنزد تو میآیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمییابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم برمیگردند
و آب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از همه اینها تکلیف برداشت چون خرجی نمییافتند و بر ایشان
دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا
حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر
از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم نکند بگمراهی گروهی بعد از
آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود یعنی
بشناساند بایشان آنچه باعث خشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است
فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه
باید ترک کند و ایضا فرموده است إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حضرت
فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند باز فرموده است اما ثمود را
هدایت کردیم پس ایشان گمراهی را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست
مگر آنکه حقی بر او وارد میشود و بر او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت
کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بنده را در آن عملی
و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی قرار

داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت
کرده اند فرمود نه بر خدا واجبست که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع
و امکان او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که
شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب
و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا هست که
ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا
از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که
آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران
بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند
از امت من نه چیز را خطا و فراموشی و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن
نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسهای در احوال خلق
مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که
در سایر کتب خود ایراد نموده ام اما مجملا معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن
باب حجت برای او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میباشد و یک قسم آنست
که کسی پدر و مادر او مسلمان بوده و در بلاد اسلام نشو و نمو کرده است و مذهب حق در نفس او جا
کرده است در اول بلوغ اطمینانی فی الجمله بدین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن
بپدر و مادر و خویشان و استادان از روی تقلید ظنی بهم رسانیده و دور نیست که از برای اکثر
خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شده دویم آنکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه
بر گوش او خورده است و در اول بلوغ با علم یا ظن قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسانیده است
آن نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعات و عبادات و تحصیل علوم
حقه اشتغال نمایند و پیوسته تضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب هدایت معرفت بکنند
روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب قابلیت
خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض شود که ایشان را از دین

برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی علیهم السلام خواهند بود و اگر والعیاذ
بالله از دین برگردند بتقصیر خودشان خواهند بود و امّا جمعی که در بلاد کفر یا در بلاد اهل خلاف میباشند
و اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا البته
حق تعالی با الطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان برمی‌انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر
نکند ایشان را معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند
و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که
حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و امّا جمعی که مشغول
نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان
ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال
مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حق تعالی
بر احدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات
احوال ایشان ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع گناهانست و توبه از آنها و در آن دو مقصد است
مقصد اوّل در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست
که گناه بر دو قسم است **اوّل** کبیره **و دوم** صغیره و آنچه شیخ طبرسی رحمه الله و بعضی از علما گفته‌اند
که گناهان همه کبیره‌اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند
باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت است مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است
نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس
نیز داده‌اند بسیار بعیدست و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر
اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده‌اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می‌بخشیم گناهان شما را و باز
فرموده است که آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناهان و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا
کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته‌اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است
که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره و اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد
و دور نیست که مراد آنها را انکه گناه صغیره نمیباشد آن باشد که گناه را حقیر نباید شمرد و معصیت

خداوند کبیره صغیره و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ عظیم است بلی بعضی گناهان از
بعضی بدترست و بعضی نسبت ببعضی خوردتر مینماید بهر حال حق آنست که گناه بر دو قسم است
یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند
بلکه بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانکه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون
اصرار از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مغفورست بعفو آن
و حق تعالی بفضل خود آنها را می‌بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و
مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلافست شهید رحمه الله
گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت بر یک نوع از صغایر بی توبه
یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بفعل صغیره بعد از فارغ شدن
از آن امّا کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد که توبه کند نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر
نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است
این کلام شهید رحمه الله بود و بعضی گفته‌اند که اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد
باز اصرار بعمل می‌آید و بعضی گفته‌اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل آمده و بنا
بر این فرقی میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته‌اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است
و بعضی گفته‌اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل
شده‌اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می‌آید و بعضی دعوای اجماع کرده‌اند بر آنکه بسیار کردن گناه
هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هرگاه که گناه صغیره
او را میسر شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالتش میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره
بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار
مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در ما بین آن ندامت
و پشیمانی از او ظاهر نشود و امّا کبایر در اقوال علما اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته‌اند که
هر گناهیست که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته‌اند هر گناهیست که
شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته‌اند که هر گناهی

که کردن آن مشعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی که حرمت آن بدلیل
قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت
شده باشد و بعضی گفته اند که موافق بعضی از اخبار معتبره و خاصه که آنها هفت است اول
ترک نماز است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل آدمی است بناحق سیم
فحش گفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم
گریختن از جنگ واجب هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر اینها افزوده اند
لواطه و سحر و ربوا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه
و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و نا امیدی از رحمت خدا و ایمن بودن
از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک
و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشد بدون ضرورت و رشوه گرفتن و قمار
باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف
در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف
و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام نزدیک باینها
گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از
هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید
وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک
فرایضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در قرآن مجید
یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن و بعضی لعن بر فاعلش
نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید
شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول آخر احوط است و در حدیث صحیح عمرو بن عبید
اینها بخصوص وارد شده است شرک نا امیدی از رحمت خدا ایمن بودن از عذاب خدا عقوق
پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن
از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب

وگواهی

و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمداً یا چیزهای دیگر که
خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم
کردن و از مجموع اخبار و آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب بهشتاد
میشود و والد فقیر رحمه الله علیه در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها که در این
حدیث صحیح مذکور شده کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه
رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن مسکرات و بیعت امام را
شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در
آنجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله
علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب صحرا از مردم با
احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام به پدر و مادر
اینکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند گمان بد داشتن از قضاهای
خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه
یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن [illegible]
و سایر نجاسات و قرمساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ
گفتن و خلف وعده بر قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان و آزار کردن
بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب صحرا از کسی که مستحق آن باشد
و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم
بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن
و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترک
ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلس شرب خمر
و ضرورتی و بحث در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از
امر منکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن
آن خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است

که کبیره است و غنا در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه
در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند
رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه را نیز استثنا
کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بر روش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند
صدای زنی را که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز
کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست
چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام
میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت
بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که هر آواز کسی خوش آینده است هر چند تحریری در آن
نباشد و همچنین گاه هست که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب
حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن
وارد شده است ممکن است محمول بر این باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است
محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال
بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند
طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسی که غنا را کبیره
داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز
کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوطست و انواع قمار همه حرامست و بعضی
کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در آن گرو بندی باشد
مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل
دوانی و تیراندازی و در قمارها که نهی از آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد
و اربعة عشر حرامست یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرو نه بندند و ظاهر
جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرامست و خالی
از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است

حلال

حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقول است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرامست و قیمتش را خوردن حرامست
و نگاه داشتن آن کفرست و بازی کردن بآن شرکست و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت
و کبیره هلاک کننده است و کسی که دست در میان کند چنانست که دست در میان گوشت خوک برده باشد
و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر
کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند ببازی کنند در آن حالت در گناه مساویند
و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او
باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسیست که اهل
آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را
بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها
اگر با گرو بندی باشد حرامست و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت کردن مشکل است خصوصا
هر گاه غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است
که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین صلوات الله علیهما در حضور حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان یکی را
بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و استعلام
انگشتر در دست من جفت یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و یک پا
ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن
و کبوتر بگرو براهها دور فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی
کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه‌ها
جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمتست و اگر بدون عوض باشد
خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن آن از برای تفرج و سیر خلافست و اکثر
مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر
متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایها

وامثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایعست حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند
حیوانات را بکوبکر و بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را تحریش
بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرامست مدح کردن
کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زنان
مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا مرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین
و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را
تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر که عبارتست یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند یا
بنویسند یا عملی بکنند که تاثیر بکند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او بی آنکه بظاهر مباشر آن
گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را
از برای کشف امور غایبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و
سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید
گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسب آن حرام و
ظاهرا کبیره است و اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند اما نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه
احتراز از آن بکنند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری
بکند و بیان فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه میگفته است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد احتمال سحر
نداشت و اگر انگشتها از یکدیگر بچسبانید و بگشاید احتمال سحر داشت و چون است که معجزات
انبیا علیهم السلام از آن واضح‌تر و ظاهرتر است که احتمال سحر در آنها بوده و جادوها بیشتر آنست که
چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا
و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسالت معلومست که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب
الامر علیه السلام ان شاء الله بنحوی خواهد بود که کسی را در آن شبهه توانند بود و در روایتی وارد شده است
که حل بکن اما مبند و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آن که قرآن و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن سحر را
نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرامست

و گفته اند که آن علمی است که موجب اطاعت بعضی از جن گردد آدمی را و خبرها از برای او بیاورد
این نزدیک بسحر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت
کند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده
و آن اعمال غریبه ایست که معرکه گیران میکنند که بچالاکی دست کارهای چند میکنند که غریب مینماید
و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش
و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرامست و اگر ممکن باشد که اصلی
داشته باشد ظن غالب آنست که در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام
خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن
مفاسد دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط و اولی اجتناب از همه اینهاست و ایضا
خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن است بعلامتی از مشابهت در ترکیب و صورت
که بسبب آن ملحق میکرده اند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه
سخنی مذکور شد و ارباب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه
پسر زید است و گفته اند وقتی حرامست که جزم بآن بکنند و امر حرامی را بر آن مترتب سازند
مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم گردانند
و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر
کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال
اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند
بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن
عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرامست و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز
بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در
چراغ در زیر آسمان و ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد
و حیوانات را بآن چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشد مشهور آنست که
مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست

که همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن
و خریدن چیزی چندست که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت
حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه
و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال
حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بهمان هیئتی که هست و مشتری از برای آن
منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرامست که شکسته اش
قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا نشکسته بفروشد برای اینکه
مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد
میتواند فروخت و بعضی گفته اند تا آنرا از هیئت خود نیندازد نمیتوانند فروخت و در فروختن
ظروف طلا و نقره نیز این خلاف هست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان
دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند
و همچنین گفته اند حرامست فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین
مشهور میان علما آنست که حرامست فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای
این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب
از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشد که این کار میکند و مذکور نشود که از
برای این میخرد مشهور کراهتست و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیارست و ایضا
خلاف در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر
محرمات و ایضا خلاف در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و
پلنگ و اشهر جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرخ و عقاب
و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و ایضا مشهور جواز
بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق
میباید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات
غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و مستند

این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی
بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار
معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد
پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها
که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته
باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است
اگرچه احوطست و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرمتست و کواکب را موثر تام دانستن چنانچه
جمعی از علما قایلند کفرست و موثر ناقص دانستن با آنکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله هست
مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانسته
و گویند که عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین
حادث شود یا آنکه حق تعالی این را علامتی برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست
و شهید رحمه الله گفته است که مکروه هست و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن
آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از
علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر
میشود آنست که اوضاع اینها علامات حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا
و اوصیا علیهم السلام است و آنچه بانبیا علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطه تام باین
علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق از تفکر در اینها
و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام کرده اند و فرموده اند
منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت
و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند
و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادرست که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او
نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و بترک اینها و اعتقاد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی

وقلت توسل وضعف توکل سعدا نهارا نحس کرده اند لهذا در دفع مخاوف ودفع بلایا امر
بتصدق وتوکل وتضرع ودعا فرموده اند ونهی از رعایت ساعات نموده اند مکرر در نکاح و
زفاف وسفر وبعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند وگمان فقیر
آنست که آن نیز بروفق اصلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه
مدار عرب بر آن بوده وهست ودر میان عرب منجمی وتقویمی شایع نبوده است واز عادت جمیله شارع
معلوم است که بنای عبادات ومعاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص وعوام
در آن یک نسبت داشته باشند ودر این زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است
اما علم هیأت افلاک وکیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب
دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت وعظمت قدرت حق تعالی میشود وحق آنست که
اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است واکثر مبتنی بر اوهام وخیال چند است که بعضی از
حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود وبعضی جبران شده اند واز اشکالات آن ثمره نا
وارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند وبغیر خدا ونبی که آنها را خلق کرده است
وانبیا واوصیا که بایشان وحی والهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی
از آن که متضمن مزید اطلاع بر قبله واوقات صلوة وغیر ذلک بوده باشد خوبست وشهید رحمه الله
فرموده است که اما رمل وفال وشکل آنها حرامست با اعتقاد مطابقت آنها با واقع زیرا که علم
غیب مخصوص خداست واگر بسبیل فال نیک شنود وگوید باکی نیست زیرا گفته اند وروایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فال نیک را دوست میداشت وطیره یعنی فال بد را کراهت داشت
مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند وسخن ایشان را تصدیق نکنند زیرا که اخبار
بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن وعراف وارد شده است واین جماعت که خبر از آینده میدهند بظن
وتخمین عرافند وآنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد وابن ادریس
در سرایر از کتاب شیخ ابن محبوب از هشیم روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است
مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هرکه برود بسوی ساحری

یا کاهنی

بهر کتابی که خدا فرستاده است

یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس تحقیق که کافر شده است وگفته اند حرامست
غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن ومشاطگی که از برای فریب مردم باشد واکثر فقها گفته اند
حرامست مردان را لباس زنان پوشیدن وخود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند
وسمه برابرو گذاشتن ولباس مخصوص زنان پوشیدن وخلخال ودستبند پوشیدن وهمچنین
گفته اند حرامست زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه وکمربند وجزم بحرمت
اینها خالی از اشکالی نیست وبعضی نقش کردن صورت وسایر اعضای زنان را بنیل وسرمه حرام
دانسته اند واین نیز خالی از اشکالی نیست واحوط آنست که اجتناب کنند از زیّ مخصوص کفار و
پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی
وحی کرد بسوی پیغمبری که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا ونخورند خوراک دشمنان مرا
وشبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه آنها دشمن منند واکثر
علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات وکفن کردن ودفن
کردن ونماز کردن بر آنها وسید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها وخالی از قوتی نیست
وبر مستحبات گفته اند میتوان گرفت وهمچنین اکثر گفته اند حرامست اجرت گرفتن بر اذان وسید
جایز دانسته وهمچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست ومشهور آنست که اجرت بر قضا وحکم
میان مردم جایز نیست ومشهور آنست وبعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز کرده اند روزی دادن
مؤذن وپیشنماز وقاضی را از بیت المال وهمچنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند میتوانند
گرفت ومشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح وبر خواستگاری وبر طلاق و
جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن وخریدن قرآن مجید واگر فروشند باید که جلد وکاغذ را
بفروشند وبعضی مکروه دانسته اند واحوط آنست که جلد را بفروشند وباقی را ببخشند زیرا که
احادیث بسیار در نهی وارد شده است واز جمله آنها روایت سماعه است گفت از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرامست پرسیدم چه
میفرمائید در خریدن آنها فرمود جلد وکاغذ وغلاف را بخر وزنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند
که بر تو حرام خواهد بود وزرش بر آنکه فروخته است حرامست ودر حدیث صحیح از آنحضرت منقولست

که فرمود مجزو مصحف را دوست نمیدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند
و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهتست و بعضی بشرط حرام دانسته اند و حدیث برنهی
وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کند یا
اجرت را برای هر جزو قرآن از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است
اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری
از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده بر آن اجرت
گرفتن برای تعلیم مکروهست و اگر اول شرط کنند کراهتش اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند
و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه از اصول دین و فروع دین را
حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال باجاره دانسته اند و حرمت
اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر
تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است
و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن
در حکم شرعی باجماع حرامست خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و
رشوه دادن نیز حرامست مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکند و حق
او ضایع میشود درین صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که
اهلیت حکم نداشته باشد حرامست مگر آنکه حاکم عدل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم
نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود درین صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند
و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق
نیز از برای او حکم کنند آنچه میگیرد برای او حرامست و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروهست
و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکروهست عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق
از سماعه منقولست که پرسید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مردی هست که عشر مصحفها
بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد گفتم این معاش منست حضرت فرمود که

اگر از برای خدا ترک کند خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و در حدیث دیگر از محمد
وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام که قرآنی را که ختم و عشرش را بطلا نقش
کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آنرا مگر نوشتن
قرآنرا بطلا و فرمود خوشم نمی آید که قرآنرا بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند
یعنی نوشتن امیر المؤمنین علیه السلام نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را
بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآنرا بطلا حرام دانسته است
و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرامست و بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام
دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرامست و نجاست
متعدیه را داخل مسجد کردن حرامست و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت
ظالمان در ظلم حرامست و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن
و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است
و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها
که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری
کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه
مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان
و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات
وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق
و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند
هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت
نکند و مشهور میان علما آنست که حرامست نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب
منسوخه مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان
و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات
حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا

میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هم کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته‌اند که اگر اینکس را حواله کنند بر محلی بآن جایزات گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتوان برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته‌اند که زن نان و نان خورش را از خانه شوهر بدون اذن او تصدق نمیتواند کرد اگر او نهی کند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا طلبا مثلا بدهد مشهور آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده‌اند که بشرطی که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته‌اند و بعضی کم انکلوله انداختن را حرام دانسته‌اند مطلقا و بعضی گفته‌اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرامست و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته‌اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده‌اند خواندن و شنیدن قصه‌هائی که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسانه‌های معلوم الکذب یا افسانه‌ها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علما شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه آیه سَمّاعونَ لِلکَذِبِ بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرامست دروغ و از جمله دروغ صحبت داشتن شب بقصه‌های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاده میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرامست شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه‌های اختراعی

وقصها

و قصه‌های که دروغها بر آنها زیاده کرده‌اند و بقصه‌های دیگر مکروه هست برای آنکه مانع بیداری آخرت میشود و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفتند که باز از آنحضرت سؤال کردند از قصه خوانان که آیا حلالست گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوینده پس تحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که قصه‌های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است وَمِنَ النّاسِ مَن یَشتَری لَهوَ الحَدیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبیلِ اللهِ تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل میگرداند از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند اینها از برای ایشان هست عذاب خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می‌آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک آنها میکردند شنیدن قرآن را این را از کلینی روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون ببینید مردی پیر که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغی و لغوی نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا

در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم هر چند
شعر حق باشد و منقول است که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد
و منقول است که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهرهٔ آن در آن روز از آنست و از حضرت رسول صلعم
منقول است که شعر از شیطانست اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت
امیر المؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثل و
استشهاد بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش
یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرامست اگر چه در
اخیر سخنی هست و گفته اند که اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست
و بعضی گفته اند اگر حرام نیست اما چون منافی مروّتست از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط
مروتی که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذبست
اگر حمل بر تجویز و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذبست و حرامست
و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیت حرامست که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند
و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه با انشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست
اما اگر متضمن منع ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از برای
این جهت حرام باشد و از جملهٔ محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما اینها
حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکند معلوم نمیشود و خلاف
عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است
و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر اینست و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرامست
و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک
معاشرت مؤمنان را نیز از جملهٔ معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما
ظاهر محمولست بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب
بسیار میدارد و از جملهٔ محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردنست و آیات و اخبار بسیار در نهی و

مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانهٔ مسلمانان یا از رخنها و روزنها نظر بحرم
ایشان کردن حرامست و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او باشد
خونش هدر است اما آنها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر
از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر
داشته باشد حرامست و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم و امثال اینها
قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی نخ یک گفته اند و احوط آنست که
بر رو ننشینند و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرامست و پوشانیدن
طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده را بایشان آشامیدن جایز نیست
و خلافی نیست در آنکه حرامست خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق
استعمال آنها حرامست و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلافست و احوط ترکست و نقره کمی که
استعمال کنند مانند سر و دستهٔ شمشیر و زنجیر و حلقهٔ نقره و قطعهٔ نقره که بر ظرف چسبانیده باشند
یا ظرفی که بعض نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید
کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است
و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را در کش
کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه‌دان و ظرفهای
کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلافست و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست
و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلافست و همچنین خلافست
در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره
اشکالی هست و احوط اجتنابست خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لوله طلا
طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در سرنی که بدهان میگذارند از طلا و نقره نباشد احوطست
و آینها و صندوقچهای ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست و همهٔ اینها را
و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر بر گردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را
تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جملهٔ محرمات نظر کردن مردانست از

روی شهوت و تلذذ بپسران ساده بلکه مرد بی‌ریش نیز و در این خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا
حرامست بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که زنهار حذر کنید
از پسران ساده اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدترست از فتنهٔ دختران در خانها
و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقولست
که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ غضب
و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیریست جهنم برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد
بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرامست
نظر کردن بعورت مرد و زن را حرامست نظر کردن بعورت زن و واجبست مرد و زن را که عورت خود را
بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکرست و خصیتها و حلقهٔ
دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته‌اند عورت مرد و زن از ناف تا زانو و بعضی گفته‌اند
زنان کافره نامحرمند نسبت بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت
و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و
آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند
دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضعی را
که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد
از زن محرم رو را و دستها را و سر را و سینه را و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را
از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و
دستهای ایشان را نمیتوان دید بی ضرورتی خواه با شهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضا
خلافی نیست در آنکه رو و دستهای آنها را بالذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت
بعضی گفته‌اند جایز است با کراهت و بعضی گفته‌اند حرامست مطلقا و بعضی گفته‌اند یک نظر
جایز است و اعادهٔ نظر حرامست و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد
و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکهٔ خود خلافست و مشهور حرمتست اگر خصی نباشد و در
خواجه سرایان که ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست بعضی گفته‌اند مالکهٔ خود را میتواند

دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته‌اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته‌اند مطلقا جایز نیست
و این احوط است اگر چه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا قول اول و از این حکم
چند فرد را استثنا کرده‌اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست او
و بعضی گفته‌اند بر مو و گردن او هم نظر میتواند کرد و روایات وارد شده و همچنین زن نیز میتواند نظر کند
بسوی مردی که ارادهٔ تزویج او دارد دویم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست او و رو و مو
و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم
مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در امانند مادام که از روی
لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز
دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس
مردان خدمت میکرده‌اند و بعضی منع کرده‌اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک
و زنان پیر جایز است که مظنهٔ شهوت و لذت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حال ضرورت
جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد
شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب
نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم
و زنان نیز رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست
نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده‌اند و خالی از قوتی نیست چنانکه
در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان می‌آمده‌اند و بیمارها حاضر
میشده‌اند و از برای حوایج خود ببازارها میرفته‌اند و ایشان را منع نمیکرده‌اند و در شنیدن
صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و بعضی بالتذاذ و خوف فتنه حرام
میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که بسخن
در آید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی
دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته‌اند و اشهر کراهتست و حرامست ذکر را بدست یا سایر
بدن خود بمالد تا منی بیاید اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود یا زن یا کنیز خود بازی کند

تا او را منی بیاید جایز است و بچیزی دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست
زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود
از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست
در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه دانسته اند
و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند
برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قراین باشد که از برای
برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرامست و بعد از پاک شدن و پیش از
غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد
و از او باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند که اگر
چنین کند دیه نطفه را که ده اشرفی میباید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال
وطی دختر حرامست و حرامست ترک وطی زنی که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه
بی عذری مگر برخصت زن و حرامست بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه
و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامند و مثل اینها از رضاع نیز حرامست
وقتی که شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه
و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام
میشود بر واطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او هرچند بالا روند و دختران زن
و دختر دختر او و دختر پسر او هرچند پایین روند و بر آن زن حرام میشود پدر واطی کننده و اجداد
او هرچند بالا روند و فرزندان او هرچند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن
حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست
دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن بمحض
عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرامست و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند
بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه خواهر
پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر بر طرف شود

دیگر را میتواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه
که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر
برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند
و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور
شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را
عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلافست
اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوطست و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود
و این اقویست و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر آنها
باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک
نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند
و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان
خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند
و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند
تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرامست و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد
بعده و بآنکه عقد در عده حرامست آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر
عده را ندانند یا عده را دانند و حرام بودن عقد در عده را ندانند یا هیچیک را ندانند اگر بعد از عقد دخول
کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطلست و بعد عده بکر او را میتواند
خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده شبهه و میان عقد
دایم و متعه و در مدت استبراء کنیز خلافست و اظهر آنست که دلیل جاری نیست و اکثر علما
گفته اند که کسی که زن شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد
و روایات بسیار بر این دلالت دارد و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل
بقول اول احوطست و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست
که حرام مؤبد است آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث حرمت

نمیشود واگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد
او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته‌اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در
روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند بآنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر میکرده است
اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده‌اند
و ایضاً خلافست در نکاح زنانی که مشهور اند بزنا و اشهر کراهتست و بعضی حرام میدانند
و احوط اجتنابست و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر
هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته‌اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی
لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او شود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و
دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام
نمیشود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر
پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختر پسر و هر چند پایین روند و خالی
از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول
فرقی نیست میان آنکه صغیر باشد یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی
گفته‌اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول نیز حرام میشوند و مستندی ندارد و مشهور
آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرامست زن بر او حرام مؤبد میشود
و بعضی گفته‌اند که اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته‌اند اگر عالم باشد مطلقا
حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد
بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و بنده دو کنیز و دو
آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه
خواهد میتواند کرد و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست
و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی که سه طلاق بگوید تا محلل
در میان در نیاید حرامست و نه طلاق عدی که بگوید حرام مؤبد میشود و زنی که شوهر با او لعان
کند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنانست و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب

نزد

نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند
و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد
و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرامست و احکامش
بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجهٔ خود چهار ماه و زیاده و
احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعانست که نسبت زنا بزوجهٔ خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند
و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار
و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت
مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته
بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها
و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرامست و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرامست
و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام
شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات
ذبیحه خلاف بسیار است از چهار تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون نمی آید از آنچه در رگها
میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده‌اند دوم سپرز است
و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم
خصیهاست و از آن نیز بی خلافی نقل کرده‌اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل کرده‌اند
باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم
مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش
دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و آن
دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت در کشیده است دوازدهم
غدها و گرهها که در میان چربی و گوشت میباشند سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیهاست که بر
پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزهٔ دماغ است و آن غدهٔ خاکستری رنگیست که در
میان مغز کله میباشد مانند کرمی و تقریباً بقدر نخودی هست پانزدهم حدقات یعنی مردمک

دیده که محل سیاهیست بر جمیع چشم شانزدهم عروقست وگویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه
در بعضی از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم
نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که یهود
میکنند هفدهم دو گوش دلست و در غیر پنج چیز که در اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه
دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است
که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد وا قع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین
کلّه و پاچه را حرام میدانند باعتبار آنکه آنها را غالبا با پوست میبرند و همچنین حدیث مرسلی
با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه
وارد شده است بدون استثنائی و قیدی و ممکنست که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا
واقع شده است و در این کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد بر شما
گوش شما و دیدهای شما و جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و علما را
گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره انسان بخورد تنها
گوشت آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در حدّش خلافها هست و بعضی
گفته اند حدّش آنست که گوشتش بد بو شود و باستبرا از حلال بودن بدر میآید که علف دیگر بآن
بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را
ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز
و ماهی را یکشبانروز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست که
چهارپای را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رسانند حرام میشود و واجبست آنرا
ذبح کنند و بآتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی که
شیر خوک را بخورد اگر گوشتش بآن نرویده و استخوانش بآن محکم نشده است گوشت و شیر آن
مکروه نیست است که هفت روز آنرا استبرا کنند و اگر گوشتش بآن روییده و استخوانش
محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است
و خوردن خاک و گل حرامست غیر تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بقصد شفا و شیر آنکه

که بجوش آید حرامست تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست
و اشهر و اظهر عدم حرمتست و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیری بی رخصت او
جایز نیست مگر در دو موضع اوّل خوردن از خانها که حق تعالی در قرآن فرموده است وَلَا عَلَىٰ
أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از خانهای خود بعضی
گفته اند مراد بخانهای خود شان خانهای اولاد ایشانست زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد
و بعضی از واج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای آنکه بطریق اولی
معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد
که در خانه خود بیابد و نداند که از او است أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانهای
پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در آنکه اجداد در پدران داخلست مثل پدر پدر و
پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر و مادر پدر
أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر
و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما
یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از آنکه عمو و خالوی پدری باشند
یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشند أَوْ مَا مَلَكْتُم
مَّفَاتِحَهُ یعنی یا آن خانه که مالک باشید کلیدهای آنرا بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمیست زیرا که
مال بنده از آقاست یا خانه کسی که آدمی را براو ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف
از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از او است
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مراد از این مردیست که وکیل داشته باشد
و در مال او قیام نماید بدون اذن او و از مال او بخورد أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی خانه دوست و یار شما
و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی
گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق

ویار خود نیز بخورد از طعام و بدون رخصت و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت
از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود تا
او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت
منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط
و ترک احتشام کردانیده است بمنزلهٔ نفس و پدر و مادر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت
کرده اند که صدیق بزرکتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه
بپدران و مادران نکردند بلکه کفتند نیست ما را شفاعت کنندکان و نه صدیق مهربان لَیْسَ عَلَیْکُمْ
جُنَاحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعًا أَوْ أَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و
متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانهٔ این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد و از مال
ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اکر ظن قوی
بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آن خانه
شده باشد و بعضی کفته اند که جایز است خوردن آنچیزهائی که اکر نخورند خوف فساد آنچیزها باشد
و این دو قید بسیار بیوجه است و کویا از برای این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این کذاشته اند
که در این صورتها ظن برضای مالک حاصل است و کفته اند که چون ظاهر حال در این خانها آنست
که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این طعام مقام اذن صریح کردانیده همچنانکه در صورتی که قرائن
اذن واضح است رخصت طلبیدن قبیح و سمج مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کند او بکوید
رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی کفته اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح
عباد و این مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان
قرار داده باشد و هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع کفته است که
از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که باکی نیست در خوردن از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان
بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان کفته است که رخصت خوردن از خانهٔ این جماعت بدون
اذن ایشان از بابت رخصت کسیست که کرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه آن باغ بخورد
یا در سفر بکله کوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی

برشد

بر بندکان نشر کرده است و بعضی کفته اند که این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانهٔ زوج خود
و اکل فرزند از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از خانهٔ فرزندان پس اکر نفقهٔ او بر ایشان واجب
باشد و شرایط محقق باشد احتیاج باذن نیست مکر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با
عدم وجوب نفقه اذن شرطست مکر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار
دور از کار است و اکر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا
هیچ تقیید در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است
که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد
و تصدق کند از خانهٔ شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانهٔ یار و برادر مؤمن تصدق کند و بعضی اند
از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در منال این جماعت که در آیه مذکور شده
هر کاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانهٔ ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در
جاهای ایشان و وضو ساختن بآب ایشان نه سایر تصرفات در اموال ایشان اکر چه روایت
آستین و م
سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از جیب صدیق مینمود اما مجرد آن روایت تخصیص
عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها
و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی
بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آنها شریک اند
آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و کیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح
میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها
چنانکه متواتر است از حضرت رسول خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز
کردانیده است و پاک کننده کردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل
عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت
المثل را بردارد دویم مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میکذرد
از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا کشت
کندم یا جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز

دلالت میکند و بعضی جایز دانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند که بقصد خوردن نزود و افساد نکند و با خود برندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قراین رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرامست و قسم یاد کردن ببیزاری از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم حرامست و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرامست زنان را در مصیبتها طپانچه بر رو زدن و رو را خراشیدن و موی کندن و بریدن و ایضاً مشهور حرمت جامه چاک کردن مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را بر پدر و برادر و روایت معتبر وارد و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهتست و احوط ترکست و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرامست و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و چشم دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها بانهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرامست که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرامست خواه دو مرد و خواه دو زن خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ترکنند و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که نهی کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بغیر ضرورتی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر و در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت

خوا

خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست که نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانها اجازت جایز است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر اجواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانها غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کند بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکند که خبردار کند اهل خانه را پیش فرموده که و سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند یا بانکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهد داخل شود والا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آنجا احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست بر شما نیست باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانهای که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوان خانهای اکثر مردم که قراین اذن در دخول آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دویم حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردنست و علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروانسراها و آسیاها در آنها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که نهی کرده رسول خدا

از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست
وایضاً بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید رخصت
بطلبد مرد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بطلبد
بطلبد فرمود بلی من برپدرم رخصت میطلبیدم که مبادا مادرم نزد او نبود فوت شده بود
در زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد
و راضی برفتن من نباشند و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است وایضاً بسند صحیح روایت کرده است
از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث
دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر
محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام کردن رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی
فرموده است ای گروه مؤمنان باید رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شمایند و
آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در
وقتی که جامهای خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها
سه وقتند که مظنه آنست که خود را خواهید مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت
نطلبند ایشان برگردند شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر
احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات او و خدا دانا و حکیم است و چون برسند
اطفال شما بحد بلوغ آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند
آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد و در سایر اوقات این مضمون آیاتی است که در این
باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها
نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت
میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی امر کرده است
ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند
که مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند
و حدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان

وکنیزان

وکنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکن است نسبت
بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند
اطفال محرم باشند و اقلا فرقی میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول جماعت میشود که غلامان
و خواجه سرا با را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند
چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را تمیز بر این بکنند و آنکه فرموده است
باکی نیست بر شما و بر ایشان اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف
استحبابی نسبت با ایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان
نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست
که هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب
بر میخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر و
وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامها و همچنین بعد از عشا
وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات
جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد
رخصت بطلبد در سه وقت عورت هرچند خانه زاد و در میان خانه تو باشد و خدا از برای این
امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند ششم
طوافون علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار
نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع هست و اگر در همه اوقات باید که
رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب
سلامست حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها هرگاه
تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بعینه
که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است
خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین

تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و
فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابرهیم در تفسیرش اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه
و بخشش است یا باید از آن بهتر دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از
اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اگر امر است شامل است چنانکه
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله
و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب
روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن علیه السلم یکدسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت
او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است و در این آیه و
بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که رد جواب کتابت واجبست مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن
عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست
که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السَّلامُ عَلَیکُم در جواب بگوید
وَعَلَیکُمُ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر
سلام کند میگوئی وَعَلَیکُم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانانست و روایت کرده اند که مردی نزد
حضرت رسول آمد و گفت السَّلامُ عَلَیکَ حضرت گفت وَعَلَیکَ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ پس دیگری آمد
و گفت السَّلامُ عَلَیکَ وَرَحمَةُ اللهِ حضرت گفت وَعَلَیکَ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ پس
دیگری آمد و گفت السَّلامُ عَلَیکَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ حضرت گفت وَعَلَیکَ صحابه گفتند
یا رسول الله برای اول و دویم زیاد کردی و از برای سیم زیاد نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت
از برای من نگذاشت پس من مثل او را برا او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش
واجبست و تحیتهای قولیه دیگر احوط آنست که در غیر نماز واجب بگوید و حکم نماز و تحیتهای فعلی
مذکور خواهد شد انشاء الله هشتم بعضی از اصحاب گفته اند که اگر بگوید السَّلامُ عَلَیکَ یا
عَلَیکُمُ السَّلامُ صحیح است و واجبست رد آن و علامه رحمه الله گفته است اگر عَلَیکُمُ السَّلامُ
بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید اینست اینکه

عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت عَلَیکَ السَّلامُ یا رَسُولَ الله حضرت
فرمود عَلَیکَ السَّلامُ تحیت مردهاست چون سلام کنی بگو سَلامٌ عَلَیکَ پس اگر جواب
میگوید عَلَیکَ السَّلامُ و همچنین خلاف کرده اند در سَلامٌ و سَلاماً و السَّلامُ و السَّلامی
عَلَیکَ و سَلامُ اللهِ عَلَیکَ و ظاهر ابن ادریس آنست که در هیچیک از اینها و امثال اینها در سلام
واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلافست در آنکه آیا
متعین است در غیر نماز در جواب بگوید عَلَیکُمُ السَّلامُ بتقدیم عَلَیکُم ظاهر علامه در تذکره اینست
و اگر سلام کننده یک کس باشد عَلَیکَ السَّلامُ و اگر واو را بیندازد و بگوید عَلَیکُمُ السَّلامُ صحیح است
و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب سلام دیگری واجبست
تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی باعتقاد اینست که سَلامٌ عَلَیکُم در جواب کافیست
و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابرهیم بن هاشم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سَلامٌ عَلَیکُم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید
عَلَیکَ چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار
معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجبست
از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست
یعنی پس نزد یکی و دیگران پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب
دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص کرداند بعضی را بسلام
بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز
از دیگران ساقط میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد
جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که
وجوب رد فوریست و کسی که تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند
سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر
حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد و تقدیراً اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و در
نیست که در کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید
سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و با ایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام کند
بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه رحمه الله گفته است
که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه برادر
سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه
گفته اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در هر
صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند
که در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن
واجب نیست سنت است هفتم که از علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت
مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران
خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن
و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر ایشان خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از
حضرت رسالت روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام
و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه متأخرین اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که
از برای ایشان اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب
جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرامست سلام زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای زن عورت است
و اکثر متأخرین در این باب توقف کرده اند بنابر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون
شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان و ایشان
جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان
سلام کند و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای او و بیم داخل شود گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم
از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام

میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند
باز خلافست که جواب بر او واجبست یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این امور نهم خلافست که آیا
ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر
نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال
باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج
روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که مرا اگر محتاج
شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند
و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام
نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را افضا
و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی
هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو کرداند صباح ترا یا اطال الله بقائک
یعنی دراز کرداند خدا بقای ترا و اگر رد سلام بکند بگوید علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر
مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند
موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست
بر کسی سلام کنند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک
پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در
این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک
یا علیکم یا و علیکم یا واو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز نکرده اند
و یا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است یا جواب ایشان
بیکی از آنچه مذکور شد واجبست خلافست و احوط آنست که ترک نکند آن عبارت غیر سلام

علامه رحمه الله گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام
که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی
باو بارك الله لك في دنياك یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیا و از خالد قلانسی روایت
کرده است که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه
میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم
دارد فرمود که دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه
یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید
و اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد
و اخیرا حمل بر استحباب کرده اند هم رد سلام و ابتدا بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که ابتدا کننده
بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در سلام هفتاد حسنه
هست شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یك حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث
بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست
که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که از
جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید
باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند
بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان
میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظالم رد سلام
مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است

چنانکه

چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین
کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه را میرود و کسی که پیاده بنماز
جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که
صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد
میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی
و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود
فحش بزنان محصنه و عفیفه گوید و بر آنها که بطریق خوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان
یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور میزنند
و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند بازی و شعرا و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر
بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته اند و نه بر شطرنج باز و نرد باز و نه بر مخنث
و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز کننده زیرا که نمیتوانند رد سلام بکنند و سلام او
مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه
بر کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه
بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و در روایات
اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی علما
اعتقاد داشته اند که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز
جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه میتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش
واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی

اقل ثوابا چنانکه آخوند ملا احمد رحمه الله هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام
وارد شده است در صورتی که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند
و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که
احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و
شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر کس
مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک
سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام
هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب
ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوبی بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نمازگذارنده
زیرا که بنا باشد او را مشغول کرده اند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این
قول علت هر دو ضعیف اند یازدهم در آداب سلام سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه
کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان
بصیغه جماعت رد میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله
هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای
مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبان
اعمال و غیر آنها هستند و میباید قصد همه بکند یا آنکه میباید سایر مؤمنان را در قصد شریک
کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه
جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که بگوید
السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست
حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنات است و باید
زیاد نرود سلام کننده از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب زیاده از قدر مقرر نگوید
چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته

ومغفرته

ومغفرته ورضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند بپدر ما ابرهیم
ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است که سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده
بر نشسته و طائفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و براسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار
و هر که داخل مجلس شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کند جایز است چنانکه در
احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال دوازدهم
حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة
یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده
با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلافست در تفسیر این آیه
کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آنخانه است که گویا ایشان بمنزله جان شما اند از باب لا تقتلوا
انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی عوض
جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر وانعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که
آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابرهیم
روایت کرده است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بنزد آنحضرت می آمدند میگفتند انعم
صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاؤک حیوک
بما لم یحیک به الله یعنی و هرگاه آیند بنزد تو تحیت میگویند ترا بآنچه تحیت نکرده است ترا بآن
خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را بتحیتی که بهتر است از این و آن
تحیت اهل بهشت بگوئید السلام علیکم دویم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن
بابویه در معانی الاخبار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است
بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع
البیان این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام
بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی
در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از

نسخ چنین است که بعضی گفته اند که اگر کسی را ببیند بگوید السّلام علیکم و رحمة الله و قصد کند و ملائکه را
که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هرگاه احدی
از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السّلام علیکم و اگر او را اهل نباشد بگوید السّلام
علینا من ربّنا و هرگاه برادر مؤمن بگوید حیّاک الله بالسّلام بگو حیّاک الله بالسّلام و احلّک دار
المقام و از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله منقولست که هرگاه احدی از امّت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او
تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس
روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن سیزدهم اظهر وجوه است
و مؤید است باحادیث معتبره و تکلّفی در انفسکم نباید کرد و بنابراین دور نیست که مراد از آیه این باشد
که سلام کنید بر خود از جانب خدا بآنکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت
حضرت امام محمّد باقر علیه السلام است چهاردهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد
و دیگری بر او سلام کند واجبست بر او که تلفّظ کند برد سلام و خلافست در آنکه اگر نکند نماز او باطلست
یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند که اگر چیزی از
اذکار را بعد از سلام و پیش از ردّ بعمل آورد باطل میشود و الّا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار
ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر فوریّت در
ردّ سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیّتی که او را تارک ردّ سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه
یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریّت ندارد پانزدهم مشهور میان علما
آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلامٌ علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست
جواب بعلیکم السّلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و منافات نیست
مشهور را ولی احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول ردّ تردّد است و اگر سلام کند
علیکم السّلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او
مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردّد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجبست یا
مستحب خلافست و وجوب خالی از قوّتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعیّن است سلامٌ علیکم
یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولیست هر چند معارض نیز دارد

و قول

و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چندست میان
جنّت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود
همچنانکه می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر
ببهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمانی میگوید بگناهکارانی که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی
برادران خود که نیکوکاران بودند و پیشتر ببهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه
حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنّة ان سلامٌ علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل
بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل بهشت شوند فرموده است و هم یطمعون
یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت
پیغمبر و امام علیهما السلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنّم و میگویند پروردگارا مگردان ما را
با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند که از جانب خدا باشند
داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و
دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بودیم عبد الله بن کوّا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد حضرت فرمود که وای بر تو ای پسر کوّا
ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنّت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم
او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنّم
میکنیم یعرفون کلّا بسیماهم یعنی ائمّه را که بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را
بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنّم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست میان جنّت و نار و رجال
ائمّه علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب ببهشت رفته اند
پس میگویند ائمّه باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل
بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمّه با ایشان ملحق گردند پس ائمّه با ایشان
میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنّم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان
ملحق مگردان پس ندا کنند ائمّه علیهم السلام آنجماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که

جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کرده بودید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کرده بودید بر ما و غصب حق ما کرده بودید پس گویند بآنها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکاران خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل پنجم در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و روایات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت که یا داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آن را داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه

در نثر یا کعبه معظمه را یا جهتی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غایط بکند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسینی صلوات الله علیه را استخفاف کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه و العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزا و استخفاف نماید یا بت یا ضریب را معبود خود قرار دهد و آن را بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر کرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با ائمه علیهم السلام یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غسل مکن از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند **اول** متعصبین چندند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیوی انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطل خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند **دوم** جماعتی چندند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالبند و اهل

حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بآنها شد اما جماعت
دویم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مُرجَوْنَ لِاَمْرِ اللهِ اند و نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه
حکم بایمان ایشان تا در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفان
از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس این جماعت
شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه
وارد شده است که مراد جماعتی چندند که حیله بسوی کفر نمی یابند که داخل کافر شوند و راهی بسوی ایمان
نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته اند
مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در
بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست
و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب
ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مُرجَوْنَ لِاَمْرِ اللهِ
میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چندند که از شرک و بت پرستی در آمدند و ایمان را
بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه
بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص
مؤمنان است گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد
و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمه
در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابرهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم و
در خاطر داشتم که سؤال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم
نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته
بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال میانه
داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابرهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت
آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه

و قول تخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در غیر حال الصلوة بگوید
مانند شب بخیر و صَباحَ الْخَیر و اَنْعِمْ صَباحاً و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است
یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی
از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گویند جواب سلام بگوید و باین سبب
بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارات
کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا با لحن بگوید
مثل سنا مالیک و سرام نعلیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب
گفتن و محقق رحمه الله گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام
منع نمیکنم از آن و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کننده سَلامٌ عَلَیْکُم نگوید رد کند مثل آن را و
نگوید وَعَلَیْکَ السَّلام از برای آنکه مکروه قرآنست و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسیده از
مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سَلامٌ عَلَیْکُم میگوید و نمیگوید وَعَلَیْکُمُ السَّلام از
برای آنکه عمار بر حضرت رسول در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است
اگر سلام کند بر او و بغیر سَلامٌ عَلَیْکُم اگر نام تحیتی برده است جایز است رد بهمان لفظ و بسَلامٌ
عَلَیْکُم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرد جایز است رد جواب او و دعا کند از برای او اگر مستحق دعا
باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته است و مسئله در غایت
اشکالات و جواز از رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عربی و سلام صحیح
بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعاده
نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید شانزدهم اگر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور آنست که
جواب را بلند میباید بگوید که باو بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که
شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر اینها آنست که غیر نماز باید باو بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد
که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد
چنانکه شهید رحمه الله در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست
مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود

ونفس خود که ثواب بقدر داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب
سلام را بگوید بعد او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی
گفته اند سنت است زیرا که امر ابر مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت
و در بیت ترک احوط باشد و سخن با در این مسئله بسطی داده ایم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج
باحکام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه
شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسبت بدانکه مشهور میان علما
آنست که کسی که چیزی بکسی بخشد عوض آنرا دادن واجب نیست و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند
که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجبست عوض آنرا بدهند و ابو الصلاح قایل شده است که هبه
پست تر نسبت به بلندتر مقتضی عوض هست و میباید اقلا مثل آنرا عوض بدهند و تا عوض بدهد
تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی که چیزی میبخشد
یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد
عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد باید
بآن شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کند متهب آنچه شرط شده است
داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف
و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض بدهد و اگر شرط
عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود
و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم
هبه داشته باشند و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت
دادن عوض خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است در آن و در
رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرامست رو بقبله و پشت
بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرامست جنب و حایض را
مس کتابت قرآن و اکثر مس اسماء خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام را نیز حرام دانسته اند و حرامست ایشان را
خواندن چهار سوره که سجده واجب دارد و ابعاض آنها را و حرامست داخل شدن ایشان در مسجد الحرام

ومسجد

و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت
و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسمای شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را
بدون جرمی و جنایتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت جایز نیست
و بعضی گفته اند حرامست تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند
و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایات دیگر
در تادیب اطفال سه و چهار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوک را
بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زدن او را کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن
مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله آنست که اینرا واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است
که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قول
میتوان کرد قول کودک را در هدیه بردن و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرمست
که بر محل و محرم هر دو حرامست و صید صحرا مطلقا بر محرم حرامست و هر نجسی حرامست خواه
بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل
کرده باشند حرامست و فریاد رسی مظلومان و دفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست اگر
قادر بر یاری باشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرامست و جایز نیست خواب
دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن او نباشند و در بعضی از روایات
وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا
ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح رحمه الله در کافی از جمله محرمات شمرده است
جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح
کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل
آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن
دواهای محرم و سموم قاتله و نگاه داشتن در دکان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات
و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن آنها بر وجهی که در شرع

وارد شده است وتعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است وساختن زینت
زنان از برای مردان ونقش کردن روی زنان وبطلا زینت کردن مساجد ومصاحف وساختن
معابد یهود ونصاری وآتش کده وغیر آنها از معابد اهل ضلال وکمان گلوله انداختن وجمع کردن
میان اهل فسوق از برای فجور واعانت کردن فاعلان قبایح وظالمان ومتغلبان بر بلاد بغیر حق خواه
یاری بگفتار یا بکردار یا برای تدبیر وجمع کردن ونوشتن کفر وشبهها که قدح در دل اهل ایمان میکند
بدون آنکه جواب گویند ونقض آنها کنند وسعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه ونقلیه وحاضر بودن
در مجالس لهو ومحرمات وفتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم ومفتی علم بآن نداشته باشد ویاد گرفتن
ویاد دادن اعمال محرمه واراده امور قبیحه وکراهت داشتن از امور واجبه وآنچه حرمتش ثابت
شد قیمت آن ومزد عمل آن ومزد یاد دادن ویاد گرفتن آن وحفظ کردن آن وجا کردن آن ویاری بر آن
بقول یا بفعل یا برای عوض گرفتن از آن همه حرام است وهمچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم
معارف وشرایع وکیفیت عبادات وفتوی دادن بآنها وجاری کردن احکام وتلقین قرآن وعقد
جمعه وجماعت واذان واقامه وغسل دادن مردها وتجهیز ایشان وبرداشتن ایشان ونماز کردن
بر ایشان ودفن ایشان واجرت بر اینها همه حرام است وهمچنین اجرت بر جهاد کفار وبر امر بمعروف
ونهی از منکر وسایر عبادات واجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرام است وحرامست لواطه
پسران ودر بر گرفتن ایشان وبوسیدن ایشان وبا ایشان خوابیدن در یک لحاف ووطی جمیع
بهایم وطلب منی کردن بدست وحرامست زنا ومقدمات آن از دیدن ودر بر گرفتن وبوسیدن
وسخن گفتن وخلوت کردن ودر پهلو خوابیدن وحرامست وطی حایض ونفسا تا پاک شوند
ووطی مستحاضه تا خود را نشویند وزنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد وزنی را که عقد کرده
باشد بعد از زنا تا استبرای آن بکند ومحرم تا محل شود ووطی کردن زن محرمه تا او محل شود وزن روزه
دار تا افطار کند وکنیزی که خریده باشد تا بیک حیض اورا استبرا کند وکنیز حامله تا وضع حمل او بشود
وزنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است وهمچنین زنی را که فحش گفته باشد وآن زن کر
یا گنگ باشد وبعد از آن محرمات نسب ورضاع ومصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات
وچون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم وآنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق

باشهور

باشهور وبعضی مخالف وچون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است وعمل بقول
او غالبا باحتیاط اقربست کلام او را در این مقام ایراد نمودیم وآنچه در باب محرمات ایراد نمودیم
قلیلی است از کثیر وحبه ایست از بیدر کبیر وتکالیف حق تعالی در هر حالی ودر هر باب بسیار است
واستقصای آنها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار
واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرامیست واکثر موجب بطلان صلوة باشد کبیره ایست وقریب به
هزار مسئله از مندوبات واحکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط ومقدمات آن وهر واجبی را
در محل خود بجا آوردن واجبست وترک آن حرامست وهر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کند یا آن را
بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت وحرامست وهمچنین صوم وزکوة واعتکاف وحج وجهاد
چندین هزار حکم باینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است وهمچنین تکالیفی
که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه
تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه وکسوه دادن پدر ومادر وحفظ وحرمت ایشان
وبا ایشان بلند حرف نزدن واف بر روی ایشان نگفتن واگر دشنام بدهند وبزنند صبر کردن و
معارضه ننمودن وامثال اینها وبا فرزندان از نفقه وکسوه دادن وضرر بایشان نرسانیدن بعث
وباعث عقوق ایشان نشدن وتربیت ایشان کردن وتمیز نمودن بر فعل واجبات وترک محرمات
وتعلیم احکام وآداب نمودن واحکام رضاع وحضانت وسایر امور متعلقه بایشان بسیار است
وبا زوجه از نفقه وکسوه دادن وخدمات شاقه نفرمودن وبا کج خلقی ایشان ساختن وبعث
اذیت بایشان نرسانیدن ونزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب ودر هر چهار ماه یک بار
جماع کردن وسایر حقوق که بتفصیل در اخبار مذکور است واگر متعدده باشند عدل در قسمت
وسایر امور نمودن وبا غلام وکنیز مدارا کردن وتکالیف شاقه بایشان ننمودن وایشان را گرسنه
وبرهنه ننمودن وامثال اینها وهمچنین رعایت حقوق سایر خدمه وملازمان وحق همسایگان
رعایت کردن وگرسنه ایشان را سیر کردن ومنع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان وخمیر مایه
ونمک وامثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن وظروف وفروش در وقت حاجت
بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعونست وحق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز کنندگان که

که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که ماعون قرض است که میدهی و معروف و نیکی است که میکنی و متاع خانه است که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة راوی گفت ما همسایها داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را میشکنند و فاسد میکنند او را آیا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانات است که در خانه نگاه میدارند و اجب است که کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و بعبث نزنند و در روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجبست ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلمان بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس عیوب کردن ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن از اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر بر خلایق در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بیحیائی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و اکراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بهلکه نینداختن تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها کرده اند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلافست و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث

قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر جایز است چنانکه عمار رحمه الله کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد بحق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویل کرده اند و اگر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغ که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهل باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را باز میدارند میگوید بگوئید در خانه نیست و موضعی مخصوص را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او مفهوم دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهریک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست راستی که متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفاء بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان

دوری کند و تعظیم ایشان ننماید و با ایشان همنشینی نکند و استقصای واجبات و منافی
در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست در
گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق و از زن و
فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که
واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است
و امثال اینها پس آدمی باید که همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی
و قولی تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت از خطایی از او صادر
شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه و انابت و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف
الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع
ابواب معاملات و ایقاعات هم داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا
مباح و وجوب علم و عمل بهمه آنها متعلق است و هر یک را بان نحوی که هست باید بدانند و بان عمل
نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمایند ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از
آن متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند
و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه
و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام
داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را ابنادانی مرتکب شود و تقصیر
کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح
و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه این حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و
همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیمه
الهی متعلق است باینها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام ممالیک
و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام خوردن و آشامیدن که آدمی را
هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت
کرده است و واجب است عمل بان احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را

بغیر حق متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و
معاندت حق عول و تعصیب و سایر بدع را تا روز قیامت در میان مردم گذاشته و احکام وصایا
و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیفند پس ظاهر شد که جمیع
ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خدا و بندگان است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در
این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا
بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل
نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه
محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارانند هرگاه
خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان بصیر و بینا
میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا صلوات الله علیهم اکتفا نشده است که باید همه را بخلق
تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری کرده اند و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب
کنند بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین
مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق اطاعت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه
بسوی ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان بکند حکم
ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخدا است
فصل دویم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب
قبول توبه است و در آن چند مطلب است **اول بیان** وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید
کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست
از گناهانی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود
مکفر بودن توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است
اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابت و استغفار باشد و نظر کند
باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولای سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابت
میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گنا

دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میکرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم
میکرداند و سلب توفیق طاعات از اینکس میکند و باعث استیلای شیطان و جرات بر کبایر میکردد
و ایضاً سهل شمردن کناه موجب اصرار میکردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول
بلاهای دنیوی کردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردارهای شماست
و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که بترسید از کناهانی که
حقیر میشمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدامست فرمود که آنست که آدمی کناهی
میکند و میکوید خوشا حال من اکر غیر این کناه نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
که اصرار بر کناه آنست که کناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مثل کناه بدرستی که کسی که مرتکب کناهی میکردد پیوسته در
دل او اثر میکند تا دل او را سرنکون میسازد که حق در آن قرار نکیرد و روی او از خدا بر کردد و متوجه دنیای
فانی کردد و ایضاً فرمود که رکی نمیجهد و پائی بسنك نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمیشود
مکر بسبب کناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً فرمود که کناه آدمی را از
روزی محروم میکند و فرمود که آدمی کناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ
نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مکر بکناهی که او بکند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
که هر بنده مؤمنی در دل او نکته سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون کناهی میکند نکته سیاهی
در آن سفیدی بهم میرسد اکر توبه کرد محو میشود و اکر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را
میکیرد و آنرا میپوشاند و باین حد که رسید صاحبش هرکز بخیر و خوبی بر نمیکردد و ایضاً خلافست در
آنکه کناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما
قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترك عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست
و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکنند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط
میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر کناه قبیح است
اکر کناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله و ترك
ندامت نیز دور نیست که ازین باب باشد زیرا که غالبا از یکدیکر منفك نمیشوند و بر تقدیری که

عقابی بر آن مترتب شود بجز و توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اصل
معصیت بر نمیکردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند دویم خلافست
میان متکلمین که آیا توبه مبعض صحیحست که از بعضی از کناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه
میباید از همه کناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر رحمه الله و
بعضی از علما اختیار قول آخر کرده اند و علامه حلی قدس سره و جمعی اختیار قول اول کرده اند
و توبه مبعض را صحیح میدانند و حق اینست و اکر لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان
شود و از دروغ کفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضاً خلاف کرده اند
در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال کناهی را نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که
شرط است در توبه که عزم کند که هرکز آن کناه را نکند و ایضاً خلافست که آیا توبه از کناهان مجملا
صحیح است یا میباید بتفصیل کناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی آنست که مجمل کافی نیست خصوصاً
وقتی که بتفصیل بخاطر داشته باشد سیم در معنی توبه است و شرایط آن بعضی کفته اند توبه
پشیمانی از کناه است از این جهت که کناه است پس اکر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت
که ضرر با و میرساند توبه نیست باید که در حال ترك کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آنرا
در آینده که هرکز مرتکب آن نشود و بعضی کفته اند که این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است
و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست ندامت و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین
کفته اند که توبه حاصل نمیشود مکر بچهار چیز اول دانستن ضرر کناهان و آنکه آنها حجابند میان بنده
و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میکردد پس هرکاه این دانست و یقین
بهم رسانید حالت دیکر او را عارض میشود که متالم میشود از آنکه محبوب را از او فوت شده است
و تاسف میبرد از کردن کناهان و این تالم و تاسف را ندامت و پشیمانی میکویند و از این حالت حالت
دیکر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترك میکند کناهی را که مرتکب
آن بود دویم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن کناه نکند سیم تعلق دارد بکذشته که تلافی
کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید
پس این سه امر که معرفت ضرر کناهان و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند

وگاه هست بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق می‌کنند و اکثر به ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را
مقدمهٔ آن میدانند و آن قصد را ثمرهٔ آن میدانند که بر آن مترتب میشود وگاه هست بر مجموع ندامت
و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتست شرایط عبادت در آن معتبر است و عمدهٔ
شرایط عبادت اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد مشوب بریا نباشد و چون بعضی
از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در این جا نیز گفته‌اند اگر غرض از توبه
تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که
معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی از این
دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامهٔ خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف
ما لا یطاق است و در کافی در روایت معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکنست
این تفضیل باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند توبهٔ حقیقی نباشد چهارم بیان انواع
گناهانیست که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین فقهای امامیه گفته‌اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر
نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین قدر است که پشیمان شود از
آن و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم
مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بآن بکند و بنا باشد که مخیر باشد میان آنکه اتیان بآن
امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیهٔ خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست
با قدرت بر آنکه اتیان بآن بکند و حقوق غیر مالیهٔ خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است
میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام علیه السلام یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه
اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه
رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست
و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا
و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود

خدا

خدا اکرم است از این و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گناه سه قسم است گناهی که
آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم
گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از او حلیم‌تر
و کریمتر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه‌های بندگانست خدا در قیامت
بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر
خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است و از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود
دارد و ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف گوید که گویا خوف باعتبار
احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد
و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه
کافیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمهٔ خود را بری گرداند از آن بقدر امکان
و اگر صاحب حق بمیرد و ورثهٔ او در هر طبقه قایم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا
بیگانهٔ که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا وارث او یا بوارث وارث او بری
الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکرده در ذمت او ماند تا روز قیامت خلاف کرده‌اند در قیامت
طلب کنندهٔ او کی خواهد بود اکثر گفته‌اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایتی صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام در این باب وارد شده است و بعضی گفته‌اند آخر وارثها طالب حق
خواهد بود اگر چه بامام علیه السلام منتهی شود و بعضی گفته حق خدا خواهد بود و اگر او و وارث آنرا
نیابد باید که عازم باشد که هر گاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود
تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد
اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد
و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همهٔ آنها را که ببدعت او گمراه شده‌اند
برنگرداند توبهٔ او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبهٔ کامل کرده‌اند و اگر قصاص باشد واجبست که
تسلیم نفس خود با ولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته‌ام اگر میخواهی
بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث

اوبرود واعلام کند وتمکین قصاص یادیت بکند واگر حد باشد مثل فحش اگر انشخص که فحش باو
کفته است عالم باشد که این فعل ازاو صادر شده است بازباید که تمکین بکند یا حد بزند یا عفو کند
واگر نداند خلافست که آیا اورا اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیقت از شخص ساقط نمیکردد
مگر بآنکه ازاو ساقط کند وخواجه نصیر وعلامه رحمه الله علیهما واکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید
کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست وموجب عداوت وکینه میشود واگر مجملا ابراء ذمه از تو اند
طلبید بطلبد وهمچنین اگر زنا کرده باشد والعیاذ بالله بازوجه کسی آن نیز چون حق الناس در آن
هست این حکم دارد واگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است وکلینی از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که
استغفار کنی از برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی وحمل کرده اند این را بآنکه غیبت باو
نرسیده باشد وخواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید کفته است واجب است که عذر بخواهد از آنکه غیبت او
کرده است اگر باو رسیده باشد وعلامه رحمه الله در شرح تجرید کفته است که اگر غیبت بآنشخص
رسیده است باید که عذر ازاو بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید تدارک کند واگر باو
نرسانیده است لازم نیست که حلیت ازاو بطلبد زیرا که المی باو نرسانیده است ودر هر دو قسم
واجبست که پشیمان شود از برای خدا وعزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند ودر مصباح الشریعه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده آن
علاجی نیست بغیر آنکه ازاو حلیت بطلبی واگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او
وشیخ زین الدین قدس سره کفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره
غیبت آنست که استغفار کنی از برای او ودیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او
یا مال او باید که ازاو حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار ودرهمی نباشد واز حسنات او
بگیرند وبصاحب حق بدهند واگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند
وراه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دستش
باو نرسد که ازاو حلیت بطلبد وحلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد ودستش باو رسد
بدانکه خلافست در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت وعزم بر عدم

عود بآن گناه متحقق میشود وآنها واجبات دیگر اند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیستند
بلکه از مکملات توبه اند واگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود واز بعضی
از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند واین احوط است **پنجم** در بیان وقت توبه است وخلافی
نیست در آنکه توبه واجب فوریست وبتاخیر آن اثم میکردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند بجسم انسان
واجبست بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا اورا هلاک نکند همچنین واجبست
بر کسی که گناهان کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه اورا هلاک کند بلکه تاخیر توبه گناه دیگر
خواهد بود واز آن نیز باید توبه کند واگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل
میشود وبعنوان مضاعف شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدر یکساعت اگر بشصت دقیقه قسمت
کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان تمام از حساب آن عاجز میشوند وچون کمتر از دقیقه نیز توبه
میتوان کرد بلکه اگر به ثانیه وثالثه ورابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد وچه
جای آنکه روز وماه وسال را برآنها قسمت کنیم وچه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت
قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان وتقصیرات بنده را
نیز احصا نمیتوان کرد وبعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف وتاخیر توبه میکند واز وقتی
بوقتی دیگر می اندازد او مردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از
دیگری سالم بماند **اول** آنکه اجل گریبان جان اورا بگیرد ووقت تدارک بگذرد ودر گاه توبه
مسدود گردد وبرسد وقت آنکه حق تعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی و
حایل شوند میان ایشان ومیان آنچه ایشان میخواستند وطلب مهلت یکروز ویکساعت کند
وباو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است من قبل ان یاتی
احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب یعنی پیش از آنکه بیاید
احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی وبعضی از مفسرین
تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید
ای ملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم وتوبه کنم وتوشه عمل
صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است وروزی نمانده است گوید
یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند وغرغره

حلق او پیدا شود وجهای یاس

حلق او پیدا شود وجرعهای یاس وحسرت وناامیدی بنوشد برضایع کردن عمر خود بیا
باشد که در این اهوال واضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت برد نعوذ بالله من ذلک
خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بردلها متراکم ومجتمع کردد وبمرتبه طبع ورین برسد که قابل محو
نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرکی در دل او بهم میرسد همچنانکه از نفس آدمی تیرکی در
آینه بهم میرسد وچون ظلمت کناهان بسیار جمع شود رین میشود چنانکه بخار نفس بکرر در آینه بند
چرک میکردد وچون مدتی بر این حالت بماند وآنرا جلا ندهد در جرمش فرو میرود وآنرا فاسد
میکرداند که دیکر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر کناه بسیار در آن بهم رسید وبتوبه واعمال
صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد وبعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است
طَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ واین دل را قلب مطبوع ومنکوس واسود میکویند چنانکه احادیث در این باب
مذکور شد تا آنکه بجائی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود ودل او از قبول احکام الهی
نفرت میکند وایمانش زایل میکردد اعاذنا الله وسایر المؤمنین من ذلک وبدانکه آخر وقت
قبول توبه وقتی است که جزم بمرک بهم رساند ومعاینه امور آخرت بکند بلکه ملک موت را ببیند
یا جای خود را در بهشت یا جهنم باو بنمایند یا رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم را که در وقت
مرک حاضر میشوند مشاهده نماید ودر این وقت اجماعیست که توبه فایده نمیکند ومقبول نیست
چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرک یکی از ایشان
حاضر میشود میکوید من توبه کردم الحال ونه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشانرا مهیا کرده ایم از
برای ایشان عذابی درد آورنده واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مراد بحضور
موت آنست که معاینه امور آخرت بکند واز رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که خدا
توبه بنده را قبول میکند [illegible] نکند یعنی روح بکلویش برسد وغرغره در حلقش ظاهر شود
وبعضی از مفسرین کفته اند که از جمله [illegible] لطف خداوند رحیم نسبت به بندکان آنست که امر کرده است
قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح از انکشت پاها وبتدریج وتانی ببالا آید تا بسینه برسد و
بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت وسعت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بکرداند
ووصیت وتوبه وانابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند وتوبه مقبول نباشد واز مردم

حلیت بطلبد ویاد خدا بکند وروحش که مفارقت کند یاد خدا وذکر حق تعالی بر زبان او باشد وفی
اوبکو کردد وخلاف کرده اند متکلمان در آنکه اکر عزم بر عدم عود بسوی کناه را در وقتی بکند
که قدرت بر عود بسوی آن کناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرد بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه
کرد وعزم کرد که دیکر عود بزنا نکند اکر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبولست یا نه اکثر کفته اند
مقبولست وقول نادری هست که مقبول نیست وهمچنین اکر مرض مخوفی بهم رساند
که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه او ومشهور آنست که توبه او مقبولست واز
بعضی از آیات کریمه واخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست
چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را مرک کفت ایمان آوردم که
خدائی نیست مکر خدائی که ایمان باو آورده اند بنو اسرائیل باو کفتند الحال ایمان می آوری که عذاب را
دیدی وحال آنکه پیشتر معصیت میکردی وبودی از افساد کنندکان در زمین وباز فرموده است
که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایمان ایشان مکر قوم یونس چون ایمان آوردند
پیش از نازل شدن عذاب کشودیم وبرداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندکانی دنیا
وبرخوردار کردانیدیم ایشانرا تا اجل مقدر ایشان وابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را وحال آنکه ایمان آورد
بخدا واقرار کرد بیکانکی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آورد وقتی بود که عذاب را دیده بود وایمان
در وقت دیدن عذاب مقبول نیست واین حکم حق تعالی است در کذشتکان وآیندکان حق تعالی
فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ
يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را وفرموده است که روزی که
بیاید بعضی از آیات پروردکار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر
یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیر را وهمچنین فرعون چون او را دریافت غرق لفظ ایمان
کرد پس باو کفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد وپیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی
ونافرمانی میکردی وافساد میکردی در زمین بدعوای خدائی وکمراه کردن مردم وستم کردن بر بنی
اسرائیل وایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و

حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خود را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود
حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای
توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین
خلق خدا خواهند بود و در تفسیر امام علیه السلم مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوحست
از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض آیات ربک که پروردگار
فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند **ششم** در بیان انواع
توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دانستی که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده
و بالا میرود تا بجایی که درجه پیغمبران و صدیقانست چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است
که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت استغفر الله حضرت فرمود
مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است
که بر شش معنی واقع میشود **اول** پشیمانی از گذشته است **دوم** عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی
سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمت
تو نباشد **چهارم** آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی
پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو بر حرام روئیده است آنرا بگذاری بحزن و اندوه
تا پوست تو با استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید **ششم** آنکه بچشانی بجسم خود
المر طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار
میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود بیکسال بسیار است
بسا باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را
پس فرمود بیکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود

و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود

که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیکروز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود
که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول
کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باینکه نسخ پیش از فعل جایز است
و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه بآنکه توبه کامل آنست که اقلا بیکسال
پیش از مرگ توبه بکند و در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود بیکماه
و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان او بخشیده
و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد عنایت الهیست و ناچار است بنده را مداومت بر توبه
در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است
از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدنست بغیر یاد خدا
و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلفست و توبه خواص از مشغول شدن
بغیر خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان معرفتی و علمیست در اصل توبه
ایشان و منتهای امر او و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که باطن خود را
بآب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و نادم بر گذشته همیشه داشته باشد
و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او
گردد و پیوسته گریان و متاسف باشد و آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس
کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه دارد
او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار کند در میادین عبادت
و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان
بد دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و
پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای جل و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم
بر جاده حق بدارد در شدت و رخاوت با ثبات بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد
زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت

درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا امید ندانها را که راست کفتند و میداند دروغکویان را

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده هرکاه اثر توبه بر او ظاهر نکردد او تایب

نیست باید که خصمانرا راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و

نفس خود را از شهوتها باز دارد و کردن خود را باریک کرداند ببسیاری روزه روزها

و رنک خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت

خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بکدازد از شوق بهشت و دلش نرم

کردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر در اجل اینست اثر توبه

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که میدانید کیست تایب کفتند نه حضرت فرمود که

کسی که توبه کند و خصمانرا راضی نکند تایب نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تایب

نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر نکند تایب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را

تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تایب نیست

کسی که توبه کند و فراش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را

و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و دل خود را نکشاید و کف خود را فراخ نکرداند

تایب نیست کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نکرداند و زبان خود را از لغو نکاه ندارد او

تایب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود با آخرت نفرستد تایب نیست هرکاه بر این خصلتها

مستقیم بماند او توبه کار است و توبه او مقبولست و حق تعالی فرموده است ای کروهی که ایمان آورده‌اید

توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده‌اند در معنی توبه نصوح از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در

روایت دیکر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرکز مرتکب آن کناه نشود و در روایت

دیکر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در کناه نکند راوی کفت کدام یک از ما عود نمیکنیم

حضرت فرمود که دوست میدارد از بندکانش کسی را که او را فتنها عارض شود و کناه کند و بعد از

آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کناهان مؤمن

هرکاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر کیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی کفت

اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد در کناه و باز توبه کرد چونست فرمود کمان نداری که مؤمنی

پشیمان شد بر کناه خود و استغفار کند از آن کناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی کفت

اگر مکرر کناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند

مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بر او بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند

توبه او و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنانرا از رحمت خدا و بعضی کفته‌اند که

توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نکذارد که عود کند بآن کناه و بعضی کفته‌اند

توبه ایست که دیکرانرا نصیحت کند که مثل آنرا بعمل آورند و بعضی کفته‌اند توبه ایست که خالص از

برای خدا باشد و بعضی کفته‌اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل کرداند و ظلمت

کناهانرا که در دل بهم رسیده باشد بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر کناه نه محض استحقاق

عقابست که بپشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را تیره میکرداند و روح انیکی را سکدر میسازد و ملکه

رحمت را از ایشان میرماند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میکرداند اکر دزدی بخانه

درآید و مدتها آن خانه را بی معارض متصرف باشد یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب

خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض اینکه آن

دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کنند بمجلس آبادانی بعد نمی آید تا مدتها در مقام

اصلاح بنا در نیاید و متاعهای دزدیده را عوض نکیرد بحالت اول برنمیکردد و همچنین دزد شهوات

نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش کناهان هرکاه سالها در سرای دل در

خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را بربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب

خانه بی خبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه را بیند خراب و ویران

و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای مزین بعقد معاصی تیره

کردیده بمحض اینکه نادم و پشیمان کردد و بتیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه

بملک غفار دزد غارت کر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین باشد و منتهز

فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میکردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را

آبادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض کیرد و تیرکیهای معاصی را از در و دیوار

دل از آن پاک کند و رخنه‌های شیطان را که بخانه ایمان مسدود کرده اند آن وقت شاید بحالات اولی تواند
برگردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دین اند از برای
ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال گریست تا آنکه
در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول گردید حضرت داود علیه السلام آنقدر گریست
که گیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتشبار میکشید که آن گیاهها میسوخت توبه کامل اینست
و در این مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است
خلافی نیست در میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف در آنکه آیا
عقلا بر خدا واجبست حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که
حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و احتمال
بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قایل شده اند و
اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمهم الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه
بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد
طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست
و این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر ایشان آمرزیده و در امم سابقه چنین
نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد
و نقل کرده اند که تا عضوی را که بآن گناه کرده اند نمی بریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه
کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را
بر توبه که نمی یافتیم آنرا مگر بفضل او اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما
نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین
نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است
یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من
قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات
پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بیرون آید و خاک زمین را بخورم در

طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانع
شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه
از گناهان خود را و اگر مرا خواهی آمرزید در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از
من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل
آن خواهم شد بسبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این
مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان اموریست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمی فرماید
و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری
آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدم از وسوسه هرچند بسیار شود حضرت فرمود که گناهی بر او نیست چون چنین شود بگو
لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در
دل من امر عظیمی میافتد حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در
خاطر من خطور کرد لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است
از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من منافق
شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی
گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است
تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که کی خدا را خلق کرده است گفت آری بحق
آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال
و گناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه این حالت
رو دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این والله که محض ایمان است
و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد
از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت بدارد
و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس او نوشته که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا

از امری چند که در خاطر ایشان در می‌آمد که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره
کنند دوست‌تر دارند از آنکه تکلم کنند بآن حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می‌یابید
گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست این صریح و خالص ایمانست پس چون
امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمَنّا بِاللهِ وَرَسولِهِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِالله یعنی ایمان آوردیم
بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و توفیقی بر طاعت نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه این محض و
صریح ایمانست چند وجه گفته‌اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است
و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بهم
از این در خاطر تو دویم آنکه این محض از ایمانست که این احتمالات باطل را در خاطر میگذرانی که
بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق
گذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی چند از د شما را باین وساوس
اذیت میرساند پس بسبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام علیه السلام منقولست بهترین
معانیست و در امر بتوحید از برای رفع این حالت چند وجه گفته‌اند اول آنکه سبب دوام او را از
این حالت در یابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه باین کلمه طیبه از دنیا برود دویم آنکه
نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند باینکه
الهی جز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او از گوینده آن میکند
و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات بالاخره
منتهی میگردد بسوی او را موجودی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد
متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دویم معصیتیست که آدمی آنرا اراده کند و بعمل
نیاورد حق تعالی بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط
گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری کردانیدی از برای من چیزی قرار ده که
از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو

قصد

قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند
اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود گفت
پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را می‌آمرزم
گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان پهن کرده‌ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا
بس است مرا و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چهار خصلت حق تعالی
مقرر فرموده است که کسی که با وجود آنها مستحق عذاب الهی شود بی شقی و محرومست و آن
خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد اگر بعمل نیاورد بنیت نیک او خدا یک
حسنه برای او مینویسند و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا از برای او مینویسد و اگر قصد کند که
سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت
میدهند و ملکی که نویسنده حسناتست و در جانب راست اوست میگوید بملکی که نویسنده سیئاتست
و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که
حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید
أَستَغفِرُ اللهَ الَّذی لا إلٰهَ إلّا هُوَ عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَةِ العَزیزُ الحَکیمُ الغَفورُ الرَّحیمُ
ذُو الجَلالِ وَالإکرامِ وَأَتوبُ إلَیهِ بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد
و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد و صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید که
بنویس گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این
استغفار باعتبار آنکه اکمل افرادست مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد
الله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلام سؤال کرد که دو ملک که در جانب
راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها
مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضلاتست و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگرست گفتم
فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می‌آید ملک دست راست بملک
دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست کار منست قصد حسنه کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان
او قلم اوست و آب دهان او مداد اوست پس از برای او مینویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو

بیرون می آید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آنرا
بجا آورد زبانش قلم اوست و آب دهانش مداد اوست پس برای او مینویسد و اگر حق تعالی فرموده است
إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شماست یا پنهان کنید آنرا حساب
میکند شمارا بآن خدا پس میآمرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر کرا میخواهد و خدا بر همه
چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت
زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بآن محاسبه میفرماید و اگر
خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسها و اراده گناه هست و ممکن است
باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد لمن یشاء شیعه است یعنی از
شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر چه باز موافق قواعد عدلیه خالی از
اشکالی نیست زیرا که بعمومها شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله
گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخست بقول حق تعالی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا
و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع
و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیحست عقلا پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند
و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از این چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات
و ارادات و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها
که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در این نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلعم
عفو کرده اند از این امت از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه
در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بآن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر آنچه عزم
میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند با آنکه میتواند خود را از آن نگاه دارد پس آن از جمله
افعال قلبیست و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانچه جزا میدهد بر افعال الجوارح اما جزای
عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که
حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد همچنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار

نماز

نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای
خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی ره و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه بر افعال
قلوب قول حق تعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ
أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم
و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آنرا
گناهکار است دل او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان
شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر
فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات
و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است وَمَنْ
يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت
رسول صلعم روایت کرده اند که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجاست
و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان
و محبت کار دلست و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کبر و اینها که وعید عذاب و عقاب
بر آنها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه
بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته اند و تحقیقش آنست که افعال قلوب بر چند قسم است
اول آنست که محض خطور ببال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و آن قسم اولست که
مذکور شد و خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم
شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده با آن ضم شود و غالب اوقات آن نسبت نیز
بعامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا و لواط میکند و بی اختیار خواهشی در
نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد یا نظر میکند بپسر مقبولی بدون قصد و عاشق
او میشود اما اراده معصیتی ندارد این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد
شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرت بر او بیفتد و نظر ثانی بر
تست یا آنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد

اگر مبدأ عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هرچند در آخر بی اختیار باشد
همچنین که در حدیث وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند از
عشق حضرت فرمود که دلی چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را با آنها
چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار تلوث
بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجل در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل
بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف
دنیوی مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاه هست بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد
و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود
یا عایقی بهم رسد که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت
و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی
نیست و بعضی گفته اند که اگر باختیار باشد معاقبست و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست
و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی پس ظاهر اخبار
بسیار آنست که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما بتفصیل قایل شده اند که اگر از
برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از
برای نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد
و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان
کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلعم منقولست که چون بنده اراده معصیت
کند ملکی گوید پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید که اگر سیئه را بعمل آورد
بر او بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و
ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم
که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بزنی بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه
مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول صلعم فرمود
که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله

مقتول

مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق
عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکنست که
نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته شود
و نه حسنه و حدیث دویم مجملست و صریح نیست و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوعست و حدیث
سیم ممکنست که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل
خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند بر سیئه عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل
پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شک
در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد
و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار
نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب
بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص
مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که
نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند
و جمعهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم
بر آن حرامست اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت
و با اجتناب کبایر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه نصیر ره در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیحست
منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح ره نیز مثل این گذشت و سید مرتضی ره در تأویل قول
حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن
بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت
و جماعتی تجاوز از آن کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید ره
در قواعد گفته است تأثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن
از جمله چیزها نیست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر
نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلاف آن ظاهر شود آیا این نیت

اثر میکند محل نظرات از این جهت که مصارف معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت
کرده باشد و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند
بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما
گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بنحو آشامیدن شراب مسکر و شبیه بآن فعل حرامی کرده خواهد بود
و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که
محل نظرات اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او
جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا کنیز او بوده است اول آنست که زوجه خود را وطی کند
و گمان کند حایض است پس ظاهر شود که طاهر است دویم آنکه طعامی را از دست دیگری برباید و نداند که
ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است سیم آنکه گوسفندی را ذبح کند
بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است
پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه
گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند که اگر نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است
و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج و غصب است
یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که ترددی نیست
در آنکه نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی میتواند که نهی در عبادت را مستلزم فساد ندانند سیم
در بیان سایر اموریست که حق تعالی بر آنها امت را مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق
عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه
چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب
آهوئی بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع
در حکمی بکند و بذل جهد خود در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه
بیماری بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی
در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی
بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطائی که حاکم در بیت المال است

بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن نیست در مال خود و بعضی گفته اند که
اگر کسی که معالجه او میکند ابراء ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم فراموشی است
یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکن کند
در نماز از روی فراموشی اعاده نماز باید کرد و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده
سهو لازم شود سیم آنچه ندانند و ظاهر آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار
بسیار بر این دلالت دارد در دنیا در امور با این سئوال میتوان که خواه جهل مسئله باشد
یا جهل موضوع حکم اما اکثر علما در مواد خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل
باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج و
قت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصب مکان یا جامه و در آن
نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح
در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر
مراد عدم مؤاخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهر عموم است در
جمیع احکام و ادله عقلیه نیز بر این دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت آن
نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار
دگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما
لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال که از حق تعالی واقع شود و ممکنست دعا
کردن بر سبیل تعبد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد
و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت صلعم از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکلیف شاقه است
که در امم سابقه بود و در این امت حق تعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است و در این
حدیث ظاهرا آن معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشند بآن خواه اضطرار
از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب
نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد و ما
یعی دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور یا آنکه

علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصاً شراب حتی بچشم
کشیدن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم بکشد حق تعالی میلی از
آتش در چشم او بکشد و در اخبار بسیار شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا
قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر
محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبیل خوردنی باشد یا از قبیل غیر او مانند کسی که
جراحتی بخود وارد سازد یا دیگرا ورا مجروح کرده اند در ماه رمضان و مضطر شود بنوعی
افطار و علما گفته اند باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر
محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی هر که مضطر شود
و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست و در بعضی روایات
وارد شده است که باغی آنست که خروج کند بر امام و عادی کسیست که راه زنی کند بر اینها
میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صیداست و عادی
دزداست اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث
دیگر وارد شده است که باغی کسیست که برای لهو و لعب و بازی بشکار میرود و نماز برای
تفقد عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقصد رسیدن بمقصد میخورد نه بلذت و که سیر شود
ششم چیزیست که از ایشان اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی که با کراه حلال
میشود هفتم طیره است و آن عبارتست از تأثیر نفس بفالهای بد مثل آنکه در عرب تطیر
میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست و پیدا شود
و بفال خوب میگرفته اند اگر از جانب چپ بدر آید بر ایشان بد باشد و در میان عجم نیز شایعست
و اگر بسوی سفری یا بقصدی روند و جنازه یا کشته بر سر راه خود بینند بفال بد میدانند
و آنکه در این حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه
مراد رفع مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری
نیست و نمیشود که نفس از آن متأثر نشود و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمینماید و کفاره اش
آنست که توکل کند بر خدا و امضا کند آن امر را چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کنی

بکذر

بکذرد و اعتنا مکن دویم آنست که مراد دفع تأثیر آن باشد یعنی این امت برکت نجم با ایشان
وسیله است از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنای بآن و توکل بر خدا و ادعیه
و اذکاری که روایت کرده اند برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد بر رفع آن منع از آن باشد و
علم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار
بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تأثیر طیره مختلفست و مقتضی جمع
میان اینها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس او از آن متأثر شود ممکنست که تأثیری
بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشأن آن نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر
در خلق است و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است
از اینها پیغمبران پس هر که بیشتر از او است تفکر در وسوسه خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفر
ماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره را چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه های شیطان
باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن با ایشان بسبب آنچه مشاهده
میشود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا
ممکن نیست و لیکن واجبست بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن
نکند با آنکه قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است
که هر گاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است از آنها کنید
از گمان بردن بد بسی که ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دویم آنست که مراد تفکر در
وسوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدا خلق اشیا و آنکه خدا را که آفریده است و که
ایجاد کرده است و در وجود بکجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند باینها موجب کفر و شرک
خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد و در قضا و خلق اعمال
عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار
بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که بحکم
که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها هم معفوات هر گاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی
در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم ينطق بشفتيه

یعنی مادام که تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر است نهم حسد است مادام که ظاهر
نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسد وقتی که اظهار نکند داخل معاصی نیست
یا معفوات و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که خود را از این خلق نتواند
که در این تکلیف بسیار کسی حرج است و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه
وطیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است که صدور شی
از آن محالست شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد بانکه شی
بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری
که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر و تا امر را از برای مردم بیان نفرماید و
در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشانرا عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده که
حق تعالی برداشته است قلم تکلیف از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول الله صلعم روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بکاتبان اعمال
عباد که منویسید کناهی بر بنده مؤمن من در وقت دلتنگی و ضجر و در کافی بسند حسن کالصحیح از علی
ابن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری
صادر میشود در حالت غضب آیا خدا او را مواخذه میکند آن حضرت فرمود خدا از آن کریمتر است
که او را انجا بدارد و او را مواخذه کند و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما
در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنکه طاقت دارند
چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر
وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت و حضرت صادق ع فرمود که بخدا سوگند که تکلیف
نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشانرا در هر روز
و شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشانرا در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشانرا
در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند
در بیان خاتمه احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن
مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر ع که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین

از روزی

از روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرده ایشانرا
از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کردانید ایشانرا در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود
پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او و نه والله خالی نبوده است بهشت از ارواح
مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان
از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل
بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم
ساکن کرده اند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت
کند و اعتقاد یگانگی او بکند و تعظیم او بنماید چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که ایشانرا
بر دارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه افکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است
روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است که آیا مانده شدیم
و برتنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است
که بعد از قیامت خواهد بود و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر این آیه
دویم فرمود که چون حق تعالی فانی میکرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میکرداند اهل
را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند
از غیر نر و ماده که او را بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که
ایشان بر روی او باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که
خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تعالی هزار
هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این آدمها و عالمهای بدانکه این احا
دیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب
بنفی و اثبات نشده اند و منافات با هیچ دلیل عقلیه و اصول قطعیه ندارد اما تحقیقی نرسیده که
موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما
بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد و انکار نکند و تکذیب قائل آنها
ننمائید و توقف کنید و علم آنها را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنیم و جزم بوقوع نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال

مبکذا دیم تمام شد رساله حق الیقین بتایید رب العالمین در چهاردهم شهر شعبان المعظم سنه
سال هزار و دویست شانزده از هجرت مقدسه و چون بر سبیل استعجال در هنگام تراکم و [illegible]
اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران دوران آنکه بر خوردی برسد داغراض دریابند و چون بجد و
و ترسیم اصول مذهب امامیه که سالهاست تا آثارها محو شده
و اکثر متبعان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله
قدوه خویش ساخته اند از آیات کریمه و روایات معتبره
برپا نشده اند در این رساله حسب المقدور نموده ام شکر آنرا
بکفران مبدل نکردانند و گاهی بطلب غفران و
دعای خیر یاد نمایند و الحمد لله اولاً و آخراً
والصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته
الاکرمین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین علی ید
الضعیف الحقیر المذنب شاه
ابن الحسن حسینی
کاذرانی غفر الله
له و لوالدیه

